# بیان معانی در کلام ربّانی

## (ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد پنجم

شامل سوره‌های یونس، هود، یوسف، رعد، ابراهیم و حجر


تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

# سوره‌ی یونس

## توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در اواخر دوران مکّه نازل شده و برخلاف سُوَر اوائل مکّه، آیات نسبتاً بلند در آن دیده می‌شود.(۱) نام سوره برگرفته از آیه‌ی۹۸ آن است که از نجات قوم یونس سخن می‌گوید. خلاصه‌ی مفاد سوره را می‌توان در نُه بخش به قرار زیر درنظر گرفت:

**بخش اوّل** (آیات ۱ تا ۱۰) که ابتدا خداوند با توصیف قرآن به عنوان «کتاب سراسر حکمت» توجّه خواننده را نسبت به مفاد سوره جلب می‌کند و سپس به اصالت نبوّت پیامبر[ص] می‌پردازد. در این راستا مؤمنان را بشارت داده و منکران را بیم می‌دهد و همگان را متوجّه می‌سازد که با چه مقامی ـ آفریدگار خود ـ رویاروی هستند؛ خداوندگاری که خلقت را به پا داشت و اراده و مشیّت او تأثیرناپذیر از شفاعت‌هاست. مردمان را به بندگی انحصاری چنان خدایی دعوت می‌کند که بازگشتشان به سوی اوست و همو به حساب اعمالشان در دنیا رسیدگی خواهد کرد. متعاقباً ـ و به تناسب ـ همگان را دعوت می‌کند تا با تدبّر در نظام عالم، هدفداری را در کار عالم ببینند و مطمئن شوند که زندگی دنیا بیهوده نیست و عملکرد مردمان به عکس العمل کامل و عادلانه‌ی خود خواهد رسید.

**بخش دوّم** (آیات ۱۱ تا۱۹) که ابتدا به منکران هشدار می‌دهد از مهلت‌های دنیوی خدا سرمست نشوند و آنگاه به حق‌ناشناسی انسان اشاره می‌نماید که در سختی‌ها دست به سوی خدا برمی‌دارد و همین‌که به گشایش رسید خدایش را فراموش می‌کند. به چنین انسان فراموشکار توصیه می‌نماید که در تاریخ بنگرد و سرانجام اقوام متجاوز را ببینند. متذکّر می‌شود که حتّی پیامبر[ص] اگر عصیان خدای خویش کند کیفر می‌بیند و ستمگران ـ به هر قدرت و موقعیّتی هم اگر برسند ـ رستگار نمی‌شوند.

---

(۱) ـ این خود نمونه‌ای است از آنکه ـ برخلاف اقوال غرض‌آلود ـ آیات مکّی و مدنی قرآن، خالی از مشابهت نیست.

**بخش سوّم** (آیات ۲۰ تا ۲۵) که در اینجا پس‌از هشدار به منکران و گنهکاران در آیات قبل، جنبه‌هایی از روحیّه‌ی آنان را تحلیل می‌کند. **اوّل** آنکه برای ایمان به بهانه‌جویی پرداخته علی‌رغم همه‌ی براهین عقلی، معجزه می‌طلبند و **دوّم** آنکه اهل مکراند و از فرصت‌های خدا به شانس و تصادف تعبیر می‌کنند. می‌فرماید این طغیان‌های مردمان به زیان خودشان است، زیرا خوشبختی و سعادت جاودان را به لذّت‌های زودگذر زیانبار می‌فروشند.

**بخش چهارم** (آیات ۲۶ تا۳۶) به دنبال سخن درباره‌ی آخرت در آیات قبل، به پاداش نیکوکاران و شرایط بدکاران در آخرت اشاره می‌کند و سپس وصف گناهکاران را در آن موقعیّت توسعه می‌بخشد. می‌فرماید بین مشرکان و معبودانشان که راضی به آن عبودیّت‌ها نبودند، فاصله می‌افتد و آنها از مشرکان و عبادتشان اظهار بی‌خبری می‌کنند و همگی به سوی مولای حقیقیی خود ـ خداوند ـ بازمی‌گردند. آنگاه به دنیا بازگشته مشرکان را مخاطب قرار می‌دهد که از چه روی ـ درحالی‌که به خدا به عنوان آفریدگار هستی و روزی‌رسان همگان معتقدند ـ به عبادت غیرخدا روی می‌آورند؟! آیا در برابر واقعیّت، پیرو گمان‌های بی‌دلیل می‌شوند؟!

**بخش پنجم** (آیات ۳۷ تا ۴۴) پس‌از تذکّر این مطلب که عبادت فقط سزاوار خدای تعالی است، از قرآن به عنوان معرّفی‌نامه‌ی اصیل خداوند سخن می‌گوید. متذکّر می‌گردد که منکران پیشین نیز همچون منکران بعدی، تکذیب آیات خدا کردند و به نتایج انکارشان رسیدند که جا دارد مورد عبرت قرار گیرد. از این رو پیامبر[ص] و پیروانش را دلداری می‌دهد که از مخالفت‌ها بی‌تاب نشوند و بدانند که هدایت مردم فقط ـ با احراز لیاقت ـ به دست خداست.

**بخش ششم** (آیات ۴۵ تا ۵۳) روز رستاخیز را در نظرها مجسّم می‌دارد که چون مردمان محشور شوند، عمر دنیا در نظرشان اندک می‌آید و تصوّر می‌کنند ساعتی پیش مرده بودند. در آن موقعیّت تکذیب‌کنندگان عواقب تکذیب‌های خود را به عیان می‌بینند. می‌فرماید پیامبران إلهی همه، این تذکّرات را به مردمان رسانده‌اند ولی مردمان شرایط خود را رها کرده لجوجانه و انکارآمیز از زمان وقوع قیامت می‌پرسیده‌اند! درصورتی‌که حق است به جای این‌گونه کنجکاوی‌های بی‌حاصل، همه به آمادگی خود برای حضور در آن صحنه بپردازند.

**بخش هفتم** (آیات ۵۴ تا ۷۴) می‌فرماید روز رستاخیز نمی‌توان با «پارتی‌بازی» از سرنوشت مقرّر إلهی رهایی یافت و وعده‌ی خدا حق و حتمی است. سپس نصیحت می کند که مردمان اندرزنامه‌ی خدا ـ قرآن ـ را جدّی بگیرند و از پیش خود به خدا سخنان باطل مبندند. آنگاه به داستان پیامبران وارد شده مختصراً از نوح[ع] و ماجرای او با قومش سخن می گوید و عاقبت تکذیب کنندگان انبیاءِ إلهی را متذکّر می‌شود.

**بخش هشتم** (آیات ۷۵ تا ۹۲) که طی آن به داستان موسی[ع] پرداخته است. تکذیب موسی و برادرش هارون را توسّط فرعونیان متذکّر می گردد و از رویارویی موسی با ساحران فرعون یاد می کند. تصریح می‌نماید که به موسی جُز گروهی از نسل جدید قومش ایمان نیاوردند و موسی آنان را در برابر هراسی که از فرعونیان داشتند، به صبر و نماز فرا می‌خواند تا سرانجام آن قوم ستمگر ـ که به تعقیب بنی‌اسرائیل پرداختند ـ به فرمان خدا در دریا غرق شدند و خداوند پیکر بیجان فرعون را برای عبرت عالمیان حفظ کرد.

**بخش نهم** (آیات ۹۳ تا۱۰۹) که در این بخش پایانی سوره خداوند ـ پس‌از اشاره به مراحمش در حقّ بنی‌اسرائیل ـ تصریح می‌نماید که اهل عناد را هرچه گویی و به عواقب منکران گذشته و حتّی معجزات توجّه دهی، ایمان نمی‌آورند؛ زیرا بنا به قانون خدا در وجود، «قلب» (کانون انصاف)شان در نتیجه‌ی گناهان و لجاجت‌هایی که داشته‌اند «قفل» شده است. سپس استثنایی قایل می‌شود که مگر **قوم یونس** که موفّق به توبه و ایمان گردیدند و خدا عذاب خفّت‌بار را از آنان برداشت.

# ترجمه و توضیح آیات

## بخش اوّل

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡحَكِيمِ .

**« الف. لام. راء. این است آیات کتاب سراسر حکمت »،**

درباره‌ی حروف مقطّعه‌ی ابتدای برخی از سُوَر قرآن، ذیل اوّلین آیه‌ی سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم. حروف مقطّعه‌ی فوق علاوه بر این سوره، در آغاز چهار سوره‌ی دیگر (هود، یوسف، ابراهیم و حجر) نیز آمده است. ممکن است مراد از حروف مقطّعه‌ی مزبور اشاره به اسماءِ خداوند چون **الله**، **لطیف** و **رءُوف** باشد. هرچند تطبیق حروف مقطّعه‌ی اوّل برخی از سُوَر با نام‌های إلهی، یکی از وجوه تفسیری است که از عدّه‌ای از صحابه گزارش شده و ممکن است معانی دیگری نیز برای آنها اراده شده باشد.

واژه‌ی «**تِلْکَ**= آن» اسم اشاره به دور است که از نظر بلندشماری مرتبه‌ی قرآن به جای «هذِهِ = این» به کار رفته است (بقره/ توضیح آیه‌ی۲). وصف «**حَکِیم**» برای آیات قرآن دو جنبه دارد: ۱) ذکر آنکه آیات قرآنی سرشار از دانش است و ۲) آیات قرآن محکم و استوار بوده باطل در آن راه ندارد و جُز به حق دعوت نمی‌کند (فُصِّلَت/٤٢). با این توصیف، خداوند، توجّه خواننده را نسبت به مطالب سوره جلب نموده متعاقباً شرح مطلب می‌دهد.

(۲) أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنۡ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ رَجُلٖ مِّنۡهُمۡ أَنۡ أَنذِرِ ٱلنَّاسَ وَ بَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنَّ لَهُمۡ قَدَمَ صِدۡقٍ عِندَ رَبِّهِمۡۗ قَالَ ٱلۡكَٰفِرُونَ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٞ مُّبِينٌ .

**«آیا مردم در شگفت‌اند که به مردی از خودشان وحی کردیم مردمان را بیم رسان و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان نزد خداوندگارشان پایگاه راستین** (و منزلتی نیکوست) ؟ **کافران گویند این** (مرد) **جادوگری آشکار است! »،**

آیه‌ی شریفه به یکی از ایرادات مشرکان صدر اسلام (و همچنین منکران این زمان) اشاره دارد که همواره انتظار داشته و دارند و چنین القاء می‌کنند که پیامبر[ص] باید موجودی فوق بشر باشد و همیشه کارهای محیّرالعقول انجام دهد! درصورتی‌که برعکس از جهت هدایت و سرمشق قرارگرفتن، لازم است که نَبیِّ مُرسَل

فردی از میان مردم و همنوع ایشان باشد. آیه‌ی شریفه به صورت استفهام انکاری، انتظار مشرکان‌را ردمی‌کند که چه جای شگفتی در این امر هست ؟ سپس وظایف پیامبر<sup>ص</sup>را شرح می‌دهدکه از دو بخش خارج نیست (۱) انذار منکران و (۲) بشارت مؤمنان؛ و می‌فرماید (ای پیامبر!) کسانی‌را که به درستی از عهده‌ی مسئولیّت‌های مقرّر خود برآیند (مؤمنان) به مقام رفیعی نزد خداوندشان بشارت دِه. درباره‌ی واژه‌ی «**قَدَمَ صِدْق**» اقوال مختلف تفسیری هست و بهترینشان از نظر ما این است که مراد، پاداش راستینی است که سابقه و اَعمال نیک شخص آن را پیش می‌آورَد، چنانکه می‌فرماید «**إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِى جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ . فِى مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيکٍ مُقْتَدِرٍ** = به راستی متّقیان در باغ‌هایی از بهشت و (کنار) نهرها جای دارند، در جایگاهی راستین و در پیشگاه پادشاهی توانا» (قمر/۵۵و۵٤).

انتهای آیه بیانگر عناد و لجاج مخالفان است که مردی را که از بین خودشان برخاسته و او را به درستی و امانت شناخته‌اند و سخنانش منطقی است ـ و آنها را از فرجام بدکاری‌هایشان می‌ترساند و نسبت به نیکی‌ها بشارت می‌دهد ـ آن‌وقت عدّه‌ای می‌گویند او جادوگر است ! (روحیّه‌ای‌که امروزه نیز در برخی جوامع مشاهده می‌شود و می‌بینیم که گاهی مردمانی به پا خاسته سخن حقّی می‌گویند و آنگاه نقش عدّه‌ای فقط این است که آنان را از عوامل بیگانه می‌شمرند و یا به زد و بند با دستگاه قدرت نسبت می‌دهند و بدینوسیله هر تلاش حق‌طلبانه‌ای را بی‌اعتبار می‌سازند!).

(۳) إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ۖ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ إِذْنِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ .

« **همانا خداوندِ شما خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز** (دوره) **آفرید، سپس بر عرش** (جهان) **مستقر گشت؛ امور**(آفرینش) **را تدبیر می‌کند؛ هیچ شفاعتگری ـ جُز پس‌از اذن او ـ نیست، این است خدا خداوندگار شما؛ پس او را عبادت کنید، آیا متذکّر نمی‌شوید ؟** »،

آیه‌ی شریفه در مقام بیان قدرت حق‌تعالی است و در برابر یاوه‌گویی‌های مخالفان، مؤمنان را به نیروی عظیم خداوند جهان توجّه می‌دهد. درمورد خلقت آسمانها و زمین در شش روز و استقرار خدا بر عرش عالم، قبلاً توضیح داده‌ایم (اعراف/٥٤)

متعاقباً می‌فرماید هر شفاعتگری هم اگر به درگاه خدا باشد، «**پس‌از**» اجازه و رضای او خواهد بود و درحقیقت برای ابلاغ امر خدا عمل می‌کند، نه قبل از إذن إلهی و درجهت تعدیل تصمیم خدا!

بخش انتهایی آیه مشعر بر آن است که سلطان قاهر و غالب بر عالم و آدم و اختیاردار بندگان، چنان خدایی است و حق است که انسان‌ها فقط او را بندگی کنند و سراغ موجودات محدود نرفته دین و دل و عقل به آنها نفروشند.

(۴) إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗاۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقًّاۚ إِنَّهُۥ يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ بِٱلۡقِسۡطِۚ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمۡ شَرَابٞ مِّنۡ حَمِيمٖ وَعَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ .

**« بازگشت شما ـ همه ـ به سوی اوست، وعده‌ی خدا حق است؛ همو آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن** (مخلوقات) **را بازگرداند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند به عدالت پاداش دهد و برای کسانی‌که کفر ورزیدند، نوشیدنی از مایع جوشان است و ـ بدان سبب که کفر می‌ورزیدند ـ عذابی اَلَم‌انگیز دارند »،**

ابتدای آیه بیانگر «**إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ**» است که ما همه از آنِ خداییم و به سوی حکم او بازخواهیم گشت.

سپس توضیح می‌دهد که هدف خلقت، رسیدن به سرانجامی است که بنا بر عدالت خدا، حق به حقدار می‌رسد، همان حقّی که انسان‌ها با اراده و اختیار ـ طی عبور از دنیای خاکی ـ به دست می‌آورند. شایسته‌ی خداوند حکیم و عادل آن است که در پی عالمِ اختیار، سلطنت خویش را بر آفرینش آشکار سازد و عالمی بیاوردکه در آنجا به قول خیّام «آزاده به حقّ خود رسیدی آسان». بدون این امر، خلقت إلهی زیر سؤال می‌رود و مسلّماً «حکیمانه» نخواهد بود (مؤمنون/۱۱۵و۱۱٦).

«**نوشیدنی از مایع جوشان**» را برای بدکاران می‌توان بدین‌صورت تعبیر کرد که چون کیفرهای اُخروی عکس‌العمل کارهای دنیاست، لذا کسانی‌که در دنیا ـ با اعمال خود ـ دل‌هایی را سوزاندند و دل به کفر و بی‌ایمانی سپردند، نتیجه‌ی آن اعمال در عالم دیگر، سوزش دل و درون خودِ آنهاست.

(۵) هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ ضِيَآءٗ وَ ٱلۡقَمَرَ نُورٗا وَ قَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَ ٱلۡحِسَابَۚ مَاخَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ يُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ .

**« اوست که خورشید را روشنی‌بخش و ماه را نورانی قرار داد و برای آن**(ماه) **منازلی مقرّر داشت تا شمار سالها و حساب** (زمان) **را بدانید**[1]**؛ خدا این** (نظام) **را جُز به حق** (و درستی) **نیافرید، آیاتش را برای اهل درک و آگاهی به روشنی توضیح می‌دهد »،**

در راستای آیه‌ی۳ ، نمونه‌هایی از تدبیر إلهی را در کار عالم بیان می‌دارد. ازجمله کارهای خدا در جهان، پدید آوردن خورشید و ماه است که از خورشید به لفظ «**ضِیاء**» و از ماه به عنوان «**نُور**» یاد شده که یکی «مُنیر» (نوربخش) و دیگری «مُستَنیر» (نورگیرنده) است، چنانکه می‌فرماید «**وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا** = ماه را در آسمان‌ها روشن و خورشید را همچون چراغ قرار داد» (نوح/۱٦). متعاقباً به فایده‌ی

(۱) ـ باید دانست که قرآن مجید علاوه بر سالهای قمری به سالهای شمسی نیز توجّه داده است، چنانکه در آیه‌ی۱۲ از سوره‌ی إسراء فرموده: ... **وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُواْ فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُواْ عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ**. در این آیه‌ی شریفه روزهارا وسیله‌ی محاسبه‌ی سنین معرّفی نموده (نه گردش ماه را) و این به همان سال شمسی اشاره دارد.

این پدیده از دیدگاه انسان اشاره دارد که با قرار دادن منازلی برای ماه، خداوند تقویم ساده و همه فهمی در طبیعت برای همگان قرار داد! (ضمیر مذکّر در «**قَدَّرَهُ**» به «**قَمَر**= ماه» برمی‌گردد). آنگاه متذکّر می‌شود که با مختصر توجّه و تدبُّری در کار عالم، مشخّص می‌گردد که این نظامِ حکیمانه، پوچ و بی‌هدف نیست؛ عقل سلیم حکمت و هدفداری را در کار عالم می‌بیند؛ و خداوند به خصوص متفکّرین و اهل فهم و علم را به این امر توجّه داده (هرچند متأسّفانه بسیاری از مدّعیان دانش به جای «عالِم»، «علم‌زده» شده‌اند!)

(۶) إِنَّ فِي ٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَأٓيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ .

**« به راستی در آمد و شدِ شب و روز و آنچه خدا در آسمان‌ها و زمین آفریده است ـ برای متّقیان ـ نشانه‌هاست »،**

در آیه‌ی فوق واژه‌ی «**اختلاف**» ، از «خَلَف» به معنی «پشت سر هم آمدن» است (فرقان/٦٢). می‌فرماید در آمد و شد تاریکی و روشنایی و در کُلِّ نظام کیهانی، برای کسانی‌که «گناهان وجدانشان را کور نساخته»، عبرت‌هاست. آنان از این طبیعت چیزها می‌فهمند که «اهل حس» درک نمی‌کنند. طبیعت با مردم بیداردل سخن می‌گوید و حیات لایزالی که درپسِ پرده‌ی طبیعت است، همواره نمونه‌های علم و حکمت و جلوه‌های قدرت خود را به آنها عرضه می‌دارد.

(۷و۸) إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَٱطْمَأَنُّواْ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ . أُوْلَٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ .

**« همانا کسانی‌که امید به ملاقات ما ندارند و به این زندگی دنیا خشنود و دلبسته شدند و آنان که از آیات ما غافلند » « آنها جایگاهشان ـ به سبب آنچه کسب می‌کردند ـ آتش است »،**

یعنی برخلاف کسانی‌که با مشاهده‌ی نظام عالم می‌فهمندکه این نظام حق است و ما را به سرانجامی می‌رساند (آیه‌ی قبل) کسانی هم هستند که امید به ملاقات خدا نداشته و از این عالم فراتر نمی‌روند و به این دنیا راضی و مطمئن گشته‌اند. اینان که «سراب زندگی» را حقیقت پنداشته و همه چیز می‌دانند، به طور کلّی دست به کارهایی می‌زنند که ایشان را به عذاب اُخروی می‌کشاند. قید «**بِما کانُوا یَکْسِبُون**» می‌رساند که دوزخ نتیجه‌ی اَعمال و اکتسابات آنهاست. امّا، درمقابل :

(۹) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَٰنِهِمْ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ ٱلْأَنْهَٰرُ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ .

**« به تحقیق کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، خدایشان ـ به سبب ایمانشان ـ هدایتشان می‌کند؛ در باغ‌های پُر نعمت که نهرها از زیر** (درختان)**اش جاری است** (درخواهند آمد) **»،**

«**ایمان درست**»، «**عمل صالح**» را هم پیش می‌آوَرَد و مؤمنان واقعی در پرتو ایمان و ارتباطی که با خدا برقرار

می‌کنند، هدایت‌های لازم را ـ دردست زدن به اقدامات صحیح و احتراز از نادرستی‌ها ـ می‌یابند و همین آنان را به بهشت إلهی و سعادت جاودان نائل می‌گرداند. چنانکه فرموده: «**وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْواهُمْ** = خدا بر هدایت رهیافتگان می‌افزاید و پرهیزکاری‌شان را بدانها می‌دهد (آنان را به مقام تقوی می‌رساند)» (محمّد/۱۷).

(۱۰) **دَعْوَىٰهُمْ فِيهَا سُبْحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَٰمٌۚ وَءَاخِرُ دَعْوَىٰهُمْ أَنِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ** .

« **گفتارشان در آنجا** (این است‌که:) **خدایا تو** (از هر نقص و کاستی) **منزّهی؛ و درودشان درآنجا** (به یکدیگر) **سلام و پایان دعایشان اینکه ستایش از آنِ خدا خداوندگار جهانیان است** »،

ایمان مؤمنان مثل خورشید بر زندگی آنان پرتو می‌افکند و همه جا راه را از چاه برای‌شان روشن می‌کند و آنها را به وظیفه‌شناسی و موضع‌گیری‌های صحیح در زندگی رهبری می‌نماید که سرانجامش بهشتی با مناظر با شکوه و نهرهایی است که از زیر غرفه‌هایش جاری است (نعمت مادّی ـ محتوای آیه‌ی قبل)؛ بهشتی‌که در آن قدس و جلال خداوند تجلّی دارد و اهلش را به «تسبیح» و «تمجید» برمی‌انگیزد و از نعمت‌های معنوی برخوردار می‌سازد؛ بهشتی‌که آنجا رابطه‌ی سِلْم و محبّت میان ساکنانش برقرار است؛ و دعای پایانی آنان «**اَلْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**» خواهد بود، یعنی هر خیری از اوست و هر ستایشی از آنِ اوست.

# بخش دوم

(۱۱) وَلَوْ يُعَجِّلُ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ ٱلشَّرَّ ٱسْتِعْجَالَهُم بِٱلْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ ۖ فَنَذَرُ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا فِى طُغْيَـٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ .

**« و اگر خدا برای مردم بدی را به شتاب ـ بدآنگونه که آنها خیر را به شتاب می‌طلبند ـ می‌خواست، هرآینه مهلت** (حیات) **شان بسرمی‌رسید؛ پس کسانی را که امید به ملاقات ما ندارند رها کنیم تا در طغیان خویش سرگردان بمانند »،**

به دنبال آیات قبل در تشریح سرانجام منکران و مؤمنان در آخرت، در آیه‌ی فوق و آیات بعد، روی سخن با منکران معاد است که اگر بدآن‌صورت که آنها در بلعیدن نعمت‌های این دنیا و رسیدن به رفاه و لذّت شتاب دارند خدا در کیفر گناهانشان شتاب می‌نمود، به زودی عمرشان برباد می‌رفت! ولی مشیّت خدا چنین نیست و به بندگانش هرچند گناهکار باشند، مهلت می‌دهد.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که خدا در دنیا معاندان را مهلت می‌دهد و در کفرانشان رها می‌سازد تا با سرگردانی روح و فکر مهلتِ خویش را طی کنند و سرانجام به کیفر اعمال خود برسند. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که برخلاف شعار مشرکان قریش که به پیامبر[ص] می‌گفتند اگر راست می‌گویی برای ما عذاب بیاور (انعام/۵۸) مشیّت خدا در دنیا همواره به شتاب در عذاب بدکاران تعلّق نمی‌گیرد (که اگر چنین می‌بود و هرکس به سزای بدی اَعمالش به سرعت عذاب می‌شد، آزادیِ انتخاب از میان می‌رفت و مردم از بیم و ترس اطاعت می‌کردند که مطلوب خدا نیست). پس آنها که به سرعت و بی‌تأمّل درباره‌ی دیگران نفرین می‌کنند، باید بدانند که خدا در قبول اینگونه درخواست‌ها ـ برعکس خیرخواهی‌ها ـ شتاب نمی‌ورزد. به عبارت دیگر رحمت خدا شب و روز به همگان می‌رسد ولی عذابش شتابنده نیست.

ضمناً در آیه‌ی شریفه صنعت اِلتفات به کار رفته؛ در بخش اوّل خداوند غائبانه و سپس در بخش انتهایی، به حال حضور از خود سخن می‌گوید.

(۱۲) وَ إِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَـٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَآئِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُۥ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَآ إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُۥ ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ .

**« و چون انسان را رنجی برسد، ما را به پهلوفتاده، نشسته یا ایستاده همی خواند؛ پس همین‌که محنتش را از او برداشتیم** (چنان) **می‌رود که گویی هرگز ما را به دفع رنجی که بر او می‌رفت نخوانده بود! این‌چنین کارهایی‌که مسرفان می‌کردند برایشان آراسته شده است »،**

سخن در حق‌ناشناسی انسان است که موجود فراموشکاری است و علی‌رغم آنکه رحمت خدا همواره به او می‌رسد و عذاب إلهی تأخیر دارد، به هنگام رفع گرفتاری چنان خدا را فراموش می‌کند که گویی مستغنی از آن‌مقام است و آنگاه بدی‌هایش را بی‌عیب و زیبا می‌بیند! چنانکه در همین زمینه فرموده «**وَ إِذَا مَسَّكُمُ الْضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا** = چون در دریا گزندی به شما رسد، همه‌ی آنها که (به فریادرسی) می‌خواندید (از نظرتان) گم خواهند شد مگر خدا؛ و چون شما را به خشکی رساند (از او) روی می‌گردانید؛ و انسان بسی ناسپاس است» (إسراء/٦٧). آری، انسانِ «عادی» چنین است و زمینه‌های گرایش به خوبی و کمال را در فطرتش عقیم می‌سازد. ولی همین انسان «با تربیت ایمانی» به کمالات می‌رسد و زمینه‌های رشد معنوی را در وجود خود بارور می‌سازد. (اینجاست که می بینیم «نبوّت» لازمه‌ی زندگانی انسان برای سوق او به طرف کمال بوده است).

(۱۳) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَ مَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ .

**« و همانا نسل‌های پیش‌از شما را ـ چون ستم کردند ـ هلاک بنمودیم؛ و پیامبرانشان بادلایل روشن سویشان آمدند، و**(لی) **آنها ایمان آورنده نبودند؛ این‌چنین مجرمان را کیفر می‌دهیم »،**

یعنی، ای انسان‌های فراموشکارکه از تعالیم انبیاء بهره نگرفته به تربیت خود نپرداخته‌اید! بدانید نسل‌های پیش‌از شما (آیات سوره‌ی هود درمورد اقوام نوح، هود و ثمود و دیگر آیات در این زمینه) به خاطر گناهانشان به هلاکت رسیدند ـ چون محقّق شد ایمان آورنده نیستند (و استقرارشان در بی‌ایمانی چنان عیان گردید که مجازاتشان می‌توانست عبرت همگان شود) ـ، پس تا دیر نشده به تربیت خود برخیزید زیرا آن کیفرها فقط مختصِّ اقوام پیشین نبوده و دیگران نیز اگر چنان کنند، مجازات إلهی شامل حالشان می‌شود. پس هرچند خداوند در کیفر بدکاران شتاب نمی‌ورزد و بدآنها مهلت می‌دهد، ولی این‌چنین هم نیست که آنان هرگز در معرض عذاب قرار نگیرند، بلکه آنگاه که از حدّ بگذرانند به انحاءِ گوناگون عذاب خواهند شد (آل‌عمران/۱۷۸).

(۱۴) ثُمَّ جَعَلْنَٰكُمْ خَلَٰٓئِفَ فِى ٱلْأَرْضِ مِنۢ بَعْدِهِمْ لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ .

**« سپس شما را ـ بعداز ایشان ـ در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه عمل می کنید »،**

یعنی، اکنون شما جانشین اقوام پیشین شده‌اید ـ و این جانشینی پیاپی در نسل آدمی صورت می‌پذیرد[1] ـ و دستگاه آفرینش در انتظار اعمال صالح انسان‌هاست (که با فطرت متمایل به خوبی و در نتیجه‌ی تربیت انبیاء، از سر اختیار، عقاید و صفات و اَعمال نیک را برگزینند).

---

(۱) ـ اینجا بار دیگر مشخّص می‌شود که «خلیفة الله» اصطلاح غلطی است که درمورد انسان به کار برده شده (بقره/ توضیح آیه‌ی ۳۰) و ما همه خلیفه‌ی اقوام گذشته هستیم، نه خلیفه‌ی خدا!

(۱۵) وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَـٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا ٱئْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَـٰذَآ أَوْ بَدِّلْهُ ۚ قُلْ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أُبَدِّلَهُۥ مِن تِلْقَآيِٕ نَفْسِيٓ ۖ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ ۖ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ .

**« و چون آیات روشن ما بر ایشان خوانده شود، آنها که امیدی به ملاقات ما ندارند گویند: قرآنی جُز این بیاور یا آن را عوض کن! بگو: مرا نسزد که آن را از پیش خود تغییر دهم؛ همانا جُز آنچه را به من وحی می‌شود پیروی نکنم؛ براستی من اگر معصیت خدای خود کنم، از عذاب روزی بزرگ هراسناکم »،**

برای این آیه شأن نزولی نقل کرده‌اند که مشرکان قریش نزد پیامبر<sup>ص</sup> آمده گفتند: اگر می‌خواهی به تو ایمان بیاوریم، یا قرآن دیگری بیاور که بت‌های ما را باطل نشمرد و یا همین قرآن را در آن‌جهت تغییر ده! چنانکه امروزه نیز عدّه‌ای از متجدّدین، بنا به دوست‌داشتنی‌ها و خواسته‌های نفسانی‌شان، اوصافی برای کتاب خدا برشمرده و می‌گویند قرآن باید چنان و چنین می‌بود!

آیه‌ی شریفه از زبان پیامبر[ص] پاسخ می‌دهد که امر خدای عالم تابع هوس‌های بندگانش نیست و بنابراین پیامبرش را حقّ آن نیست که فرمان إلهی را به صلاحدید خود تغییر دهد (هرچند چه بسا پیروان که به خود حق می‌دهند هرآنچه را مقتضی می‌بینند به نام خدا و دین بگویند!). پیامبر خدا در نمایاندن راه و حکم خدا، فقط تابع وحی و امر إلهی بوده، نه مصلحت‌گرایی و آراءِ شخصی.

بخش انتهایی آیه می‌رساند که در نافرمانی خدا، حتّی پیامبر[ص] نیز معاف از مجازات نیست و کیفر اُخروی در برابر گنه‌کاری، موضوعی نیست که پیامبر[ص] فقط به سایرین گفته و خود او را شامل نشود! و اضافه می‌فرماید:

(۱۶) قُل لَّوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا تَلَوْتُهُۥ عَلَيْكُمْ وَ لَآ أَدْرَىٰكُم بِهِۦ ۖ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِۦٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .

« **بگو: اگر خدا می‌خواست من این** (آیات) **را برشما نمی‌خواندم و او شما را بدآن آگاه نمی‌کرد؛ همانا عُمری پیش‌از این در میان شما زیستم** (و چنین سخنانی از من نشنیدید) **آیا خِرَدورزی نمی‌کنید؟** »،

یعنی، اگر خدا می‌خواست که من (محمّد) این‌مطالب را ندانم و بر شما نیاورم، شما از آن مطّلع نمی‌شدید، کما اینکه من سال‌ها بین شما بودم (و چون در آن‌دوران مشیّت خدا به رسالتم تعلّق نگرفته بود) هیچ از این سخنان از من نمی‌شنیدید؛ و دعوت می‌نماید که در این امر اندیشه شود. کسی‌که چهل سال هیچ‌گونه سخن دینی نگفته و به یکباره چنین بیانی بس شیوا و پُرشور و عمیق می‌آوَرَد که با همه‌ی عادات و افکار غلط به مقابله برمی‌خیزد و انحرافات اهل کتاب را گوشزد می‌کند و توحید را در جامع‌ترین شکلش توضیح می‌دهد، این چیزی جُز اثر وحی إلهی نمی‌تواند باشد.

(۱۷) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِـَٔايَـٰتِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْمُجْرِمُونَ .

**« پس ستمکارتر از آنکه به خدا دروغ بندد ـ یاآیات او را تکذیب کند ـ کیست؟ حقیقت اینستکه گنهکاران رستگار نمی‌شوند »،**

یعنی مشرکان بدانند با تصوّراتی‌که ازجانب خود از خدای جهان ارائه داده و در عبادت حق ـ با شرک‌شان ـ به خدا افترا می‌بندند و آیات قرآن‌را انکار می‌کنند، بالاترین ستم‌ها را مرتکب شده‌اند و رستگار نمی‌شوند.

آیه‌ی فوق با مختصر تفاوت‌هایی، هفت بار در قرآن تکرار شده‌است (انعام/۲۱ و ۱٤٤، اعراف/۳۷، هود/۱۸، کهف/۱۵، عنکبوت/٦۸ ، صف/۷).

(۱۸) وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلْ أَتُنَبِّـُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلْأَرْضِۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ .

**« و غیرخدا ـ آنچه را که زیان و سودی به ایشان نمی‌رساند ـ بندگی می‌کنند و گویند: اینان شفیعان ما نزد خدا هستند؛ بگو: آیا از چیزهایی به خدا خبر می‌دهید که در آسمان‌ها و زمین** (برای خود) **نمی‌شناسد؟ خدا منزّه** (از این اوصاف) **است و از آنچه شریک او می‌سازند برتراست »،**

سخن از بندگی غیرخداست؛ از اصنام کهن گرفته تا بزرگان دینی و روحانیون و اقطاب که مردمان در ادوار بعد به آنها پرداخته‌اند. بنا بر مدلول آیه‌ی شریفه، پرستش و اظهار ذلّت و بندگی در برابر فلان بت (ویا قبور بزرگان دین) و شخصیّت‌های والامقام و طواف و نذر و حاجت‌طلبی از ایشان، به امید شفاعت‌طلبی، امری مردود و شرک‌آمیز است.

بخش بعدی آیه نشان می‌دهد که دلیل مشرکان قریش برای چاکری و بندگی بت‌هایشان، درست به مانند قبرپرستان کنونی بوده است که می‌گفتند، اینان شُفعای ما در برابر خدا هستند! متعاقباً خاطرنشان می‌سازد که خداوند به هیچ‌وجه مقاماتی را به عنوان «شفیع» ـ که انسانها اختیار کرده و به شفاعتشان نزد خدا دلخوش باشند ـ برای خود قرار نداده است. اگر قرار بود کسانی چنین مقامی داشته باشند، باید خدا می‌گفت و خداوند نه تنها چنین سخنی را نگفته، بلکه اساساً در آسمان و زمین چنین چیزی برای خود نمی‌شناسد. در مقطع آیه تصریح می‌نماید که خدا برتراز آن است‌که درعبادت شریک داشته باشد و مردمان کسی یاچیزی را با این‌عنوان که می‌تواند برایشان به درگاه خدا شفاعت کند، بندگی نمایند.[۱]

(۱۹) وَ مَا كَانَ ٱلنَّاسُ إِلَّآ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَٱخْتَلَفُوا۟ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِىَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ .

---

(۱) ـ شفیعان چنانکه در جای خود آورده‌ایم از سوی خدا تعیین می‌شوند و به اذن و رضایت او از کسانی‌که شایسته باشند شفاعت می‌کنند (نه به خواست خود) پس **اوّلاً** پرستش شفیع شرک است و **ثانیاً** شفیع استقلال ندارد و جُز با اذن و رضایت خدا کاری نمی‌کند و **ثالثاً** تعیین شفیع ازسوی خداست نه از جانب مردم.

« **مردم** (در آغاز) **جُز اُمّتی یگانه نبودند، پس اختلاف کردند واگرسخنِ پیشین خدایت** (در مهلت به‌خلق و آزادی بشر) **نبود، هرآینه بین آنها ــ در آنچه اختلاف می‌کردند ــ داوری می‌شد** (و کارشان بسر می‌رسید) »، یعنی، در ابتدا از اینگونه اختلافات میان أبناءِ بشر نبود و همگی یک دین داشتند ـ دین توحیدی ـ و شرک و فرقه‌ها بعدها ـ که افراد ارباب گوناگون گرفتند ـ پدیدار گشت؛ و اگر مشیّت خدا این نبود که به انسان آزادی و اختیار و مهلت عطا فرماید، مردمان به خاطر این انحراف و اختلافاتشان در حق، مشمول عذاب خدا می‌شدند (بقره/۲۱۳).

# بخش سوّم

(۲۰) وَيَقُولُونَ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ فَقُلْ إِنَّمَا ٱلْغَيْبُ لِلَّهِ فَٱنتَظِرُوٓا۟ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ.

**« و گويند: چرا نشانه‌ای از سوی خداوندش بر او نازل نشد؟ بگو: جُز اين نيست كه غيب** (و آينده) **از آنِ خداست؛ پس منتظر مانيد كه من** (نيز) **با شما از منتظرانم »،**

پس‌از آنكه از راه «دلائل عقلی» فرمود اين قرآن وحی خداست (آيه‌ی١٦) و منكران وگنهكاران را هشدار داد (آيه‌ی١٧) و به تشريح روحيّه‌ی مشركان پرداخت (آيه‌ی١٨) و منشأِ اختلاف را بين أبناءِ بشر گوشزد كرد (آيه‌ی١٩)، در آيه‌ی فوق بهانه‌جويی‌های مخالفان را نقل می‌كند كه با وجود برهان‌های عقلی، باز به دنبال «معجزات حسّی» برای نيل به ايمان هستند! آری، مدّعيان عقل، برای مسائل ايمانی ـ چون موافق نفسشان نيست ـ به دنبال عقل نمی‌روند، بلكه معجزاتی می‌خواهند تا ملزمشان كند!

در بخش بعدی آيه خداوند پاسخ داده خطاب به پيامبر می‌فرمايد به منكران بگو: من چه می‌دانم؟ آينده دست خداست، شايد در آينده، علاوه بر براهين عقلی كه به دستم داده، معجزات حسّی نيز در تأييد من بياورد. طبری می‌گويد معجزات حسّی كه مشركان می‌خواستند، در واقع، آيتی الزام‌آور و از نوع معجزات اقتراحی بوده، چنانكه از برخی آيات قرآن برمی‌آيد طالب عذاب بودند (سوره‌ی انعام، آيه‌ی٥٨).

به علاوه دو نكته درمورد آيه‌ی شريفه درخور توجّه است:

**اوّل** آنكه مقصود از «**غيب از آنِ خداست**» يعنی «آينده را خدا می‌داند و عزم ظهور معجزات در اختيار خداست» كه می‌تواند هرزمان اراده نمود در آينده بياورد، چنانكه فرموده «**وَ قَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ** = گفتند: چرا معجزاتی از خداوندش بر او نازل نشد؟ بگو: معجزات همه در اختيار خداست و من فقط هشدار دهنده‌ای آشكارم» (عنكبوت/٥٠).

**ثانياً** شبيه آيه‌ی فوق (يونس/٢٠) بازهم در قرآن آمده است، چنانكه می‌فرمايد «**فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ** = (اگرراست می‌گويد) به مانند پيامبران پيشين برما معجزه‌ای آورَد؟» و «**فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِن قَبْلُ** = هنگامی‌كه حق از جانب ما بر آنها آمد، گفتند: چرا همانند معجزات موسی به او داده نشده است؟ مگر (معاندان) در گذشته معجزات موسی را انكار نكردند؟ (پس نفوسشان اشكال دارد و تا با چنان اشكالی سرمی‌كنند، هرمعجزه‌ای هم اگر بيايد تأثيری به بار نمی‌آورد)» (قصص/٤٨)

(۲۱) وَإِذَآ أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ رَحْمَةً مِّنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُم مَّكْرٌ فِىٓ ءَايَاتِنَا ۚ قُلِ ٱللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا ۚ إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ .

**« و چون مردم را ـ پس‌از زیانی که به آنها رسیده بود ـ رحمتی بچشانیم، آنگاه در آیات ما مکر کنند؛ بگو : مکر خدا سریع‌تر است، همانا رسولان ما آنچه را مکر کنید می‌نویسند »،**

یعنی، همینکه به گناهکاران، پس‌از صدماتی که دیده و مشکلاتی که برای‌شان پیش آمد، به لطف خدا مفرّی رسید (و بنابراین معلوم می‌شود مشیّت خدا این نیست که گناهکاران در دنیا همواره در عذاب و سختی باشند، بلکه فرصت‌های گشایش و راحتی نیز می‌یابند) به جای آنکه گشایش‌ها را از خدا دانسته بفهمند لطف و رحمت حق نیز در این عالم نمایان است و به او نزدیک شوند، شروع به توجیه و تأویل نموده دلالت آن مراحم و آیات رحمت را نادیده می‌گیرند و به غیرخدا (ازقبیل بت‌ها یا شانس یا مقدّسین مذهبی و قطب و مرجع) نسبت می‌دهند. (مفهوم مکر در آیات خدا).

منظور از «**مکر خدا**» در بخش بعدی آیه، «مجازات مکر گناهکاران» است که بنا به صفت «مشاکله» در زبان عرب «جزای عمل» را از نوع «خود آن عمل» ذکر کرده است (آل‌عمران/٥٤). خداوند، چون بر تمام اسباب طبیعت احاطه دارد، قادر به مجازات سریع بدکاران و ناسپاسی‌های آنان است وگاهی علنی و گاهی به دست خود افراد آنها را مجازات می‌کند. به عبارت دیگر می‌فرماید سنّت‌های إلهی که برای هر موضع و عملی عکس‌العمل و سرآمدی تعیین کرده است، آمدنی است. در لغتنامه‌ی «اَلْمُنْجِد» آمده : «مَکَرَ اللهُ فُلاَنًا: جازاهُ عَلَی الْمَکْر = خدا بر فلانکس مکر نمود یعنی مکر وی را کیفر داد.».

«**رسولان خدا**» را در بخش انتهایی آیه، آیات ۱۲←۱۰ سوره‌ی انفطار تفسیر می‌کند که می‌فرماید «**وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ . كِرَامًا كَاتِبِينَ . يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ** = بی‌گمان نگهبانانی بر شما گمارده شده است؛ نویسندگانی مکرم که آنچه می‌کنید می‌دانند». افکار و کردار انسان‌ها، چه بسا به صورت امواجی در طبیعت (یا به شکلی دیگر) منعکس شده و ضبط می‌گردد و نیروهای ملکوتی که دست‌اندرکار این امرند «**رسولان خدا**» نامیده شده‌اند. می‌فرماید تمام توجیهات غلط گناهکاران و اینکه قدر نعمت‌های إلهی را ندانسته توجیه می‌کنند که خوش‌شانسی آوردیم و یا فلان بت یا فلان شخصیّت نجاتمان داد، همگی در عالم توسّط مأموران إلهی ضبط می‌شود (و آینده‌ی هرکس را پس‌از مرگ می‌سازد).

(۲۲) **هُوَ ٱلَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمْ فِي ٱلْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُواْ بِهَا جَآءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَآءَهُمُ ٱلْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ .**

« **او** (خدا)**ست که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد؛ تا آنگاه که در کشتی‌ها باشید و بادی خوش آنان** (کشتی‌نشینان را) **با خود ببرد که بدآن شادمان شوند،** (به ناگاه) **تندبادی وزیدن گیرد و موج از هرطرف به سویشان تازد و گمان برند که ایشان را فرا گیرد؛** (در آن‌حال) **خدا را خالصانه بخوانند و دین را برای او** (از هر شائبه‌ی شرک) **بپیرایند** (گویند : خداوندا !) **اگر ما را از این** (ورطه) **نجات بخشی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم بود »،**

شبیه آیه در سوره‌ی عنکبوت (آیه‌ی٦٥) آمده است. گرداننده‌ی ما در زمین و دریاها خداست و بر طبق قوانین او حرکت کرده و به حیاتمان ادامه می‌دهیم. مردم بی‌خیال و مادّی در غیبت حوادث نامطلوب، همه‌ی موجبات را مفت خود می‌دانند امّا در بلاها همه موحّد می‌شوند!

آیه‌ی شریفه به فطرت انسان چنگ زده که چگونه در گرفتاری‌ها و قطع اسباب طبیعی، به صاحب طبیعت توجّه می‌کند و از سر تضرّع و اخلاص خدا را می‌خواند و متعهّد می‌شود. امّا:

(۲۳) فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ ۗ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُم ۖ مَّتَـٰعَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

« **پس چون** (خدا) **آنها را رهانید، در آن‌هنگام به ناحق در زمین ستم کنند! ای مردم! طغیانتان به زیان خودتاناست؛ بهره‌ای از زندگی دنیا** (می‌برید) **سپس بازگشتتان به سوی ماست و ما شما را از آنچه می‌کردید خبر دهیم** »،

یعنی، آن انسانِ نجات‌یافته به لطف خدا (که تربیت دینی ندارد) هرچند متعهّد شده بود خلاف رضای خدا قدم برندارد، به زودی موضوع را فراموش کرده دست به فساد می‌زند، فسادی که به ضرر خود اوست. از این‌رو توجّه می‌دهد که گناهکاران تصوّر می‌کنند با روی آوردن به گناه، برای خود لذّت می‌خرند ولی جُز زیان و خسران ـ در عاقبت امر ـ نصیبی ندارند؛ نفسشان مانع است تا عواقب کار را به درستی بنگرند و از درک خود پیروی نمایند. در این راستا متذکّر می‌گردد که با لذّت‌ها انسان بهره‌ای از مواهب دنیا می‌برد، ولی چون دنیا در گذر است، آن لذّت‌ها نیز در گذرند و سرانجام آدمی همه را واگذارده دستش نزد خدا خالی خواهدبود.[1]

(۲۴) إِنَّمَا مَثَلُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنزَلْنَـٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ ٱلنَّاسُ وَ ٱلْأَنْعَـٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ ٱزَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَآ أَنَّهُمْ قَـٰدِرُونَ عَلَيْهَآ أَتَىٰهَآ أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَـٰهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِٱلْأَمْسِ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَـٰتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ .

« **جُز این نیست که مَثَلِ زندگی این دنیا به مانند آبی است که از آسمان فروفرستادیم و با رُستنی‌های زمین ـ از آنچه مردم و چارپایان از آن می‌خورند ـ آمیخته گشت، تا آنجا که زمین پیرایه برگرفت و** (با میوه‌ها و گُل‌های رنگارنگ) **آراسته شد، و اهل زمین گمان بردند که در** (بهره‌یابی)**اش توانایند؛** (امّا ناگهان) **امر ما ـ شب‌هنگام یا در روز ـ فرا رسید و آن را چنان دِرَو کردیم که گویا دیروز هیچ نبوده است؛ این‌چنین آیات خود را برای اهل اندیشه بیان می‌داریم** »،

---

(۱) ـ البتّه لذّت‌های مشروع حق است و موجب انبساط روحی انسان و آمادگی برای کارهای خیر می‌شود. ولی لذّت‌هایی‌که با ظلم به خود و دیگران ـ گناه ـ همراه است، موجب فشار روحی و زندگی آشفته در این دنیا و سرانجام وحشت‌زا در آخرت می‌گردد. انسان در پی آرامش، امّا با لذّت گناه‌آلود یک نیرویش را «موقّتاً» آرام سپس اساس نیروها و آرامشگاه وجودش را درهم می‌ریزد!

می‌فرماید زندگی دنیا مانند آب باران است که می‌آید و سرسبزی و نشاط به بار می‌آورَد. انسانِ به دور از ایمان، مست شده همه چیز را مفت خود می‌داند و قدرتش را همه کاره تصوّر می‌کند؛ امّا ناگَهان تندباد مرگ می‌وزد و همه چیز را با خود می‌برَد (قلم/۳۳←۱۷). از این رو در بخش انتهایی آیه گوشزد می‌نماید که زندگی دنیا مدام در مخاطره بوده و قابل اعتماد نیست. پس روا نیست که انسان، به خاطر خوشی‌های زودگذر، خود را به گناهان آلوده کند. بلکه سزاست که نفس خویش را متناسب با عالمی بسازد که فرسایش و زوال در آن راه ندارد و این تناسب در اموری به دست می‌آید که جاویدند، یعنی خدا و معنویّات. لذا متعاقباً می‌فرماید:

(۲۵) وَ ٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ وَ يَهۡدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ .

« **و خدا** (شما را) **به سرای سلامت می‌خوانَد و هرکه را بخواهد** (و لایق بیند) **به راه راست هدایت می‌کند** »،

یعنی دعوت خدا به سرایی است که برعکس دنیا، زوال‌ناپذیر و امن است. دعوت، عمومی است ولی «هدایت» فقط شامل حال شایستگان می‌شود. می‌رساند که مقدّمه‌ی «سرای سلامت» در همین دنیاست؛ همان هدایت إلهی که چنانچه دنبال شود، موجب آرامش و اطمینان درونی انسان با زندگانی پاکیزه می‌شود.

# بخش چهارم

(۲۶) لِلَّذِينَ أَحْسَنُواْ ٱلْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ وَ لَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ .

« **برای کسانی‌که نیکوکاری کردند** (پاداش) **نیکوتر و زیاده** (بر آن) **است؛ و چهره‌هاشان‌را تاریکی و ذلّت فرانمی‌گیرد؛ آنان اهل بهشت‌اند و در آن جاویدند** »،

به دنبال سخن درباره‌ی آخرت و این‌که «**خدا به سرای سلامت دعوت می‌کند**»، در آیه‌ی فوق از پاداش نیکوکاران سخن گفته است. بخش اوّل آیه‌ی شریفه و ابتدای آیه‌ی بعد، مجملی از آیه‌ی ۱۶۰ سوره‌ی انعام است که می‌فرماید «**مَن جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَن جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلايُجْزَى إلّا مِثْلَها** = هرکس کار نیک آوَرَد ده برابر آن پاداش دارد و هرآنکه بدی آوَرَد جُز به مانند آن جزا نمی‌بیند». یعنی، رحمت خدا بر غضبش سبقت دارد و برعکس رفتار عدّه‌ای از مدّعیان تدیّن، لطف خدا از قهرش افزون است.

بخش بعدی آیه از امتیازات نیکوکاران در آخرت سخن می‌گوید که سربلند و روسپیدند و ملازمتشان با بهشت همیشگی است.

(۲۷) وَ ٱلَّذِينَ كَسَبُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ جَزَآءُ سَيِّئَةٍۭ بِمِثْلِهَا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَآ أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِّنَ ٱلَّيْلِ مُظْلِمًا أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ .

« **و کسانی‌که بدی‌ها را کسب کردند، جزای** (هر) **بدی همانند آن است و ذلّتی ایشان را فرا گیرد؛ در برابر خدا هیچ نگاهدارنده‌ای نخواهند داشت؛ گویی چهره‌هایشان با پاره‌ای از شبِ تار پوشانده شده است؛ آنها اهل دوزخ‌اند و در آن جاودان باشند** »،

برعکسِ نیکوکاران، جزای بدکاران به مانند بدی‌هایشان است؛ آنجا (آیه‌ی قبل) «فضلِ»خدا و در اینجا «عدلِ» إلهی حاکم است. سپس می‌فرماید زبونی و پستی آنها را می‌پوشاند و کسی قادر به حفاظت از آنها در برابر عذاب إلهی نخواهد بود، و شفاعتی برای آنان در کار نیست و آنجا که خدا اراده‌ی عذاب نماید، از هیچ «**عاصِم** = نگهدارنده‌ای» کاری ساخته نیست.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که درون تاریک از شرک و گناه، در آخرت ـ که عالم ظهور باطن‌هاست ـ بروز خارجی می‌یابد و گناهکاران که ممکن است در این دنیا بتوانند چهره‌های آراسته برای خود درست کنند، در آخرت «ظاهری» ظلمانی مطابق با «باطن»خود می‌یابند.

مقطع آیه اشعار می‌دارد که بدی‌های روحی افراد در آخرت، ابتلایی است که از آنها جدا نمی‌شود و قهر إلهی درموردشان بروز می‌کند.

(۲۸) وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُواْ مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَ شُرَكَآؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ .

« **و روزی‌که آنان همه را گِرد آوریم؛ سپس به مشرکان گوییم: شما و معبودانتان بر جای خود بمانید؛ آنگاه میانشان** (عابد و معبود) **جدایی افکنیم و معبودانشان** (به عابدان) **گویند: شما** (درحقیقت) **ما را بندگی نمی‌کردید** »،

آیه‌ی شریفه اشاره به حشر گناهکاران در روز رستاخیز دارد. می‌فرماید خداوند ابتدا جایگاه مشرکان و بت‌هایشان را مشخّص می‌دارد و همه اطاعت کرده در موضع معیّن قرار می‌گیرند. چنانکه فرموده «**بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُون** = بلکه ایشان آن‌روزتسلیم(فرمان خدا) خواهند بود» (صافّات/٢٦). آنگاه آن بت‌ها به صدا درآمده خطاب به مشرکان (عابدانشان) می‌گویند «**شما** (درحقیقت) **ما را بندگی نمی‌کردید**» که احتمالاً نشان می‌دهد بُت مشرکان پیشین تجسّمی از فرشتگان یا جنّ‌ها (سبا/٤١) یا بزرگانشان بوده و آنان ازطریق خضوع در برابر بت‌ها، درحقیقت بزرگانشان را می‌پرستیدند. مانند عیسویانِ امروز که به عنوان عیسی[ع] در برابر مجسّمه‌اش زانو می‌زنند یا پیروان سایر مذاهب که از طریق کرنش دربرابر مجسّمه‌ی بزرگی، درواقع آن بزرگ را بندگی نموده از او برکت می‌جویند.[1]

(۲۹) فَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًۢا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَٰفِلِينَ .

« **و کافی است‌که خدا بین ما گواه باشد که ما از عبادت شما** (نسبت به‌خود) **بی‌خبر بودیم** »،

این باید سخن آن شخصیّت‌ها و بزرگانی باشد که در صحنه و جایگاه مقرّر حضور داشته و مشرکان بت‌هایشان را به عنوان مظاهری از آنان عبادت می‌کردند. نشان می‌دهد که آن شخصیّت‌ها راضی به عبادت خود توسّط مشرکان نبودند و خدا را گواه می‌گیرند که از آن تصوّرات و رفتاری که مردم نسبت به آنها داشتند بی‌خبر بودند. یعنی آن بزرگان اساساً خبر از آنهمه قربانی‌ها و طواف‌ها و زیارات و توسّل‌هایی که مریدانشان در حقّشان می‌کرده‌اند نداشتند تا چه رسد به آنکه پاسخ حاجاتشان را بدهند!

(۳۰) هُنَالِكَ تَبْلُواْ كُلُّ نَفْسٍ مَّآ أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ ٱلْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ .

« **آنجاست که هرکس به آنچه از پیش فرستاده مبتلا گردد و** (همگی) **به سوی خدا ـ مولای حقیقی‌خود ـ بازگردانده شوند و آنچه را به دروغ می‌بافتند از آنها گم می‌شود** »،

---

(۱) ـ برخی از مفسّران گمان نموده‌اند که بت‌ها زنده می‌شوند و با بت‌پرستان سخن می‌گویند! ولی بهتر آنست که گفته شود بت‌ها، مظاهر بندگان صالح خدا در گذشته، بوده‌اند که پرستش می‌شدند، نه آنکه از دیدگاه مشرکان، موجوداتی مطلقاً بی‌شعور و ناآگاه شمرده می‌شدند که در آن‌صورت عبادت آنها، معنا نداشت! (این معنا را طبری در تفسیر خود از محمّد بن قیس آورده است. به تفسیر مزبور ذیل آیه‌ی۲۳ از سوره‌ی نوح نگاه کنید).

مولای حقیقی عالم خداست و به روز رستاخیز این امر «تجلّی عینی» می‌یابد. حتّی مشرکان آنجا موحّد می‌شوند (امّا توحیدشان کارسازشان نیست زیرا از سر اضطرار به دست آمده و کمال‌آور نیست) و هرکس ـ چه عبادتگر بوده باشد و چه معبود ـ به نتیجه‌ی «کامل» اعمال خود می‌رسد. و افترای به خدا و شرک، ناپدید می‌گردد.

حال روی سخن را به مشرکان می‌برد:

(۳۱) قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَمَن يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ .

**« بگو: چه کس شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کس مالک گوش و دیدگان شماست؟ و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می‌سازد؟ و تدبیرکننده‌ی امور کیست؟ بلافاصله خواهند گفت: خدا؛ بگو: پس چرا** (از بندگی غیرخدا) **نمی‌پرهیزید؟! »،**

آیه‌ی شریفه ابتدا از مشرکان اقرار می‌گیرد که آن قدرت و نظام باران‌ریز و گیاه‌پرور ـ مبنای رزق انسان‌هاـ کیست؟ طرّاح و ایجادگر شنوایی و بینایی‌تان کیست؟ هستی‌آفرین از موادّ عنصری و جاذب حیات موجودات چه مقامی است؟ و بالأخره نظم‌بخش و تدبیرکننده‌ی امور عالم چه کس است؟ پاسخ مشرکان که بلافاصله أدا می‌کنند، یک کلمه است: **خدا**؛ آیه‌ی کریمه نشان می‌دهد که مشرکان عرب درباره‌ی «خَلاّقیّتِ»خداوند اعتراضی نداشتند و تدبیرکننده‌ی کار عالم را خدا می‌دانستند (مؤمنون/۸۹←۸٤)، ولی در حوائج به بت‌ها (ارواحِ شخصیّت‌ها و بزرگانشان/ توضیح آیات قبل) رجوع می‌کردند و در برابرشان بندگی و خضوع می‌نمودند. از اینرو بلافاصله می‌فرماید: «پس چرا (از بندگی غیرخدا) نمی‌پرهیزید؟»

یعنی، باید «مُؤثِّر در مواهب اصلی زندگی» را عبادت کرد، نه مقاماتی که هرچند بزرگ و والامقام، ولی تدبیر کار عالم دستشان نیست. به وضوح نشان می‌دهد که شرک عرب‌ها، نه تردیدی در یکتایی و خالقیّت خدا، بلکه در عبادت غیرحق ـ که نقشی در بخش نعمتهای اساسی زندگی نداشتندـ بوده است

(۳۲) فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ .

**« پس خداست که خداوندگار راستین شماست و بعداز حق جُز گمراهی چیست ؟ و به کجا گردانیده می‌شوید؟! »،**

یعنی، وقتی کسی اقرار دارد که «مؤثّر حقیقی و بخشنده‌ی اصلی» در آسمان‌ها و زمین خداست، پس عبادت فقط اورا سزاست ! و خدا مالک و مربّی انسان‌هاست و پذیرش غیرخدا به ربوبیّت، جُز ضلالت نیست. بنابراین از چه روی مردم به عبادت غیرخدا رفته خود را دربرابر این و آن ذلیل و خاکسار می‌کنند؟

(۳۳) كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ فَسَقُوٓاْ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ .

« **این‌چنین سخن** (و حکم) **خداوندت بر کسانی‌که فسق ورزیدند به حقیقت پیوست که آنها ایمان نمی‌آورند** »،

مقصود از واژه‌ی «**كَلِمَةُ**» در اینجا قضای إلهی است که در مورد سرانجام مشرکان آمده است. در اینجا از مشرکان به «فسق‌ورزان» تعبیر شده و درواقع می‌گوید مشرکانی که علی‌رغم همه‌ی دلایل و هدایت‌ها همچنان به راه شرک و بی‌ایمانی می‌روند، برای آن است که با «**فسق**= خروج از فرمان خدا» و ارتکاب گناهان، «قلبشان» برطبق قوانین پیشین و قضای إلهی، «مهر خورده» (بقره/ توضیح آیه‌ی٦و۷) و از این‌رو ایمان نمی‌آورند.

(۳۴) قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَبْدَؤُاْ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ قُلِ ٱللَّهُ يَبْدَؤُاْ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ.

« **بگو: آیا از شریکانتان** (که برای خدا پنداشتید) **کسی هست که آفرینش را آغاز کند و سپس آن را بازگرداند ؟ بگو: خداست که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را بازمی‌گرداند؛ پس به کجا** (از حق) **منحرف می‌شوید؟!** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در آیه‌ی بعد، سیکل دیگری از استدلال و نتیجه‌گیری را در زمینه‌ی «توحید» آورده است. می‌فرماید آیا در آن معبودهایی‌که انسان‌ها خود را نثارشان می‌کنند چنین قدرتی هست که خلقتی آورند و آن را پس‌از مرگ بازگردانند؟ قطع و وصل حیات دراختیارِ مبدأ هستی است که در آفرینش و زندگی انسان تأثیر دارد و عبادت شایسته‌ی چنان مقامی است. چرا باید انسان در برابر مقامی کُرنش کند که متّصف به آن صفات نیست ؟

(۳۵) قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ قُلِ ٱللَّهُ يَهْدِى لِلْحَقِّ أَفَمَن يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّىٓ إِلَّآ أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ .

« **بگو : آیا از شریکانتان** (که برای خدا ساخته‌اید) **کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟ بگو: خدا به سوی حق هدایت می‌کند؛ پس آیا کسی‌که سوی حق هدایت می‌کند سزاوار پیروی است یا آنکه راهی نمی‌یابد مگر آنکه نشانش دهند؟ پس شما را چه می‌شود، چگونه حکم می‌کنید؟!** »،

می‌فرماید آیا از آن شخصیّت‌هایی که مردمان به عبودیّت و بندگی گرفته‌اند، کسی بوده است که قادر باشد ـ بی‌راهنمایی خدا ـ خود حق را شناخته و انسان‌ها را به سویش رهنمون گردد؟ حق را خدا به عالم آورده و سوی آن هدایت می‌کند. آیا رَهروان حق شایسته‌ی عبادتند یا آن مقامی که حق را به آنان آموخته است؟ اگر خدا توفیقشان نمی‌داد، به حق نمی‌رسیدند؛ آن لابه‌ها و استغاثه‌ها و نُذورات و قربانی‌ها، موقوف به خدای‌تعالی است چرا مردمان آن را به دیگران تعمیم می‌دهند (و آن‌وقت به صدها انحراف فکری و مشکلات اجتماعی می‌رسند)؟! حال، جمع کلام:

(۳۶) وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِى مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا يَفْعَلُونَ .

« **و اکثرشان جُز** (از حدس و) **گمان پیروی نمی‌کنند و همانا ظنّ به هیچ‌وجه کفایت از حق نکند** (و آدمی را بی‌نیاز نسازد)، **قطعاً خدا به آنچه می‌کنند داناست** »،

می‌فرماید منحرفان دینی «دلیل» ندارند؛ مشتی مردمان موحّد و آزاده را ـ آن‌هم سالها بعداز وفاتشان ـ برگزیده و بندگی می‌کنند! پدرانشان بساطی به عنوان «مذهب» گسترده‌اند و آنان نیز همچنان راه پدرانشان را می‌روند! درحالی‌که خدا «عقل» و «علم» را حجّت قرار داده و ظنّ و گمان را معتبر ندانسته و از پیروی آن منع فرموده است؛ خیال و گمان هرگز جای حق را نمی‌گیرد. مسلّماً مردمان از اَعمالی که بر طبق گمان‌هاشان انجام می‌دهند، مؤاخذه خواهند شد.

# بخش پنجم

(۳۷) وَ مَا كَانَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانُ أَن يُفْتَرَىٰ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ ٱلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ.

« **و این قرآن** (کتابی) **نیست که به دروغ ـ از سوی غیرخدا ـ پرداخته شده باشد؛ بلکه تصدیق کتب پیشین و بیان روشن مکتوب** (إلهی) **است؛ بی‌تردید از** (جانب) **خداوندگار جهانیان است** »،

پس‌از تذکّر این‌مطلب که «عبادت» فقط سزاوار خدای‌تعالی است و باید آماده‌ی اجرای دستورات و شناخت مشیّت‌های او بود (آیات قبل)، در آیه‌ی فوق به معرّفی قرآن، به عنوان مجموعه‌ی اصیل هدایت إلهی پرداخته است.

می‌فرماید قرآن دروغ نیست، بلکه موافق با اساس دعوت انبیاست و علاوه بر هماهنگی با سایر ادیان، مطالبش تفصیل داده شده و آنچه را از احکام و وظایف دینی بر جویای راه حق متصوّر است، توضیح داده است. از این‌رو در مقطع آیه بر أصالت کتاب إلهی (قرآن) تأکید نموده و تردیدها را در این زمینه از خواننده می‌راند.

(۳۸) أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ قُلْ فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّثْلِهِۦ وَٱدْعُواْ مَنِ ٱسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ.

« **آیا گویند** (محمّد) **آن را به هم بافته است؟ بگو : پس سوره‌ای همانند آن بیاورید و هرکه را به جُز خدا که توانید** (در این راه به یاری) **خوانید، اگر راست می‌گویید** »،

آیه‌ی شریفه تردیدکنندگان در منشأ إلهی قرآن را به تحدّی خوانده و می‌فرماید اگر فکر می‌کنید قرآن کار بشر است ـ و پیامبر^ص^ خود آن کلمات را پشت سر هم ردیف کرده ـ امتحانش آسان است؛ شما نیز که از خصائص بشری برخوردارید، «**سوره‌ای همانند آن بیاورید**»[1] و هر دانشمند و نویسنده و فیلسوف و شاعر بلیغ و فصیحی را هم که خواستید در این باره به کمک طلبید. این دعوت قرآن قرن‌هاست که بلاجواب مانده و معلوم می‌شود که تهیّه‌ی چنین متنی کار انسان نیست و بشر نمی‌تواند همانند قرآن بیاورد؛ و این امری بدیهی است زیرا هیچ انسانی قادر نیست در زمینه‌ی اموری چون آفرینش عالم و فلسفه‌ی خلقت و سرانجام عمر و جز اینها، با چنان سبک و قاطعیّتی سخن گفته و به ابناءِ بشر اتمام حجّت نماید.

---

(۱) ـ طبری می‌گوید: اگر پرسیده شود چرا خدا برای واژه‌ی «سوره» که مؤنّث است ضمیر «مِثْلِها» را به کار نبرده و فرموده «مِثْلِهِ» پاسخ آن است که مقصود اشاره به محتوای سوره است و نه به لفظ آن.

(۳۹) بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِۦ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُۥ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« (امّا نه چنین است) **بلکه چیزی را دروغ شمردند که احاطه‌ای به علم آن ندارند و هنوز تأویلش به آنها نرسیده است؛ پیشینیان ایشان نیز بدینگونه** (آیات خدا را) **تکذیب کردند، پس بنگر که سرانجام ستمگران چگونه بود** »،

یعنی، تکذیب مخالفان قرآن از سر دانش نیست و با مأخذی مخالفت می‌کنند که آن را ـ به قصد فهم ـ مطالعه و بررسی نکرده‌اند ! چنانکه تمام مخالفین قرآن امروزه چنین‌اند؛ اَباطیلی را ازجانب خود به نام قرآن می‌گویند و سپس آن خیالات و اوهام را به سُخریّه می‌گیرند!

واژه‌ی «**تأویل**» در لغت ـ بنا به راغب اصفهانی در مفردات ـ به معنی «بازگرداندن هرچیز به مقصد نهایی آن» است. مفهوم این مطلب درواقع به معنی مصداق خارجی و تحقّق عینی هرمقوله است (آل‌عمران/ توضیح آیه‌ی۷). آیه‌ی شریفه می‌فرماید تکذیب کنندگان قرآن هنوز به تحقّق وعده‌های إلهی نرسیده‌اند تا نتایج تکذیب‌های خود را ببینند (ولی به زودی خواهند رسید).

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که مخالفت با حق و درافتادن با راه انبیاء(ع) تازگی ندارد، ولی کافی است انسان در تاریخ بنگرد و به احوال تکذیب کنندگانِ پیرامون خود توجّه کند تا دریابد عناد با تعالیم إلهی چه سرانجامی دارد.

(۴۰) وَ مِنْهُم مَّن يُؤْمِنُ بِهِۦ وَ مِنْهُم مَّن لَّا يُؤْمِنُ بِهِۦ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِٱلْمُفْسِدِينَ .

« **و برخی از آنان** (مشرکان) **بدآن** (قرآن) **ایمان می‌آورند و برخی بی‌ایمان به آن می‌مانند و خداوندت به** (حال) **مفسدان** (از هرکسی) **داناتر است** »،

برخی مفسّران ـ همچون صاحب کشف الأسرار ـ آیه را در شأن اهل کتاب دانسته و گفته‌اند می‌فرماید بعضی از اهل کتاب (مانند عبدالله بن سلام) به قرآن ایمان می‌آورند ولی بقیّه خیر. امّا زمان نزول آیه دوران مکّه بوده که از اهل کتاب در آن زمان سخن درمیان نرفته است! بلکه قرآن پیش‌بینی می‌کند که عدّه‌ای از قریش (مشرکان) به قرآن ایمان خواهند آورد و گروهی نیزهمواره عناد ورزیده مشرک می‌مانند و خداوند به احوال آن تبهکاران از همه آگاه‌تر است.(۱)

---

(۱) ـ در ارتباط با اوضاع معاصر، چه بسا مستشرقینی که ـ بدون آشنایی لازم با نحوه‌ی بیان و حقایق قرآن ـ با آن مخالفت ورزیده تکذیبشان‌را دردنیا نشرمی‌دهند و البتّه همگی سرانجام رسوا شده ومتناسب با اَعمالشان، جزا خواهند دید. امّا مستشرقین دیگر به بی‌انصافی‌های گروه نخستین پی بُرده به قرآن ایمان می‌آورند و «عُذرِ تقصیر می‌طلبند» («عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن»، اثر «جان دیون پورت»). خداوند آگاه‌تر است که چه کسانی در این زمینه انصاف نشان داده سرانجام هدایت خواهند شد و چه کسانی مخالف واقعی با حق بوده بالأخره گمراه از دنیا خواهند رفت.

(۴۱) وَ إِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيٓـُٔونَ مِمَّآ أَعْمَلُ وَأَنَا۠ بَرِيٓءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ .

**« و اگر تو را تکذیب کردند، پس بگو: عمل من از آنِ من و عمل شما برای شماست؛ شما از آنچه من می‌کنم بیزارید و من از آنچه شما می‌کنید بیزار** (به دور و جدا) **هستم »،**

یعنی، به کسانی‌که تکذیب حق می‌کنند بگو، ما ـ از نظر فکری و روحی و نوع اهدافی‌که در زندگی تعقیب می‌کنیم ـ در دو دنیای مختلف‌ایم و هرچند با هم ارتباط داریم، ولی هیچگونه تجانسی بین ما نیست. شبیه آیه‌ی «**لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ** (کافِرون/٦)». این آیه نیز، چنانکه برخی از مفسّران انگاشته‌اند در بیان ترک اعتراض و قبول و بلااشکال دانستن عملکرد منکران نیست، بلکه در مقام بیان جدایی خطِّ هرکس و عدم سازش حق و باطل است. اینکه قرآن با مخاطب غیرمحارِب جنگی ندارد، صحیح است ولی این مطلب در آیات دیگر آمده است.

(۴۲) وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا۟ لَا يَعْقِلُونَ .

**« و برخی از ایشان به** (سخن) **تو گوش فرادهند** (ولی) **آیا تو کران را ـ هرچند خرد نمی‌ورزیدند ـ شنوا می‌کنی؟ »،**

از مفهوم آیه برمی‌آید که برخی ازمخالفان حتّی به خود زحمت شنیدن پیام قرآن‌را هم نمی‌داده (و نمی‌دهند) و برخی از آنان که لطف فرموده ! در پیِ شنیدن کلام حق برمی‌آمده‌اند، شنیدنشان برای فهم نبوده (و نیست) چنانکه می‌فرماید «**مَايَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ** = هیچ پیام نوینی از خداوندشان بر آنها نرسید، مگر آنکه به آن گوش فرا داده و به بازیگری مشغول شدند» (انبیاء/۲).

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که تلاش برای ارشاد معاندان، فایده ندارد. زیرا آنها قصدشان از «شنیدن»، «فهمیدن» نیست بلکه می‌خواهند زمینه‌ای برای مخالفت بیابند. از این رو خطاب به پیامبر(ص) می‌فرماید تو نمی‌توانی در چنان افرادی تأثیر گذاری.

(۴۳) وَ مِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تَهْدِى ٱلْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا۟ لَا يُبْصِرُونَ .

**« و برخی از آنها به سوی تو می‌نگرند،** (ولی) **آیا تو کوران را ـ هرچند چیزی نمی‌دیدند ـ هدایت توانی کرد؟ »،**

می‌فرماید ای پیامبر! برخی از مخالفان به دیدارت آمده دانشمندانه! نگاهت می‌کنند، ولی مگر تو می‌توانی کسانی را که نگاه‌شان از سر بصیرت نبوده است، راهبر شوی؟ نشان می‌دهد که وظیفه‌ی پیامبر(ص) صرفاً «ابلاغ پیام» و راهنمایی بوده است، نه «به راه بردن» و «به هدایت رساندن» افراد. چنانکه فرموده «**قَدْ جَاءَكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِىَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَاْ عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ** = به راستی بصیرت‌ها از خداوندتان سوی شما آمده است؛ پس هرکه دیده گشاید به نفع خود کرده و هرکه (دیده بربندد و) کور(دل) شود، به زیان (خود)او خواهد بود؛ (تو ای پیامبر! بگو:) من نگهبان (و ضامن) شما نیستم» (انعام/۱۰٤). به

هدایت رساندن هرکس دست خداست؛ چنانکه می‌فرماید «**وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ** = بدانید که خدا میان شخص و قلب او حائل می‌شود» (انفال/٢٤)؛ و باید در شخص حقیقت‌خواهی و انصاف ظهور کند و قابلیّت لازم را از خود نشان دهد، تا خداوند او را به هدایت «برساند».

(۴۴) **إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ ٱلنَّاسَ شَيۡـٔٗا وَلَٰكِنَّ ٱلنَّاسَ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ .**

**« همانا خدا هیچ ستمی به مردم روا نمی‌دارد؛ لیکن مردمان خود بر خویشتن ستم می‌کنند »،**

یعنی بی‌جهت خداوند کسی را از هدایت و توفیقات بازنمی‌دارد، بلکه این مردم‌اند که با عناد دربرابر حق و نفس‌پرستی و گناهان، از خود سلب توفیق می‌کنند. بنابراین انسان خود در مقدّمات هدایت و ضلالتش نقش دارد و عقیده‌ی «جبریّه» که خلاف این می‌پندارند، باطل است.

# بخش ششم

(۴۵) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا سَاعَةً مِّنَ ٱلنَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْۚ قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱللَّهِ وَ مَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ .

« **و روزی‌که** (خدا) **آنان را گِرد می‌آورد؛ گویی جُز ساعتی از روز را درنگ نکرده‌اند؛ با هم اظهار آشنایی می‌کنند؛ بی‌شک کسانی‌که ملاقات خدا را تکذیب کردند به زیان رفتند و راه‌یافته نبودند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در اشاره به مردمانی‌که با گناهان در حقّ خود ستم می‌کنند، آیات این فصل صحنه‌ی گرفتاری آن بزهکاران را در آخرت مطرح می‌سازد.

آیه‌ی فوق روز رستاخیز را در نظر مجسّم می‌سازد که چون مردمان محشور شوند عمر دنیا در نظرشان اندک می‌نماید و تصوّر می‌کنند ساعتی قبل مرده بودند و هنوز شناسایی‌هایشان با کسانی‌که در دنیا بودند برقرار است (امّا طبری می گوید متعاقباً ارتباطات قطع می‌شود، چون بهشتیان راهی بهشت و دوزخیان به مأوای خود می‌روند).

بخش بعدی آیه تذکار است که وقتی عمر چون باد می‌گذرد و آخرت چنان نزدیک خواهد بود، تکذیب‌کنندگان قیامت بسیار زیانکارند و در عمر خود به بیراهه رفته‌اند. درمورد «**ملاقات خدا**» قبلاً توضیح داده‌ایم که با چشم ظاهری نبوده، بلکه حضور در محکمه‌ی عدل إلهی و رویارویی با عالمی‌است‌که شکّ و تردید نسبت به وجود خدا در آنجا ممکن نیست.

(۴۶) وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ ٱلَّذِى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ ٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ .

« **و اگر پاره‌ای از آن** (عذاب‌ها) **را که به ایشان وعده می‌دهیم به تو** (در این دنیا) **بنمایانیم یا وفاتت دهیم** (و گرفتاری‌هایشان را نبینی، در هرصورت) **بازگشتشان به سوی ماست و خدا برآنچه می‌کنند گواه است** »،

آیه‌ی شریفه در درجه‌ی اوّل به پیامبر[ص] و سپس به ما خاطرنشـان می‌سـازد که از اینجا تا قیامت پُلی است ـ پُل مرگ ـ که همه به سرعت از آن می‌گذرند و به عالم باقی وارد می‌شوند. پس چه ما شاهد عذابِ بدکاران در این دنیا باشیم و چه نباشیم، کسی از یَد قدرت خدا خارج نخواهد شد و سرانجام همه به عکس‌العمل اَعمالشان می‌رسند.

(۴۷) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌۖ فَإِذَا جَآءَ رَسُولُهُمْ قُضِىَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ .

« **و هر اُمّتی را پیامبری است و چون پیامبرشان بیاید، به عدالت میان‌شان حُکم شود و ستم نمی‌بینند** »،

درمورد آیه‌ی فوق دو قول تفسیری هست:

**عدّه‌ای** همچون شیخ طبرسی در مجمع البیان، آیه را مربوط به این دنیا می‌دانند که که چون پیامبرخدا میان قومی مبعوث شد، خداوند بین مخالفان و مؤمنانش قضاوت خواهد کرد و حکم إلهی منجر به سرنگونی مخالفان و پیروزی مؤمنان خواهد گردید.

امّا **طبری** می‌گوید آیه مربوط به قیامت است و می‌فرماید هر اُمّتی رسولی دارد که در قیامت، برپایه‌ی کتاب آسمانی آنها، میانشان حکم می‌شود. این قول ـ که با سیاق آیات تطبیق می‌شود ـ از نظر ما أرجح است، چنانکه در همین زمینه فرموده «**وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَايُظْلَمُونَ** = و زمین (در قیامت) به نور خداوندش روشن گردد و کارنامه‌ی(اعمال درمیان) نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و ستم نمی‌بینند» (زُمَر/٦٩).

(۴۸) وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .

«**و گویند : اگر راست می گویید، این وعده چه وقت است؟**»،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مخالفان دربرابر تهدیدات پیامبر^ص^ (و مسلمانها) به آخرت، مرتّب ـ به مانند تکذیب‌کنندگان امروزی ـ به رسم انکار، می‌پرسیدند: پس آن وعده کی می‌آید؟

(۴۹) قُل لَّآ أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَـْٔخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ .

«**بگو : من مالک هیچ زیان و سودی برای خود نیستم مگر آنچه خدا بخواهد؛ هر اُمّتی را سرآمدی است؛ آنگاه که مهلتشان سرآید، لحظه‌ای پس و پیش نیافتند**»،

یعنی آن وعده و عذاب دراختیار پیامبر^ص^ نیست و آنچه خدا بخواهد در این زمینه روی می‌دهد.

قدر مسلّم آن است که هیچ انسانی در دنیا جاوید نخواهد ماند و در موعدی که هرگز پس و پیش نشود، لحظه‌ی مرگ را درمی‌یابد و به وعده‌های إلهی می‌رسد و این قاعده درباره‌ی اُمّت‌ها نیز جریان دارد.

(۵۰) قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُهُۥ بَيَٰتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ ٱلْمُجْرِمُونَ .

«**بگو: مرا خبر دهید، اگر عذاب او** (خداوند) **شب یا روز به سراغتان آید، گنهکاران چه چیزی از آن را به شتاب می‌طلبند؟!**»،

یعنی آیا آنان که با استهزاء و انکار عذاب می‌طلبند، هیچ فکر کرده‌اند که اگر عذاب خدا شب یا روز دررسد چه فرقی به حالشان می‌کند؟ آیا می‌توانند آن عذاب را ـ چه در شب باشد و چه در روز ـ از خود دفع کنند؟ پس به شتاب عذاب طلبیدن‌شان از چیست؟ آیات مختلف قرآن نشان می‌دهد که مشرکان قریش ـ همچون برخی تکذیب‌کنندگان امروزی ـ دربرابر وعده‌ی قیامت از سر عناد و انکار، به شتاب عذاب می‌طلبیدند (انعام/۵۸و ۵۷).

(۵۱) أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنتُم بِهِۦٓ ءَآلۡـَٔـٰنَ وَقَدۡ كُنتُم بِهِۦ تَسۡتَعۡجِلُونَ .

« **سپس آیا چون** (آن عذاب) **واقع شد، به آن ایمان می‌آورید؟ آیا اکنون؟! و همانا بدآن** (پیش از این) **شتاب می‌ورزیدید!** »،

یعنی آیا آن انکارورزان می‌خواهند آنگاه که آن عذاب واقع شد باورش کنند؟ آیا اکنون جای ایمان آوردن است؟ درحالی‌که قبلاً آن را با شتاب می‌خواستند؟! ولی ایمان از سر اجبار نجاتبخش نیست، چنانکه فرموده «**وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ الآنَ** ...= و برای آنها که (تا آخر عمر) به بدکاری‌ها پردازند تا هنگامی‌که مرگ یکی از ایشان فرارسد گوید اینک توبه نمودم، توبه‌ای نیست ... » (نساء/۱۸).

(۵۲) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡخُلۡدِ هَلۡ تُجۡزَوۡنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمۡ تَكۡسِبُونَ .

«**آنگاه به ستمکاران گفته شود عذاب جاودان‌را بچشید؛ آیا جُز به** (دلیل) **آنچه می‌کردید کیفر می‌بینید؟** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق صحنه‌ی قیامت را مطرح ساخته است. می‌فرماید دستگاه آفرینش به کسی ستم نمی‌کند و عذاب را بدکاران خود با اَعمالشان که اکتساب کرده‌اند، انتخاب نموده‌اند.

(۵۳) وَ يَسۡتَنۢبِـُٔونَكَ أَحَقٌّ هُوَ ۖ قُلۡ إِى وَرَبِّىٓ إِنَّهُۥ لَحَقٌّ ۖ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ .

« **و از تو می‌پرسند آیا آن** (عذاب) **حق** (وحتمی) **است؟ بگو: آری، سوگند به خداوندم‌که آن حق** (وقطعی) **است و شما ناتوان کننده**(ی خدا) **نیستید** »،

واژه‌ی «**يَسْتَنبِئُونَكَ**» به معنی «خبرگیری» است. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که به دنبال اتمام حجّت‌ها در آیات قبل، عدّه‌ای از تکذیب‌کنندگان به شک افتاده از پیامبر[ص] درباره‌ی عذاب موعود می‌پرسیدند. واژه‌ی «**حَقّ**» در آیه به معنی «مطابق با واقع» می‌باشد و «**لَحَقٌّ**» جواب سوگند است و خطاب به بزهکاران می‌فرماید مطمئن باشید که از عذاب خدا خلاصی نخواهید داشت!

# بخش هفتم

(۵۴) وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي ٱلْأَرْضِ لَٱفْتَدَتْ بِهِۦ وَ أَسَرُّواْ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ ٱلْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

« **و** (در آن صحنه‌ی قیامت) **برای هرکس که ستم کرده اگر آنچه در زمین باشد** (بخواهد در راه خلاصی خود) **فدیه دهد** (از او پذیرفته نشود) **و زمانی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان دارند و میان‌شان به عدالت داوری شود و ستم نمی‌بینند** »،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که روز رستاخیز، اگر همه‌ی ثروت زمین هم برای انسان گنهکار باشد و بخواهد آن را به ازای دوری از عذاب فِدیه دهد، از او نپذیرند. زیرا آخرت، عالم اعتبار نیست و نمی‌توان آنجا مجازات‌را با پول خرید! عکس العمل گناهانی که شخص با خود حمل کرده، خواه ناخواه سرنوشت نهایی او را تشکیل می‌دهد.

واژه‌ی «**أَسَرُّواْ**» در بخش بعدی آیه از اضداد است؛ یعنی هم به معنی «پوشیده داشتن» است و هم به قول زمخشری در کشّاف به معنی «آشکار کردن»[1]. **برخی مفسّران** معنای اوّل را برگزیده گفته‌اند که گناهکاران در آخرت پشیمانی خود را پنهان می‌کنند؛ بدین‌معنی‌که مدّعی می‌شوند ما اصلاً کاری نکردیم که پشیمان باشیم! ولی **بسیاری از مفسّران** معنای دوّم را پذیرفته بخش دوم آیه را چنین ترجمه کرده‌اند که «وقتی ستمکاران عذاب قیامت را می‌بینند اظهار پشیمانی می‌کنند». می‌توان گفت گناهکاران در آخرت، به هنگام مواجهه‌ی با عذاب ابتدا از اَعمال دنیوی‌شان پشیمان می‌شوند امّا آن پشیمانی را در دل نگه می‌دارند، ولی آنگاه که عذاب شدّت یافت، فریاد برمی‌آورند که : «**يا لَيْتَنِی كُنتُ تُرابًا** = ای کاش من خاک می‌بودم» (نَبَأ/٤٠)

بخش انتهایی آیه تصریح دارد که هیچکس ـ در قیامت ـ جُز در حدِّ گناهی که مرتکب شده، مجازات نمی‌شود و تکمیلی بر ابتدای آیه است که فرمود «**هرکس که ستم کرده**» به آن گرفتاری‌ها می‌رسد.

(۵۵) أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَلَآ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.

«**آگاه باش که آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ خداست؛ بدان‌که وعده‌ی خدا حق است، لیکن اکثرشان نمی‌دانند** »،

ابتدای آیه مقدّمه‌ی مطلب بعدی است که چون خدا بنیانگذار هستی و صاحب اختیار آسمان‌ها و زمین است، پس می‌تواند خلایق را پس‌از مرگ منقلب ساخته و زنده کند و بنابراین وعده‌ی خدا درمورد قیامت

---

(۱) ـ قِيلَ: أَسَرُّوا النَّدامَةَ: أَظْهَرُوها مِنْ قَولِهِمْ: أَسَرَّ الشَّيْءَ و أَشَرَّهُ إِذا أَظْهَرَهُ (کشّاف، ذیل آیه).

تحقّق خواهد یافت هرچند اکثر مردم نمی‌خواهند باور کنند که برپادارنده‌ی نظام علمی جهان، حکیم است و حکیم بیهوده‌کاری نکرده نخواهد گذاشت «خوب» و «بد» در کنار هم نابود شوند! (و چه بسا افراد این حقیقت را در دلهاشان معترفند، امّا خود را به جهالت می‌زنند، چون قبولش مسئولیّت می‌طلبد)!

(۵۶) هُوَ يُحْيِۦ وَ يُمِيتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .

«**اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و** (همگان) **به سوی او بازگردانده می‌شوید** »،

حیات و مرگ به دست خداست و حیات مجدّد آدمی نیز به سوی خداوندگارش خواهد بود.

(۵۷) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَآءٌ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ .

«**هان ای مردم! به یقین شمارا اندرزی از سوی خداوندتان آمده‌است و مایه‌ی شفای آنچه در سینه‌هاست و هدایت و رحمتی برای مؤمنان است** »،

پس‌از اعلام آیات مربوط به قیامت و «استدلال» بر اینکه هستی در قبضه‌ی قدرت خداست و خدای حکیم مسلّماً صحنه‌ای برای جدایی «قطعی» حق از باطل خواهد آورد، در آیه‌ی فوق به «اندرز» پرداخته، چنانکه به پیامبر فرمود: «**أُدْعُ اِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَة** = (مردمان را) با حکمت و اندرزِ نیکو به سوی راه خداوندت فرا خوان» (نحل/۱۲۵). آنگاه برای قرآن چند صفت برشمرده است که (۱) اندرز است و از معاصی و کردار زشت نهی می‌کند (۲) دل‌ها را از عقائد مُهلکه و بیماری‌های شرک و کفر و نفاق و سایر ابتلائات روحی، شفا می‌بخشد (۳) راه درست را به انسان می‌نمایاند و (٤) برای ایمان‌آورندگانش مایه‌ی رحمت إلهی و سعادت دو جهان است.

(۵۸) قُلْ بِفَضْلِ ٱللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُواْ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ .

« **بگو : پس به فضل و رحمت او** (خداوند) **باید بدین امر شادمان باشند** (که) **آن، از هرچه گِرد می‌آورند بهتر است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در آیه‌ی فوق می‌فرماید مردمان ـ به هدایت قرآن ـ به دنبال فضل و رحمت خدا باشند که از همه‌ی آن‌چیزهای مادّی که شب و روز به دنبالش هستند با ارزش‌تر است. نعمت جاوید، لطف خداست، نه مال و منال دنیوی!

(۵۹) قُلْ أَرَءَيْتُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَامًا وَ حَلَٰلًا قُلْ ءَآللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى ٱللَّهِ تَفْتَرُونَ .

« **بگو : مرا خبر دهید، آنچه را خدا از روزی برای شما فرو فرستاده است و شما از آن حرام و حلال قرار داده‌اید! بگو : آیا خدا به شما** (چنین) **اجازتی داد یا بر خدا افترا می‌بندید؟!** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، به انحرافاتی که مردمان در دین اصیل خدا پیش آورده (و می‌آورند) اشاره کرده است.

عرب جاهلی بر طبق سُنَن بی‌پایه‌ی خود، برخی از چارپایان حلال‌گوشت و بعضی محصولات زراعی را بر خود حرام می‌دانستند (مائده/۱۰۳). امروزه نیز می‌توان گفت که هیچ دلیل شرعی برای بخشی از حرام و حلال‌هایی که عدّه‌ای آورده‌اند، مشاهده نمی‌شود.

(۶۰) وَ مَا ظَنُّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَشۡكُرُونَ .

**« و چه گمان دارند آنها که به خدا دروغ می‌بندند به روز رستاخیز؟ همانا خدا به مردم صاحب ْکَرَم است ولی اکثرشان سپاس ندارند »،**

متعاقب آیه‌ی قبل، بخش نخست آیه متوجّه بدعت‌گذاران است. می‌فرماید کسانی‌که آن بدعت‌ها را در دین خدا پیش آورده‌اند، چه فکری به حال خود در روز رستاخیز کرده‌اند؟ و چه پاسخی برای کارهایشان خواهند داشت؟ در بخش بعدی آیه اظهار تأسّف می‌کند که خداوند به انسان تفضّل نموده (و به عنوان نمونه فطرت متمایل به خوبی به او عطا کرده و پیامبران را برای هدایت و شکوفایی فطرت وی برانگیخته و فرصت توبه و جبران مافات در اختیار بشر نهاده است) بنابراین هرکس می‌تواند تا زنده است توبه کرده از اَعمال زشت خود برگردد، امّا اکثر مردم سپاسدار این نعمت‌های خدا نیستند و همچنان به کفر و فسقشان ادامه می‌دهند!

(۶۱) وَ مَا تَكُونُ فِي شَأۡنٍ وَ مَا تَتۡلُواْ مِنۡهُ مِن قُرۡءَانٍ وَ لَا تَعۡمَلُونَ مِنۡ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيۡكُمۡ شُهُودًا إِذۡ تُفِيضُونَ فِيهِۚ وَ مَا يَعۡزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثۡقَالِ ذَرَّةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَ لَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَ لَآ أَصۡغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَ لَآ أَكۡبَرَ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ .

**« و در هیچ کاری نباشی و هیچ** (آیه‌ای) **از قرآن را از آن نخوانی و هیچ‌عملی را شما انجام نمی‌دهید، مگر آنکه ــ چون بدان می‌پردازید ــ ما بر شما گواهیم؛ و هموزن ذرّه‌ای ــ نه در زمین و نه در آسمان ــ از خدای تو پنهان نمی‌ماند و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن، مگر آنکه در کتابی روشن** (ثبت) **است »،**

یعنی، چه پیامبر[ص] ــ در هر کار دینی یا دنیوی ــ و چه مؤمن و چه کافر، در هیچ امری نباشند مگرآنکه خدا بر آنها نظارت دارد. سپس موضوع را به تمام ذرّات عالَم تعمیم داده که هیچ چیزی در زمین و آسمان بر خدا پوشیده نیست و مقصود از «**کتاب مبین**» شاید همان علم إلهی باشد که هرچیز کِهتَر و مِهتَر را در عالم فراگرفته و یا مقصود، نقشه و طرح علمی جهان است که به تفصیل و با همه‌ی جزئیّات در عالم دیگر موجود بوده و حساب همه‌ی ذرّات و حوادث عالَم در آنجا روشن است. (بلاتشبیه، به مانند مهندسی که ساختمان عظیمی را محاسبه نموده و آن را به پا کرده است و سپس می‌تواند بگوید تمام نیروهایی که بر هر ذرّه‌ای از این ساختمان وارد می‌شود بر من روشن است. از این رو با احاطه‌ی خدا بر ظاهر و باطن موجودات، هیچ کس نباید خیال کند که برخی احوال و اعمال او بر خدا پوشیده خواهد ماند.).

(۶۲) أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَ لَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ .

«**آگاه باش که دوستان** (و یاوران) **خدا را** (به روز رستاخیز) **هیچ بیمی نباشد و آنها غمگین نمی‌شوند**»،

منظور از «**اَوْلِیاءَ الله**»، در آیه‌ی بعد روشن شده که برعکس کفّار(آیه‌ی٥٤) روز قیامت، ترسی از آینده و اندوهی نسبت به گذشته نخواهند داشت.

(۶۳) اَلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ كَانُواْ يَتَّقُونَ .

«**همآنان که ایمان آورده و تقوی پیشه کردند**»،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه «**اَوْلیاء الله**» را تعریف نموده و می‌فرماید اینان همان مؤمنان و متّقیان واقعی‌اند.[۱]

(۶۴) لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَ فِى ٱلْأَخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ .

«**برای‌شان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است؛ کلمات** (و وعده‌های) **خدا را تبدیلی نیست؛ این همان کامیابی بزرگ است**»،

آیه‌ی شریفه در توصیف روحیّه‌ی «**اولیاء الله**» در دنیا و سرانجامشان در آخرت است؛ می‌فرماید در دنیا ـ با ایمان و رفتاری که دارند ـ بشارت بهشت را از کتاب خدا و پیام‌های انبیاء احساس می‌کنند (و بعضی از مفسّران گفته‌اند افراد، برای آنها رؤیاهای صادقه می‌بینند و به هنگام بازگفتن آن رؤیاها، ایشان را دلشاد می‌سازند). چون به عالم آخرت نیز پای نهند آن مردم نیکوخصال، بشارت بهشت می‌شنوند، چنانکه فرموده «**بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** = (به آنان گویند) امروز شما را مژده باد به باغ‌هایی که نهرها از زیر(درختان)اش جاری است؛ در آن جاویدید، این است آن کامیابی بزرگ» (حدید/۱۲).

درانتهای آیه تصریح داردکه وعده‌های خدا تخلّف‌ناپذیراست ومایه‌های آن بشارت‌ها، سعادت واقعی است.

(۶۵) وَ لَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ .

«**و گفتار آنان** (منکران) **تو را** (ای پیامبر!) **محزون نکند؛ همانا عزّت همه از آنِ خداست؛ او شنوا و داناست**»،

مشرکان عرب از بت‌هایشان عزّت‌جویی می‌کردند (مریم/۸۱) چنانکه امروزه نیز دنیاپرستان به موفّقیّت‌های دنیوی خود می‌بالند! طبیعتاً این رفتار نه فقط پیامبر[ص]، بلکه هر انسان خداشناسی را متأثّر می‌کند، ولی باید دانست که هرگز آنها از قبضه‌ی عزّت و قدرت خدا که مطلق و فراگیر است، خارج نمی‌شوند و هرآنچه گویند خدا می‌شنود و به رفتارشان آگاه است.

(۶۶) أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ مَن فِى ٱلْأَرْضِ وَ مَا يَتَّبِعُ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُرَكَآءَ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ .

---

(۱) ـ چنانکه ملاحظه می‌شود مقصود از «**اولیاء الله**» در قرآن، غیر از اصطلاح صوفیانه‌ی آن است که به مدّعیان کشف و کرامت نسبت داده می‌شود!

«**آگاه باش که هرکه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ خداست؛ و آنان که غیرخدا را** (به عنوان) **شریکانی** (برای خدا) **می‌خوانند** (در حقیقت) **آنان را پیروی نمی‌کنند** (بلکه) **آنها جز گمان، پیرو چیزی نیستند و جُز تخمین**(زدن) **کاری نمی‌کنند** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق از اِشراف کامل خداوند بر آسمانها و زمین سخن رانده است.

از واژه‌ی «**مَنْ** = هرکه» معلوم می‌شود که «کسانی» در آسمان‌ها (برخی کرات سماوی) زندگی دارند؛ و آنان که در این خانه‌ی خدا (یعنی کلِّ عالم)، غیرخدا را ـ هرکه باشد ـ می‌خوانند و می‌پرستند و او را در امور خود مؤثّر می‌شمرند، سخت در اشتباه و پیرو خیالاتند.

(۶۷) **هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ لِتَسْكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبْصِرًاۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ .**

«**اوست که شب را برای شما مقرّر داشت تا در آن بیاسایید و روز را روشن** (ساخت تا در آن به فعّالیّت پردازید) **همانا در این** (امر) **برای** (حق)**شنوایان نشانه‌هاست** »،

متعاقب آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق از حاکمیّت خدا بر عالم مثال عینی آورده است. در این راستا قرآن مکرّر نشان داده که عالم، مملوّ از مدارک و شواهد مؤثّربودن خداست و ما این شواهد را در محیط زندگی خود به وضوح می‌بینیم. ازجمله‌ی این شواهد ـ که در آیه‌ی فوق به آن اشاره شده ـ: نظام شب و روز و تأثیری است که این امر در زندگی انسان دارد (اسراء/۱۲ و قصص/۷۳).

(۶۸) **قَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدًاۗ سُبْحَـٰنَهُۥۖ هُوَ ٱلْغَنِىُّۖ لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِۚ إِنْ عِندَكُم مِّن سُلْطَـٰنٍۭ بِهَـٰذَآۚ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ .**

« **گویند خدا فرزندی گرفته!** (حاشا که) **او منزّه** (از این اوصاف) **است؛ او بی‌نیاز** (مطلق است و) **هرآنچه در آسمانها و زمین وجود دارد از آنِ اوست؛ شما را بر این**(مُدّعا) **حجّتی نیست، آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟!** »،

با توجّه به زمان نزول سوره (دوران مکّه) اشاره‌ی آیه‌ی شریفه قاعدتاً به مشرکان مکّه بوده که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند! می‌فرماید خدا فراتر از آن است که چون انسان‌ها، وابسته به داشتن فرزند باشد و سپس بر این‌مطلب «استدلال» می‌کند که او، غنیّ مطلق است و بنابراین، محتاج فرزند نیست ! آنگاه متذکّر می‌گردد که مدّعیان فرزند داشتن خدا، هیچ «استدلالی» بر ادّعای خود ندارند و چیزی را که نمی‌دانند به خدا نسبت می‌دهند.[1]

(۶۹) **قُلْ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ .**

---

(۱) ـ این بسیار مهم است‌که قرآن مرتّب تذکّرمی‌دهد سخن را باید با دلیل گفت و پذیرفت و بدین‌ترتیب مسلمان‌ها را متعهّد می‌سازد که (برعکس رسالات تقلیدی) با دلیل سخن گویند و اعتقاداتشان مبتنی بر مدارک إلهی باشد.

**« بگو : به تحقیق کسانی‌که به خدا دروغ بندند رستگار نمی‌شوند »،**

پیرو آیه‌ی قبل شماتت آیه‌ی شریفه، متوجّه کسانی است که مطالبی را از پیش خود بافته و بی‌هیچ دلیلی، به خدا نسبت می‌دهند که این معمولاً راه و روش دکانداران دینی است.

(۷۰) مَتَـٰعٌ فِي ٱلدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ ٱلْعَذَابَ ٱلشَّدِيدَ بِمَا كَانُواْ يَكْفُرُونَ .

**« بهره‌ای در دنیا** (دارند) **سپس بازگشتشان به سوی ماست؛ آنگاه ـ به** (سزای) **آنکه کفر می‌ورزیدند ـ عذاب سخت به آنها بچشانیم »،**

یعنی دروغپردازان مزبور (آیه‌ی قبل) ممکن است ـ با دروغ‌هایی که به خدا می‌بندند ـ جمعیّتی در این دنیا به دور خود جمع کنند و نصیبی برگیرند، ولی سرانجام به محکمه‌ی عدل إلهی خواهند رفت و در آنجا به عکس العمل شوم اعمال خود می‌رسند.

(۷۱) وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦ يَـٰقَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُم مَّقَامِي وَتَذْكِيرِي بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ فَعَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوٓاْ أَمْرَكُمْ وَشُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ ٱقْضُوٓاْ إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ .

**« و خبر نوح را بر آنان بخوان؛ آنگاه که به قومش گفت: ای قوم من! اگر موضع من و اندرز دادنم به آیات إلهی بر شما گران است، من بر خدا توکّل کرده‌ام؛ پس کار خود و شریکانتان را گِرد آورید ـ تا هیچ امری بر شما پوشیده نماند ـ سپس درباره‌ی من حکم کنید و مهلتم مدهید »،**

پس‌از بحث با مشرکان در آیات قبل، در آیه‌ی فوق و آیات بعد به اشاراتی از داستان انبیاء پرداخته و بدین‌ترتیب نشان می‌دهد که این‌گونه مباحثات همواره بین انبیاء و منکرانشان از زمان نوح پیامبر[ع] مطرح بوده است.

نوح به مخالفانش می‌گوید اگر تذکّرات من به ترک شرک و خلوص عبادت برای خدای‌تعالی بر شما سنگین است، من به خدا توکّل دارم شما تصمیمتان را بگیرید (و از بت‌هایتان بخواهید که مرا درهم شکنند) به طوری که هیچ امری در مخالفت با من بر شما پوشیده نماند و بعداً نگویید چنانکه باید اقدام نکردیم! این بیان، ازسویی استحکام عقیده‌ی نوح را می‌رساند و ازسوی دیگر بی‌أثر بودن مخالفت کافران را نشان می‌دهد.

(۷۲) فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ .

**« پس اگر روی برتابیدید،** (بدانید که) **من پاداشی از شما نمی‌طلبم ـ أجرمن جُز برعهده‌ی خدا نیست ـ و فرمان یافته‌ام که از تسلیم‌شدگان باشم »،**

یعنی اگر علی‌رغم همه‌ی شواهد و براهین باز منکران، از توحید خدا روی گردانده همچنان عادات و نفسانیّات خود را پی گرفتند، نوح اتمام حجّت می‌کند که من ـ به عنوان نبیّ ـ وظیفه‌ام بیش‌از این نیست

که دین خدا را اعلام داشته و اِتمام حجّت کنم (هرچند برخی متشرّعین به قول معروف «کاسه‌ی گرم‌تر از آش بوده» خود را موظّف به تحمیل دین خدا می‌دانند !) و هیچ اجر و مزدی نیز (برخلاف دکانداران دینی) از شما نمی‌طلبم و در برابر دعوتی که شما نپذیرفتید، خود تسلیم خدا هستم (واژه‌ی «**مُسْلِمِین**» در آیه‌ی شریفه به معنی کلّی «تسلیم در برابر حکم و فرمان خدا» آمده است ـ بقره/۱۳۱).

(۷۳) **فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَن مَّعَهُۥ فِي ٱلْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِآيَاتِنَا فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ ٱلْمُنذَرِينَ .**

« **پس او را تکذیب کردند؛ آنگاه ما او** (نوح) **و همراهانش را در آن کشتی، نجات بخشیدیم و آنان را جانشینان** (تبهکاران گذشته) **قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق نمودیم؛ پس بنگر که سرانجام آن بیم‌دادگان چگونه بود** »،

توضیح این آیه را در سوره‌های مختلف که به سرگذشت نوح پیامبر اشاره دارد، دیده‌ایم. تفسیر مجمع البیان می‌گوید کسانی‌که با نوح نجات یافتند، جانشینان کسانی شدند که غرق گردیدند. آیه‌ی شریفه به وضوح می‌رساند که واژه‌ی «**خَلیفه**» به معنی «جانشین گذشتگان» آمده و هیچ‌کجا در قرآن «خلیفه» به معنی جانشین خدا نیست (بقره/ توضیح آیه‌ی۳۰).

(۷۴) **ثُمَّ بَعَثْنَا مِنۢ بَعْدِهِۦ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَآءُوهُم بِٱلْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا۟ لِيُؤْمِنُوا۟ بِمَا كَذَّبُوا۟ بِهِۦ مِن قَبْلُ كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلْمُعْتَدِينَ .**

« **آنگاه پس‌از وی** (نوح) **پیامبرانی به سوی قومشان برانگیختیم؛ پس** (پیامبران) **با دلایل روشن سویشان آمدند، و امّا آنان بر آن نبودند تا بدانچه ازپیش دروغ می‌شمردند ایمان بیاورند، این‌چنین بر دل‌های متجاوزان مُهر می‌نهیم** »،

در اینجا به مجموعه‌ی پیامبران از نوح[ع] تا موسی[ع] (که شمّه‌ای از داستان آن‌حضرت متعاقباً خواهد آمد) به طور پیوسته اشاره شده که علی‌رغم تلاش‌های آنان اکثریّت قومشان، همچنان مأنوسات خود را دنبال می‌کردند و تعالیم پیامبران در ایشان بی‌اثر بود. بخش انتهایی آیه مشعر بر آن است که نعمت ایمان و هدایت خدا نصیب کسانی می‌شود که انصاف نشان دهند، و اِلاّ متعدّیان، همواره در کفرخود می‌مانند. به عبارت دیگر روحیّه‌ی معاند و اعمال تجاوزگرانه‌ی کافران، باعث می‌شود که دلهای‌شان به سوی هدایت إلهی بسته شود.

# بخش هشتم

(۷۵) ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَٰرُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ بِـَٔايَٰتِنَا فَٱسْتَكْبَرُواْ وَكَانُواْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ .

« **سپس، بعداز ایشان** (پیامبران پیشین) **موسی و هارون را با آیات خویش سوی فرعون و اشراف او فرستادیم؛ پس آنها استکبار ورزیدند** (و از قبول حق اعراض نمودند) **و قومی تبهکار بودند** »،

به دنبال اشاره‌ای که به ماجرای نوح[ع] و قومش در آیات قبل رفت، در آیه‌ی فوق و آیات بعد به داستان موسی و بنی‌اسرائیل پرداخته است. واژه‌ی «**بَعْدِهِمْ** = بعداز ایشان» در آیه‌ی شریفه، ظاهراً شامل نوح و پیامبران پس‌از او تا ظهور موسی[ع] (ابراهیم[ع]، لوط[ع]، هود[ع]، صالح[ع] و ... ) و اقوامشان می‌باشد. آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که دلیل اصلی انکار حق ازجانب منکران «استکبار نفسانی» است که خود به «تبهکاری» می‌انجامد (و آنگاه دلبستگی به آن تبهکاری‌ها، بر عناد دربرابر حق می‌افزاید).

(۷۶) فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ .

« **آنگاه چون حق از جانب ما به سوی‌شان آمد، گفتند: همانا این جادویی آشکار است!** »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به عکس‌العمل فرعون و اشراف‌اش در برابر دعوت موسی[ع] است که تفصیل آن در آیات دیگر آمده‌است (اعراف/۱۳۶←۱۰۳، طه/۷۳←۴۳، شعراء/۶۶←۱۶، قصص/۴۰←۳۶ و غافر/۴۶←۲۳). دراین‌راستا واژه‌ی «**حق**» در آیه به معجزات موسی[ع] اشاره دارد و نشان می‌دهد که متکبّران دربرابر حقایق خوش‌خیال می‌شوند و آنها را به نحو دلخواه توجیه می‌کنند.

(۷۷) قَالَ مُوسَىٰٓ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَكُمْ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ ٱلسَّٰحِرُونَ .

« **موسی گفت: آیا درباره‌ی حقّی‌که به سویتان آمده** (چنین) **می‌گویید؟ آیا این جادوست؟ و** (حال آنکه) **ساحران رستگار نمی‌شوند** »،

یعنی، آیا به چنین چیزی که حقّانیّت از سر و رویش می‌بارد، می‌گویید جادوست؟ جادوگری عاقبتی ندارد و ساحران بالأخره برملا می‌شوند و راه رستگاری را نمی‌روند. به قول حافظ:

سِحر با معجـزه پهلو نزند دل خوشدار — سامری کیست که دَم از ید بیضا بزند ؟!

(۷۸) قَالُوٓاْ أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا ٱلْكِبْرِيَآءُ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ .

« **گفتند: آیا به سوی ما آمدی تا ما را از راهی‌که پدرانمان‌را بر آن یافتیم بگردانی و بزرگی در زمین از آنِ شما دو تن باشد؟ ما ایمان آورنده به شما نیستیم** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهدکه فرعونیان، موسی و هارون را ـ در برابر تذکّراتشان ـ آماج تهمت‌ها قرار دادند و علّت دیگری را برای مقاومت در برابر حق بیان می‌کند که روحیّه‌ی «**تقلید**» از گذشتگان و «**دنیاپرستی**» انسان‌هاست. عکس‌العمل دنیاپرستان در برابر حق‌گویان ـ چون باور ندارند کسی جُز برای منافع دنیا قیام کند ـ غالباً این است که «تو با این‌سخنان به دنبال نفعی برای خودت هستی یا می‌خواهی خودت پیشوا شوی»!

(۷۹) وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ٱئْتُونِي بِكُلِّ سَٰحِرٍ عَلِيمٍ .

« **و فرعون گفت: هر ساحر دانایی را نزد من آورید** »،

یعنی فرعون به جادوگران مصر روی آورد تا به مقابله با موسی برخیزند و در این راستا شعبده‌بازان زبردستِ شهر همه احضار شدند.

(۸۰) فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلْقُواْ مَآ أَنتُم مُّلْقُونَ .

« **پس چون ساحران بیامدند، موسی به آنان گفت: آنچه را قرار است بیفکنید، بیفکنید!** »،

به بیان دیگر، بیار آنچه داری ز مردیّ و زور!

(۸۱) فَلَمَّآ أَلْقَوْاْ قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُم بِهِ ٱلسِّحْرُ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ سَيُبْطِلُهُۥٓ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ ٱلْمُفْسِدِينَ .

« **پس چون افکندند، موسی گفت: آنچه از جادو آورده‌اید؛ قطعاً خدا آن را باطل خواهد ساخت همانا خدا کار مفسدان را اصلاح** (تأیید) **نمی‌کند** »،

یعنی موسی[ع] دانست که خرق عادتی که ساحران فرعونی در برابر چشم شاهدان انجام داده‌اند، چیزی جُز سحر و پشت‌هم اندازی نیست و این کارهم عاقبت ندارد و خدا وسیله‌ی اِبطال کار مفسدان را فراهم می‌کند،

(۸۲) وَ يُحِقُّ ٱللَّهُ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ .

« **و خدا به کلمات خویش، حق را ثابت می‌گرداند، هرچند مفسدان را ناپسند افتد** »،

تفصیل این آیات در سوره‌های دیگر ازجمله اعراف (آیات ۱۲۶←۱۰۳) آمده است.

(۸۳) فَمَآ ءَامَنَ لِمُوسَىٰٓ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِۦ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِيْهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ ۚ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلْمُسْرِفِينَ .

« **پس به موسی جُز فرزندانی از قومش ایمان نیاوردند** (آن‌هم) **در حال ترس از فرعون و اشرافشان که** (مبادا) **شکنجه‌شان کنند؛ و همانا فرعون در آن سرزمین** (مصر) **سرکش و از متجاوزان بود** »،

بخش اوّل آیه می‌رساند که مصریان به موسی[ع] ایمان نیاوردند و از بنی‌اسرائیل نیز «در بَدو امر» فقط معدودی به او گرویدند. واژه‌ی «**مَلَإِهِمْ** = اشرافشان» در بخش بعدی آیه، به احتمال زیاد به اشراف بنی‌اسرائیل اشاره دارد که به نحوی با دستگاهِ فرعون ساخت و پاخت داشتند و مقصود، درباریان فرعون نیست

در مقطع آیه خصلت فرعونی با دو صفت توصیف شده است: (۱) «**عُلُوّ**»= سرکشی» بدین‌معنی که شخص می‌خواهد مردمان فقط عقاید اورا بپذیرند و به قول معروف «زیر بلیط او قرار گیرند» و (۲) «**اِسراف** = زیاده‌روی» که صرفاً به زیاده‌روی در مخارج مادّی محدود نمی‌شود، بلکه به طور کلّی به تجاوز آدمی از حدود إلهی اطلاق دارد.

(۸۴) وَ قَالَ مُوسَىٰ يَٰقَوۡمِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيۡهِ تَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّسۡلِمِينَ .

**« و موسی گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان دارید، پس بر خدا توکّل کنید اگر تسلیم او هستید »،**

یعنی ای مردم! نترسید و پشتیبان خود را خدا بدانید و به خاطر ترس از فرعون، از ایمان به خدا و حمایت‌های او جدا نشوید.

(۸۵) فَقَالُواْ عَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلۡنَا رَبَّنَا لَا تَجۡعَلۡنَا فِتۡنَةً لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ .

**«پس گفتند: ما بر خدا توکّل داریم؛ خداوندا! ما را دستخوش عذاب ستمگران قرار مده »،**

آیه‌ی شریفه بیانگر عکس العمل جمع محدود پیروان بنی‌اسرائیل به فراخوانی موسی در توکّل به خداست. آنها دعا می‌کنند که خدایا! مبادا که فرعونیان بر ما مسلّط شده و با شکنجه ما را از دینت برگردانند.

(۸۶) وَ نَجِّنَا بِرَحۡمَتِكَ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ .

**« و به رحمتت، ما را از** (شرّ) **گروه کافران برهان »،**

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی دعای مؤمنان بنی‌اسرائیل در آن شرایط دَهشتبار «خوف و رجاء» از هجوم فرعونیان است.[۱]

(۸۷) وَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوۡمِكُمَا بِمِصۡرَ بُيُوتًا وَٱجۡعَلُواْ بُيُوتَكُمۡ قِبۡلَةً وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ .

**« و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود ـ در مصر ـ خانه‌ها برگیرید و خانه‌هایتان را قبله‌گاه قرار دهید و نماز به پا دارید؛ و مؤمنان را نوید ده »،**

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که در آن مقطع به بنی‌اسرائیل امر شد که فعلاً در مصر بمانند و هجرت نکنند. درمورد «**وَ اجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً** = خانه‌هایتان را قبله‌گاه قرار دهید»، دو تفسیر هست: (۱) **عدّه‌ای** گفته‌اند «**قبله**» به معنی «مقابل» است و بر این مبنا خداوند می‌فرماید بنی‌اسرائیل خانه‌هایشان را رو به روی هم

---

(۱) ـ البتّه برای رهایی از شرّ کافران و تسلّط آنها، لازم است که مسلمان‌ها «امر به معروف و نهی از منکر» را ترک نکنند؛ و إلاّ بنا به حدیث نبوی گرفتار خواهند شد: «**لَتَأمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أوْ لَيُسَلِّطَنَّ اللهُ عَلَيْكُمْ شِرارَكُمْ ثُمَّ يَدْعُو خِيارُكُمْ فَلايُسْتَجابُ لَهُمْ** = امر به معروف و نهی از منکر کنید وگرنه خداوند (بنا بر قانون جاری در نظام عالم) بدکارانتان را بر شما مسلّط گرداند سپس نیکانتان دعا می‌کنند و مستجاب نمی‌شود.» (اِحیاءُ عُلوم الدّین، ج۳، ص۳۰۸).

بسازند تا تشکّل و همبستگی پیدا کنند، زیرا آنها ـ پیش‌از خانه‌سازی ـ به صورت پراکنده و چادرنشینی زندگی می‌کردند و (۲) **برخی دیگر** گفته‌اند که چون فرعون معابد بنی‌اسرائیل را خراب می‌کرد، خدا فرمود معابدشان را در خانه‌هاشان به پا دارند. این قول از نظر ما به صحّت نزدیکتر است و با امر به نماز که متعاقباً آمده، تأیید می‌شود. در واقع خداوند به بنی‌اسرائیل «مؤمن» می‌فرماید عباداتتان را در خانه‌هایتان به‌جای آرید و بدانید که با صبر و توکّل فرج إلهی را می‌یابید.

(۸۸) وَ قَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَآ إِنَّكَ ءَاتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُۥ زِينَةً وَ أَمْوَٰلًا فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا۟ عَن سَبِيلِكَ ۖ رَبَّنَا ٱطْمِسْ عَلَىٰٓ أَمْوَٰلِهِمْ وَٱشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا۟ حَتَّىٰ يَرَوُا۟ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ .

« **و موسی** (دعا کرد و) **گفت : خداوندا! همانا تو به فرعون و اشرافش زینت و مال‌ها در زندگی دنیا بخشیده‌ای؛ خدایا در نتیجه** (با اموالشان، مردم را) **از راه تو گمراه می‌سازند؛ خداوندا! اموالشان را محو کن و دلهاشان را سخت گردان که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند** »،

در اینجا ملاحظه می‌شود که موسیع ـ خشمگین از مظالمی که فرعونیان در حقّ مردم به ویژه بنی‌اسرائیل مرتکب شده‌اند ـ آنان را به درگاه خداوند، نفرین می‌کند. محتوای نفرین شامل دو بخش است:

(۱) محو مال و (۲) سختی دل. البتّه بنا به قرآن، عصبانیّت‌های موسیع همواره مسیر درستی نپیموده، کما این‌که چون پس‌از غیبت «چهل شبه» به میان بنی‌اسرائیل بازگشت و آنها را در حال گوساله‌پرستی دید، سر و ریش برادرش (هارون) را کشید و او را مسئول شمرد و متعاقباً مشخّص گردید که هارون تقصیری نداشته است (طه/۹۴←۹۰). بنابراین باید دید که خداوند در قبال دعا و نفرین موسیع چه کرد که به این موضوع در آیه‌ی بعد اشاره شده است.

(۸۹) قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا فَٱسْتَقِيمَا وَ لَا تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ .

« (خدا) **گفت : دعای شما دو تن پذیرفته شد؛ پس پایدار مانید و راه جاهلان را مپویید** »،

آیه‌ی شریفه بیانگر قبولی نفرین موسی در حقّ فرعون و اشرافش (آیه‌ی قبل) از جانب خداوند می‌باشد. در این راستا به دست می‌آید که **اوّلاً** هرچند در آیه‌ی قبل فقط سخن از دعای موسی بود، ولی در آیه‌ی فوق به قبولی دعای موسی و هارون هردو، اشاره دارد. بنابراین ظاهراً هارون نیز به نوعی در آن دعا با موسی شرکت داشته، کما اینکه مفسّران آورده‌اند «چون موسیع دعا کرد، هارونع آمین گفت».

**ثانیاً** آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که هر دو بخش نفرین موسی در حقّ فرعونیان («محو مال» و «سختی دل» ـ آیه‌ی قبل) توسّط خداوند پذیرفته شد و خداوند ضمن اعلام این مطلب به آنها می‌فرماید که استقامت ورزید و به راه جاهلان نروید که سر سازش با باطل پیش گیرید. به علاوه نکات زیر در این ارتباط شایان توجّه است:

**اوّل** آنکه «**محو مال**» ممکن است از مجاری حوادث به صورت زیان‌های اقتصادی پیش آید و بنابراین شاید منظور از قبولی دعا، همان شرایط قحطی و کمبود محصول بوده که بنا به قرآن، برای فرعونیان پیش

آمد (اعراف/۱۳۰). هرچند برخی مفسّران در این زمینه سخنان عجیبی از قبیل آنکه «به یکباره تمام ثروت آنها پوستِ گردو شد!»، پیش آورده‌اند.

**دوّم** آنکه درمورد «**سختی دل**» که منجر به «قفل قلب» و تأثیرناپذیری آدمی دربرابر هدایت إلهی می‌گردد، آیات متعدّد قرآن نشان می‌دهدکه هیچگاه خدا از ابتدا دست به چنین کاری نمی‌زند، بلکه روحیّه‌ی عناد نسبت به حق و اعمال تجاوزکارانه، بدینجا می‌انجامد که دل آدمی به سوی هدایت به کلّی بسته می‌شود و او را به عذاب إلهی مبتلا می‌سازد (نساء/۱۵۵ ـ منافقون/۳). بنابراین مفهوم پذیرش نفرین «سخت‌دلی» از جانب موسی در حقّ فرعونیان توسّط خداوند، قاعدتاً بدین‌صورت بوده که خداوند با آگاهی از آنکه فرعونیان تمایل به پیمودن راه اصلاح کردارشان را ندارند، درواقع در این زمینه اعلام وضعیّت فرموده است چنانکه در سوره‌ی صف می‌خوانیم: «**فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ** = پس چون منحرف شدند، خدا دلهایشان را به بیراهه برد» (صف/۵)

(۹۰) وَ جَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ وَ جُنُودُهُۥ بَغۡيٗا وَ عَدۡوًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَدۡرَكَهُ ٱلۡغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱلَّذِيٓ ءَامَنَتۡ بِهِۦ بَنُوٓاْ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ .

**« و ما بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم؛ پس فرعون و سپاهش ـ از سر ستمگری و تجاوز ـ تعقیبشان کردند، تا آنجا که** (فرعون) **در شرف غرق شدن قرار گرفت** (و در آن‌حال) **گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جُز آنکه بنی‌اسرائیل به او ایمان آوردند، نیست و من از تسلیم‌شدگان**(بدو)**هستم »،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که فرعونیان تصمیم داشتند بنی‌اسرائیل را از هجرت بازدارند. از این رو وقتی فرعون باخبر شد که آنها شبانه به راه افتاده و در حال خروج از مصر می‌باشند، به تعقیب آنها پرداخت. خداوند این‌عمل را «**ستمگری و تجاوزکارانه**» خوانده زیرا حقّ هر انسانی است که اگر خواست از سرزمینی برود و آنکس‌که می‌خواهد به زور و جبر مردمان‌را در سیطره و قلمرو خود نگهدارد، ستمگر است.[۱] داستان عبور بنی‌اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعون و سپاهش در آب، در سُوَر مختلف قرآن آمده[۲] (ازجمله

---

(۱) ـ البتّه این ستمگری را مشرکان مکّه نیز در حقّ پیامبر اسلام^ص^ و یارانش نیز انجام دادند و منحصر به عملکرد فرعون با بنی‌اسرائیل نبوده است.

(۲) ـ مطلب را در تورات چنین می‌خوانیم: «پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را به بادِ شرقی شدید، تمامی آن‌شب برگردانیده دریا را خشک ساخت و آب منشق گردید. و بنی‌اسرائیل در میان دریا بر خشکی می‌رفتند و آب‌ها برای ایشان بر راست و چپ دیوار بود. و مصریان با تمامی اسبان و عَرّابه‌ها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته به میان دریا درآمدند ... و خدا به موسی گفت دست خود را بر دریا دراز کن تا آبها به مصریان برگردد و بر عرّابه‌ها و سواران ایشان. پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و به وقت طلوع صبح دریا به جریان خود برگشت و مصریان به مقابلش گریختند و خداوند مصریان را در میان دریا به زیر انداخت. و آب‌ها برگشته عرّابه‌ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا آمده بودند پوشانید که یکی از ایشان هم باقی نماند» (سِفر خروج، باب ۱۴ ، شماره‌ی ۲۹←۲۱).

بقره/۵۰، طه/۷۷و۷۸ ، شعراء/٦٦←٦٣، زخرف/۵۵ و دخان/۲۳ و ٢٤) و همچنین به «موحِّد» شدن فرعون در سکرات مرگ تصریح شده است.

(۹۱) ءَآلْـَٔـٰنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ .

« (گفتیم) **اکنون** (ایمان می‌آوری)؟ **و همانا پیش‌از این عصیان می‌ورزیدی و از مفسدان بودی»،**

به تصریح قرآن، عمری را با بدکاری‌ها طی کردن و در آخرین دَم حیات توبه نمودن، بی‌فایده است، چنانکه فرموده «**وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتَّى اِذا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ اِنِّى تُبْتُ الآنَ** = و برای کسانی‌که (تا آخر عمر) پیوسته بدکاری می‌کنند تا وقتی که مرگ بر یکی از ایشان دررسد گوید اینک توبه نمودم، توبه‌ای نیست.» (نساء/۱۸).

(۹۲) فَٱلْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ ءَايَةً ۚ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِ عَنْ ءَايَـٰتِنَا لَغَـٰفِلُونَ .

« **پس امروز پیکر**(بی‌جان)**ت‌را نجات بخشیم تا بر آنان که پس‌از تو می‌آیند نشانه** (و عبرتی) **باشد، و همانا اکثر مردم از آیات ما غافل‌اند »،**

فرعون غرق شد ولی جسدش را از آب گرفتند و امروز مومیایی‌شده در یکی از موزه‌های دنیا (موزه‌ی لُووْر پاریس) موجود است[1] ولی خداوند تصریح می‌کندکه اکثر مردم با غفلت و بی‌اعتنایی از برابر آیات پندآموز او می‌گذرند و توشه‌ای برای هدایت و رستگاری خود برنمی‌گیرند!

---

(۱) ـ درمورد جسد فرعونِ زمان موسی و بنی‌اسرائیل ـ رامسس دوّم که در دریا غرق شد ـ تحقیقات مبسوطی توسّط مرحوم دکتر بوکای فرانسوی (Maurice Bucaille) انجام شده‌است‌که در این زمینه دکتر بوکای در کتاب «انجیل، قرآن وعلم» (صفحه‌ی۲۵۴) توضیح داده است. تحقیقات مزبور بعداز انتشار کتاب ادامه یافت و با کشف بقایای نمک در جسد، محرز شدکه صاحب آن دردریا غرق شده و بدین‌ترتیب صحّت آیات قرآن تحقّق عینی یافت (برای اطّلاعات بیشتر می‌توان به مأخذ:
"https://en.wikipedia.org/w/index.php?title=Maurice-Bucaille&oldid=746727285"
مراجعه کرد.

# بخش نهم

(۹۳) وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ فَمَا ٱخْتَلَفُواْ حَتَّىٰ جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُۚ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ .

**« و همانا بنی‌اسرائیل را در جایگاهی نیکو مأوا دادیم و آنان را از پاکیزه‌ها روزی بخشیدیم؛ پس آنها اختلاف نکردند مگر بعداز آنکه علم** (و آگاهی) **سویشان آمد؛ بی‌شک خداوندت روز رستاخیز، میانشان ـ در آنچه اختلاف می‌کردند ـ حکم می‌کند »،**

آیه‌ی شریفه در شرح وضع موسی[ع] و همراهان وی، پس‌از نجات از چنگ فرعون و سپاهش می‌باشد. می‌فرماید بنی‌اسرائیل در سرزمینی نیکو ـ به توفیق خدا ـ مأوا گرفتند؛ چنانکه آورده‌اند آنها (پس‌از مدّتها طَیّ طریق) وارد شهر «أریحا» در نزدیکی فلسطین شدند (بقره/ توضیح آیه‌ی۵۸).

پیش‌از این در سوره‌ی بقره گذشت که بنی‌اسرائیل شکر نعمت خداوند را به جای نیاورده دست به تجاوزاتی زدند و در نتیجه به عکس‌العمل‌های إلهی گرفتار آمدند (بقره/توضیح آیه‌ی۵۹). در آیه‌ی فوق از اختلافات و فرقه‌گرایی بین یهودیان سخن رفته که به‌نظر می‌رسد مربوط به دوران پس‌از موسی[ع] ـ مقارن با پیدایش روحانیّون دنیاپرست بین آنها ـ بوده باشد. این‌گونه اختلافات ـ چنانکه آیه‌ی شریفه به درستی اشاره دارد ـ معلول فقدان علم و ناشی از اشتباهات ذهنی نیست، بلکه به خاطر قدرت‌طلبی و برتری‌جویی‌ها ایجاد می‌شود.[۱]

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که خداوند سرانجام، تکلیف همه‌ی اختلاف‌کنندگان و فرقه‌سازان را در قیامت روشن خواهد ساخت.

(۹۴) فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ فَسْـَٔلِ ٱلَّذِينَ يَقْرَءُونَ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكَۚ لَقَدْ جَآءَكَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُمْتَرِينَ .

**« پس اگر از آنچه به تو نازل کردیم در شکّی، از کسانی‌که کتاب** (آسمانی) **پیش‌از تو را می‌خوانند بپرس؛ به راستی حق از جانب خداوندگارت به سوی تو آمده است، پس از تردیدکنندگان مباش »**

درمورد بخش اوّل آیه، سه دیدگاه تفسیری هست:

**اوّل** آنکه آیه‌ی شریفه می‌رساند که خداوند اجازه‌ی تحقیق و بررسی در گفتار خود می‌دهد و ایمانِ

---

(۱) ـ خطای فکر ـ اگر هوای نفس درمیان نباشد ـ پس‌از مدّتی ممکن است حل شود و همگان در محور میانه‌ای با هم قرار گیرند. ولی آنجا که اختلافات همچنان به قوّت خود باقی است، معلوم می‌شود منشأ اختلافات حسد و غرض بوده‌است.

با بصیرت را طالب است، تا آنجا که حتّی به پیامبرخود می‌فرماید، برای اطمینان از قطعیّت مطالب قرآن، به مأخذی چون آثار تاریخی بنی اسرائیل مراجعه کن؛ و إلاّ مسلّم است که پیامبر<sup>ص</sup> نسبت به وحی خود شک نداشته است (بقره/۲۸۵).

**دوّم** (تفسیر دیگر) آن‌که در اینجا خداوند، ازطریق پیامبر[ص]، خواننده را مخاطب قرار داده و می‌خواهد که هرکس اگر شکّی در قضایای یهود ـ به نحو مذکور در قرآن ـ دارد، به آثار تاریخی یهودمراجعه کند.

**سوّم** (تفسیر دیگر) برخی گفته‌اند پیامبر[ص] از مخالفت‌ها و دشمنی‌هایی که می‌دید، سخت دلگیر می‌شد و خداوند در آیه‌ی فوق می‌فرماید اگر شک افراد تو را دلتنگ می‌کند، صبر پیشه کن و از اهل کتاب بپرس که پیامبران‌شان با چه سختی‌ها و لجاجت‌هایی روبرو بودند و چه رنج‌ها کشیدند.

بخش انتهایی آیه تأکید است که اگر مردمان منصفانه بیاندیشند و تحقیق کنند، به این نتیجه می‌رسند که قرآن حق است و به آن می‌پیوندند. می‌توان گفت که مراد قرآن این نیست که پیامبر اسلام در شک بوده بلکه می‌خواهد بفرماید که این سخنان را کتب یهود نیز تصدیق می‌کند از اینرو از پیامبر[ص] گزارش شده که فرمود: «لاأَشُکُّ وَ لاأَسْئَلُ = نه شک دارم و نه می‌پرسم» به ویژه که موضوع به صورت «قضیّه‌ی شرطیّه» مطرح شده است و می‌فرماید «إنْ کُنْتَ فِی شَکّ».

(۹۵) وَ لَاتَكُونَنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ .

**«و از کسانی‌که آیات ما را دروغ شمردند مباش که از زیانکاران خواهی بود »،**

یعنی سرپیچی از حق جُز به خُسران و تباهی نمی‌انجامد

(۹۶و۹۷) إِنَّ ٱلَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَايُؤْمِنُونَ . وَلَوْ جَآءَتْهُمْ كُلُّ ءَايَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ .

**« همانا کسانی‌که سخن خداوندت بر آنها محقّق گشت، ایمان نمی‌آورند » « و اگرچه هر آیتی سویشان آید؛ تا عذاب دردناک را ببینند »،**

در اینجا می‌فرماید (هرچند نتیجه‌ی بی‌ایمانی خسارت و تباهی است) ولی آنها که با کردار ناپسندِ خود نور فطرتشان را خاموش کرده‌اند، برطبق حکم و قضای إلهی قلبشان به سوی ایمان نمی‌رود و هر نشانه‌ای ببینند در تکذیب خود باقی می‌مانند تا عقوبت إلهی را به عیان مشاهده کنند (و البتّه ایمان در آن شرایط جبری، ثمری به بار نمی‌آورد).

(۹۸) فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَآ إِيمَٰنُهَآ إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ ءَامَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ ٱلْخِزْيِ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَمَتَّعْنَٰهُمْ إِلَىٰ حِينٍ .

**«و از چه روی** (اهل)**شهرها ایمان نیاوردند تا ایمانشان سودشان بخشد ؟! مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب خفّت‌بار زندگی دنیا را از آنان برداشتیم و تا مدّتی بهره‌مندشان ساختیم »،**

بخش اوّل آیه توبیخ است و می‌رساند که اکثر پیامبران با عناد و لجاج قومشان روبرو بوده‌اند و ایمان اقوام

به هنگام نزول عذاب إلهی برای ایشان نفعی نداشت. سپس آیه‌ی شریفه ـ به دنبال سخن از ایمان اجباری که سودی نمی‌دهد ـ به موردی از ایمان به جا و سودبخش اشاره دارد و آن، ایمان قوم یونس بوده است و این استثناء برای آن بود که قوم یونس با اینکه پیامبرشان از میان آنها رفته بود متنبّه شده ایمان آوردند.

داستان حضرت یونس[ع] که از پیامبران بنی‌اسرائیل بود در سوره‌های انبیاء (۸۸←۸۷) و قلم (۵۰←۴۸) به اشاره آمده و در سوره‌ی صافّات (۱٤۸←۱۳۹) با توضیح بیشتری دیده می‌شود. خلاصه‌ی کلام اینکه یونس[ع] شتاب ورزید و تا دید قومش ایمان نمی‌آورند ترکشان کرد؛ امّا آن قوم در غیبت او و متنبّه گشته ایمان آوردند و از عذاب قطعی رهایی یافتند. خداوند این‌مطلب را در این‌سوره محور قرار داده و نام «یونس» بر آن نهاده است، شاید به این علّت که تشویقی برای منکران باشد و آنها نیز چون قوم یونس، پیش‌از رسیدن به عذابِ قطعی خدا، به خود آیند و به حق بپیوندند.

(۹۹) وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي ٱلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ۚ أَفَأَنتَ تُكْرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ .

**« و اگر خدایت می‌خواست قطعاً همه‌ی اهل زمین یکسره ایمان می‌آوردند؛ پس آیا تو می‌خواهی مردم را ناگزیر کنی که ایمان آورند؟! »،**

یعنی، پیامبر[ص] و مؤمنان از بی‌ایمانی مردم تعجّب نکنند، اگر خدا می‌خواست همه را وادار به ایمان می‌کرد و چون خدا نخواسته که مردم به زور و جبر ایمان آورند، پس پیامبر[ص] نباید بخواهد که کسی به اِکراه و اِجبار مؤمن شود و تحمیل دین درست نیست. چنانکه این معنا به صورت «استفهام اِنکاری» در پایان آیه‌ی شریفه آمده است.

(۱۰۰) وَ مَاكَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَ يَجْعَلُ ٱلرِّجْسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَايَعْقِلُونَ .

**« و هیچ نفسی را نسزد که ـ جُز به اجازه‌ی خدا ـ ایمان آورَد و** (خدا) **بر کسانی که نمی‌اندیشند، پلیدی می‌نهد »،**

یعنی، مردم برای کسب ایمان، باید لیاقت نشان دهند تا خداوند لیاقت آنها را به نتیجه رساند و توفیق ایمان بیابند. به عبارت دیگر کسب ایمان منوط به انصاف و ابراز شایستگی است که در آن شرایط بنا به قانون خدا، قلب آدمی سوی ایمان می‌رود (انفال/۲٤). بخش انتهایی آیه مشعر بر آن است که از لوازم ابراز شایستگی برای نیل ایمان، «اندیشه» است و خداوند پلیدیِ بی‌ایمانی را بر کسانی قرار می‌دهد که اهل اندیشه نیستند، یا اندیشه‌هاشان از هوای نفس سرمی‌زند.

(۱۰۱) قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَ مَاتُغْنِي ٱلْآيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّايُؤْمِنُونَ .

**« بگو: بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چه** (نشانه‌ها) **است؟ و** (امّا) **این نشانه‌ها و هشدارها قومی را که** (خردورزی نکرده) **ایمان نمی‌آورند، سودی نبخشد »،**

بخش اوّل آیه راه کسب ایمان اختیاری را نشان می‌دهد که ازجمله، تفکّر منصفانه در نظام آفرینش است.

همه‌ی پدیده‌های آسمان و زمین نشانه‌هایی هستند که آدمی را به سوی ایمان فرامی‌خوانند. می‌فرماید چرا منکران در این نظام هماهنگی که آنان را فرا گرفته نمی‌نگرند (تدبّر نمی‌کنند) تا وجه حق را ببینند؟!

بخش دوّم آیه به استدلال پیشین بازگشته و خاطرنشان می‌سازد که فقط طالبان حقیقت از آیات خدا در طبیعت، به خداشناسی می‌رسند.

(۱۰۲) فَهَلْ يَنتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلِهِمْ ۚ قُلْ فَٱنتَظِرُوٓا۟ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ .

« **پس آیا** (روزگاری) **جُز همانند روزگار کسانی را که پیش‌از آنان بودند، انتظار می‌برند؟ بگو: پس منتظر مانید که من** (نیز) **با شما از منتظرانم** »،

آیه‌ی شریفه در تسلاّی دل پیامبر و مؤمنان، و تهدید منکران است. می‌فرماید تاریخ آینه‌ی عبرت است؛ کسانی‌که به زشتی‌ها روی می‌آورند، باید منتظر عواقب شوم کار خود باشند که همچون سرانجام زشتکاران گذشته، آن عواقب به سراغشان می‌آید. مخالفین پیامبران هرگز پیروز نشدند، از اقوامی چون عاد و ثمود گرفته ـ که به سوانح طبیعی گرفتار آمدند ـ تا کفّار این زمان که همواره به مصائب فردی و اجتماعی نائل می‌آیند. در این راستا اتمام حجّت انتهای آیه شایان توجّه است که اینگونه اِتمام حجّت‌های توأم با قاطعیّت، خاصِّ پیامبران(ع) می‌باشد و مُصلحان عادی، به این شیوه سخن نمی‌گویند.

(۱۰۳) ثُمَّ نُنَجِّى رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۚ كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنجِ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« **پس رسولانمان و کسانی را که ایمان آوردند نجات می‌بخشیم؛ این‌چنین** (وعده‌ی) **حق برعهده‌ی ماست که مؤمنان را نجات دهیم** »،

یعنی، بلا هرقدر همگانی باشد، خداوند رسولان خود را نجات می‌دهد و کسانی را که در ایمان پایدار بوده و شکیبایی ورزیدند، حفظ کرده و می‌کند و آنها ازسوی خدا آسیبی نمی‌بینند (البتّه در صورتی که در برابر بدی‌ها سکوت نکنند، و إلاّ عذاب شامل آنها نیز می‌شود ـ اعراف/۱٦٥).

(۱۰۴) قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِى شَكٍّ مِّن دِينِى فَلَآ أَعْبُدُ ٱلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَـٰكِنْ أَعْبُدُ ٱللَّهَ ٱلَّذِى يَتَوَفَّىٰكُمْ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« **بگو: ای مردم! اگر از دین من در شک‌ّاید، پس** (بدانیدکه) **من کسانی‌را که شما غیرخدا عبادت می‌کنید، بندگی نمی‌کنم؛ بلکه خدایی را بنده‌ام که جان شما را می‌ستاند و فرمان یافتم که از مؤمنان باشم** »،

در این آیه اسلام به صراحت از زبان پیامبر(ص) معرّفی شده است. می‌فرماید اگر هنوز نمی‌دانید که دین من (اسلام) چیست، بدانیدکه دین من پرستش خالصانه‌ی خداست و من کسانی‌را که شما(منکران) چاکر شده‌اید بنده نیستم، بلکه خدایی را بنده‌ام که «مرگ شما» به دست اوست. قید «میراننده» را در اینجا برای حضرت حق، در مقام تهدید آورده و تأکید بر جزای خدا دارد؛ بندگی همان مقامی‌که سرانجام زندگی و کیفرشما مشرکان به دست اوست.

(۱۰۵) وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ .

**« و این‌که: توجّه خویش ـ خالصانه ـ برای دین خدا به پا دار و البتّه از مشرکان مباش »،**

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه «**توجّه خالصانه به دین خدا**» را می‌طلبد که درواقع توجّه خالصانه به خدا و تنها او را در جمیع امور بر افکار و اعمال خود آگاه و در کارها مؤثّر نهایی دانستن است. در مقطع آیه در مقام تقابل، از شرک نهی شده که در آیه‌ی بعد تفصیل می‌یابد.

(۱۰۶) وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ .

**« و غیرخدا ـ آنچه را که سود و زیانت نمی‌رساند ـ مخوان که اگر چنین کنی در آن‌صورت، از ستمگران خواهی بود »**

آری ! آنچه را که مردم غیرخدا می‌خوانند (و درواقع می‌پرستند) و برایشان هیچ سود و زیانی ندارد، نباید خواند. «شرکِ عبادی» در این آیه مشخّصاً یاد شده و عامل آن را «ستمگر» خوانده، چنانکه فرموده «**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ** = شرک ظلم عظیمی است» (لقمان/۱۳).

(۱۰۷) وَ إِن يَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَآدَّ لِفَضْلِهِۦ يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ .

«**و اگر خدا تو را زیان** (و رنجی) **رساند، برطرف‌کننده‌ای جُز او نیست و اگر خیری برایت بخواهد، کسی مانع فضلش نتواند بود؛ آن** (فضل و رحمت) **را به هرکه از بندگانش که بخواهد** (و شایسته بیند) **می‌رساند و او آمرزگار مهربان است »**،

نفع و ضرررساننده‌ی حقیقی خداست و اگر خدا در حقِّ کسی اراده‌ی خیر یا شرّی کند کسی نمی‌تواند او را از امرخود بازدارد. در عین‌حال هیچ‌کار خدا بی‌حکمت نیست (کهف/۸۲←۷۹) و اوهم گناهان را می‌آمرزد و هم صاحب کرامت و رحمت است.

(۱۰۸) قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَكُمُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَآ أَنَا۠ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ .

**« بگو: ای مردم ! به تحقیق حق از جانب خداوندتان سوی شما آمده است؛ پس هرکه هدایت یافت جُز این نیست که به سود خویش رَه یافته و هرکه گمراه گشت به زیان خود گمراه شده است؛ و من بر شما نگهبان** (و کارگزار) **نیستم »**،

به‌دنبال آیات قبل در معرّفی دین خدا و منع از شرک، آیه‌ی فوق در مقام اتمام حجّت آمده است. می‌فرماید ای مردم! قرآن ـ حقّی که از سوی خدا آمده ـ دردسترس شماست؛ «سعادت» یا «شقاوت»تان در اختیار و انتخاب خودتان است که تسلیم حق گشته یا به عناد و لجاج پردازید. پیامبر[ص] ضامن نیست که همگان راه

یابند و مسئول «هدایت» مردم نبوده است. چنانکه طبری می‌گوید، منظور از مقطع آیه آن است که پیامبر ص عهده‌دار وادار کردن مردم به اسلام نبوده، بلکه مبلّغی بوده که پیام‌های خدا را می‌رساند است.

(۱۰۹) وَٱتَّبِعۡ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيۡكَ وَٱصۡبِرۡ حَتَّىٰ يَحۡكُمَ ٱللَّهُۚ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلۡحَٰكِمِينَ .

**« و آنچه را بر تو وحی می‌شود پیروی کن و شکیبا باش تا خدا** (میان شما) **حکم کند؛ و خدا بهترین داوران است ».**

به دنبال آیه‌ی قبل، در آخرین آیه‌ی سوره خداوند حکم می‌کند که ای پیامبر! (و ای پیروان راستین او) چه مردم ایمان آورند و چه نیاورند، شما راه خدایتان را دنبال کنید و داوری را به خدا سپارید. طبری می‌گوید حُکم خدا در بدر جاری شد و پس‌از آن مشرکان رو به اضمحلال رفتند و حکم قطعی و کامل خدا در قیامت می‌آید. ضمناً آیه‌ی شریفه می‌رساند که پیامبر ص پیرو قرآن بوده و بنابراین هر حدیثی که به وی نسبت می‌دهند و مخالف قرآن باشد، دروغ است.

# سوره‌ی هود

## توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران مکّه نازل شده و به نام یکی از پیامبران مشهور «**هود**» است که داستان او در آیات ۵۰ تا ۶۰ سوره ـ مفصّل‌تر از سوره‌های دیگرـ آمده است. مفاد سوره را می‌توان در نُه بخش به قرار زیر درنظر گرفت:

**بخش اوّل** (آیات ۱ تا ۲۴) که طی آن از پیام قرآن مبنی بر بندگی انحصاری خداوند سخن رفته و پیامبر[ص] به عنوان فرستاده‌ی او ـ موظّف به هشدار و بشارت انسان‌ها ـ معرّفی شده است. به علاوه در این بخش، از مباحث توحیدی، فلسفه‌ی خلقت، معاد و روحیّه‌ی انسان‌هایی که به تربیت دینی نایل نیامده‌اند، گفتگو نموده و در این راستا از دو دسته‌ی «**مؤمن**» و «**کافر**» یاد می‌کند. آنگاه به ماجرای پیامبران پیشین می‌پردازد که داستان هریک را می‌توان در بخش جداگانه‌ای در نظر گرفت.

**بخش دوّم** (آیات ۲۵ تا ۴۹)؛ داستان نوح

**بخش سوّم** (آیات ۵۰ تا ۶۰)؛ داستان هود

**بخش چهارم** (آیات ۶۱ تا ۶۸)؛ داستان صالح

**بخش پنجم** (آیات ۶۹ تا ۷۶)؛ داستان ابراهیم

**بخش ششم** (آیات ۷۷ تا ۸۳)؛ داستان لوط

**بخش هفتم** (آیات ۸۴ تا ۹۵)؛ داستان شعیب

**بخش هشتم** (آیات ۹۶ تا ۱۰۴)؛ اشاره‌ای به داستان موسی و سرانجام اقوامِ منحط.

**بخش نهم** (آیات۱۰۵ تا ۱۲۳)؛ صحنه‌ی آخرت و سرانجام بدکاران و نیکوکاران را توصیف می‌فرماید و سپس به زندگی دنیا عنایت کرده مؤمنان را به پایداری در راه خدا فرامی‌خواند. در اینجا قرآن شَکوه می‌نماید که چرا در بین گذشتگان جُز قلیلی نبودند که از عاقبت شوم فساد تذکّر دهند و خاطرنشان می‌سازد که اگر خدا می‌خواست می‌توانست همگان را جبراً به راه صلاح بَرَد، ولی نخواست و بشر را مختار آفرید تا خود مشی زندگانی‌اش را انتخاب نماید و او راه اختلاف را پویید، جز آنانکه مشمول رحمت خدا شدند. سرانجام با اتمام حجّت به مردمان که بدانند قیامت قطعی است و زندگی دنیا را بیهوده نگیرند و تأکید بر حاکمیّت مطلق خداوند بر نظام عالم و سررشته‌ی امور، سوره را به پایان می‌برد.

# ترجمه و توضیح آیات

## بخش اوّل

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) الٓرۚ كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ .

« **الف. لام. راء.** (این) **کتابی‌است که آیاتش استوار گردیده و سپس ـ ازسوی خداوند فرزانه و آگاه ـ تبیین گشته است** »،

درباره‌ی حروف مقطّعه‌ی ابتدای برخی از سُوَر ـ چنانکه در آغاز آیه‌ی فوق آمده است ـ ذیل اوّلین آیه‌ی سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم. ممکن است در اینجا اشاره به نام‌های خدا از قبیل «**الله**، **لطیف** و **رئوف**» باشد.(۱)

در بخش بعدی آیه کلمه‌ی «**هذا** = این» در متن آیه مقدّر است چون ابتدا به نکره، روا نیست (و «**کتابٌ**» اسم نکره است). منظور از «**کِتاب**» در اینجا قرآن می‌باشد. مانند سرآغاز سوره‌ی نور که می‌فرماید : «**سُورَةٌ اَنزَلناها** = سوره‌ای که نازل کردیم» و منظور، آن است که : «**هذِهِ سُورَةٌ اَنْزَلناها** = این سوره‌ای است که نازل ساختیم». واژه‌ی **اُحْکِمَتْ**» می‌رساند که آیات قرآن «محکم و خلل‌ناپذیر و عاری از تناقض» بوده و هیچ‌نوع باطلی در آن نفوذ ندارد (چنانکه امور با صلابت و محکم، اموری غیرقابل نفوذند). همانگونه که فرمود: «**لَایَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لَامِنْ خَلْفِهِ ... = باطل از پیش و پس** (از هیچ‌طرف) **بر این** (قرآن) **راه نمی‌یابد** ... » (فُصِّلَتْ/۴۲). «**تَفصیل**»، به معنی «فصل‌بندی و جداکردن مطالب از یکدیگر است» و چون این امر موجب «روشنی موضوع» می‌شود، «تفصیل» را به معنی «تبیین» نیز آورده‌اند. کلمه‌ی «**ثُمَّ**» در اینجا، به معنی فاصله‌ی زمانی (تراخی) نیست (که قرآن یکبار به محکمی نازل گشته و در مرحله‌ی بعد تفصیل داده شده باشد!)، بلکه این واژه ازباب تکمیل وصف آمده ـ که آیات قرآن محکم و استوار نازل شده و به علاوه، تفصیل یافته است.

کلمات «**حَکیم** و **خَبیر**» در مقطع آیه را می‌توان به ترتیب با «**اُحْکِمَتْ**» و «**فُصِّلَتْ**» در متن آیه تطبیق داد. بدین‌معنی که چون قرآن از مقامی «**حکیم**» و با خبر از احوال خلق (**خبیر**) آمده، سزاوار است که

---

(۱) ـ درباره‌ی حروف مقطّعه‌ی اوائل سوره‌ها، استاد طباطبایی اخیراً به نظر تازه‌ای دست یافته‌اند که رأی قدیم ایشان را تکمیل می‌کند و ما در آغاز سوره‌ی مریم إن شاء الله از آن سخن خواهیم گفت.

آیاتش محکم و به روشنی اَدای معنا کند. «**حکیم**» را می‌توان در دو وجه درنظر گرفت : (۱) در اشاره به «اَفعال»خداوند ـ که اعمالش همه با هدف صحیح و حکیمانه است و (۲) در ارتباط با «ذات» خداوند ـ که مقامی برخوردار از دانش نامحدود و استوار می‌باشد.

(۲) **أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۚ إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ**.

« **که: جُز خدا را بندگی نکنید؛ همانا من** (محمّد) **بیم‌رسان و بشارتگر برای شما از جانب اویم** »،

پس‌از معرّفی «**کتاب**»، آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد، در شرح پیام‌های قرآنی است.

آغاز این آیه نشان می‌دهد که اوّلین و مهمترین پیام قرآن «**توحید عبادت**» است؛ انقطاع کامل انسان از غیرخدا در امر عبادت! سپس به معرّفی رسالت پیامبر پرداخته که «قُلْ یا مُحمّد ! = بگو ای محمّد!»، درآیه‌ی شریفه در تقدیر است. در این راستا مشخّص گردیده که رسالت پیامبر اسلام[ص] در دو کلمه‌ی «**بَشیر** و **نَذیر**» خلاصه می‌شود. و به طور کلّی در آیاتِ اوّلینِ دوران مکّه ـ که مردم در مُنتهای گمراهی بودند ـ واژه‌ی «**نَذیر**» را، در توصیف رسالت پیامبر[ص]، مقدّم می‌بینیم (مانند **یا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَاَنْذِرْ** = ای جامه به خود پیچیده! برخیز و مردم را بیم ده). البتّه بشارت به لحاظ معنا از انذار جدا نمی‌شود زیرا با پذیرفتن انذارهای پیامبر[ص] به مردمی که قبول انذار نموده‌اند، بشارت داده می‌شود.

(۳) **وَ أَنِ ٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَٰعًا حَسَنًا إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِى فَضْلٍ فَضْلَهُۥۖ وَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ**.

« **و این‌که از خدای خویش آمرزش طلبید، سپس به سوی او بازآیید؛ شما را ـ تا مهلت معیّن ـ بهره‌ای نیکو بخشد و پاداش هرصاحب فضیلتی را عطا کند؛ و اگر روی برتابید، پس به راستی من بر شما از عذاب روزی بزرگ بیمناکم** »،

آیه‌ی شریفه در دنباله‌ی پیام قرآن است؛ آمرزش‌خواهی از خداوند به خاطر شرک‌هایی که داشته‌اند و بازگشت به یکتاپرستی. می‌فرماید اگر چنین کنید خداوند شما را تا سرآمد عمرتان «**مَتاعًا حَسَنًا** = بهره یا نعمتی نیکو» می‌بخشد. این بهره‌ی نیکو، در درجه‌ی اوّل، معرفت پروردگار و اُنس با او، همان است که ارزانی همه‌ی موحّدان حقیقی است و سپس زندگی پاکیزه یا «**حیات طیّبه**» که در آیه‌ی۹۷ سوره‌ی نحل آمده است. از یکی از علماء نقل شده که گفته است: «من با معارفی که از کتاب خدا و سنّت پیامبر دارم همواره در بهشتم، بستانی در دل دارم که هرآنچه کنند نمی‌توانند مرا از آن خارج کنند.» از این رو متعاقباً آیه از پاداش «**اهل فضیلت**» در آخرت سخن گفته، هرچند آنها در دنیا نیز از آثار رحمت خدا بهره‌مندند.[۱]

---

(۱) ـ چنانکه از امام علی[ع] نقل شده که فرمود: «حرص و ترس و بخل، غرائز پراکنده‌ای است که ضعف توحیدی و سوءِ ظنّ به خدا آنها را گِرد می‌آورَد» (نهج البلاغه، نامه‌ی۵۳). به عبارت دیگر، سرچشمه‌ی رذائل، سوءِ ظنّ به خدا و سرچشمه‌ی فضائل، توحید حقیقی و تسلیم شدن به اراده‌ی إلهی است.

در مقطع آیه به «**إنذار**= هشدار» پرداخته و خطاب به پیامبر<sup>ص</sup> می‌فرماید، مردمان را بگو: اگر به «توحید» روی نیاورید، واقعاً آینده‌ی شما ترسناک است. بدین‌ترتیب به مانند پدری مهربان در گفتگو با فرزندان، نحوه‌ی «بیم» نیز حاکی از محبّت است و جنبه‌ی مِهر و خیرخواهی در «إنذار» متجلّی است.

(۴) **إِلَى ٱللَّهِ مَرۡجِعُكُمۡۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ**.

« **بازگشت شما به سوی خداست و او به هر امری تواناست** »،

در آیه‌ی قبل نسبت به شرک انذار داد و در آیه‌ی فوق دلیل آن را بیان می‌کند. چرا باید همگان از شرک خود بترسند؟ زیرا بازگشتشان به سوی خدایی‌است که بر «**عذاب روز بزرگ و فضل‌رسانی به هر صاحب فضیلتی**» (آیه‌ی قبل) تواناست. در آن‌موقعیّت همه‌ی اختیارات تعطیل می‌شود و فقط حکم چنان خدایی جاری است.

(۵) **أَلَآ إِنَّهُمۡ يَثۡنُونَ صُدُورَهُمۡ لِيَسۡتَخۡفُواْ مِنۡهُۚ أَلَا حِينَ يَسۡتَغۡشُونَ ثِيَابَهُمۡ يَعۡلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعۡلِنُونَۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ**.

« **آگاه باشید که آنان** (منکران) **سینه‌هایشان را خم می‌کنند تا خود را از او پنهان دارند! بدانید آن‌دَم که خود را با جامه‌هایشان می‌پوشانند** (خدا) **آنچه را پنهان می‌کنند و آشکار می‌نمایند می‌داند؛ همانا او از اسرار سینه‌ها آگاه است** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مشرکینِ مکّه معتقد بودند گاهی می‌توان خودرا از خدا مخفی کرد! و بدین‌منظور خم شده جامه‌ای به سر می‌کشیدند! از ابن عبّاس در رابطه با «**يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ**» آمده که «اسرارشان را پنهان می‌ساختند». و طبری می‌گوید «تصوّر داشتند آنچه در نفوسشان مخفی داشته و نجوا می‌کنند، خدا نمی‌فهمد»! بعضی از مفسّران گفته‌اند که مشرکان در برابر «پیامبر» جامه به سر می‌کشیدند تا سخنان پیامبر در آنها اثر نکند.[1] به هرصورت، آیه‌ی شریفه از علم احاطی خداوند که هیچ‌چیز در هیچ‌حال بر او مخفی نمی‌ماند خبر و هشدار می‌دهد.

---

(۱) ـ چه بسیار افرادی در دنیای امروز که از اینگونه تخیّلات دارند و می‌گویند ـ چنانکه برخی از فلاسفه گفته‌اند ـ که خداوند فقط علم به «کلّیّات» دارد و «جزئیّات» در شأن او نیست! بنابراین، چه باک که مثلاً در خلوتی مِی‌ای بزنیم و یا ـ به اَنحاءِ مختلف ـ نشئه‌ای بیابیم! متأسّفانه در تورات نیز گفته شده که آدم و حوّا در پشت درختی خود را از خدا پنهان ساختند (سِفر پیدایش، باب سوّم، شماره‌ی ۱۰←۸) و تأثیر اینگونه خرافه‌گویی‌ها را ما در رفتار یهود امروز به خوبی می‌بینیم. مقطع آیه‌ی فوق پاسخی به این تصوّرات باطل است که هرآنچه کنید از دائره‌ی علم و آگاهی خدا خارج نخواهید بود. و در توضیح بیشتر این مطلب در سوره‌ی دیگر فرموده است، روز رستاخیز که کیفر می‌بینند، به مشرکان گفته می‌شود: «**این جزای تصوّرات باطلی است که خیال می‌کردید خدا از بسیاری از اَعمالتان بی‌خبر است**» (فُصِّلَتْ/۲۲).

(۶) ۞وَ مَامِن دَآبَّةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلٌّ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ .

« **وهیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر آنکه روزی‌اش بر عهده‌ی خداست؛** و (خدا) **قرارگاه** (جایگاه دائم) **و اَمانت‌گاه** (جایگاه موقّت) **او را می‌داند؛ همه در کتابی روشن** (ثبت) **است** »،

واژه‌ی «**دابّة**»، به معنی «جنبنده»، شامل تمام جان‌داران روی زمین می‌شود.

پیش‌از این سخن از این معنا رفته بود که خداوند علاوه بر آنکه بر همه چیز تواناست، همه‌ی اسرار را نیز می‌داند (و حتّی هنگامی‌که مشرکان جامه به سر می‌کشند، از اسرار قلوبشان آگاه است). در آیه‌ی فوق می‌گوید که خدا همه‌ی جانداران را در همه‌جا روزی بخشیده به تناسب نیازشان ـ از نظر کمّی و کیفی ـ غذا می‌دهد. از مرغ هوا تا ماهی دریا و حتّی آدمیان در سفره‌ی گسترده‌ی طبیعت روزی می‌خورند و خدا زندگی هرجانوری را تدبیر نموده منابع غذایی و غریزه‌ی استفاده از غذا و وسیله‌ی غذارسانی را در اختیارش نهاده است. ظاهراً آیه‌ی شریفه از علم و عنایت خدا در حیات همه‌ی جانداران به نحو گسترده بحث می‌کند تا آدمی متنبّه شود که در هرحال از محضر حقتعالی غایب نتوان شد.

در بخش بعدی آیه واژه‌های «**مُسْتَقَرّ**» و «**مُسْتَوْدَع**» به لحاظ لغوی، به ترتیب به معنی «محلّ استقرار» و «محلّ ودیعه نهادن» است. امّا مفسّران تعابیر مختلف برای دو واژه آورده و ازجمله گفته‌اند که مراد از «**مُسْتَقَرّ**» رحم مادر و منظور از «**مُسْتَوْدَع**» صُلب پدر است. طبری به درستی این قول را در مورد آیه‌ی فوق نمی‌پسندد و قول بهتر آن است که «**مُسْتَقَرّ**» در اینجا اشاره به زندگی زمینی جانداران است به قرینه‌ی «**وَ لَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ**» (بقره/۳۶ و اعراف/۲۴) و «**مُسْتَوْدَع**» اشاره به مرگ موقّت جانداران است که در آینده به اذن خدا، زنده می‌شوند. یعنی خدای‌تعالی روزی‌بخش همگان است و از حیات و مرگ همگی نیز باخبر است. البتّه «**حشر**» برای انسان و دیگر جانداران به طور عمومی، در قرآن به اثبات رسیده است (انعام/۳۸ و تکویر/۵). در بخش اخیر آیه می‌فرماید: همه‌ی این احوال، در تجلّی‌گاه علم خدا که نقشه‌ی علمی عالم باشد (انعام/۵۹)، ثبت است.

(۷) وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ وَكَانَ عَرۡشُهُۥ عَلَى ٱلۡمَآءِ لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۗ وَلَئِن قُلۡتَ إِنَّكُم مَّبۡعُوثُونَ مِنۢ بَعۡدِ ٱلۡمَوۡتِ لَيَقُولَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ مُّبِينٞ.

« **و اوست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز** (دوره) **آفرید و عرش وی** (پیش‌از آن) **بر آب بود؛ تا شما را بیازماید که کدامین نکوکارترید؛ و اگر** (منکران را) **بگویی که شما پس‌از مرگ برانگیخته می‌شوید، همانا کافران گویند: این** (ادّعا) **جُز جادویی آشکار نیست** »،

پس‌از بیان «**علم**» عظیم إلهی در آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق مجدّداً در مقام بیان «قدرت» خداست؛ آن خالق قدرتمندی که آسمان‌ها و زمین را در شش روز، یا شش دوره‌ی تکاملی، آفرید و اداره‌ی آنها را از «مرکز عالَم» به دست گرفت (اعراف/۵۴) و پیش‌از آن که عالم، به صورت مادّه‌ی سیّالی بود، مرکز فرماندهی خدا

بر آن ماده‌ی سیّال قرار داشت (هر مایعی را عرب «**ماء**» می‌گوید، حتّی نطفه را قرآن «ماء» نامیده‌است ـ طارق/ ٦) که متعاقباً به فرمان خدا تحوّل یافته و تا شکل امروزی راه خود را پیموده است.

متعاقباً آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که آفرینش آسمان‌ها و زمین، همه برای آن بوده که در نهایت، موجود مسؤولی یعنی «انسان»، پدید آید و او نیز به نقطه‌ی کمالی خود، «اَعمال و اخلاق عالیه»، برسد. به عبارت دیگر «عالَمِ لاشعور» برای استفاده‌ی «آدمِ با شعور» ایجاد گردیده و در استخدام او قرار داده شده است؛ تا «کمال اخلاقی و علمی» ـ از طریق پیدایش انسان‌های نیکورفتار ـ به ظهور رسد. خداوند، عالَم تکوین‌را آفرید وچنین راهی‌را برای ایجاد کمال درآن مقرّر فرمود. از اینرو انسان‌هایی‌که در مسیر «فضیلت» قدم برمی‌دارند و برای حق تلاش می‌کنند، در خطِّ هدف آفرینش خدا قرار داشته و مسلّماً پیروزند.

از واژه‌ی «**بیازماید**» به دست می‌آید که اَعمال انسان «**اختیاری**» است و در صحنه‌ی عمر، عدّه‌ای به «نیکی‌ها» و عدّه‌ای به «بدی‌ها» روی می‌آورند و مسلّماً اگر پاداش و کیفر اُخروی نباشد، این‌دو بی‌تفاوت خواهند شد! پس باید صحنه‌ای فرارسد که نیک و بد را ـ به طور قطعی و مطلق ـ از هم جدا سازد و درجات نیکی و بدی را دقیقاً مشخّص نماید. با وجود این، می‌فرماید مردم کافر و معاند در برابر این امر معقول، چنان برخورد می‌کنندکه گویی چیز عجیب و غریبی است و می‌گویند، دعوت به سحر و جادوست! طبری در تفسیر آیه آورده که خداوند می‌فرماید وقتی تو ای پیامبر! این آیات را بر مردم می‌خوانی، منکرانِ وحی گویند: آیا می‌خواهی با این آیات عقل ما را بفریبی؟! (سخنانی که امروزه نیز در پاره‌ای محافل و مجالس شنیده می‌شود!).

(۸) **وَ لَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ ٱلْعَذَابَ إِلَىٰٓ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُۥٓ ۗ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ .**

« **و اگر عذاب را از ایشان تا مدّتی به تأخیر افکنیم، هرآینه گویند: چه چیزی آن** (عذاب موعود تو) **را بازداشته است ؟! آگاه باش روزی‌که** (عذاب) **به سویشان آید، از آنان برطرف نگردد و آنچه به استهزاء می‌گرفتند ایشان‌را احاطه کند** »،

واژه‌ی «**أُمَّة**» در آیه‌ی شریفه در اساس، به معنی «گروهی از مردم است که بر آئین واحدی باشند»، ولی به معنی «وقت و زمان» نیز آمده است که در اینجا همین معنا مراد است.

مفاد آیه شرح وضع مشرکان است‌که معاندانه و با استهزاء پرسیده (و می‌پرسند): پس این قیامت و عذابی‌که گفته می‌شود، کی می‌آید ؟! و چه چیزی مانع از آمدنش شده است ؟! در برابر این موضع معاندانه، خداوند می‌فرماید که آن عذاب از سر رحمت به تأخیر افکنده شده تا شاید مردمان راه اصلاح پیش گیرند، امّا از آن لحظه‌ای‌که انسان گناهکار با حال کفر دیده از جهان بربسته و با کیفر خداوند روبرو شود «**لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ** = عذاب از او برطرف نگردد»، چنانکه در همین مضمون فرموده است: «**فَقَدْ كَذَّبُواْ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءهُمْ فَسَوْفَ**

**يَأْتِيهِمْ أَنبَاء مَا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ** = حق را ـ چون سویشان آمد ـ تکذیب کردند و سرانجام اخبار آنچه را که مسخره می‌شمردند به آنها می‌رسد» (انعام/۵). دو آیه‌ی بعد در سرزنش انسان است و می‌فرماید:

(۹) **وَ لَئِنْ أَذَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَـٰهَا مِنْهُ إِنَّهُۥ لَيَـُٔوسٌ كَفُورٌ.**

« **و اگر انسان را رحمتی از جانب خود بچشانیم و سپس آن** (رحمت) **را از او برداریم، بی‌گمان نومید و ناسپاس می‌شود** »،

منظور، انسان نوعی است‌که هنوز تربیت دینی نشده و هدایت معنوی نیافته‌است. می‌فرماید چنین انسانی بی‌تاب است، نه تاب تحمّل ناگواری‌ها را دارد و نه ظرفیّت پذیرش نعمت‌ها و اقبال‌ها را؛ اگر او را رحمتی فرا رسد و سپس برای مدّتی آن رحمت از او برداشته شود، ناامید می‌گردد و به دستگاه آفرینش بدبین می‌شود (مانند بسیاری در این روزگار که چون در رفاه مادّی بسر می‌بردند، مست هستی بودند و همین‌که آن موقعیّت از میان رفت، به بدبینی و پوچی رسیده‌اند).

(۱۰) **وَلَئِنْ أَذَقْنَـٰهُ نَعْمَآءَ بَعْدَ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ ٱلسَّيِّـَٔاتُ عَنِّىٓ ۚ إِنَّهُۥ لَفَرِحٌ فَخُورٌ.**

« **و اگر او را ـ بعد از زیان‌هایی‌که به وی رسیده بود ـ نعمت‌هایی بچشانیم** (پیش خود) **گوید: بدی‌ها از من برفت؛ بی‌تردید او شادمان و مغرور می‌شود!** »،

آن انسان ضعیف تربیت نشده ـ که همواره «وضع موجود» را می‌بیند ـ وقتی، پس‌از مدّتی خسران و گرفتاری، به نعمتی رسید، اصلاً درنظر نمی‌گیرد که تا دیروز چه حالی داشت و مسرور و مغرور می‌شود!

قضاوت‌های انسان هدایت نشده و نامُهَذَّب چنین سطحی است، در رنج‌ها مأیوس و در نعمت‌ها مغرور و کم‌ظرفیّت و فراموشکار می‌شود.

(۱۱) **إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ.**

« **مگرکسانی‌که شکیبایی ورزیده وکارهای شایسته کردند؛ برای آنان آمرزش وپاداشی بزرگ خواهدبود** »،

یعنی، فقط کسانی‌که خود را از نظر روحی و فکری ـ در پرتو ایمان و دیانت ـ «ساخته‌اند» و اعمالشان صالح است، از آن روحیّه (دو آیه‌ی قبل) مستثنی هستند. اینان اهل صبر بوده و پیرو هوس‌ها نیستند و نتیجتاً در سختی‌ها رو به کمال رفته و از نعمت در جهت رضای خدا استفاده می‌کنند و آمرزش و اجر کبیر خدا شامل حال ایشان است.

آیات فوق در واقع، همه از نتایج «**لِيَبْلُوَكُمْ** = تا شما را بیازماید» در آیه‌ی ۷ می‌باشد.

(۱۲) **فَلَعَلَّكَ تَارِكُۢ بَعْضَ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيْكَ وَضَآئِقُۢ بِهِۦ صَدْرُكَ أَن يَقُولُواْ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ أَوْ جَآءَ مَعَهُۥ مَلَكٌ ۚ إِنَّمَآ أَنتَ نَذِيرٌ ۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ وَكِيلٌ.**

« **پس مبادا برخی از آنچه را به تو وحی کردیم ترک کنی و سینه‌ات بدآن تنگ گردد که گویند چرا**

**گنجی بر او نازل نشد یا فرشته‌ای** (که ببینیم) **با وی نیامد ؟! جُز این نیست که تو فقط بیم‌دهنده‌ای و خدا بر همه چیز نگهبان است »،**

واژه‌ی «**لَعَلَّ**» که در کلمه‌ی «**فَلَعَلَّکَ**» در متن آیه آمده، از نظر لغوی به معنی «شاید» است، ولی در اینجا مراد «مبادا» می‌باشد. چنانکه در فارسی نیز گاهی به شخصی که مثلاً حامل شیشه‌های زیاد است می‌گویند: «شاید آنها را میان راه بشکنی» و مقصود آن است که مراقب باش «مبادا» چنین اتّفاقی بیفتد.

آیه‌ی شریفه، نمایانگر شرائط سخت پیامبر[ص] در دوران مکّه است که با انواع و اقسام ایرادات و توقّعات بی‌جا ازجانب منکران روبرو بود. می‌گفتند، چرا خدایش بر او گنجی نمی‌فرستد، یا چرا آن پیک وحی طوری نمی‌آید که ما هم او را ببینیم! این قبیل ایرادها را قرآن در سُوَر مختلف ازجمله انعام (آیات ۳۳، ۳۷، ۱۰۹و۱۲۴) و اِسراء (۹۰ تا ۹۳) مطرح ساخته و به آنها پاسخ گفته است. در مقام تقویت روحی پیامبر[ص] (و پیروان وی) می‌فرماید مبادا اینگونه بهانه‌ها باعث شود که تو ترک وظیفه کنی و به واسطه‌ی سخنان معاندان در ابلاغ رسالت کوتاهی ورزی! اضافه می‌نماید که تو ضامن هیچ‌کس نیستی و فقط تذکّر و انذار می‌دهی و وظیفه نداری به هرقیمت شده همه را مسلمان کنی! خدا مراقب کارهاست و اوست که هرکه را لایق دید «سینه‌اش را نسبت به اسلام می‌گشاید» (انعام/۱۲۵).

(۱۳) **أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ ۖ قُلْ فَأْتُوا۟ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِۦ مُفْتَرَيَٰتٍ وَٱدْعُوا۟ مَنِ ٱسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .**

« **یا گویند آن** (قرآن) **را به دروغ ساخته** (و به خدا نسبت داده) **است؛ بگو: پس ده سوره‌ی جعلی مانند آن بیاورید** (ودراین‌راه) **از غیرخدا ـ هرکه را می‌توانید ـ به یاری طلبید، اگر راست می‌گویید »،**

ازجمله شعارهای دیگر منکران این بود(ه و هست) که قرآن ساخته و پرداخته‌ی خود پیامبر بوده و به دروغ آن را به خدا نسبت داده است! هرچند گویندگان این‌قبیل سخنان غالباً به خدایی هم اعتقاد ندارند تا انسان بگوید: شما کلام راستین خدا را نشان دهید! بلکه منظورشان کُلّاً تخطئه‌ی خدا و دیانت است و می‌خواهند بشر با نفسش رها شود. آیه خطاب به چنین یاوه‌گویانی می‌گوید اگر فکر می‌کنید قرآن ساختگی است، شما هم ده سوره مانند سوره‌های آن بسازید و بیاورید و هرگونه کمکی نیز در این‌راه از هرکس که می‌خواهید بگیرید.

در آیه‌ی قبل سؤالات نامعقول مشرکان را اصولاً درخور پاسخ ندانست (خصوصاً وقتی قبلاً به آنها پاسخ داده بود که هرکسی لیاقت رُؤیت فرشته را ندارد و دیدار آن مشکلی برای دلهای معاند حل نمی‌کند ـ انعام/۹ و گنج و ثروت نیز دلیل فضیلت نیست). از اینرو، در آیه‌ی قبل، فقط خواهش‌های بی‌جای معاندان را مطرح ساخته و به پیامبر[ص] فرمود، در برابرشان مقاوم باش! امّا در ارتباط با قرآن همگان را به نوعی مبارزه‌ی فکری دعوت می‌کند. چنانکه در سوره‌ی مکّی اِسراء می‌فرماید: «**لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَ الْجِنُّ عَلَى اَن يَأْتُوا**

**بِمِثْلِ هذَا القُرْآنِ لایَأتُونَ بِمِثْلِهِ** = اگر انس وجنّ همگی جمع شوند تا به یاری هم مانند این قرآن بیاورند، نتوانند» (إسراء/۸۸). در آیه‌ی فوق (هود/۱۳) از همگان دعوت می‌نماید تا ده سوره مانند سوره‌های قرآن بیاورند و به تدریج تخفیف بیشتری داده در ابتدای دوران مدینه می‌فرماید، **یک سوره** چون سوره‌های قرآن بیاورید (بقره/۲۳).

(۱۴) **فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ فَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّمَآ أُنزِلَ بِعِلْمِ ٱللَّهِ وَأَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ .**

« **پس اگر شما را اجابت نکردند، بدانید که آنچه نازل شده** (قرآن) **به علم خداست و این‌که معبودی جُز او نیست، پس آیا** (از ره اطمینان و اخلاص) **تسلیم** (حق) **می‌شوید؟** »،

آیه‌ی شریفه خطاب به مسلمین و در جهت تقویت ایمان آنهاست که چون عجز همگان را در همآوردی قرآن ببینند، باید بیش‌از پیش تسلیم پیام توحیدی خدا شده و نسبت به حقّانیّت قرآن مطمئن گردند و بدانند که این کتاب از علم إلهی سرچشمه گرفته و دعوت‌هایش را از دل و جان بپذیرند.[۱]

(۱۵) **مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَٰلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ .**

« **هرآنکه زندگی دنیا و آرایش آن را می‌خواهد** (نتیجه‌ی) **اَعمالشان را در همین‌جا** (دنیا) **به طور کامل می‌دهیم و در اینجا** (دنیا) **کمبودی نخواهند داشت** »،

در آیه‌ی فوق (و آیه‌ی بعد) موضع إلهی را درقبال دنیاطلبان روشن می‌سازد. می‌فرماید قوانین خدا در عالم تعطیل نمی‌شود و هرعمل دنیوی به نتایجی درخور خود می‌رسد. آنان‌که در طلب یک زندگی مرفّه دنیوی تلاش می‌کنند، از مساعی خود نتیجه گرفته و بهره می‌برند، حتّی اگر به خدا و دیانت عقیده‌ای نداشته باشند.

(۱۶) **أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي ٱلْأٓخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَٰطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .**

« **اینان کسانی‌اند که در سرای بازپسین جُز آتش برای‌شان نیست و هرآنچه در آنجا** (دنیا) **کرده‌اند هدر است و آنچه انجام داده‌اند باطل گردد** »،

یعنی، عمل دنیا، به خاطر دنیا، هرقدر بزرگ باشد، بدون آنکه با توجّه به خدا و درجهت ارتقاءِ روحیِ شخص انجام گیرد، در همین دنیا می‌ماند و با انهدام جهان و ظهور رستاخیز ازبین می‌رود. عاملین آن اَعمال در آخرت، دستشان نزد خدا خالی است و روحی با فضیلت و شخصیّتی معنوی ندارند تا آنها را «بهشتی» سازد و لاجرم به قطب دیگر هستی ـ منطقه‌ی عذاب ـ در آن زمان منتقل خواهند شد. خصوصاً آنان‌که درحقیقت انکار خدا و آخرت داشته‌اند و چنین روح منکری جُز عذاب و التهاب ثمری نخواهد برد.[۲]

---

(۱) ـ ازجمله مواردی‌است‌که نشان می‌دهد قرآن به ایمان کورانه دعوت نمی‌کند. بلکه همواره آیات را ـ چه درزمینه‌ی اعتقادات و چه در ارتباط با احکام ـ با استدلال آمیخته، دیانت را بر مبنای استدلال عقلی بنا می‌کند.

(۲) ـ البتّه بهشت و جهنّم درجات دارند و خداست که تصمیم می‌گیرد چه کسی در چه مرتبه‌ای در هریک از دو منطقه، مأوا خواهد گرفت.

(۱۷) أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامًا وَرَحْمَةً ۚ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۚ وَمَن يَكْفُرْ بِهِۦ مِنَ ٱلْأَحْزَابِ فَٱلنَّارُ مَوْعِدُهُۥ ۚ فَلَا تَكُ فِى مِرْيَةٍ مِّنْهُ ۚ إِنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ .

« **آیا کسی‌که دلیل روشنی از خدایش دارد و شاهدی از او** (خداوند) **آن را تلاوت می‌کند ـ و پیش‌از این کتاب موسی پیشوا و مایه‌ی رحمت بوده است ـ** (مانند کسی است که برهانی ندارد و منکر این پیام است ؟! هرگز!) **آنانند که** (قرآن را به راستی) **باور دارند؛ و کسی از گروهها که قرآن را انکار کند، پس وعده‌گاه او آتش‌است و تو در آن تردید مکن! همانا آن** (قرآن) **حقّی ازسوی خداوند توست، ولی اکثر مردم ایمان نمی‌آورند! »،**

پس‌از آنکه در آیه‌ی قبل توضیح داد، گروهی دنیاطلب فقط برای بهره‌مندی‌های دنیوی می‌کوشند و هدف معنوی و اُخروی ندارند و طبعاً نصیبی‌هم در آخرت نخواهند داشت، در آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که اینان از هرگونه دلیل عقلی و نقلی عاری‌اند؛ برخلاف کسی‌که خداوند ـ بنا به استحقاقش ـ «دلیل عقلی» برای پذیرش دین به او داده و به علاوه شاهدی چون پیامبراسلام^ص را به سوی وی فرستاده که آیات خدا را می‌خواند و قرآنش در این‌دوران، ـ چون کتاب موسی در گذشته ـ امامت و رهبری می‌کند. البتّه این‌دو گروه برابر نیستند و به نتایج یکسان در آخرت نخواهند رسید. امّا دو نکته درمورد آیه درخور تأمّل است:

**اوّل** آنکه مفسّران سعی کرده‌اند برای «کسی‌که به دلیل روشن از خدا رسیده» مصداق خاص بیابند و بعضی گفته‌اند، منظور «پیامبر^ص» است و «شاهد» نیز «زبان اوست» که قرآن را می‌خواند و برخی «شاهد» را جبرئیل و برخی نیز «علی^ع» دانسته‌اند. امّا تتمّه‌ی آیه که می‌فرماید «**آنانند که** ... »، می‌رساند که مقصود از «کسی‌که به دلیل روشن از خدا رسیده» همه‌ی مسلمین واقعی هستند. ولی منظور از «**شاهدی** از خدا که قرآن را تلاوت کند»، «پیامبراسلام^ص» می‌باشد، چنانکه درمورد او فرموده: «**إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِدًا**» (احزاب/٤٥).

**دوّم** آنکه از جمله‌ی «پیش‌از این، کتاب موسی پیشوا و مایه‌ی رحمت بوده است»، نتیجه می‌شود که اکنون «**قرآن**» چنین است و در عصر ما اِمامی جُز قرآن برای مسلمانان نیست و وسیله‌ای است که هرگاه کسی از آن پیروی نماید، به مراحم إلهی می‌رسد. چنانکه از علی علیه السّلام در صحیفه‌ی علویّه آمده است که فرمود : **اَشْهَدُ اَنَّ الْکِتَابَ الَّذِی اُنْزِلَ إِلَی مُحَمَّدٍ إِمَامِی** = گواهی می‌دهم کتابی‌که بر محمّد^ص فرود آمده، امام من است».

در بخش بعدی آیه مشخّص می‌سازد که تمام احزاب و فرقه‌های گوناگون که در برابر قرآن قرار گرفته‌اند، و همه‌ی کسانی‌که «حقیقت قرآن» به آنها رسیده و مع‌ذلک انکارش دارند، همگی اهل آتش‌اند؛ و در انتهای آیه که خطاب به پیامبر^ص می‌فرماید، «**تو از قرآن در شک مباش**»، منظور این نیست که پیامبر^ص در اصالت قرآن تردید داشته، بلکه ازجهت تقویت روحیّه و «تأکید بر پایداری ایمان»، به سبک فوق سخن گفته است.

و متعاقباً خاطرنشان می‌سازد که اکثر مردم باور ندارند قرآن وحی خداست و به دنبال تقلید یا پیرو عقایدی هستند که از هوس‌ها اِلهام می‌گیرد.

(۱۸) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ ٱلْأَشْهَـٰدُ هَـٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۚ أَلَا لَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّـٰلِمِينَ .

« **و ستمکارتر از آنکه بر خدا دروغی بندد کیست ؟ آنان** (در قیامت) **به خداوندگارشان عرضه شوند و گواهان گویند: اینان بودند که بر خداوندشان دروغ می‌بستند؛ آگاه باش که لعنت خدا بر ستمگران است** (ستمگران از رحمت خدا دور می‌شوند) »،

ابتدای آیه، «استفهام انکاری» است، یعنی ستمکارترین مردم کسانی هستند که «**به خدا دروغ می‌بندند**».

در مقطع آیه‌ی قبل فرمود که اکثر مردم قرآن را، به عنوان وحی إلهی، قبول ندارند و در آیه‌ی فوق دروغ بستن بر خدا را مطرح ساخته که انواع مختلف دارد؛ از انکارِ مستقیم قرآن و رسالت پیامبر<sup>ص</sup> گرفته تا قوانینِ ازخود تراشیده را به خدا نسبت دادن. از اینرو همه‌ی منکران و همچنین اهل بدعت، مشمول حکم آیه‌اند.[۱]

متعاقباً نموداری از محکمه‌ی عدل إلهی را در آخرت مجسّم ساخته که دروغگویان (أعمّ از منکر یا بدعت‌گذار) در آنجا حضور می‌یابند و شاهدان (به قول تفاسیر، فرشتگان) در موردشان شهادت می‌دهند. هرچند خداوند خوب می‌داندکه بر او دروغ می‌بستند، ولی به اقتضای عدلش، قبل‌ازمجازات، شاهدمی‌طلبد. به عبارت دیگر، خدا نیز در محکمه‌اش برطبق موازینی که برای انسان‌ها نهاده رفتار می‌کند.

در مقطع آیه حکم آن دروغگویان را بیان داشته که در لعنت خدا بسرخواهند برد.

(۱۹) ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُم بِٱلْأَخِرَةِ هُمْ كَـٰفِرُونَ .

« **همآنان‌که** (مردم را) **از راه خدا بازمی‌دارند و آن** (راه) **را در کژی** (و انحراف) **می‌جویند و آنها آخرت را منکرند** »،

می‌فرماید آنها (که به نام خدا دروغ می‌گویند) کسانی هستند که «سدّ راه خدا می‌کنند» چگونه؟ بدین‌ترتیب که راه مستقیم و روشن خدا را در کژراهه‌ها می‌جویند (اعراف/۴۵) یعنی، افکار غلط را به جای دین می‌آورند و شرک را لباس توحید می‌پوشانند و حیله‌های شرعی را به عنوان احکام إلهی جا می‌زنند!

مقطع آیه تعلیل آن راه و روش است و می‌فرماید همه از آنروست که درواقع به آخرت ایمان ندارند و در طلب دنیاست که به نام خدا دروغ می‌گویند و دست به هرکاری می‌زنند!

---

(۱) ـ دروغ بستن به اشخاص عادی، هرچند گناه دارد، ولی خطرش به مانند دروغ بستن بر خدا نیست، زیرا دین و آئینِ او را تغییر می‌دهد و چه بسا انحرافات مزبور، قرن‌ها ادامه یافته هزاران نفر را به گمراهی می‌کشاند. به علاوه، چون قوانین راستین خدا با اساس زندگی انسان سر و کار دارد، کسانی‌که از آن دروغ‌ها پیروی می‌کنند در زندگی از تربیت صحیح دینی برخوردار نشده، بدبخت می‌شوند.

(۲۰) أُوْلَٰٓئِكَ لَمۡ يَكُونُواْ مُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا كَانَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنۡ أَوۡلِيَآءَۘ يُضَٰعَفُ لَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ مَا كَانُواْ يَسۡتَطِيعُونَ ٱلسَّمۡعَ وَمَا كَانُواْ يُبۡصِرُونَ .

« **آنان عاجزکننده**(ی خدا) **درزمین نبودند و غیر خدا برای‌شان یار**(و یاور)**ی نبود** (تا به یاریشان شتابد) **عذابشان دو برابر باشد؛ توان** (حق)**شنوایی نداشته و** (حقایق را) **نمی‌دیدند** »،

ابتدای آیه به وضع آن دروغ‌پیشگان (آیه‌ی قبل) در دنیا اشاره دارد و می‌فرماید هرچه در دنیا می‌کردند از قدرت و قوانین و مشیّات خدا نمی‌توانستند گریخت و در همه‌ی احوال در حکم و قبضه‌ی إلهی بودند. سپس به سرانجام آنها در آخرت اشاره می‌کند که ولایت غیرخدا برای‌شان کارساز نبوده و «**عذابشان دو برابر است**» زیرا هم خود خیانت ورزیده و هم سایرین را به گمراهی کشاندند.

انتهای آیه تعلیل است؛ می‌فرماید علّت اصلی این گرفتاری‌ها آن است که افراد در اثر گناه‌ورزی و بی‌انصافی «حق‌بینی» و «حق‌شنوایی» را در زندگی دنیا ازدست می‌دهند.

(۲۱و۲۲) أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ . لَا جَرَمَ أَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡأَخۡسَرُونَ .

« **اینانند که خود را به خسارت افکندند و دروغ‌هایی که می‌بستند از ایشان گم می‌شود** »، «**لاجرم در آخرت زیانکارترین** (مردم)**اند** »،

یعنی آن‌دروغ‌پیشگان که ازقوای إلهی برای پرواز به‌سوی کمال دردنیا استفاده نکردند و در انحطاط اخلاقی و موهوم‌گرایی باقی ماندند، به روز رستاخیز «**خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ** = دچار خسارتند» و «**ضَلَّ عَنْهُم ما كَانُواْ يَفْتَرُونَ**» یعنی پشتیبانهای دروغین خود را ازدست می‌دهند و به تکذیب دروغ‌هایی که می‌بافتند می‌پردازند (انعام/ توضیح آیه‌ی۲٤) ولی آن تکذیب‌ها سودشان نبخشیده در زمره‌ی زیانکارترین افراد در آخرت خواهند بود که هم خود را ضایع ساختند و هم دیگران را به گمراهی کشیدند.

(۲۳) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَخۡبَتُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ.

« **همانا کسانی‌که ایمان آورده وکارهای شایسته کردند و به سوی خداوندشان خضوع آوردند، آنها اهل بهشتند و در آن جاودان باشند** »،

در تقابل با دروغ‌پیشگان، در آیه‌ی فوق از سرانجام مؤمنان نیکوکار سخن رانده است. به دست می‌دهد که ایمان صحیح، عمل صالح و تواضع دربرابر خدا، روحیّه‌ای است که (در این عالم «رضایت وجدان» آورده و) در عالم دیگر به بهشت و رضوان خدا (توبه/۷۲) منتهی می‌شود.

(۲۴) مَثَلُ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ كَٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡأَصَمِّ وَٱلۡبَصِيرِ وَٱلسَّمِيعِۚ هَلۡ يَسۡتَوِيَانِ مَثَلًاۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ .

« **مَثَلِ این دو گروه** (کافر و مؤمن) **چون کور و کـر** (دربرابر) **بینا و شنواسـت؛ آیا این دو ـ در مَثَل ـ**

**یکسانند ؟ پس آیا پند نمی‌گیرید؟ »،**

آیه‌ی فوق مقایسه‌ی تمثیلی بین دو گروه برقرار کرده تا ابعاد تفاوت ملموس شود. بسیاری از مردم ـ مستغرق در غفلت‌ها ـ تفاوت چندانی بین «مؤمن» و «کافر» نمی‌بینند، ولی قرآن می‌گوید تفاوت این‌دو در حدّ تفاوت کور و کر در برابر بینا و شنواست. «مؤمن» کسی است که چشمانش فراتر از عالم محسوس را دیده و حقایقی را می‌شنود که «کافر» در برابر آنها کر است؛ چرا که فقط به ظاهری از زندگی دنیا چشم دوخته است (روم/۷).

# بخش دوّم
## (ماجرای نوح (ع))

(۲۵) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦٓ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ .

« **و همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم** (و او قومش را گفت:) **بی‌گمان من برای شما بیم‌دهنده‌ای آشکارم** »،

افراد عادی ممکن است در گفتن حقایق دچار بعضی ملاحظات گردند، ولی پیامبران(ع) چنین نبودند و بی‌هیچ ترس و تردید «آشکارا» کژی‌ها را به مردم تذکّر می‌دادند. اینکه می‌فرماید «**نوح را سوی قومش فرستادیم**»، می‌رساند که آن زمان اقوام دیگری نیز در جهان بودند که یا متأثّر از تعالیم نوح(ع) بوده و یا پیامبران خود را داشتند.[۱]

(۲۶) أَن لَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ .

« **که جُز خدا را بندگی نکنید** (در غیر این‌صورت) **من از عذاب روزی دردناک بر شما بیمناکم** »،

اینگونه آیات نشان می‌دهد همان دعوتی را که پیامبر اسلام(ص) موظّف به تعقیبش بود، تمامی پیامبران إلهی به عهده داشتند؛ همگی در رأس دعوتشان، مردم را به «توحید عبادت» فرامی‌خواندند. بنابراین، آیه‌ی فوق (و آیه‌ی قبل) با دوّمین آیه‌ی سوره مرتبط است که در ارتباط با پیام قرآن و رسالت پیامبر اسلام(ص) فرمود: «**أَلّاتَعْبُدُواْ إِلَّا اللهَ إِنَّنِی لَکُمْ مِنْهُ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ = جُز خدا را بندگی نکنید، همانا من** (محمّد) **بیم‌رسان و نویددهنده‌ای از جانب او برای شما هستم**».[۲]

منظور از «**روزی دردناک**»، روزی است که حوادثش دردناک است. نظام وجودی انسان ـ که آرام و دقیق ساخته شده ـ فقط متناسب با بندگی خالق آن نظام است و اگر روی سوی غیرخدا آورَد، از آن تناسب خارج شده فطرت پریشان‌شده‌اش در عالم دیگر، گرفتار درد و مذلّت خواهد شد.

(۲۷) فَقَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوْمِهِۦ مَا نَرَىٰكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَ مَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ ٱلرَّأْيِ وَ مَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍۭ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَٰذِبِينَ .

---

(۱) ـ در تورات کنونی می‌خوانیم: «و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصوّر از خیال‌های دل وی دائماً محض شرارت است ... امّا نوح در نظر خدا التفات یافت ... نوح مردی عادل بود و در عصر خود کامل و نوح با خدا راه می‌رفت» (سِفر پیدایش، باب۶، شماره‌ی ۱۰←۵).

(۲) ـ به طور کلّی اساس بدبختی‌های ملل و جوامع و گرفتاری‌هایی که دچارشان می‌شوند، همه در نتیجه‌ی عبادت غیرخداست که به صُوَر گوناگون ـ از روی آوری مطلق به نفس تا بندگی عوامل طبیعی و اطاعت محض از شخصیّت‌ها و روحانیان و اقطاب ـ بروز می‌کند. از این‌رو پرهیز از عبادت غیرخدا، در رأس دعوت پیامبران بوده است.

« **پس اشراف قومش که کفر ورزیدند گفتند: تو را جُز بشری همانند خود نمی‌بینیم و نمی‌بینیمت که جُز فرومایگانِ ما** (آن‌هم) **با نظر سطحی، پیرویت کرده باشند؟! و هیچ برتری از شما بر خود نمی‌بینیم، بلکه دروغگویتان می‌پنداریم** »،

واژه‌ی «**مَلَأ** = اشراف» در آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مقاوم اصلی در برابر دعوت انبیاء، در درجه‌ی اوّل، مرفّهان جامعه بوده‌اند؛ هرچند استثناء هم وجود داشته چنانکه از مهاجر و انصار اوّلیّه در اسلام برخی، ثروتشان را در راه ایمانشان هزینه کردند.

مخالفان نوح[ع] چند دلیل برای عدم پذیرش دعوت او ذکر می‌کنند: (**۱**) تو انسان معمولی هستی (یعنی انتظار داشتند پیامبر فوق بشر باشد کمااینکه امروزه نیز بسیاری سعی دارند از پیامبر و امامان چهره‌های غیربشری بسازند) (**۲**) تابعین تو مشتی اراذل و سطحی‌نگرند و مال و مقامی ندارند («**بادِیَ الرَّأْیِ**» منصوب بر ظرفیّت بوده و عاملش«**اِتَّبَعَكَ**» است) (**۳**) نمی‌بینیم که تو و طرفدارانت هیچ فضیلتی بر ما داشته باشید (نه پول دارید و نه زور!) و بنابراین، نتیجه می‌گیرند که «تو ای نوح! و حامیانت همه دروغگو هستید». نوح[ع]، طی سه آیه‌ی بعد، به مخالفان پاسخ می‌دهد.

(۲۸) قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَ ءَاتَىٰنِي رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِهِۦ فَعُمِّيَتۡ عَلَيۡكُمۡ أَنُلۡزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمۡ لَهَا كَٰرِهُونَ .

« (نوح) **گفت: ای قوم من! به من بگویید که اگر من بر دلیل روشنی ازسوی خداوندم بوده و** (او) **مرا از نزد خود رحمتی بخشیده باشد که بر شما پوشیده است، چگونه شما را ـ در حالی‌که آن را نمی‌پسندید ـ بدآن وادار سازم ؟!** »،

یعنی خود انصاف دهید و قضاوت کنید: من که نمی‌توانم شما را به رؤیت درونم ببرم تا نزول وحی را بر من ببینید! شما باید به آثار و علائم و منطقی که ارائه می‌دهم توجّه کنید تا بفهمید راست می‌گویم و اگر نخواهید چنین کنید، من نمی‌توانم به زور وادارتان سازم! طبری می‌گوید، حضرت نوح در برابر مخالفان گفت: شما خود انصاف دهید که اگر آن مقاماتی را که منکرید، خدا به من داده باشد و نخواهید آن را بپذیرید، من قوّه‌ای که شما را وادار به ایمان کند ندارم.

(۲۹) وَ يَٰقَوۡمِ لَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مَالًاۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۚ وَ مَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۚ إِنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَلَٰكِنِّيٓ أَرَىٰكُمۡ قَوۡمٗا تَجۡهَلُونَ .

« **و ای قوم من! من بر این** (رسالت) **هیــچ مالی از شما نمی‌طلبم ـ که پاداش من جُز بر عهده‌ی خدا نیســت ـ و من طرد کننده‌ی کسانی‌که ایمان آورده‌اند نیستم، همانا آنها به ملاقات خداوندشــان نائل می‌شوند** (و نتیجه‌ی کار خود را از او می‌گیرند) **ولی شما را قومی می‌بینم که نادانی می‌ورزید** »،

در پی سخن قبل، نوح[ع] به مخالفان می‌گوید رسالت من از سوی خداست، از این‌رو هیچ اَجری از شما

نمی‌طلبم بلکه مزد خود را از خدا می‌گیرم و مردمانی هم که به من گرویده‌اند هرکه باشند، آنها را طرد نمی‌کنم که پاداش و کیفر اعمالشان را از خدا می‌گیرند. به عبارت دیگر نوح به مخالفان می‌گوید نه تنها خود مستغنی از خلق هستم، بلکه پیروانم نیز حسابشان با خداست نه با من و شما! ولی می‌بینم که شما به جای آنکه عقل ورزید و در سخنانم تعمّق کنید، ایرادهای سفیهانه می‌گیرید و می‌گویید ما نمی‌خواهیم که با یک مشت مردم بینوا همعقیده باشیم (همان سخنی‌که مشرکان عرب به پیامبر اسلام[ص] می‌گفتند، چنانکه از آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی انعام برمی‌آید).

(۳۰) وَ يَٰقَوۡمِ مَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِن طَرَدتُّهُمۡۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ .

**« و ای قومِ من! چه کس مرا ـ اگر آنان را طرد کنم ـ در برابر خدا یاری کند؟ آیا متذکّر نمی‌شوید؟! »**،

یعنی، صاحب اصلی دعوت خداست و من حق ندارم به میل خود کسی را طرد کنم یا بپذیرم.

(۳۱) وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَ لَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَ لَآ أَقُولُ إِنِّي مَلَكٞ وَ لَآ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزۡدَرِيٓ أَعۡيُنُكُمۡ لَن يُؤۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ خَيۡرًاۖ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا فِيٓ أَنفُسِهِمۡ إِنِّيٓ إِذٗا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ .

**« و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا نزد من است و غیب نمی‌دانم و نمی‌گویم که فرشته‌ای هستم! و درباره‌ی کسانی‌که به چشمان شما حقیر می‌آیند، نمی‌گویم که خدا خیری نصیبشان نخواهد کرد، خدا از درون آنها آگاهتر است؛** (اگر چنین گویم) **در آن‌صورت، از ستمگران خواهم بود»**،

نظیر این سخنان را پیامبر اسلام[ص] نیز به قومش می‌گفت، چنانکه می‌خوانیم : «**قُل لااَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزائِنُ اللهِ وَ لااَعْلَمُ الْغَيْبَ و لااَقُولُ لَكُمْ اِنِّي مَلَكٌ** = بگو : به شما نمی‌گویم خزائن خدا[1] نزد من است! و غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که فرشته‌ای هستم!» (انعام/۵۰). در حقیقت همه‌ی انبیاء(ع) به اُمّتشان می‌گفتند، قدرت و نعمت در اختیار ایشان نیست، غیب نمی‌دانند و موجود غیربشری ازقبیل فرشته و مَلَک نیستند. نوح[ع] نیز به مخالفانش می‌گوید، اگر منظورتان از «برتری» (آیه‌ی۲۷) این قبیل امور است، آری! آنها را ندارم، ولی این دلیل آن نیست که وحی و نبوّت برایم نباشد.

در بخش بعدی آیه، نوح از موضع‌اش در قبال پیروان خود می‌گوید که ای مخالفان! پیروانم را که شما حقیرشان می‌شمرید خدا بهتر می‌داند که در ضمائرشان چیست ولی من نمی‌گویم هرگز مشمول مراحم إلهی نخواهند شد (شاید لیاقت داشته باشند و بشوند) و اگر بخواهم جُز این رفتار کنم، ستمگر باشم.

(۳۲) قَالُواْ يَٰنُوحُ قَدۡ جَٰدَلۡتَنَا فَأَكۡثَرۡتَ جِدَٰلَنَا فَأۡتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ .

**« گفتند: ای نوح ! همانا با ما به جَدَل برخاستی و جدال بسیار کردی؛ پس آنچه را** (از عذاب) **وعده‌مان می‌دهی برایمان بیاور، اگر راست می‌گویی »**،

آیه‌ی شریفه بیانگر عکس‌العمل مخالفان نسبت به تذکّرات نوح (آیات قبل) است. می‌گویند ای نوح! مجادله

(۱) ـ برخی از مفسّران منظور از «گنجینه‌های خدا» را «قدرت إلهی برای ایجاد اشیاء» دانسته‌اند.

با ما را از حدّ گذراندی، حرف را کنار بگذار، وعده‌ی عذاب کجاست؟ خیال می‌کردند عذاب موعود چون مشهود نیست، تهدید توخالی است. چنانکه مخالفان انبیاء ـ از سر عناد و انکار ـ همواره از پیامبرانشان عذاب می‌خواستند.[1] غافل از آنکه انسان به اراده‌ی خود در این جهان نیامده و اگر از قوانین آن و محور عظیمی که این نظام را می‌گرداند جدا شود، عذاب می‌بیند.

(۳۳) قَالَ إِنَّمَا يَأۡتِيكُم بِهِ ٱللَّهُ إِن شَآءَ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ .

« (نوح) **گفت: به تحقیق اگر خدا بخواهد آن** (عذاب) **را بر شما می‌آورَد و شما عاجزکننده**(ی او) **نخواهید بود** »،

یعنی، نه من حق دارم کسی را طرد کنم (آیه‌ی۲۹) و نه کیفر و عذاب شما دردست من است. صاحب دعوت اگر خواست، شما را عذاب می‌کند و فقط بدانید از عذاب او ـ چون برآن اراده نمود ـ نمی‌توانید بِرَهید.

(۳۴) وَلَا يَنفَعُكُمۡ نُصۡحِيٓ إِنۡ أَرَدتُّ أَنۡ أَنصَحَ لَكُمۡ إِن كَانَ ٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغۡوِيَكُمۡۚ هُوَ رَبُّكُمۡ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ .

« **و خیرخواهی من چنانچه بخواهم نصیحتتان کنم ـ اگر خدا اراده‌ی گمراهی‌تان کرده باشد ـ شما را سودی نبخشد؛ همو خداوندگار شماست و به سوی او بازگردانده می‌شوید** »،

یعنی علاوه برآنکه عقوبت شما دردست من نیست، نصایحی هم که به شما می‌کنم، اگر شایستگی و انصاف نشان نداده خدا لایق هدایتتان نبیند، در شما اثر نخواهد کرد. چرا که پیامبر^ص فقط «ارائه‌ی طریق» می‌کند و «به هدایت رساندن» کار خداست که هرگاه شخص را لایق دید، قلب و روحش را ارشاد می‌کند. به عبارت دیگر نوح می‌گوید اندرز دادن من درصورتی‌که به سزای گناهانتان، قلبتان ـ بنا به قانون خدا ـ دربرابر هدایت «قفل» شده باشد (بقره/توضیح آیه‌ی٦) سودی به حالتان نخواهد داشت. صاحب اختیارتان خداست و به سوی او می‌روید و در محضر او محاکمه می‌شوید.

(۳۵) أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۖ قُلۡ إِنِ ٱفۡتَرَيۡتُهُۥ فَعَلَيَّ إِجۡرَامِي وَأَنَا۠ بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُجۡرِمُونَ .

« **آیا گویند این** (سخنان)**را بربافته است؟! بگو : اگر آن را بربافته باشم** (وَبال) **گنه‌کاریم بر عهده‌ی من است و من از گناهانی که شما مرتکب می‌شوید بیزارم** »،

این جمله‌ی معترضه‌ایست که در اثنای ماجرای نوح آمده و به ناگاه پیامبر^ص را مورد خطاب قرار می‌دهد.[2]

کفّار قریش نیز نسبت دروغگویی به پیامبراسلام^ص می‌دادند و آیه می‌فرماید به آنها بگو، من متوجّه مسئولیّت خود در برابر خدا هستم و می‌دانم که افتراءِ به خدا گناه بزرگی است. اگر چنین کاری کرده باشم، مجرمم ولی نکرده‌ام و می‌بینم که شما با دروغ بستن به خدا مجرمید!

---

(۱) ـ قوم صالح (اعراف/۷۷) قوم شعیب (شعراء/۱۸۷) قوم لوط (عنکبوت/۲۹) قوم هود (احقاف/۲۲) مشرکین مکّه (انفال/۳۲).

(۲) ـ گروهی از مفسّران به تأسّی از ابن عبّاس آیه را دنباله‌ی داستان نوح دانسته‌اند. ولی قول اوّل قوی‌تر است.

(۳۶) وَ أُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُۥ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ ءَامَنَ فَلَاتَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ .

**« و به نوح وحی شد که از قوم تو جُز آنان‌که ایمان آورده‌اند** (دیگر) **کسی ایمان نخواهد آورد؛ پس از آنچه می‌کرده‌اند اندوهگین مباش »،**

پس‌از جمله‌ی معترضه‌ی آیه‌ی قبل به داستان نوح بازگشته است.

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که خداوند ـ پس‌از تلاش‌های مداوم نوح(ع) برای هدایت قومش[۱]ـ روزی به وی خبر داد که تو به حدّ کافی میان این قوم مانده و سعی خود را برای اصلاح و هدایتشان کرده‌ای و پس‌از این دیگر کسی ایمان نخواهد آورد (بنابراین وقت طوفان و هلاکت بدکاران رسیده است). دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است :

**اوّل** آنکه می‌رساند خداوند عذاب بدکاران را تا آخرین حدِّ ممکن به تأخیر می‌افکند، شاید به اصلاح خود برخیزند (و بنابراین ما هم نباید با دیدن کوچکترین زشتی از کسی فوری در پی تنبیه و نفرین او برآییم).

**دوّم** آنکه دلداری خدا به نوح(ع) در مقطع آیه نشان می‌دهد که پیامبران(ع) خیرخواهان جامعه بودند و از بی‌ایمانی و بدکاری‌های مردم و عذابی که نصیبشان می‌شد، متأثّر می‌شدند.

(۳۷) وَ ٱصْنَعِ ٱلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحْيِنَا وَ لَاتُخَٰطِبْنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ .

**« و کشتی را تحت نظارت و** (به)**وحی ما بساز و درباره‌ی کسانی‌که ستم کردند با من سخن مگوی که آنها غرق‌شدگانند »!**

به دنبال سخن پیشین، فرمان ساختن کشتی ـ برای نجات نوح و پیروانش از طوفانی‌که می‌آید ـ به وی صادر شده است. مسلّماً اوّلین کسی‌که بی‌هیچ مدل پیشین برای طوفان عظیمی کشتی می‌ساخت، محتاج هدایت و ارشاد خدای‌تعالی می‌بود. در مقطع آیه به نوح امر شده که وساطت و دعا برای کسانی‌که لیاقت از خود نشان نداده‌اند مکن که همگی با طوفانی‌که می‌آید غرق خواهند شد. چنانکه در تورات کنونی مذکور است: «و خدا به نوح گفت : انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است زیرا که زمین به سبب ایشان پُر از ظلم شده است و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت. پس برای خود کشتی از چوب کوفر بساز و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر ببند! ... زیرا من اینک طوفان آب را بر زمین می‌آورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد از زیر آسمان هلاک گردانم و هرچه بر زمین است خواهد مُرد» (سفر پیدایش، باب ٦، شماره‌ی ١٨←١٤).[۲]

---

(۱) ـ آلوسی در روح المعانی از ابن عبّاس نقل کرده که قوم نوح او را سخت می‌زدند و در نمدش پیچیده و به گمان آنکه مرده است، به خانه‌اش می‌افکندند و می‌رفتند؛ ولی او باز از خانه بیرون آمده آنان را به خدای یگانه فرامی‌خواند.

(۲) ـ مشاهده می‌شود که تورات کنونی طوفان نوح(ع) را عالمگیر دانسته، درصورتی‌که از قرآن چنین چیزی اثبات نمی‌شود. زیرا **اوّلاً** منظور از کلمه‌ی «**اَرض**» لزوماً تمام کُره‌ی زمین نیست، چنانکه در قرآن این کلمه به معنای «منطقه‌ای از زمین» نیز به کار رفته و مثلاً می‌خوانیم «**نزدیک بود کافران تو را از أرض اخراج کنند**» (إسراء/۷۶) و

(۳۸) وَ يَصْنَعُ ٱلْفُلْكَ وَ كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِۦ سَخِرُواْ مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُواْ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ .

« **و** (نوح) **کشتی را می‌ساخت و هر بار که اشرافی از قومش بر او می‌گذشتند مسخره‌اش می‌کردند** (و نوح می)**گفت: اگر ما را به تمسخر می‌گیرید، پس همانا ما** (نیز به زودی) **شما را ــ چنانکه** (امروز) **ما را مسخره می‌کنید ــ به تمسخر خواهیم گرفت** »،

بنا به روایات ازجمله تمسخرهای مخالفان به نوح (و یارانش) این بود که می‌گفتند: ای نوح! کار و بارت بالا گرفته و پس‌از پیامبری به نجّاری مبعوث شده‌ای و در خشکی کشتی می‌سازی، نکند می‌خواهی این کشتی را در ریگزارها برانی؟!

در اینکه چرا نوح^ع ــ با آنکه خدا به وی وحی کرده بود «**اندوهگین مباش**» (مقطع آیه‌ی قبل) ــ به مسخرگی‌های کافران جواب می‌داد، گفته‌اند به نظر می‌رسدکه این امر از نظر تقویت روحی پیروانش بود، و اینکه دریابند دوران مشقّت روحی آنها به پایان رسیده و موعد پیروزی نزدیک است. ولی به نظر می‌رسد که تحقّق وعده‌ی نوح^ع به تمسخر کفّار، در آخرت باشد[1] زیرا **اوّلاً** در قرآن نیست که به هنگام طوفان، نوح و پیروانش به تمسخر کفّار دست زدند و **ثانیاً** در آیه‌ی بعد به «**عذاب پایدار**» اشاره دارد که مربوط به آخرت می‌باشد:

(۳۹) فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ .

«**و به زودی خواهید دانست که عذاب خوارکننده به چه کسی می‌رسد و عذاب پایدار بر که فرود می‌آید**»،

یعنی، به زودی حقایق روشن خواهد شد و «ذلیل در دنیا» و «معذّب در آخرت» را بازخواهیم شناخت.

(۴۰) حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ ٱلتَّنُّورُ قُلْنَا ٱحْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ ٱلْقَوْلُ وَ مَنْ ءَامَنَ وَ مَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٌ .

« **تا آنگاه که فرمان ما دررسید و تنور فَوَران کرد! گفتیم**: (ای نوح !) **از هر** (حیوانی) **دو جفت با کسانت در آن** (کشتی) **حمل کن ــ مگر آن کس که فرمان** (خدا) **درباره‌ی او قبلاً صادر شده است ــ و** (نیز) **مؤمنان را** (سوار کن)؛ **و جُز معدودی با او ایمان نیاورده بودند** »،

---

در اینجا مراد از «**أرض**» سرزمین مکّه است و مسلّماً آنها نمی‌خواستند پیامبر^ص را از کُره‌ی زمین بیرون اندازند! **ثانیاً** روشن است که به هنگام رسالت نوح^ع اقوام دیگری هم در زمین وجود داشته‌اند (توضیح آیه‌ی۲۵) و طوفان نوح کیفر بدکاران قوم نوح بوده و دلیلی نداشته که خداوند تمام مردم روی زمین را هلاک سازد. (برطبق روایات، کشتی نوح در مدّت ۲ سال ساخته شد و طول آن ۱۲۰۰ گز، عرض ۵۰ گز و ارتفاعش ۳۰ گز بوده است).

(۱) ــ چنانکه در سوره‌ی مطفّفین می‌فرماید: «**فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ** = پس امروز کسانی‌که ایمان آوردند بر کافران می‌خندند» (آیه‌ی ۳۴).

منظور از «**فرمان خدا**» در آیه‌ی شریفه، فرمان تکوینی او بوده، چنانکه می‌خوانیم «**فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ. وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ** = پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم و از زمین چشمه‌ها جوشاندیم تا آب (زمین وآسمان) برای امری‌که مقدّر شده بود، به هم پیوستند»[(۱)](قمر/۱۲و۱۱).

درمورد «**فوران** (آب از) **تنور**» اقوال مختلف هست:

**عدّه‌ای** گفته‌اند، سطح زمین را نیز «تنور» می‌گویند و منظور آن است که از سطح زمین آب می‌جوشید.

از امام **علی**ع آورده‌اند که مقصود «نورافشانی سپیده‌دم است»، یعنی فرمان خدا برای طوفان ـ آنگاه که انوار صبح تابیده بود ـ دررسید.

**عدّه‌ای** از مفسّران، همچون طبری، نیز گفته‌اند مقصود آن است که چنان زمین دهان باز کرده بود که از تنور نیز آب سرمی‌زد! این قول، با لغت «تنور» تناسب بیشتری دارد. برخی نیز تنور خاصّی را درنظر گرفته‌اند.

در بخش بعدی آیه می‌فرماید که به نوح امر شد تا از هر حیوانی «**زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ**» برگیر و با خود در کشتی ببر. در این زمینه دو نکته درخور توجّه می‌باشد:

**اوّل** آنکه واژه‌ی «**زوج**» در عین آنکه به معنی «جفت» است، در عربی به هریک از دو نر و ماده نیز «زوج» گفته می‌شود. چنانکه زن و شوهر هریک، زوج دیگری است. بر این مبنا مقصود از «**زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ**» برداشتن دو رأس از هرحیوانی است.

**دوّم** آنکه مقصود، احتمالاً برداشتن هر حیوان روی زمین نیست، زیرا کشتی نمی‌توانسته باغ وحشی را در خود جای داده و حمل کند! بلکه منظور، «هر حیوان منطقه» یا «حیوانات اهلی که در اختیارشان قرار داشت» بوده است. خدا فرمود، «دو جفت» از هریک بردارند تا وقتی به خشکی رسیدند نسلشان منقرض نشده و بتوانند ازآنها استفاده کنند.[(۲)] چنانکه فرموده است «**از هر مَثَلی برای مردم در این قرآن آوردیم**»(روم/۵۸) و مقصود تمام ضرب المثل های مشهور بین ملل و اقوام مختلف نیست، بلکه تمام ضَربِ‌الْمَثَل‌هایی است که لازم بوده و نتائج هدایتی از آنها عاید می‌شود.

بنا به بخش انتهایی آیه، علاوه بر حیوانات، نوح و پیروانش سوار کشتی می‌شوند و غرض از استثناء، همسر و پسر کافر نوح ـ یعنی کنعان ـ بوده‌است. سه پسر دیگر نوح ـ سام، حام و یافث ـ با زنانشان بر کشتی سوار شدند. از مقطع آیه برمی‌آید که مؤمنانِ همراه نوح قلیل بودند. چنانکه معمولاً نهضت‌های حَقّه ـ خصوصاً در بدو امر ـ عدّه‌ی کثیری را به خود جلب نمی‌کنند و بنابراین نمی‌توان حق و ناحق را همواره بر پایه‌ی تعداد گروندگان مشخّص ساخت، بلکه باید به «**براهین**» توجّه کرد.

---

(۱) ـ **تورات فعلی:** «و در سال ششصد از زندگانی نوح در روزهفدهم از ماه دوّم در همان‌روز جمیع چشمه‌های لجّه‌ی عظیم شکافته شد و روزنه‌های آسمان گشوده شد» (سِفر پیدایش، باب هفتم، شماره‌ی ۱۱).

(۲) ـ **تورات کنونی:** «(خدا به نوح گفت:) از جمیع حیوانات از هر ذی‌جسدی جفتی از همه به کشتی درخواهی آورد تا با خویشتن زنده نگاهداری ...» (سِفر پیدایش، باب ششم، شماره‌ی ۲۰).

(۴۱) وَ قَالَ ٱرْكَبُواْ فِيهَا بِسْمِ ٱللَّهِ مَجْرٖىٰهَا وَ مُرْسَىٰهَآۚ إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ .

« **و** (نوح) **گفت : در آن**(کشتی) **سوار شوید؛ حرکت و توقّفش به نام خداست، همانا خداوندم بس آمرزنده و مهربان است** »،

نوح<sup>ع</sup>، پیروان معدودش را بر کشتی فرا خوانده اعلام می‌دارد که «آغاز» (حرکت) و «انجام» (توقّفِ) کارشان به دست خداست و سراسر آن سفر پر خطر تحت نظارت إلهی انجام می‌گیرد. ازسوی دیگر اشاره به «توقّفِ کشتی»، خبر از قطع طوفان می‌دهد که بالأخره ریزش و فوران آب متوقّف شده به خشکی خواهند رسید.(۱)

مقطع آیه حاکی از آن است که رحمت خدا شامل حال بندگانش می‌شود و هرگاه به پیروی از انبیاء(ع) روی سوی او آورند، به سرای عافیت می‌رسند.

(۴۲) وَ هِيَ تَجۡرِي بِهِمۡ فِي مَوۡجٖ كَٱلۡجِبَالِ وَ نَادَىٰ نُوحٌ ٱبۡنَهُۥ وَكَانَ فِي مَعۡزِلٖ يَٰبُنَيَّ ٱرۡكَب مَّعَنَا وَ لَا تَكُن مَّعَ ٱلۡكَٰفِرِينَ .

« **و آن** (کشتی) **ایشان را در میان موجی کوه‌آسا می‌بُرد؛ و نوح پسرش‌را که** (به خشکی) **در کناری بود، ندا داد که: ای پسرکم! با ما سوار شو و با کافران مباش** »،

در تورات اشاره‌ای به این ماجرا نیست، ولی آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که نوح ـ درحالی‌که کشتی در میان امواج آب پیش می‌رفت (واژه‌ی «هِیَ» در آیه اشاره به کشتی است) ـ ناگهان پسرش را (به گفته‌ی مفسّران کنعان که تحت تأثیر تلقینات مادر، پدرش را مردی خرافی دانسته و به او بی‌ایمان بود) بر مکانی در خشکی دید و به عنوان آخرین تلاش در هدایت و نجات فرزند، فریاد برآورد: پسرکم به ما بپیوند و قرین کافران مباش(در اینجا تصغیر از باب اظهار لطف است و مسلّماً آن‌فرزند به رشد و بلوغ رسیده بود).

(۴۳) قَالَ سَـَٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ يَعۡصِمُنِي مِنَ ٱلۡمَآءِۚ قَالَ لَا عَاصِمَ ٱلۡيَوۡمَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَۚ وَحَالَ بَيۡنَهُمَا ٱلۡمَوۡجُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡمُغۡرَقِينَ .

« (پسرش) **گفت: زودا که بر کوهی پناه گیرم که مرا از آب حفظ می‌کند** (نوح) **گفت: امروز در برابر فرمان خدا نگاهدارنده‌ای نیست، مگر** (بر) **آنکس که** (خدا) **رحمت آورَد؛ و در این‌حال موجی میان آندو حایل گشت و آن** (فرزند) **از غرق‌شدگان بود** »،

حتّی در آن‌شرایط حسّاس پسر معاند، حاضر به قبول خیرخواهی پدر نبود و تصوّر می‌کرد راه فراری از مهلکه خواهد یافت. ولی نوح که از مشیّت خدا آگاه بود، می‌دانست که طوفان بنیان‌کن است و بر خیرخواهی‌اش اصرار می‌ورزید که امواج فرصت نداد و آن فرزند حق‌ناشناس را در کام خود فرو برد.

---

(۱) ـ **تورات فعلی**: «و خداوند به نوح گفت: تو و تمامی اهل خانه‌ات به کشتی درآیید، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم...(و) زیرا که من بعداز هفت روز دیگر چهل روز و چهل شب باران می‌بارانم... و نوح ششصد ساله بود چون طوفان آب بر زمین آمد» (سفرپیدایش، باب۷، شماره‌ی ۷←۱ به اختصار).

(۴۴) وَ قِيلَ يَـٰٓأَرۡضُ ٱبۡلَعِي مَآءَكِ وَ يَـٰسَمَآءُ أَقۡلِعِي وَ غِيضَ ٱلۡمَآءُ وَ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَ ٱسۡتَوَتۡ عَلَى ٱلۡجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعۡدًا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ .

**« و گفته شد: ای زمین! آب خویش فروبَر و ای آسمان !** (از باران) **بازایست ! و آب فروشد و کار به انجام رسید؛ و** (کشتی) **بر** (کوه) **جودی نشست و گفته شد که ستمگران را هلاکت باد »،**

فرمان به زمین و آسمان در آیه‌ی شریفه، فرمانی تکوینی است (نه تلفّظ کلمات) که در کمال قدرت و عظمت جلوه‌گر شده است.(۱) قرآن در اینجا نشان نمی‌دهد که چه مدّت نوح ع و همراهانش بر آب سیر می‌کردند، ولی در تورات کنونی آمده است: «و واقع شد بعداز چهل روز که نوح دریچه‌ی کشتی را که ساخته بود باز کرد و زاغ را رها کرده او بیرون رفته در تردّد می‌بود ... پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا به بیند که آیا آب از روی زمین کم شده‌است ؟ امّا کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت، نزد وی به کشتی برگشت ... و هفت روز دیگر باز کبوتر را از کشتی رها کرد. و در وقت عصر کبوتر نزد وی برگشت و اینک برگ زیتون تازه‌ای در منقار وی است. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است. و هفت روز دیگر نیز توقّف نموده کبوتر را رها کرد و او دیگر نزد وی برنگشت. و در سال ششصد و یکم در روز اوّل از ماه اوّل آب از روی زمین خشک شد، پس نوح پوشش کشتی را برداشته نگریست و اینک روی زمین خشک بود» (سفرپیدایش، باب۸، شماره‌ی ۱۵←۷).

گفته‌اند که کلمه‌ی «**جودیّ**» معرّب کلمه‌ی «گُردی» (Gordyaei) یونانی است که از ریشه‌ی «کُردی» (منسوب به کُرد) گرفته شده و به سلسله جبال بین ارمنستان و ترکیّه که دامنه‌های آن کردنشین بوده اطلاق می‌شود و همان آرارات است، چنانکه تورات می‌گوید: «و آب رفته رفته از روی زمین برگشت و بعداز انقضای صدو پنجاه روز آب کم شد. و روز هفدهم از ماه هفتم کشتی بر کوه‌های اراراط قرار گرفت» (سفر پیدایش، باب ۸ شماره‌ی ۵←۳).

ولی بعضی‌ها معتقدند «جودی» کوهی نزدیک قفقاز یا سوریّه بوده و طبری می‌گوید در جزیره‌ای نزدیک موصل (واقع در عراق کنونی) قرار داشته است. همچنین برخی مقصود از «جودی» را کوه طور دانسته‌اند. امّا طبرسی در مجمع البیان می‌گوید «نام هرکوه و زمین استواری تواند بود» بر این مبنا به دست می‌آید که «کشتی بر زمینی بلند واستوار پهلو گرفت (که به طور قطع معلوم نیست کجا بوده است)».

(۴۵) وَ نَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَـٰكِمِينَ .

**« و نوح خداوندش را بخواند و گفت: ای خدای من! پسرم از اهل من است و همانا وعده‌ی تو** (مبنی بر نجات اهل من) **حق است و تو بهترین داورانی »،**

---

(۱) ـ فصاحت این آیه‌ی شریفه قابل وصف نیست! زمخشری که نابغه‌ی بلاغت و استاد زبان عرب است درباره‌ی این آیه می‌نویسد: **اِسْتَفْصَحَ عُلَماءُ الْبَيانِ هذهِ الآيةَ وَ رَقَصُوا لَها رُؤُوسَهُمْ!** یعنی، علمای علم بیان این آیه را بس فصیح شمردند و سرهای خود (از هیجان و شگفتی) چون رقّاصان بدینسو و آنسو گرداندند!

طبیعی است که فکر پسرِ مغروق نوحِ پدر را رها نمی‌کرد. از این رو وقتی کشتی به خشکی نشست، نوح[ع] متوجّه فرزند ازدست رفته‌ی خود شد و به درگاه خدا استغاثه کرد که خدایا! تو وعده‌ی نجات اهل مرا دادی؛ پس از تو که بهترین داورانی، انتظار می‌رود فرزندم را به من بازگردانی! شدّت عواطف از یاد نوح بُرد که خدا در آن وعده، بدکاران را مستثنی نموده بود (آیه‌ی ٤٠) یا آنکه تصوّر نمی‌کرد وعده‌ی عذاب خدا شامل حال پسر او هم بشود! اینک پاسخ آفریدگار جهان به نوح نبی:

(۴۶) قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٍۖ فَلَاتَسۡـَٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۖ إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ .

« (خدایش) **گفت: ای نوح! همانا که او از اهل تو نیست** (بلکه) **او کرداری ناشایست است، پس مرا از چیزی که بدآن علم نداری مپرس؛ همانا من تو را اندرز می‌دهم که** (مبادا) **از جاهلان باشی »،**

هرچند به لحاظ روابط ظاهری فرزند نوح از خاندان نوح بوده، ولی خداوند روابط باطنی‌را درنظر گرفته و می‌فرماید او از خاندان تو نیست. زیرا ـ برخلاف پدرـ آن فرزند سراپا عمل ناشایسته بوده‌است.[1] جوهر شخصیّت انسان روح اوست و سنخیّت یا عدم سنخیّت روحی افراد با هم، ملاک قُرب و بُعد آنها نسبت به یکدیگر است. اهل واقعی هرکس، همراهان عقیدتی او هستند. از اینرو پیامبر اسلام[ص] سلمان فارسی را از اهل‌بیت خود می‌خواند که «سَلْمانُ مِنّا أهْلَ الْبَيْت» ولی عمویش ابولهب را از خود دور می‌داند. البتّه بعضی مفسّران از صفت «کردار ناشایست» برای فرزند نوح، نتیجه گرفته‌اند که او نه پسر واقعی نوح، بلکه حاصل روابط نامشروع مادرش بوده است! امّا این نظر اشتباه است، زیرا **اوّلاً** خداوند هیچکس را به خاطر امری که در آن دخالت نداشته، مجازات نمی‌کند و **ثانیاً** لحن آیه تعلیلی است که پسر نوح به دلیل کردار ناشایسته‌اش، از خاندان او به شمار نمی‌رفت، نه به خاطر آنکه از پدر دیگری بوده است! **ثالثاً** در آیه‌ی٤٣ تصریح شده که : «**نوح پسرش را ندا کرد** . . . ».

پاسخ خداوند به نوح معرّف مقامی است که ورای عوالم انسانها است، و مشیّت او مشحون از حکمت و حقّانیّت است. از این رو به نوح می‌فرماید درخواست جاهلانه از خدایت مکن و به کارهای خدایت که سراسر حق و حکمت است، درست بنگر!

(۴۷) قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِكَ أَنۡ أَسۡـَٔلَكَ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٌۖ وَ إِلَّا تَغۡفِرۡ لِي وَ تَرۡحَمۡنِيٓ أَكُن مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ .

« (نوح) **گفت: خدای من! من از درخواست چیزی‌که بدآن علم ندارم، به تو پناه می‌برم و اگر مرا نیامرزی و رحمتم نیاوری، از زیانکاران می‌شوم »،**

(۱) ـ این نحوه بیان در فارسی نیز معمول است، چنانکه مثلاً گویند فلانی یکپارچه مهربانی است.

نوح[ع]، به اشتباه خود اذعان می‌کند (پس پیامبران هم می‌توانند دچار اشتباه شوند) وبا تذکّر إلهی، بلافاصله بر عواطف خود غلبه کرده پوزش می‌طلبد؛ در عین‌حال از خدا می‌خواهد که او را بر سر تصمیمش ـ که دیگر درخواست جاهلانه نکند ـ استوار سازد.

(۴۸) **قِيلَ يَٰنُوحُ ٱهْبِطْ بِسَلَٰمٍ مِّنَّا وَبَرَكَٰتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰٓ أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَكَ ۚ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ .**

« **گفته شد: ای نوح ! با سلامی ازجانب ما و برکاتی برتو و بر گروه‌هایی که با تو أند فرود آی! و گروههایی** (دیگر هستند) **که برخوردارشان می‌سازیم و سپس** (به سبب کردار ناپسندشان) **عذابی دردناک از سوی ما به آنها خواهد رسید** »،

آیه‌ی شریفه در ابتدا از فرود آمدن نوح و یارانش سخن می‌گوید، آنهم به همراه بَرَکات إلهی و عنایات خداوندی. بخش بعدی آیه خبر خداونداست که ای نوح ! پس‌از شما نسل‌های دگر پدید می‌آیند که برخی از آنها ـ در عین آنکه از نعمت‌های إلهی بهره‌مند می‌شوند ـ به علّت سرکشی و طغیان‌هایشان عذاب می‌بینند.

این بیان را قرآن کریم مقدّمه‌ای بر شرح حال اقوام دیگر پس‌از قوم نوح قرار داده است که متعاقباً در آیات بعد می‌آید.

(۴۹) **تِلْكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْغَيْبِ نُوحِيهَآ إِلَيْكَ ۖ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ مِن قَبْلِ هَٰذَا ۖ فَٱصْبِرْ ۖ إِنَّ ٱلْعَٰقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ .**

« **این از اخبار غیب است که بر تو** (ای پیامبر!) **وحی می‌کنیم؛ پیش‌از این نه تو و نه قومت آنها را نمی‌دانستید؛ پس صبر پیشه کن! همانا سرانجام نیک از آنِ پرهیزکاران است** »،

بخش اوّل این آیه شبیه سخنی است که در پایان داستان یوسف[ع] آمده است (یوسف/۱۰۲) و مسلّماً هرگاه خبر آیه مبنی بر ناآگاهی پیامبر و قومش از این ماجرا خلاف می‌بود، افرادی در محیط به اعتراض برمی‌خاستند و قرآن به آنها پاسخ می‌داد و تاریخ، اعتراضشان را ثبت می‌کرد. این امر، نشانه‌ی دیگری بر وحیانی بودنِ قرآن مجید است.

آیه‌ی شریفه در بخش بعد نتیجه‌گیری می‌کند که ای پیامبر ! (و ای پیروان راه او در طول تاریخ !)، به مانند نوح (و اُمّتش) در ادای رسالت (و ایمان) صبر پیشه کن (و کنید) و در این‌راه مهم و خطیر مقاوم باش (و باشید). همان‌خدایی که نوح[ع] (و اُمّتش) را از طوفان رهانید، یاور پیامبران (و حق‌پرستان) خواهد بود و پیروزی حق را تضمین کرده است. إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ.

# بخش سوّم

## (ماجرای هود<sup>(ع)</sup>)

(۵۰) وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۚ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ۖ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ .

« **و به سوی عادیان برادرشان هود را** (فرستادیم که) **گفت: ای قوم من! خدا را بندگی کنید؛ ! شما را هیچ معبودی جُز او نیست؛ همانا شما فقط دروغ می‌بافید** »،

با آیه‌ی فوق فصل جدیدی در سوره باز شده و خداوند، پس‌از نوح، قوم عاد را مطرح ساخته است. مطالبی درمورد این قوم را طی آیات۷۲←٦۵ سوره‌ی اَعراف دیده‌ایم که قسمت‌های دیگری از مباحثات هود با قومش را آنجا ذکر کرده است. ولی در این سوره شاید بیش‌از سُوَر دیگر از قوم عاد گفتگو شده، و انتخاب نام «**هود**» بر سوره نیز ممکن است از این جهت باشد.

هیچ‌گونه ذکری از اقوام عاد و ثمود و ماجرای پیامبرانشان در تورات نیست، شاید به این دلیل که اینان اقوام مقیم عربستان بوده‌اند و اَعلام فرهنگ المنجد درموردشان می‌گوید «ثمود در سرزمینی به نام حِجر نزدیک وادِی القُرای عربستان می‌زیستند و عاد دسته‌ای از عرب‌ها بودند که در قسمت بالای حجاز نزدیک قوم ثمود می‌زیستند».

آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که اوّلین سخن هود<sup>ع</sup> نیز باقومش (مانند نوح/٢٦) دردعوت به «توحیدعبادت» بوده و توضیحات لازم درمورد این آیه را ذیل آیه‌ی٦۵ سوره‌ی اعراف داده‌ایم.

در مقطع آیه هود به قومش می‌گوید شما با شریکانی‌که در کار خدا برگزیده‌اید و آنها را (در برآوردن حاجات) مؤثّر می‌شمرید، یک مشت دروغ به نام دین خدا به هم بافته‌اید!

(۵۱) يَٰقَوْمِ لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى ٱلَّذِى فَطَرَنِىٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .

« **ای قوم من! از شما بر این** (رسالت) **هیچ مزدی نمی‌طلبم که پاداش من جُز بر عهده‌ی کسی‌که مرا آفرید نیست؛ آیا خِرَدورزی نمی‌کنید؟!** »،

محتوای آیه همان سخنی است که نوح به قومش گفت (آیه۲۹) و نشان می‌دهد که پیامبران(ع) همه دعوت به «توحید» کرده هیچ مزدی در این ارتباط، از کسی نمی‌خواستند (درست برخلاف روحانی‌نمایانی که مردم را به غیرخدا می‌خوانند و برای این کار پول‌هم می‌طلبند!). مقطع آیه درواقع مشعر بر این معناست که اگر من (هود) در پی منافع دنیوی بدین‌کار برخاسته بودم، ناگزیر از شما متوقّع مزدی بودم و حال که چنین نیست، بدانید که در گفتارم صادقم.

(۵۲) وَ يَـٰقَوْمِ ٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيْهِ يُرْسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَ لَاتَتَوَلَّوْاْ مُجْرِمِينَ .

« **و ای قوم من! از خدای خویش آمرزش طلبید، سپس به سوی او توبه آورید** (در آن‌صورت بارانِ) **آسمان را بر شما پیاپی می‌فرستد و نیرویی بر نیرویتان می‌افزاید و گناهکارانه إعراض نکنید** »،

پیامبر إلهی خیرخواهانه قومش را به طلب آمرزش از خدا برای گناهان گذشته دعوت می‌کند و به توبه بر عدم تکرارشان در آینده، فرا می‌خواند. سپس نوید می‌دهد که اگر چنین کنید، برکات آسمان بر شما نازل می‌شود و خداوند بر نیرویتان می‌افزاید، پس به زندگی شرک‌آلود (که خلاف عقل و قوانین هستی است) ادامه ندهید و از بازگشت به فطرت طبیعی (توحید خدا) و پذیرش سعادت روی متابید.

دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

**اوّل** آنکه واژه‌ی «**سَماء**» در آیه نه به معنی آسمان، بلکه به معنی «باران آسمان» است. نوشته‌اند که در اثر خشکسالی نسل عاد رو به انقراض بود و پیامبرشان وعده داد که هرگاه به اصلاح خود برخیزند، زندگی مادّی‌شان هم اصلاح می‌شود و نسلشان رو به ازدیاد می‌رود.[1]

**دوّم** آنکه بنا به آثار، عادیان مردمانی نیرومند و درشت‌اندام بودند، ولی جمعیّت کم در آن‌دوران، صدماتِ فراوان می‌دید و از این رو هود؏ به آنان ـ به شرط ایمان و تقوا ـ وعده‌ی ازدیاد نسل می‌دهد.

(۵۳) قَالُواْ يَـٰهُودُ مَاجِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَانَحْنُ بِتَارِكِىٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَ مَانَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ .

« (قومش به او) **گفتند: ای هود! دلیل روشنی برای ما نیاوردی و ما خدایانمان‌را با سخن تو ترک نمی‌کنیم و تو را باور نداریم** »،

آیه‌ی فوق حاکی از تعصّب و سرسختی عادیان دربرابر دعوت پیامبرشان هود است که بی‌شباهت به روحیّه‌ی مشرکان مکّه دربرابر دعوت پیامبر اسلام، نبوده است. به هود می‌گویند «**دلیل روشنی برای ما نیاوردی**» گویی در توجیه ترک بُت‌پرستی باید حتماً معجزه‌ای ارائه داد! درصورتی‌که بت‌پرستان باید دلیل آورند که چرا علی‌رغم قبول خدای یگانه، به غیرخدا روی می‌آورند! ولی از خصوصیّات روحیّه‌ی عنادورزان، پس‌زنی هر سخن متفاوت است؛ از این رو قوم هود به او می‌گویند ما بت‌هایمان را به خاطر سخنان تو ترک نمی‌کنیم و سپس کارشان را از نظر خود توجیه می‌کنند (آیه‌ی بعد).

---

(۱) ـ ما در عالمی هستیم که علاوه برقوانین ظاهری یک سلسله قوانین ناپیدا دارد، چنانکه سِلّول نطفه‌ی انسان در رَحِمِ مادر، تحت تأثیر قوانینی ناپیدا، تقسیم و تکثیر می‌شود و هر قسمت عضوی را به وجود می‌آورَد. بنابراین پاکان و نیکان عالَم که با مرکز و مَبدءِ قوانین ارتباط حاصل می‌کنند، علاوه بر قوانین ظاهری، از قوانین ناشناخته‌ی باطنی نیز بهره‌ور می‌شوند. از طرفی به حکم قانون تأثیر متقابل، این دو رشته قانون بر یکدیگر تأثیر دارند. بنابراین، چه بسا پاکی و تقوی و خداپرستیِ ما موجب شود که نیروهای باطنی عالَم ـ به اِذن خدا ـ دست اندرکار شوند و به نفع ما بر قوانین ظاهری، تأثیر گذارند.

(۵۴و۵۵) إِن نَّقُولُ إِلَّا ٱعْتَرَىٰكَ بَعْضُ ءَالِهَتِنَا بِسُوٓءٍ قَالَ إِنِّيٓ أُشْهِدُ ٱللَّهَ وَٱشْهَدُوٓاْ أَنِّي بَرِيٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ. مِن دُونِهِۦ ...

« **جُز این نمی‌گوییم که برخی از خدایانِ ما به تو آسیبی رسانده‌اند!** (هود) **گفت: من خدارا گواه می‌گیرم و شما** (نیز) **شاهد باشید که من بیزارم از آنچه شما غیر او را شریک** (خدا) **می‌گیرید** » ؛

عادیان در توجیه سربرتافتن از مواعظ هود، او را به جنون و روان‌پریشی متّهم می‌کنند؛ می‌گویند تو گرفتار غضب یکی از خدایان ما شده و حال عادی نداری! آنگاه هود[ع] که می‌بیند دلیل و نصیحت در قومش اثر ندارد، تکلیف خود را یکسره می‌سازد که من بیزارم از فکر و راهی که شما پیش گرفته و برای غیرخدا آن‌چنان اوصاف و قدرت‌هایی قائلید.

(۵۵) ... فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ .

« ... **پس همگی نیرنگ خویش درباره‌ی من بکار بندید، سپس مهلتم ندهید** »،

با این سخنان هود نشان می‌دهد که از هیچ چیز نمی‌هراسد ـ و بندگان بزرگ خدا همه چنین‌اند ـ چنانکه متعاقباً وی به تشریح موضع خود می‌پردازد.

(۵۶) إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُم مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذُۢ بِنَاصِيَتِهَآ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ.

« **همانا من به خدایی توکّل دارم که خداوندگار من و خداوندگار شماست؛ هیچ جُنبنده‌ای نیست مگر آنکه او موی پیشانی** (زمام امر)**اش را بگرفته؛ به راستی خداوندم بر راه راست** (طریق حق و عدل) **باشد** »،

هود در برابر مخالفان اعلام موضع می‌کند که هرچه می‌خواهند بر ضدّ او انجام دهند (آیه‌ی قبل) توکّل او به خدایی است که اختیاردار و قاهر بر همگان است. «**ناصیه**» به «قسمت جلوی سر یا موی پیشانی» گفته می‌شود. «**گرفتن موی پیشانی**» کنایه از نهایت چیرگی و حاکمیّت حق است.

(۵۷) فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّآ أُرْسِلْتُ بِهِۦٓ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُۥ شَيْـًٔا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ .

« **پس اگر روی برتابید، به یقین من آنچه را که بر آن فرستاده شده‌ام به شما رساندم و خداوندم گروهی جُز شما را جانشین**(تان) **سازد و او را هیچ زیانی نمی‌رسانید؛ همانا خداوندم بر همه چیز نگاهبان است** »،

درحقیقت رفتار هود[ع] ـ که در آیه‌ی فوق و آیات قبل منعکس است ـ آینه‌ی تمام‌نمای این آیه است که می‌فرماید «**اَلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَايَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللهَ وَ كَفَى بِاللهِ حَسِيبًا** = (پیامبران) آنانکه پیام‌های خدا را می‌رسانند و از او بیم داشته و از اَحَدی جُز او نمی‌ترسند؛ و کافی است که خدا حسابگر باشد». در آیات بعد خدا خود رشته‌ی کلام را به دست گرفته است.

(۵۸) وَ لَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَ نَجَّيْنَٰهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ .

**« و چون فرمان ما بیامد، هود و کسانی‌را که با او ایمان آورده بودند ـ به رحمتی از جانب خود ـ نجات دادیم و آنان را از عذاب سخت رهانیدیم »،**

اچنانکه فرموده طوفانی پیاپی عادیان را فراگرفت و همگی آن قوم به جُز مؤمنانش، نابود شدند: «**وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ . سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ** = و امّا عاد به (وسیله‌ی) تندبادی توفنده‌ی سرکش هلاک شدند (که خدا) آن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت؛ در آن (مقطع) مردم را فروافتاده می‌دیدی، گویی آنها تنه‌های نخل‌های میان‌تُهی‌اند» (حاقّه/٦ و۷).

(۵۹) وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْاْ رُسُلَهُۥ وَ ٱتَّبَعُوٓاْ أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ .

**« و این عادیان بودند که آیات خداوندشان را انکار کردند و به رسولانش عصیان ورزیدند و امر هر جبّار معاندی را پیرو شدند »،**

بنا به مقطع آیه، باید گفت که عذاب آنها به خاطر عقیده‌ی منحط و عمل ناروای ایشان بوده است (پیروی جبّاران) و روشن است که آدمی با انکار حق لاجرم به دنبال ناحق می‌رود چنانکه سعدی سروده:

هرکه گریزد ز خراجات شاه    بارکش غول بیابان شود

نکته‌ی درخور توجّه آنکه در آیه‌ی شریفه، هرچند قوم عاد فقط به پیامبرشان هود پشت کردند، ولی خدا از آنان به عنوان عصیانگر بر همه‌ی رسولانش یاد کرده است. این مطلب بیانگر وحدت انبیاءست که عصیان دربرابر یکی، به منزله‌ی عصیان دربرابر همه‌ی آنهاست. (درمورد معنای دوگانه‌ی واژه‌ی «**جبّار**» ذیل آیه‌ی۲۳ سوره‌ی حشر توضیح داده می‌شود).

(۶۰) وَ أُتْبِعُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ أَلَآ إِنَّ عَادًا كَفَرُواْ رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ .

**« و در این دنیا و روز قیامت لعنتی در پی آنهاست؛ آگاه باشید که عادیان به خداوند خویش کافر شدند، بدانید که دوری** (از رحمت حق) **بر عادیان باد ـ همان قوم هود ـ »،**

آخرین آیه‌ی مربوط به قوم عاد در سوره، «نتیجه‌گیری» است. می‌فرماید آنها به خاطر کردار زشتشان، در این دنیا مورد لعن و نفرین قرار گرفتند و بعداز مرگشان نیز جُز نام بد و ننگین از آنها باقی نماند و روز رستاخیز اعلام می‌شود که قوم عاد از رحمت خدا دورند. البتّه خدا عذابگر بی‌جهت نیست (چنانکه هیچکس هم نزد او عزیز بی‌جهت نیست) و سرانجام عادیان، نتیجه‌ی کفر و اَعمال ناپسند خودشان بود که به قول طبری: أَبْعَدَهُمُ اللهُ عَنِ الْخَيرِ = خدا (بدان‌سبب) آنان را از خیر دور ساخت.

# بخش چهارم

## (ماجرای صالح (ع))

(۶۱) وَ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًا ۚ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ۖ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَٱسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَٱسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيْهِ ۚ إِنَّ رَبِّى قَرِيبٌ مُّجِيبٌ .

« **و به سوی** (قوم) **ثمود برادرشان صالح را** (فرستادیم که) **گفت: ای قوم من! خدا را بندگی کنید! شما را به جُز او معبودی نیست؛ او شما را از زمین پدید آورد و در آن زندگی بخشید؛ پس از او آمرزش طلبید سپس به سوی او توبه آورید؛ همانا خداوندم نزدیک و اجابتگر**(دعای مؤمنان) **است** »،

آیه‌ی شریفه مشابه آیه‌ی ۵۰ در رابطه با هود(ع) است و در سوره‌ی اعراف (آیه‌ی۷۳) نیز مشاهده می‌گردد که توضیحش را داده‌ایم. اَعلام فرهنگ المنجد می‌نویسد : «ثمود قبیله‌ای بودند که از بین رفته و تاریخشان به روزگاران کهن بازمی‌گردد. آنان در سرزمینی به نام حِجر واقع در وادِی القُرای عربستان می‌زیسته‌اند و ذکرشان در مدارک تاریخی آشور در عصر سَرجون دوّم در قرن هشتم قبل‌از میلاد آمده است.» همچنین نوشته‌اند که ثمود بُت‌هایی داشتند که تمثال چندی از صالحان بود و چون آن بندگان صالح خدا از دنیا رفتند، اینان مجسّمه‌های ایشان را ستایش نموده در حوائج به آنها متوسّل می‌شدند

عبارت «**هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الأَرْضِ** = او شما را از زمین پدید آورد»، در اشاره به نشأت آدمی از موادِّ عنصری و مَنشإِ خاکی انسان است. در مورد «**اِسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا**» دو تفسیر هست:

**یکی** آنکه خدا زندگانی انسان را در زمین قرار داد و آبادانی‌اش را به او سپرد، و **دیگر** آنکه خداوند به انسان در زمین زندگی و عمر دراز بخشید. **از نظر ما** ــ با توجّه به آنکه آیه‌ی شریفه در موضع بیان عنایات إلهی نسبت به آدمی است ــ ظاهراً معنای دوّم مراد است.

**بخش انتهایی** آیه در مقام امید بخشیدن به مشرکان و گناهکاران است. بنابراین نزدیکی تکوینی خدا ــ که شامل همگان می‌شود ــ مراد نیست، بلکه مقصود، مقام لطف و قرب خدا نسبت به بندگانِ توبه‌گر است چنانکه طبری در تفسیر «**قَرِيبٌ مُجِيبٌ**» در مقطع آیه می‌گوید «خداوند به کسانی‌که عبادت را برای او خالص کنند و در توبه سوی او رغبت آورند، نزدیک است».

(۶۲) قَالُواْ يَٰصَٰلِحُ قَدۡ كُنتَ فِينَا مَرۡجُوّٗا قَبۡلَ هَٰذَآۖ أَتَنۡهَىٰنَآ أَن نَّعۡبُدَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكّٖ مِّمَّا تَدۡعُونَآ إِلَيۡهِ مُرِيبٖ .

« (قومش به او) **گفتند: ای صالح! همانا پیش‌از این بین ما مایه‌ی امید بودی؛ آیا ما را از بندگی آنچه پدرانمان می‌پرستیدند بازمی‌داری؟! و بی‌گمان ما از آنچه ما را بدآن می‌خوانی، سخت در شکّ و تردیدیم**»،

داستان پیامبران گذشته در قرآن از دیدگاهی، همه شرح حال پیامبر اسلام[ص] با قومش و وصف الحال آن‌حضرت در جدال و درگیری با خرافات و انحرافات محیطش می‌باشد. آیه‌ی فوق می‌رساند که درست به مانند پیامبر اسلام[ص]، صالح[ع] نیز میان قومش حُسن شهرت داشت و چه بسا اَمین همگان بود. دلیل مخالفت با او نیز عیناً به مانند سخن مشرکان قریش است که می‌گفتند «**إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلَى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ** = ما پدرانمان‌را بر راهی یافتیم و ما در پیِ آنها ره‌یافتگانیم!» (زخرف/۲۲). یعنی چون دعوت صالح[ع] به آئینی جُز راه پدرانشان بود، نسبت به آن شک داشتند! مُصلحان جوامع معمولاً مردمی خوشنامند، امّا با وجود این، چون خلاف عادات جاری و خواهش‌های نفسانی افراد سخن می‌گویند، با مخالفت‌ها روبرو می‌شوند.

(۶۳) قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي مِنۡهُ رَحۡمَةٗ فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِنۡ عَصَيۡتُهُۥۖ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيۡرَ تَخۡسِيرٖ .

« (صالح) **گفت: ای قوم من! چه می‌بینید[1]؟ اگر من بر حجّتی روشن ازسوی خدایم باشم و او رحمتی ازجانب خویش به من عطا کرده باشد، پس چه کسی** (از شما) **مرا در برابر خدا ـ اگر نافرمانی او کنم ـ یاری خواهد کرد؟ آنگاه شما جُز زیان بر من نیافزایید**»،

«**حجّت از سوی خدا**» در اشاره به بُرهان و حکمتی است که خداوند نصیب صالح[ع] ساخته بود و منظور از «**رحمت**» همان نعمت نبوّت است. صالح[ع] در پاسخ قومش ـ که می‌خواستند او نیز راه پدرانشان را ادامه دهد ـ می‌گوید، آیا اگر من با وجود دلیل روشن و رسالتی که خداوند به من داده، آن را برای خوشایند شما کنار گذارم و بر طبق مذاق شما سخن گویم، چه کس از شما خواهد توانست مرا از عذاب قطعی خدا نجات بخشد؟ شما نه تنها نجاتم نتوانید داد، بلکه بر گرفتاریم می‌افزایید، زیرا حمایت شما گناهکاران چیزی جُز وبال نخواهد بود.

(۶۴) وَيَٰقَوۡمِ هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمۡ ءَايَةٗۖ فَذَرُوهَا تَأۡكُلۡ فِيٓ أَرۡضِ ٱللَّهِۖ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٖ فَيَأۡخُذَكُمۡ عَذَابٞ قَرِيبٞ .

« **و ای قوم من! این ماده‌شترِ خدا نشانه‌ای بَهرشماست؛ پس رهایش کنید** (تا) **در زمین خدا بچرد و**

---

(۱) ـ أَرَأَيْتُمْ به معنای أَخْبِرُونِی است (مرا بازگویید ـ خبر دهید).

**آسیبی به او مرسانید که عذابی زودرس شما را بگیرد »،**

در اینجا صالح برای رفع تردید قومش به معجزه‌ی شتر اشاره می‌کند. توضیح آیه را قبلاً ذیل آیه‌ی۷۳ اعراف داده‌ایم. منظور از «**عَذَابٌ قَرِيبٌ** = عذاب نزدیک» در آیه‌ی شریفه، عذاب در همین دنیاست.

(۶۵) **فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُواْ فِي دَارِكُمْ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍۖ ذَٰلِكَ وَعۡدٌ غَيۡرُ مَكۡذُوبٍ .**

« **پس آن** (ماده‌شتر) **را پی‌کردند و** (صالح به ایشان) **گفت: سه روز در خانه‌هایتان برخوردار شوید** (پس‌از آن عذاب خدا می‌آید) **این وعده‌ای عاری از دروغ است »،**

در سوره‌ی شعراء (آیه‌ی۱۵۵) مذکور است که صالح از قوم خود خواست روزی را برای آبخوری آن شتر اختصاص دهند و ظاهراً آن قوم، این حقّ اختصاصی آب برای شتر مزبور را برنتابیده شتر را پی کردند (به پی کردن شتر قبلاً اشاره شده است ـ اعراف/ توضیح آیه‌ی۷۷). در این که چرا آن حقِ اختصاصی برداشتِ آب توسّط آن ماده‌شتر بر ثمودیان گران می‌آمده، شاید تأمّل در معنای واژه‌ی «ثمود» رهگشاست. لغتنامه‌ی المنجد می‌گوید ثمود از ماده‌ی «**ثَمَدَ**» به معنی «کم آب» است که احتمالاً می‌رساند ثمودیان از نظر آب در مضیقه بودند. خصوصاً آنکه از آیات ۱۴۸ و۱۴۷ سوره‌ی شعراء برمی‌آید که ثمودیان «باغ‌ها و چشمه‌سارها و کشتزارها» داشتند و بنابراین میزان و مصرف آب برای‌شان مهم بود. از سوی دیگر به دست می‌آید که خصوصاً در آن شرایط خداوند می‌خواسته تا ثمودیان مواهب دنیوی و لذّات مادّی را با قبول تنگناهایی در میزان آب، در خدمت اهداف معنوی قرار دهند که البتّه آنها از عهده‌ی این آزمایش برنیامدند.

در بخش بعدی آیه صالح با قوم دنیاطلب، سخن از مهلت سه روزه به میان می‌آورد شاید به این امید که در آخرین مهلت توبه کنند. در سوره‌ی شعراء مذکور است که ثمودیان بعداز پی کردن شتر پشیمان گشتند (شعراء/۱۵۷) ولی به قول زمخشری در کشّاف: لَمْ يَكُنْ نَدَمُهُمْ نَدَمَ التّائِبين. «پشیمانی آنها سطحی بود و به توبه به درگاه خدا نیانجامید».

(۶۶) **فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا صَٰلِحٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَمِنۡ خِزۡيِ يَوۡمِئِذٍۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡعَزِيزُ .**

**«پس چون فرمان ما دررسید، صالح و مؤمنانی را که با او بودند از خواریِ آن‌روز ـ به رحمت خویش ـ رهانیدیم؛ همانا خدای تو نیرومند و شکست‌ناپذیر است »،**

آیه‌ی شریفه عذاب ظاهری را با خواری روحی همراه نموده که نتیجه‌ی بی‌اعتنایی به امر خدا است و در آیات دیگر از آن به «**عَذَابٌ مُّهِينٌ**» (جاثیه/۹) تعبیر شده است.

تصریح به «نیرومندی و شکست‌ناپذیری خدا» در مقطع آیه، با ختام آیه‌ی قبل در «تحقّق وعده‌ی عذاب» متناسب است.

(۶۷) وَ أَخَذَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمْ جَٰثِمِينَ .

**« و ستمگران را صیحه‌ای درگرفت و در خانه‌هایشان ـ بی‌جان ـ فروافتادند »،**

آیه‌ی شریفه در توضیح چگونگی عذاب ثمودیان است. قبلاً ذکر «**رَجْفَة** = زمین لرزه» رفته بود (اعراف/۷۸) و در اینجا از «**صَيْحَة** = بانگ هولناک» سخن می‌گوید (حجر/۸۳). در سوره‌ی فُصِّلَت (آیه‌ی۱۳) نیز سخن از «**صاعِقَة**» به میان آمده است. بنابراین، صفات مذکور را باید با هم جمع کرد و در مجموع، می‌توان گفت که ثمودیان دچار پدیده‌ای چون امواج لرزنده و انفجاری شده، در خانه‌هایشان بی‌جان شدند.

(۶۸) كَأَن لَّمْ يَغْنَوْاْ فِيهَآ أَلَآ إِنَّ ثَمُودَاْ كَفَرُواْ رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ .

**« گویی هرگز در آن** (خانه‌ها) **نمی‌زیستند! آگاه باشید که ثمودیان به خداوندشان کفر ورزیدند؛ هان هلاکت** (و دوری از رحمت) **بر ثمود باد »،**

مشابه این آیه را قبلاً در مورد قوم عاد (آیه‌ی٦٠) دیده و توضیحش را داده‌ایم. مقصود از «کفر به خدا» در آیه‌ی شریفه (با توجّه به آیات قبل در دعوت صالح به عبودیّت انحصاری خداوند) انکار خدا (و عصیان در برابر او) به عنوان تنها معبود بر حق است (که البتّه مفاسد گوناگون در پی دارد) و الاّ قوم مشرک ثمود «وجود خدا» را انکار نمی‌کردند.

# بخش پنجم

## (ماجرای ابراهیم (ع))

(۶۹) وَ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُنَآ إِبْرَٰهِيمَ بِٱلْبُشْرَىٰ قَالُواْ سَلَٰمًا قَالَ سَلَٰمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَآءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ.

« **و همانا فرستادگان** (فرشتگان)**ما ابراهیم را مژده آوردند؛ گفتند: سلام** (بر تو ای ابراهیم و او) **گفت: سلامی** (بر شما باد) **و چندان درنگ نکرد که گوساله‌ای بریان پیش آورد** »،

در این بخش از آیات، خداوند به شرح شمّه‌ای از ماجرای ابراهیم ـ پیامبر بزرگ نهضت توحید (عَلَيْهِ السَّلام) ـ پرداخته است. روشن است که فرشتگان إلهی ـ قُوای ملکوتی عالَم که بنا به أمر خدا می‌توانند قالب جسمانی بیابند (کماانیکه امروزه روشن شده مادّه و انرژی به هم قابل تبدیل‌اند) ـ به صورت انسان‌های عادی بر ابراهیم[ع] وارد شــده بودند؛ و از آیات بعد به دست می‌آید که آن فرشتگان دو وظیفه داشتند: (۱) بشارت فرزند به ابراهیم و همسرش و (۲) اجرای فرمان خدا در انهدام قوم لوط.

ابتدا تازه‌واردان سلام می‌کنند و سلام گاهی به معنی اطمینان بخشیدن از اینکه هیچ‌خطری ازجانب شخص متوجّهِ طرف نیست، انجام می‌شود. ابراهیم[ع] نیز سلام تازه‌واردان را پاسخ داده در مقام ابراز میهمان‌نوازی برآمد و آیه می‌فرماید طولی نکشید که گوساله‌ی بریان برای ایشان حاضر ساخت.[۱] یعنی به سرعت برای میهمان‌ها به تدارک پرداخت و در میهمان‌نوازی شتاب می‌کرد.

(۷۰) فَلَمَّا رَءَآ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُواْ لَا تَخَفْ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ.

« **پس چون دید** (مهمانان) **دستهاشان به سوی آن**(غذا) **دراز نمی‌شود، ناپسندشان شمرد و ترسی از ایشان به دل گرفت؛ گفتند: مترس، همانا ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم** »،

---

(۱) ـ در اینجا اهل نظر گویند خداوند ضمن داستان ابراهیم[ع]، درسی از اخلاق و آداب اسلامی به مؤمنان داده که در پذیرایی از مهمان مهربان و کوشا بوده ما حضر خود را فراهم آورند. ماجرا را در تورات کنونی چنین می‌خوانیم: «و (ابراهیم) در گرمای روز به درِ خیمه نشسته بود. ناگاه چشمان خود را بلند کرده دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند و چون ایشان را دید از درِ خیمه به استقبال ایشان شتافت و گفت ای مولَی اکنون اگر منظور نظر تو شدم از نزد بنده‌ی خود مگذر. اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته در زیر درخت بیارامید و لقمه‌ی نانی بیاورم تا دل‌های خود را تقویت دهید و پس‌از آن روانه شوید زیرا برای همین شما را بر بنده‌ی خود گذر افتاده است. گفتند آنچه گفتی بکن. پس ابراهیم به خیمه نزد ساره شتافت و گفت سه کیل از آرد مَیْدَه به زودی حاضر کن و آن را خمیر کرده گردها بساز. و ابراهیم به سوی رمه شتافت و گوساله‌ی نازک خوب گرفته به غلام خود داد تا به زودی آن را طبخ نماید. پس کره و شیر و گوساله‌ای را که ساخته بود گرفته پیش روی ایشان گذاشت ... »(سفر پیدایش، باب۱۸، شماره‌ی ۹←۱).

در آن روزگار هرگاه دشمنی به کسی وارد می‌شد از غذای وی نمی‌خورد و خود را نمک‌گیر او نمی‌کرد. از این‌رو ابراهیم[ع] که ملائک را نمی‌شناخت، تصوّر کرد ـ چون از طعامش نمی‌خورند ـ قصد سوئی نسبت به او دارند (نشان می‌دهد که انبیاء ـ عَلَيْهِمُ السَّلام ـ، علم غیب نداشتند).

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که تازه‌واردان (فرشتگان) متوجّه مشکل ابراهیم شده از او رفع نگرانی می‌کنند که ما قصد حمله به تو را نداریم، بلکه مأمور عذاب قوم لوطایم. بدین‌ترتیب ابراهیم به هویّت مهمانانش پی می‌برَد. برخی گفته‌اند: ابراهیم فهمید که آنان مأموران إلهی هستند ولی ندانست که برای چه کار آمده‌اند از اینرو از ایشان بیم کرد لذا آنها گفتند مترس خطری برای تو نیست و مأموریّت خود را در هلاکت قوم لوط بیان نمودند.

(۷۱) **وَٱمْرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَٰهَا بِإِسْحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسْحَٰقَ يَعْقُوبَ .**

« **و همسر او** (ابراهیم که آنجا) **ایستاده بود، بخندید پس ما** (توسّط فرشتگان) **او را به اسحاق و پس‌از اسحاق به یعقوب مژده دادیم** »،

درمورد علّت خنده‌ی سارا همسر ابراهیم، مفسّران اقوال گوناگون آورده‌اند : **بعضی** گفته‌اند منظور از «**فَضَحِكَتْ**» آن است که از ترسیدن شوهرش خنده‌اش گرفت. **برخی** گفته‌اند که عادت زنان بدو دست داد! و این قول هرچند با لغت «ضحک» در یکی از معانی آن می‌سازد ولی با سخن بعدی سارا که (**أَأَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ**) چندان سازگار نیست زیراحیض شدن نشان می‌دهد که زن آماده برای حاملگی است.

**تورات** کنونی خنده‌ی سارا را به شنیدن خبر حاملگی‌اش نسبت می‌دهد: «به (ابراهیم) گفتند: زوجه‌ات ساره کجاست ؟ گفت اینک در خیمه است . . . گفتند زوجه‌ات را پسری خواهد شد، و ساره بدر خیمه‌ای که در عقب او بود شنید. و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند و عادت زنان از ساره منقطع شده بود. پس ساره در دل خود بخندید و گفت آیا بعداز فرسودگیم مرا شادی خواهد بود و آقایم نیز پیر شده است» (سِفر پیدایش، باب۱۸، سیمان۱۳←۱۰). ولی این قول باترتیب مطالب در قرآن نمی‌سازد، زیرا بر طبق آیات خبر حاملگی پس‌از آن خنده به سارا داده شد.

**از نظر ما**، احتمالاً خنده‌ی سارا از سرِ تعجّب بوده (که چگونه سه نفر انسان می‌گویند ما فرشته هستیم و برای هلاکت قوم لوط آمده‌ایم؟!).

متعاقباً فرشتگان وعده می‌دهندکه ابراهیم وهمسرش صاحب فرزندی می‌شوند (اسحاق) و از او نیز نوه‌ای می‌یابند (یعقوب).(۱) سارا از شنیدن این خبر غیرعادی به شگفت می‌رود و می‌گوید: آیا من می‌زایم؟! و . . .

---

(۱) ـ آیه‌ی فوق قرینه‌ای‌است بر این‌که ـ برخلاف گزارش تورات کنونی ـ فرزندی که ابراهیم[ع] قصد قربانی‌اش را نمود، اسماعیل[ع] بوده نه اسحاق[ع]. زیرا آیه‌ی شریفه نشان می‌دهدکه به ابراهیم خبر داده شده بود که اسحاق زنده مانده و ابراهیم از او نوه‌ای (یعقوب[ع]) خواهد یافت. بنابراین امر به قربانیِ اسحاق، نمی‌توانسته برای ابراهیم مایه‌ی آزمایش بوده باشد.

(۷۲) قَالَتْ يَٰوَيْلَتَىٰٓ ءَأَلِدُ وَأَنَا۠ عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِى شَيْخًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ عَجِيبٌ .

« (همسر ابراهیم) **گفت : ای وایِ من! آیا من بزایم؟! درحالی‌که پیرزنم و این شوهرم کلان‌سال است، به راستی که این چیز شگفتی است** »،

یعنی حاملگی زن پیر یائسه از شوهر پیر فرتوت، چگونه ممکن است؟

(۷۳) قَالُوٓا۟ أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ ۖ رَحْمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيْكُمْ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ ۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ .

« (فرشتگان) **گفتند: آیا از کار خدا در شگفتی؟ رحمت و برکات خدا بر شما خاندان است، بی‌گمان او** (خداوند) **ستوده و بزرگوار است** »،

یعنی، فرمان إلهی می‌تواند فوق عادات و جریان‌های عادی عمل کند و خدای هستی‌ساز قادر است که قوای رفته را بازگرداند و در قوانینی‌که خود در هستی نهاده، تصرّف کرده آنها را به نتایجی که اراده می‌نماید سوق دهد. در بخش بعدی آیه هرچند مخاطب فرشتگان همسر ابراهیم (مؤنّث) بوده، ولی به اعتبار وجود ابراهیم[ع] در خانواده ـ بنا به قانون «**تغلیب**» در زبان عرب (غلبه دادن ضمیر مذکّر در اشاره به جمع متشکّل از مذکّر و مؤنّث)ـ ضمیر مذکّر «**كُمْ**» در آیه به کار رفته است. مقطع آیه می‌رساند که چون خدا حقیقتی است که صفات عالیه در اوست، به پاکان و نیکان ـ چون ابراهیم و همسرش (برخلاف همسر نوح و لوط که گنهکار بودند)ـ لطف و مرحمت دارد.

(۷۴) فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَٰهِيمَ ٱلرَّوْعُ وَجَآءَتْهُ ٱلْبُشْرَىٰ يُجَٰدِلُنَا فِى قَوْمِ لُوطٍ .

«**پس چون ترس از ابراهیم برفت و مژده**(ی اولاد) **به او رسید، با ما درباره‌ی قوم لوط چون و چرا می‌کرد** »،

مقصود از واژه‌ی «**مجادله**» در آیه‌ی شریفه سخنی را با اصرار به پیش‌بردن است، چنانکه در تورات (سفر پیدایش، باب۱۸، شماره‌ی۳۳←۲۲) می‌خوانیم: «آنگاه آن مردان از آنجا به سوی سَدوم (دیار لوط) متوجّه شده برفتند و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود. و ابراهیم گفت: آیا عادل را با شَریر هلاک خواهی کرد ؟ شاید در شهر پنجاه عادل باشند . . . حاشا از تو که مثل این کار بکنی . . . حاشا از تو آیا داور تمام جهان انصاف نخواهد کرد ؟ خداوند گفت: اگر پنجاه عادل در شهر سدوم یابم هرآینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان رهایی دهم. ابراهیم در جواب گفت اینک من که خاک و خاکستر هستم جرأت کردم که به خداوند سخن گویم. شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد ... گفت اگر چهل و پنج عادل در آنجا یابم آن را هلاک نکنم . . . (و بالأخره معلوم می‌شود در آنجا جُز لوط[ع] و معدودی از افراد خانواده‌اش، بقیّه همه کافر و بدکار بوده‌اند) ـ که البتّه خدا، لوط و اهلش را نجات می‌بخشد (به بخش بعد و سوره‌ی ذاریات نگاه کنید).

(۷۵) إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّٰهٌ مُّنِيبٌ .

« **همانا ابراهیم بردباری بس نَرم‌دل و اِنابه‌گر** (به سوی خداوندش) **بود** »،

یعنی ابراهیم مردی موحّد و تسلیم خدا بود ولی خبر عذاب مردمان آزارش می‌داد و بر عفو إلهی اصرار می‌ورزید. صفاتی‌که در اینجا برای ابراهیم[ع] به کار برده شده، آیه‌ی «**وَ إِنَّکَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ**» را در ارتباط با پیامبر اسلام[ص] به یاد می‌آورَد (قلم/٤).

(۷۶) **يَـٰٓإِبۡرَٰهِيمُ أَعۡرِضۡ عَنۡ هَٰذَآۖ إِنَّهُۥ قَدۡ جَآءَ أَمۡرُ رَبِّكَۖ وَإِنَّهُمۡ ءَاتِيهِمۡ عَذَابٌ غَيۡرُ مَرۡدُودٖ .**

« (گفتیم) **ای ابراهیم! از این** (گفتار) **رویگردان به تحقیق فرمان خداوندت آمده است و عذابی بی‌بازگشت به آنان خواهد رسید** »،

پس‌از توصیف صفات والای ابراهیم[ع]، خداوند بدو تذکّر می‌دهد که برای بی‌لیاقتان شفاعت مکن! تو فقط رویه‌ای از آنچه را که هست می‌بینی و خدای عالم لیاقت‌ها، عدالت عامّه و واقعیّات حال و آینده را درنظر دارد.[۱] آری:

گر نباشد خدا ز بنده‌ای خشنود　　　شفاعت همه پیغمبران ندارد سود!

---

(۱) ـ بنا بر تورات کنونی لوط[ع] برادرزاده‌ی ابراهیم[ع] بوده (سفر پیدایش، باب۱۱، شماره‌ی۲۸) و می‌گوید: «اَبرام (ابراهیم) چنانکه خداوند بدو فرموده بود روانه شد و لوط همراه وی رفت ... و به زمین کنعان داخل شدند ... و ابرام طیّ مراحل و منازل کرده به سمت جنوب کوچید. و قحطی در آن زمین شد و ابرام به مصر آمد تا در آنجا بسربرَد ... آنگاه فرعون در خصوص وی کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه‌اش و تمام مایملکش روانه نمودند. و ابرام با زن خود و تمام اموال خویش و لوط از مصر به جنوب آمدند ... و زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یکجا ساکن شوند ... آنگاه لوط چشمان خود را برافراشت و تمام وادی اُردن را بدید که همه‌اش مانند باغ خداوند و زمین مصر سیراب بود، قبل‌از آنکه خداوند سَدوم و عَموره (گموره) را خراب سازد. پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد و لوط به طرف شرقی کوچ کرد و از یکدیگر جدا شدند. ابرام در زمین کنعان ماند» (سفر پیدایش، باب ۱۲ و ۱۳).

# بخش ششم

## (ماجرای لوط (ع))

(۷۷) وَلَمَّا جَآءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيٓءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ .

« **و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، به**(آمدن)**شان اندوهناک شد و احساس کرد توان دفاع از ایشان را** (در برابر مهاجمان) **ندارد و**(با خود) **گفت: این روز سختی است** »،

فرشتگان پس‌از گفتگو با ابراهیم(ع) (آیات بخش قبل) عازم مأموریّت خود درباره‌ی قوم لوط شدند. لوط(ع) که از حال قومش آگاه بود (اعراف/۸۱) از ورود فرشتگان که با چهره‌ی جوانان زیبایی نزد او آمده بودند، اندوهناک گردید و در اندیشه فرورفت که چگونه آنان را از شرّ مردان منحرف شهر خود حفظ کند؟

درباره‌ی عبارت «**ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا**» در آیه‌ی شریفه، فرهنگ المنجد می‌نویسد «ضُقْتُ بِالأمْرِ ذَرْعًا: أيْ لَمْ أقْدِرِ عَلَيْهِ» یعنی «قدرت بر او نداشتم». بنابراین عبارت مزبور را در آیه باید به این معنا گرفت که لوط(ع) احساس کرد دربرابر جمعیّت مهاجم توان دفاع از میهمانانش را ندارد و روز مشکلی را درپیش خواهد داشت.

(۷۸) وَجَآءَهُۥ قَوْمُهُۥ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِن قَبْلُ كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ۚ قَالَ يَٰقَوْمِ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِى هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ۖ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِى ضَيْفِىٓ ۖ أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ .

« **و قومش** (خبردار شده) **شتابان سوی او آمدند ـ و آنها پیش‌از این به بدکاری‌ها می‌پرداختند ـ** (لوط) **گفت: ای قوم من! اینان دختران من‌اند آنها برای شما پاکیزه‌ترند، پس از خدا بترسید و مرا در**(باره‌ی) **مهمانانم خوار مکنید، آیا هیچ مرد راه‌یافته‌ای میان شما نیست؟!** »،

مفسّران گفته‌اند همسر بی‌ایمان لوط که با زشتکاران طرح دوستی داشت، آنان را از ورود جوانانی زیباروی به خانه‌ی لوط آگاه کرد و در نتیجه آن زشتکاران به امید دستیابی به مطامع پلیدشان، به خانه‌ی لوط هجوم آوردند. قرآن، زن لوط را خیانتگر می‌شمرد (تحریم/۱۰).

لوط برای حفاظت از مهمانانش به هرکاری دست می‌زند. ابتدا با اشاره به دخترانش خطاب به مهاجمان می‌گوید ببینید «زنان» برای تماس جنسی شما مناسبند، سپس خدا را مطرح ساخته می‌گوید از خدا بترسید و متعاقباً، موضوع میهمان‌نوازی را یادآور می‌شود که مرا نزد میهمانانم شرمسار مکنید و نهایتاً دست به تحریک می‌زند که آیا یک آدم راه‌یافته و عاقل میان شما نیست تا جلوی این‌کارهای زننده را بگیرد؟ (واژه‌ی «**رَشِيد**» در آیه به معنی مردِ غیرتمندِ راه‌یافته‌ای است که کار بد را جلوگیری می‌کند).

در اینجا شیعه و سُنّی اقوال مختلف آورده‌اند:

شیعیان نتیجه گرفته‌اند که به استناد این آیه، لواط شوهر با همسرش جایز است! چون لوط دخترانش را برای این‌کار به جای مردان عرضه کرد! امّا روشن است که هرگاه به مشتی افراد منحرف گفته شود از خدا بترسید دختران پاکیزه‌ترند، منظور آن نیست که همان عمل را به جای مردان با دختران انجام دهید، بلکه مقصود آن است که مؤنّث برای روابط جنسی مذکّر آفریده شده است. خصوصاً آنکه آیه‌ی۲۲۲ سوره‌ی بقره در این‌مورد صراحت دارد (به توضیح آیه‌ی مزبور نگاه کنید).

**عدّه‌ای** از سنّیان (مانند طبری به نقل از سَعید بن جُبَیر) آورده‌اند که مقصودِ لوط[ع] از «**دخترانِ من**» زنان اُمّتش بوده (زیرا هر پیامبری به منزله‌ی پدر اُمّت خویش است) و می‌خواسته بگوید به جای این‌کارها از زنان قوم برگیرید. ولی دلیلی دردست نیست که مردان قوم لوط که زن نداشتند دست به آن کارها می‌زدند، بلکه برعکس زشتکاری فراگیر در آن قوم مسلّماً منحصر به مجرّدها نبوده است (اَعراف/توصیح آیه‌ی۸۳←۸۱).

**عدّه‌ای دیگر** از سنّیان (به نقل از مجاهد و ربیع ـ از مسلمین صدر اسلام) گفته‌اند که مقصود لوط از عبارت: «**ایشان دختران من‌اند و برای شما پاکیزه‌ترند**»، این بوده که بیایید به جای آن زشتکاری هریک از دخترانم را که می‌خواهید به عقد شما درآورَم.

**گروهی** نیز گفته‌اند که بحث ازدواج درمیان نبوده و لوط در مقام «دفع أفسد به فاسد» در آن موقعیّت بحرانی، زنا را بر لواط مرجّح شمرده است، چون زنا در آن شرایط حدّ أقل امری طبیعی بوده و فقط شرایط قانونی آن رعایت نمی‌شده حال آنکه لواط را نمی‌توان حتّی امری طبیعی دانست.

**از نظر ما** اگر به انتخاب بین اقوال فوق باشد، ظاهراً اقوال مفسّران سنّی با آیه سازگارتر است و می‌توان سخن لوط را ـ در اشاره به دخترانش در آن شرایط ـ از این باب دانست که اساساً جنس مؤنّث برای تماس جنسی ذکور مقرّر شده، نه اینکه مردان سراغ یکدیگر بروند!(۱)

(۷۹) **قَالُواْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَالَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ .**

«**گفتند:** (ای لوط!) **همانا تو می‌دانی که ما را به دخترانت حقّی نیست و تو آنچه را ما می‌خواهیم می‌دانی**»،

در اینجا مفسّران درمورد واژه‌ی «**حَقّ**» اقوال مختلف آورده‌اند:

**بسیاری** گفته‌اند که مراد، رغبت و حاجت است و مقصود آن قوم این بوده که «ای لوط! ما به دختران تو حاجتی نداریم».

---

(۱) ـ هرچند تورات محرَّف گزارش می‌کند که «و (لوط[ع] و میهمانانش) به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر از جوان و پیر از هر جانب خانه‌ی وی را احاطه کردند، و به لوط ندا درداده گفتند آن دو مرد که امشب به نزد تو درآمدند کجا هستند آنها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم، آنگاه لوط نزد ایشان به درگاه بیرون آمد و در را از عقبِ خود ببست، و گفت ای برادرانِ من زنهار بدی مکنید، اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته‌اند ایشان را الآن نزد شما بیرون آورَم و آنچه در نظر شما پسند آید(؟!) با ایشان بکنید لکن کاری بدین دو مرد ندارید ...» (تورات، سِفر پیدایش، باب ۱۹، شماره‌ی ۹←۴).

**زمخشری** در قولی دیگر می‌گوید از نظر قوم لوط درآمیختن با جنس مذکّر حقّ محسوب می‌شد و قومش به او گفتند که آن حق را با زنان ندارند.

**از نظر ما** دلیلی دردست نیست که مردان لوط همسر نداشته و فقط با یکدیگر معاشرت جنسی داشتند که در این‌صورت نسلشان منقرض شده بود! بنابراین واژه‌ی «**حق**» را در آیه باید به همان مفهوم لغوی آن در نظر گرفت. بدین‌معنی که مردان قوم لوط به او می‌گویند «دختران تو که همسران ما نیستند تا با آنها نزدیکی کنیم». به عبارت دیگر آن قوم منحرف به آداب عرفی معتقد بودند و ازدواج جزو عرفشان بود، ولی در کنار آن به عمل پلید همجنس‌گرایی نیز دست می‌زدند.

بخش بعدی آیه شرایطی را ترسیم می‌کند که مخاطبان لوط همه‌ی مواعظ و تلاش‌های او را برای محافظت از مهمانانش پس‌زده ـ و بی‌چون و چرا ـ در پی مقصود خویشند و در اینجا به قول معروف لوط[ع] «می‌بُرَد» و مأیوس گشته از سوز دل سخن می‌گوید:

(۸۰) قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ ءَاوِيٓ إِلَىٰ رُكْنٖ شَدِيدٖ .

« (لوط) **گفت : کاش مرا دربرابر شما نیرویی بود یا** (می‌توانستم) **به پناهگاه مستحکمی پناه جویم**»،

طبری درحدیثی از پیامبر اکرم[ص] آورده که فرمود: «خدا برادرم لوط را رحمت کند، در پناهگاه مستحکمی بود ـ یعنی در پناه خدا ـ پس چرا ضعف نشان داد ؟». و در اینجا میهمانان لوط ـ که او نمی‌دانست فرشتگان‌اند ـ لب به سخن می‌گشایند (واژه‌ی «**لَوْ**» در آیه‌ی شریفه نه شرطیّه، بلکه از باب تمنّا و آرزوست)

(۸۱) قَالُواْ يَٰلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوٓاْ إِلَيْكَۖ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٖ مِّنَ ٱلَّيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلَّا ٱمْرَأَتَكَۖ إِنَّهُۥ مُصِيبُهَا مَآ أَصَابَهُمْۚ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ ٱلصُّبْحُۚ أَلَيْسَ ٱلصُّبْحُ بِقَرِيبٖ .

« (مهمانانش) **گفتند: ای لوط! همانا ما فرستادگان خداوند توایم؛ آنها هرگز به تو دست نمی‌یابند، پس پاسی از شب خاندانت را کوچ ده! و هیچ‌یک از شما به پشت ننگرد جُز همسرت که بی‌گمان هرچه به آنها رسد به او** (هم) **خواهد رسید؛ همانا وعده‌گاهشان صبحدم است، آیا صبحگاه نزدیک نیست؟** »،

یعنی ای لوط! آنها ـ به ما که جای خود داشته فرستادگان خداییم ـ به تو نیز هرگز نمی‌توانند گزندی رسانند. چنانکه در تورات می‌خوانیم: «پس (مهاجمان) بر آن مرد یعنی لوط به شدّت هجوم آورده نزدیک آمدند تا در را بشکنند. آنگاه آن دو مرد دست خود را پیش آورده لوط را نزد خود به خانه درآوردند و در را بستند. امّا آن اشخاصی‌را که به درِ خانه بودند، از خُرد و بزرگ، به کوری مبتلا کردند که از جُستنِ در خویشتن را خسته ساختند . . . » (سِفر پیدایش، باب۱۹، شماره‌ی ۱۳←۱۰). درمورد کوری مهاجمانِ به خانه‌ی لوط آیه‌ی۳۷ سوره‌ی قَمَر نیز گویاست.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که پس‌از آنکه فرشتگان خود را به لوط معرّفی نموده و فتنه‌ی مهاجمان را دور ساختند، به وی گفتند پاسی از شب خود و خانواده‌ات از این شهر دور شوید که صبحگاه به

فرمان خداوند برسر اهلش خراب خواهد شد. تأکید نمودند که «**هیچ‌یک از شما به پشتِ سر ننگرد** (احتمالاً به این علّت که هرکس چنین می‌کرد، با مشاهده‌ی صحنه‌ی هولناک سنگباران (حِجر/۷۳و۷٤) قالب تهی می‌نمود) **مگر همسرت** ...» و در این‌باره دو تفسیر هست:

**تفسیر اوّل** می‌گوید، منظور آن است که همه را جُز زنت حرکت ده که او بدکار است و باید چون سایرین کیفر بیند. بنابراین (**إِلاَّ امْرَأَتَكَ**) استثناء از (**فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ**) است.

**تفسیر دوّم** معتقد است، آیه‌ی شریفه مشعر بر این‌معناست که ای لوط! هیچ‌یک از شما پس‌از خروج از شهر، به پشتِ سر ننگرد، مگر همسرت که خواهد نگریست و مجازات خاطیان وی را نیز شامل خواهد شد ـ و قول اوّل قوی‌تر است.

(۸۲) فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا جَعَلۡنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهَا حِجَارَةٗ مِّن سِجِّيلٖ مَّنضُودٖ .

« **پس چون فرمان ما بیامد آن** (شهر) **را زیر و رو کردیم و سنگ‌هایی از گِلِ سخت ـ پی در پی ـ بر آنها باراندیم** »،

در آیه‌ی فوق خداوند خود ذکر واقعه و اعلام حضور کرده است (چنانکه در لفظ **جَعَلْنَا** و **أَمْطَرْنَا** آن کیفر را به خود نسبت داده است). درمورد کیفیّت عذاب قوم لوط ذیل آیه‌ی۸٤ سوره‌ی اعراف توضیح داده‌ایم.

(۸۳) مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَۖ وَمَا هِيَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ بِبَعِيدٖ .

« (سنگ‌هایی) **که نزد خداوندت** (برای عذاب) **نشان زده شده بود، و آن** (کیفر) **از ظالمان دور نیست** »،

یعنی، هیچ ستمگری را سنگ‌های فروریزنده بی‌نصیب نمی‌گذاشت و نزد خدا مشخّص بود که هر سنگی باید به کجا اصابت کند. طبری معتقد است که منظور از مقطع آیه آن است که این نوع عذاب در کمینِ انواع ستمگرانِ بعداز قوم لوط نیز هست.[۱]

(۱) ـ ممکن است عذاب خداوند شکل‌های گوناگون (در روزگاران و شرایط مختلف) پیدا کند و حتّی گاهی به صورت بیماری‌ها (**ایدز** و غیره) ظاهر شود.

# بخش هفتم

## (ماجرای شعیب(ع))

(۸۴) وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۚ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ۖ وَ لَا تَنقُصُوا۟ ٱلْمِكْيَالَ وَ ٱلْمِيزَانَ ۚ إِنِّىٓ أَرَىٰكُم بِخَيْرٍ وَ إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ .

« **و به سوی** (اهل) **مدین برادرشان شُعَیب را** (فرستادیم که) **گفت: ای قوم من! خدا را بندگی کنید؛ معبودی جُز او ندارید! و پیمانه و ترازو را کم مکنید، همانا من شما را** (اگر به این سفارش عمل کنید) **در خیر** (و نعمت) **می‌بینم و بی‌گمان** (اگر جُز این کنید) **از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم** »،

در سوره‌ی اعراف (آیات ۸۵←۹۳) نیز به جنبه‌هایی از ماجرای شعیب نبی (ع) با قومش اشاره شده که توضیحات لازم را در آنجا داده‌ایم. بخش اوّل آیه همان شعار «**لاإلهَ إلَّا الله**» اسلام است که در صدر دعوت همه‌ی انبیاء(ع) ملاحظه می‌شود.[(۱)]

متعاقباً پیامبر مرسل ـ پس‌از دعوت به بندگی انحصاری خدا ـ به انحراف رایج بین قومش اشاره می‌کند که تقلّب در معاملات بوده است. «**مِکْیال**» و «**میزان**» به معنی پیمانه و ترازو است و کم‌کردن آنها در واقع کم‌فروشی و نپرداختن حقوق مردم است. مسلّماً در جامعه‌ای که مردم با حیله و فریبکاری به دنبال گردآوریِ مال باشند، اعتبارات دیگر نیز متزلزل می‌شود؛ زیرا انسانِ تثبیت‌یافته در یک زشتی، معمولاً به زشتی‌های دیگر نیز تن می‌دهد؛ چنانکه مثلاً لواط‌کار، برای هر پستیِ آماده است و کم‌فروش به هر تجاوزی ـ به خاطر مال ـ روی می‌آورَد. بنابراین لوط و شعیب هر دو کلاً با زشتی‌های جامعه‌شان مقابله می‌کردند و در این راه هریک عامل فسادی را که بیشتر در محیطشان شایع بود، برگزیده بودند.

در بخش انتهایی آیه شعیب ـ به دنبال نصایح ـ به قوم خود نوید می‌دهد که هرگاه عبادت را برای خدا خالص کنند و گِرد تقلّب نگردند، به خیر خواهند رسید و به قول طبری، نرخ‌هایشان ارزان و برکت خواهند

---

(۱) ـ معذلک هنوز معنی واقعی «**لااِلهَ اِلَّا الله**» برای عموم، به درستی روشن نشده و غالباً تصوّر می‌شود که منظور آن است که «هیچ آفریننده‌ای» جُز خدا نیست و می‌توان غیرخدا را به اَنحاءِ مختلف (با قربانی و نذر و غیره) به عبادت گرفت! درحالی‌که جمله‌ی مزبور به این معنی آمده که «**جُز الله هیچ معبودی، بر حق نیست**». آری، هرمقامی که انسان مریدِ محض و سرسپرده‌ی تامّ وی گردد قرآن آن را «**إله**» یعنی معبود می‌نامد و ازجمله به کسانی اشاره دارد که هوای نفسشان را اِلهِ خود گرفته‌اند (**مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ** ـ جاثیه/۲۳). پس «**لااِلهَ اِلَّا الله**» یعنی «**عبادت و سرسپردگی، مخصوص آفریننده‌ی جهان است**» و این پایگاه تدیّن و زیربنای سعادت آدمی است که هر پیامبری، پس‌از تصریح آن، به انحرافات قومش می‌پرداخت.

یافت و جامعه‌شان رو به اصلاح می‌رود. در غیر این‌صورت، شعیب اعلام می‌دارد که از عذاب روزی که بر شما مردم احاطه داشته و نمی‌توانید از آن بگریزید، بیمناکم. دو نکته در اینجا شایان توجّه است:

**اوّل** آنکه روشن است آنچه شعیب به قومش نوید می‌دهد، اصلی کلّی برای همه‌ی اقوام در همه‌ی زمان‌ها ومکان‌هاست و علّت اصلی عقب‌ماندگی جوامع را باید در همان فاصله گرفتن از خدا و دوری از اصول اخلاقی دانست.

**دوّم** آنکه بیم و هشدار آن پیامبر حق ـ به مانند همه‌ی انبیاءِ راستین ـ نشانه‌ی دلسوزی و رأفت او نسبت به دیگران بوده است.

(۸۵) **وَ يَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَ ٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَ لَاتَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَ لَاتَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ .**

« **و ای قوم من! پیمانه را تمام دهید و ترازو را به عدالت** (نهید) **و از اشیاءِ مردم** (چیزی) **مکاهید و در زمین تبه‌کارانه به فساد مکوشید** »،

محتوای آیه با آیه‌ی قبل ـ به لحاظ تأکید ـ به نحو «نفی و اثبات»، یک مضمون را می‌رساند.

(۸۶) **بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَ مَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ .**

«**باقی‌مانده‌ی** (حلال) **خدا برای شما ـ اگر مؤمن باشید ـ بهتر است؛ و من پاسدار** (و نگهبان) **شما نیستم** »،

یعنی، با توجّهات ایمانی، افراد متوجّه می‌شوند که آن بهره‌ای که خداوند از روزی حلال نصیبشان می‌کند مایه‌ی برکت زندگی و صلاح کار آنهاست.[۱] بخش انتهایی آیه حاکی از اختیار انسان و عدم زورگویی پیامبر خداست. شعیب به قومش می‌گوید وظیفه‌ی من نیست که مُدام مراقب شما باشم و شرایطی فراهم آورم که اجباراً هیچکس نادرستی نکند، بلکه شما خود باید به دنبال پاکی و تقوی باشید.

(۸۷) **قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوۡ أَن نَّفۡعَلَ فِيٓ أَمۡوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ .**

« **گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد که ما آنچه را پدرانمان بندگی می‌کردند رها کنیم؟ و یا** (ما را بازمی‌دارد که) **در اموالمان هرچه می‌خواهیم بکنیم؟ همانا تو** (مردی) **بردبار و فرزانه‌ای!** »،

---

(۱) ـ مفسّران با توجّه به سیاق آیات، گفته‌اند که مراد از «**بَقِيَّتُ اللهِ**» در آیه‌ی شریفه، سودی است که از طریق حلال برای هر کاسبی می‌ماند. چنانکه در مجمع البیان از ابن عبّاس نقل شده که گفت: ما أَبْقَى اللهُ تَعالى لَكُمْ مِنَ الْحَلالِ بَعْدَ إِتْمامِ الْكَيْلِ وَ الْوَزْنِ خَيْرٌ مِنَ الْبَخْسِ وَ التَّطْفِيف = آنچه خدایتعالی پس‌از پیمانه و سنجش کامل برایتان باقی می‌گذارد از کم‌فروشی بهتر است.» ولی متأسّفانه برخی مفسّران شیعه از «**بَقِيَّتُ اللهِ**» در اشاره به وجود امام دوازدهم تعبیر کرده‌اند. چنانکه آورده‌اند: «در روایات متعدّدی می‌خوانیم که بَقِیَّتُ‌الله تفسیر به وجود مهدی شده است»! ولی این روش همان تفسیر به رأی است که در شرع اسلام به شدّت نهی شده و اگر قرار بر این شیوه نهاده شود هرمذهب فاسدی هم می‌تواند مطابق دلخواه خود بدون توجّه به سیاق و موضوع آیات، از آنها بهره گیرد.

این گفتار غرورآمیز، پاسخ مَدیَنیان به مواعظ خیرخواهانه‌ی شعیب است؛ آیا نمازت به تو القاء کرده که ما معبودهای پدران خود را ترک کنیم و حق نداشته باشیم تا هرآنچه خوش داریم با مالمان انجام دهیم؟ در این مضمون آیه‌ی شریفه نمایانگر دو نکته‌ی اساسی است:

**اوّل** آنکه نشان می‌دهد شُعَیب ع نماز می‌خوانده و محتوای نمازش بیانگر «اختصاص عبادت به خدای تعالی» (**إِيّاکَ نَعْبُدُ**) و نفی عبادت از هر مقام دیگری بوده است. چنانکه طبرسی و قرطبی گفته‌اند از آن‌روی مَدینیان بر نماز شعیب انگشت گذاردند که او بنده‌ای کثیرالصَّلاة بوده است.

**دوّم** آنکه «سرمایه‌داریِ فارغ از قیود» در آیه نفی شده‌است. چنانکه از تعبیر «**أن نَفْعَلَ فِی اَمْوالِنا ما نَشاء**» برمی‌آید. در عین‌حال، آیه نمایشگر آن است که «مالکیّت خصوصی» به رسمیّت شناخته می‌شده است.

تتمّه‌ی آیه پاسخ مَدیَنیان به شعیب است که سخنان و روش تو خلاف عقل و بردباری است و ما تو را مردی بردبار و عاقل می‌دانستیم! ممکن است این سخنشان از سر استهزاء بوده و یا می‌خواسته‌اند رشوه‌ای کلامی به شعیب بدهند.

(۸۸) قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنۡهُ رِزۡقًا حَسَنٗاۚ وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ أُخَالِفَكُمۡ إِلَىٰ مَآ أَنۡهَىٰكُمۡ عَنۡهُۚ إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ.

«(شعیب) **گفت: ای قوم من! مرا خبر دهید، اگر من بر حجّتی از سوی خداوندم باشم و او مرا از جانب خود روزی نیک قرار داده باشد** (آیا می‌توانم برخلاف امرش عمل کنم؟) **و من نمی‌خواهم در آنچه نهی‌تان می‌کنم با شما** (معاندانه) **مخالفت نمایم؛ همانا جُز اصلاح ـ تا آنجا که بتوانم ـ قصدی ندارم و توفیقم جُز به** (یاری) **خدا نیست، بر او توکّل دارم و به سوی او بازمی‌گردم**»،

قسمت اوّل آیه شبیه آیه‌ی۶۳ و پاسخی است که صالح ع به قومش داد که اگر علی‌رغم حکمت و نعمت نبوّت (همان روزی نیک) که خدا به من ارزانی داشته پیرو اباطیل شوم، چگونه پاسخگوی او توانم بود؟ به علاوه، آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبران(ع) افراد جاه‌طلب و خودمداری نبودند که فقط اندرزگو برای مردم باشند و خود به آنچه می‌گویند عمل نکنند! بلکه آنها در حدِّ توانشان توصیه به خیر می‌کردند و برای اصلاح مردم تلاش می‌نمودند ولی هرگز موظّف نبودند که مردم را به زور به ایمان وادارند. متعاقباً شعیب قومش را بیم می‌دهد:

(۸۹) وَيَٰقَوۡمِ لَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شِقَاقِيٓ أَن يُصِيبَكُم مِّثۡلُ مَآ أَصَابَ قَوۡمَ نُوحٍ أَوۡ قَوۡمَ هُودٍ أَوۡ قَوۡمَ صَٰلِحٖۚ وَمَا قَوۡمُ لُوطٖ مِّنكُم بِبَعِيدٖ.

« **و ای قوم من!** (زینهار) **مخالفت با من شما را به جایی نکشاند که** (بلایی) **به مانند آنچه بر قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما** (نیز) **برسد و قوم لوط از شما دور نیست**»،

یعنی ای قوم! مبادا که ستیزه‌جویی شما با من سبب شود که خود را دچار سرنوشتی همچون اقوامِ هلاک‌شده‌ی پیشین کنید؟! اگر اقوام نوح و هود و صالح از نظر زمان و مکان با شما فاصله داشتند، قوم لوط که نزدیک بود چرا به عاقبت آنها نمی‌اندیشید؟!

(۹۰) وَٱسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيْهِۚ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ .

« **و از خداوندتان آمرزش طلبید سپس به سوی او بازگردید؛ همانا خداوندم مهربان و دوستدار** (توبه گران) **است** »،

یعنی ای مردم! به خاطر لجبازی با من خود را گرفتار نسازید و عذاب اَقوام پیشین را برای خود نخرید (آیه‌ی قبل)، بلکه به سوی خدا بازگردید و مطمئن باشید که او مهربان است و توبه‌ی شما را می‌پذیرد.

(۹۱) قَالُواْ يَٰشُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَىٰكَ فِينَا ضَعِيفًاۖ وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَٰكَۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ .

« **گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را می‌گویی ما نمی‌فهمیم و تو را میان خود ضعیف می‌بینیم و اگر** (به خاطر) **قبیله‌ات نبود، قطعاً سنگسارت می‌کردیم و تو بر ما توانمندی نداری!** »،

مَدینیان به پیامبرشان می‌گویند تو بین ما پشتیبانی نداری و اگر به خاطر چند تن قوم و قبیله‌ات نبود، سنگسارت می‌کردیم. برخی از مفسّران از عبارت «**تو را میان خود ضعیف می‌بینیم**» برداشت کرده‌اند که شعیب کور بوده‌است! (قِیلَ کانَ شُعَیْبُ أعْمَی ـ مجمع البیان) و معلوم نیست که دلیلشان بر این مدّعا چیست؟ به هرحال، پیامبر حق، بی‌هیچ ترسی از این تهدیدات، استدلالاتش را در آیه‌ی بعد پی می‌گیرد:

(۹۲) قَالَ يَٰقَوْمِ أَرَهْطِيٓ أَعَزُّ عَلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَٱتَّخَذْتُمُوهُ وَرَآءَكُمْ ظِهْرِيًّاۖ إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ .

« (شعیب) **گفت: ای قوم من! آیا قبیله‌ی من نزد شما از خدا توانمندترند؟!** (خدایی)**که** (امرِ)**او را پشتِ سر افکنده‌اید؟! همانا خداوندم بر اَعمالتان احاطه دارد** »،

واقعاً این کلمات را باید به رنگ زرّین نوشت. پیامبر حق به قومش می‌گوید آیا فامیل و قبیله‌ی من نزد شما از خدا توانمندترند که به خاطر آنها حاضرید با من مدارا کنید؟! ولی باید از خدا بترسید که چنین رضای او را پشتِ گوش می‌افکنید!

شما به خاطر چند تن افراد قبیله‌ام از من ملاحظه دارید ولی برای خدایی که می‌گویم از او پیام آورده‌ام هیچ‌حسابی باز نمی‌کنید! بدانید که خدای من بر اَعمالتان آگاهی کامل دارد و به کیفر خود خواهید رسید.
آری، برای اهل دنیا همیشه دنیا اَولویّت دارد و احترام به قبیله و عادات را مهمتر از فرمان خدا می‌شمرند!

(۹۳) وَيَٰقَوْمِ ٱعْمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَٰمِلٌۖ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَٰذِبٌۖ وَٱرْتَقِبُوٓاْ إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ .

**« و ای قوم من! شما به امکانات خود عمل کنید من** (نیز کار خود) **می‌کنم؛ به زودی خواهید دانست که عذاب خوارکننده بر چه کس آید و دروغگو کیست؛ منتظر مانید که من** (نیز) **با شما منتظرم »،**

واژه‌ی «**مَکانَت**» در آیه‌ی شریفه، قدرت و امکانات را می‌رساند. یعنی (شعیب به قومش می‌گوید) با توانی که دارید به کار خود ادامه دهید. البتّه این نحوه بیان به مفهوم تجویز و بلااشکال بودن «اعمال» نیست، بلکه «تهدید» است. بدین‌معنی که شعیب ـ در یأس از پذیرفته‌شدن نصایح‌اش ـ به قوم خود می‌گوید (حال که چنین است) پس به اعمالتان ادامه دهید، ولی بدانید که به زودی نتیجه‌اش را خواهید دید و چون عذاب خدا فرا رسد دروغگو از راستگو مشخّص خواهد شد.

(۹۴) وَ لَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَ أَخَذَتِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُواْ فِى دِيَٰرِهِمْ جَٰثِمِينَ .

**« و چون فرمان ما بیامد، شعیب و مؤمنان با وی را به رحمت خود نجات دادیم و ستمگران را صیحه‌ای درگرفت و در خانه‌هایشان بی‌جان شدند »،**

بر طبق قرآن سه قوم (ثمود، لوط و شعیب) به وسیله‌ی صیحه نابود شدند. در تشابه آیات باهم، شاید «**صَیحه** = بانگ هولناک» پدیده‌ای شبیه موج انفجاری بوده است.

(۹۵) كَأَن لَّمْ يَغْنَوْاْ فِيهَآ أَلَا بُعْدًا لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ .

**« گویی** (مَدیَنیان) **در گذشته آنجا ساکن نبودند؛ هان! نابودی بر مَدین باد، چنانکه ثمود نابود شدند »،**

یعنی، چنان آن‌قوم تبهکار از بین رفتند که گویی اصلاً کسی در آن دیار نمی‌زیست! اشاره به قوم ثمود در مقطع آیه، ظاهراً از نظر تشابه نوع مجازات بوده است (آیه‌ی٦٧) که در آنجا نشان می‌دهد قوم ثمود نیز با صیحه (بانگ سخت) به هلاکت رسیدند.

# بخش هشتم

## (اشاره به داستان موسیع و سرانجام اقوام منحط)

(۹۶و۹۷) وَ لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَـٰتِنَا وَ سُلۡطَـٰنٍ مُّبِينٍ . إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ وَ مَلَإِيْهِۦ فَٱتَّبَعُوٓاْ أَمۡرَ فِرۡعَوۡنَ وَ مَآ أَمۡرُ فِرۡعَوۡنَ بِرَشِيدٍ .

**« و همانا موسی را با نشانه‌های خود و حجّتی آشکار فرستادیم» «به سوی فرعون و سران** (قوم)**اش؛ پس آنها پیروِ فرمان فرعون شدند و فرمان فرعون رهنمای** (نجات و خیر) **نبود »،**

در این بخش از آیات، گزارش نهضت هفت پیامبر(آیات قبل) با اشاره‌ی کوتاهی به ماجرای موسیع و فرعون و نتیجه‌گیری درمورد سرانجام اقوام منحط، به پایان رسیده است.

درمورد «**نشانه‌ها و حجّتی آشکار**» در آیه‌ی٩٦ دو تفسیر هست:

**عدّه‌ای** گفته‌اند «**نشانه‌ها**» معجزاتی بوده که خداوند به دست موسیع جاری ساخت و منظور از «**حجّتی آشکار**» نبوّت موسیع است.

**عدّه‌ای دیگر** عقیده داشته‌اند «**حجّتی آشکار**» بر «**نشانه‌ها**» (یا معجزات) عطف تفسیری است، یعنی همانها را توضیح داده وصف می‌کند و مدلّل بودن آنها را بر نبوّت موسیع می‌رساند و این قول بهتر است.

در آیه‌ی بعد می‌فرماید موسی در درجه‌ی اوّل به سوی فرعون و اطرافیان او (**مَلَأ** = شخصیّت‌هایی که چشم‌ها از زرق و برق و جاه و جلالشان خیره می‌شود) رفت و مواعظ و صلاح‌بینی خود را به ایشان عرضه داشت. ولی آن اطرافیان اعتنایی نکرده کماکان مطیع محض فرعون باقی ماندند و در سوره‌ی زُخرف (آیه‌ی٥٤) این موضوع را تعلیل می‌کند که: «**فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ** = (فرعون) قومش را خوار (و تحقیر) کرد و آنها مطیع وی شدند زیرا قومی نابکار بودند». چنانکه مردم گُنه‌پیشه همواره در کنار صاحبان ثروت و قدرت قرار می‌گیرند.

در مقطع آیه می‌فرماید فرامین فرعون «**مایه‌ی رشد نبود**» یعنی به رستگاری هدایت نمی‌کرد و به عاقبت‌خیری نمی‌انجامید (ولی گُنه‌پیشگان ـ چون منظورشان تأمین هوس‌هاست ـ مردمان مآل‌اندیشی نیستند و به «عاقبت» کاری ندارند و راه و روش‌هایی را تابع می‌شوند که آنها را به منافع آنی برساند. از این‌رو فرعون‌ها همواره سپاه خود را در جوامع می‌یابند).

(۹۸) يَقۡدُمُ قَوۡمَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَـٰمَةِ فَأَوۡرَدَهُمُ ٱلنَّارَ وَبِئۡسَ ٱلۡوِرۡدُ ٱلۡمَوۡرُودُ .

**« روز رستاخیز** (فرعون) **پیشاپیش قوم خود می‌رود و آنان را به آتش درآورد و چه بد ورودگاهی است که** (به آن) **درآیند »،**

یعنی رهبران ضلالت، در آخرت نیز پیشوای پیروان‌شان خواهند بود و هرآنکه پیرو کسی شد با او محشور می‌گردد، چه با بصیرت پیروی انبیاء(ع) کند یا کورانه در پی رؤسای ضلالت برود.

(۹۹) **وَأُتْبِعُواْ فِي هَٰذِهِۦ لَعْنَةً وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِۚ بِئْسَ ٱلرِّفْدُ ٱلْمَرْفُودُ .**

« **در این** (دنیا) **و روز رستاخیز لعنتی در پی آنهاست؛ چه بدعطایی نصیبشان می‌شود** »،

آیه‌ی شریفه فرجام بدکاران را در دنیا و آخرت ـ خلاصه و مفید ـ بازگو کرده است می‌فرماید نام ننگین ستمگران همیشه در تاریخ می‌ماند و لعن پاکان روزگار در پی آنهاست.(۱) و علاوه بر این، در آخرت نیز از رحمت خداوند دورند؛ و نهایت خسارت آنها را در مقطع آیه به تأکید یاد کرده که «ارمغان بدی نصیبشان می‌شود».

(۱۰۰) **ذَٰلِكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْقُرَىٰ نَقُصُّهُۥ عَلَيْكَۖ مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ .**

« **این از اخبار آن قریه‌هاست که بر تو حکایت می‌کنیم؛ برخی از آن**(شهر)**ها برپای‌اند و بعضی دِرَو شده**(و از میان‌رفته)**اند** »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به فرجام وخیم اقوام پیشین است که شرحشان در آیات قبل گذشت. می‌فرماید بعضی از آنها ـ مانند مصر ـ هنوز دائراند و برخی همچون ـ سَدوم و گموره ـ از صحنه‌ی گیتی محو شده‌اند.

(۱۰۱) **وَمَا ظَلَمْنَٰهُمْ وَلَٰكِن ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْۖ فَمَآ أَغْنَتْ عَنْهُمْ ءَالِهَتُهُمُ ٱلَّتِي يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مِن شَيْءٍ لَّمَّا جَآءَ أَمْرُ رَبِّكَۖ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ .**

« **و ما به ایشان ستم نکردیم بلکه آنها خود به خویشتن ستم کردند؛ پس چون فرمان خدایت دررسید، معبودانشان که به جُز خدا می‌خواندند هیچ سودی برای‌شان نداشت و جُز بر هلاکتشان نیافزود** »،

آیه‌ی شریفه در تعلیل آیه‌ی قبل است. می‌فرماید عذاب إلهی، عکس‌العمل اعمال خود آن اقوام بود، و الاّ خداوند به بندگانش ستم نمی‌کند، چنانکه فرموده «**فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ** = خداوندشان به (سزای) گناهانشان بر سرشان عذاب آورد» (شمس/١٤). به عبارت دیگر هر فرد و جامعه‌ای مسئول اعمال و سرانجام خویش است.

بخش انتهایی آیه درس توحید می‌دهد که آن پشتوانه‌های غیرخدا که مردم برای خود می‌پندارند نجاتبخششان نیست و ـ به مانند اقوام گذشته ـ چون در موقعیّت عذاب قرار گیرند، آن تصوّرات واهی، جُز هلاکت کاری برایشان نمی‌کند.

(۱۰۲) **وَكَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلْقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخْذَهُۥٓ أَلِيمٌ شَدِيدٌ .**

---

(۱) ـ برعکس انبیاء (ع) و نیکوکاران که برای خود نام نیک می‌جویند؛ چنانکه ابراهیم (ع) دعا کرد: «**خدایا! در نسل‌های آینده ذکر خیری از من باشد**» (شعراء/۸۴).

« **و این‌چنین است** (به کیفر) **گرفتن خدا آنگاه که** (اهالی) **شهرها را ـ درحالی‌که ظالمند ـ** (به عقوبت) **گیرد؛ همانا** (به قهر) **گرفتن او دردناک و سخت است** »،

آری، رفتار خدا با ستمگران شدید و سخت است و ظالم از عذاب إلهی نمی‌رهد. ولی باید توجّه داشت که خشم خداوند به معنی تغییری در ذات او ـ چنانکه در انسان‌ها مشاهده می‌شود ـ نیست. زیرا هر تغییری، خلق جدیدی است و در ذات ثابت خالق، تغییر و تحوّل وجود ندارد. این‌موضوع را می‌توان به دو صورت تصوّر کرد: **یا** درنظر گرفت که از ازل در اراده‌ی إلهی اَعمالی جاذب عذاب و اَعمالی جاذب رحمت است؛ و **یا** انگاشت که خداوند (بلاتشبیه) به مانند خورشید، فیض‌بخش و ثابت است و انسان با دست زدن به اَعمالی خود را در شعاع آن فیض قرار می‌دهد و با روی آوری به دیگر اَعمال، از رحمت حق دور شده به عذاب می‌رسد (و البتّه اسرار ذات إلهی بالاتر از تصوّر ماست).

(۱۰۳) **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ ٱلْآخِرَةِ ۚ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ** .

« **بی‌گمان در این** (یادآوری‌ها) **برای آن‌کس که از عذاب آخرت بیم دارد، نشانه** (و عبرتی) **است؛ آن** (روز) **روزی است که مردمان برایش گِرد آورده شوند و همان روزی‌که** (همگان) **مشاهده‌اش کنند** (و در آنروز حضور یابند) »،

آری، همین‌که ما می‌بینیم ستمگران عاقبت به خیر نشده و نمی‌شوند، خود دلیل آن است که خداوند در برابر «خوب» و «بد» بی‌تفاوت نیست و اگر عذاب بدکاری در این دنیا تمام و کمال نیاید، بالأخره روزی به وقوع خواهد پیوست و این، اصلی در هستی است.

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که اصولاً انسان‌ها برای «هدف» آخرتی خلق شده‌اند و به آن هدف خواهند رسید. به عبارت دیگر، دنیای «اعتبارات» به سرانجام خود می‌رسد و در آن روز همه حقیقت اَعمالشان را مشاهده می‌کنند. چنانکه فرموده «**يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِن سُوَءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا** = روزی‌که هرکس هرکار خیری انجام داده حاضر بیند و هرکار بدی مرتکب شده آرزو کند که ای کاش میان او و آن (اعمال بدش) فاصله‌ای بسیار می‌بود . . . » (آل‌عمران/۳۰).

(۱۰۴) **وَ مَا نُؤَخِّرُهُۥٓ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ** .

« **و** (ما) **آن را جُز تا مدّتی معیّن** (به شمار آمده) **به تأخیر نیفکنیم** »،

یعنی تأخیر قیامت به معنی تعطیل آن نیست، بلکه موکول به سرآمدی است که خدا تعیین می‌کند. قیامت در سرآمدش خواهد آمد، چنانکه فرموده «**وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ** = تو چه می‌دانی شاید رستاخیز نزدیک باشد» (شوری/۱۷). پس آنها که اهل غفلت‌اند و آن روز را «نسیه» می‌شمرند، به خود آیند که دنیای «نقد»شان سرآمدنی است.

# بخش نهم

(۱۰۵) **يَوْمَ يَأْتِ لَاتَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِۦ ۚ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ .**

« **روزی فرا می‌رسد که هیچ‌کس** (در آن‌روز) **جُز به اجازه‌ی او** (خداوند) **سخن نگوید، پس بعضی از آنان** (حاضران در صحنه) **تیره‌روز و (برخی) اهل سعادتند** »،

دنباله‌ی بحث آخرت در آیات گذشته است و می‌فرماید روز ستاخیز فرا می‌رسد («**يَأْتِ**» در اصل «**يَأْتى**» بوده و کسره‌ی تاء عوض از یاءِ محذوف است) و در آن روز کسی جُز به اذن خدا سخن نمی‌گوید؛ یعنی نمی‌توان آن‌روز دروغ گفت یا «پارتی‌بازی» کرد و امر، امر خدا خواهد بود. چنانکه فرموده است «**لَايَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا** = (در قیامت) سخن نمی‌گویند، مگر آنکس‌که خدای رحمان به او اجازه دهد و سخن به‌درستی گوید» (نَبَأ/۳۸). بدین‌ترتیب اینکه انبیاء (ع) و اولیاء الله بتوانند برای کسی در قیامت به میل خود شفاعت کنند، صریحاً رد می‌شود؛ و می‌فرماید افراد در آن روز دو دسته‌اند: برخی (به جهت اعمال بد خود) تیره‌روزند و برخی (در نتیجه‌ی اعمال نیکشان) نیکبخت. چنانکه فرموده است «**فَرِيقٌ فِى الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِى السَّعِيرِ** = گروهی در بهشت و گروهی در دوزخند» (شوری/۷)؛ و البتّه برای هر دسته درجاتی هست. متعاقباً به شرح احوال هردسته می‌پردازد.

(۱۰۶) **فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُواْ فَفِى ٱلنَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ .**

« **و امّا تیره‌روزان در آتشند و در آن**(جا) **سخت فریاد و ناله سردهند** »،

یعنی آنها در کیفر بدی‌های خود خواهند بود.

(۱۰۷) **خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ .**

« **در آن** (آتش) **تا آسمان وزمین به پاست، جاویدند مگر آنکه خداوندت بخواهد؛ همانا خدایت هرچه بخواهد** (و صلاح بیند) **می‌کند** »،

بخش اوّل آیه می‌رساند که عالم آخرت نیز آسمان و زمینی دارد، چنانکه فرموده است: «**يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ** = روزی‌که زمین و آسمان به زمین و آسمان دیگری تبدیل شوند» (ابراهیم/ ٤٨). می‌فرماید تا ساختمان آن عالم به پاست، دوزخیان در دوزخ بسرمی‌برند، امّا متعاقباً استثنایی آورده که «**إِلَّا مَا شَاء رَبُّكَ** = مگر آنکه خداوندت بخواهد» چنانکه در آیه‌ی ۱۲۸ سوره‌ی انعام نیز می‌فرماید خلود در دوزخ تا زمانی است که خدا اراده نماید؛ و این استثناء پیام‌آور امیدی است که شاید جهنّمیان پس‌از مدّتی از عذاب برهند (البتّه نه آنکه به درجات بهشتیان برسند). و اهل سنّت حدیثی در این‌باره دارند که می‌گوید:

«روزی فرا می‌رسد که هیچکس در دوزخ نمی‌ماند[1]». ولی درمورد بهشتیان (آیه‌ی بعد) استثناء به صورت دیگری آمده است.

(۱۰۸) وَ أَمَّا ٱلَّذِینَ سُعِدُواْ فَفِی ٱلْجَنَّةِ خَٰلِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَ ٱلْأَرْضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ عَطَآءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ .

**« و امّا سعادتمندان ـ تا آسمان و زمین به پاست ـ در بهشت جاوداند، مگر آنکه خدایت بخواهد؛ عطایی است قطع‌نشدنی »،**

مقطع آیه می‌رساند که خداوند نیکوکاران را نه از ناچاری، بلکه از سر عطا و بخشش به بهشت می‌برد و عطایش را نیز قطع نمی‌کند. چنانکه در آیه‌ی٤٨ سوره‌ی حِجر فرموده ساکنان بهشت هرگز از آنجا رانده نمی‌شوند.

مقایسه‌ی آیه‌ی فوق با آیه‌ی قبل، بیانگر دو نکته‌ی اساسی است:

**اوّل** آنکه درمورد بدکاران فرمود همواره در دوزخ می‌مانند مگر خدا بخواهد. یعنی خدا اگر خواست و مصلحت دید، می‌تواند آنها را از عذاب خارج سازد. ولی درباره‌ی نیکوکاران تصریح دارد که خداوند عطایش را قطع نمی‌کند. این‌مطلب احتمالاً می‌رساند که عفو و رحمت خدا بر غضب و انتقام او غلبه دارد و پاسخ کسانی‌است که می‌گویند چرا برای «یک عمر» بدکاری باید «تا اَبَد» در جهنّم ماند؟!

**دوّم** آنکه درمورد «بدکاران» و «نیکوکاران» به ترتیب واژه‌های «**اَلَّذِینَ شَقُوا** = کسانی‌که (با انکار و کردارشان) خود را به تیره‌روزی افکندند» و «**اَلَّذِینَ سُعِدُوا** = کسانی که خود را سعادتمند ساختند» به کار برده شده و این مطلب می‌رساند که برخلاف نظر جبریّون، «تیره‌روزی» و «سعادت» انسان نه «ذاتی»، بلکه «اکتسابی» است.

(۱۰۹) فَلَا تَكُ فِی مِرْیَةٍ مِّمَّا یَعْبُدُ هَٰٓؤُلَآءِ مَایَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا یَعْبُدُ ءَابَآؤُهُم مِّن قَبْلُ وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِیبَهُمْ غَیْرَ مَنقُوصٍ .

« **پس درباره‌ی آنچه** (معبودانی) **که اینان بندگی می‌کنند تردیدمکن؛** (این‌ها) **جُز آنچه را پدرانشان از پیش می‌پرستیدند بندگی نمی‌کنند و ما نصیبشان را تماماً بی‌کم و کاست می‌دهیم »،**

پس‌از توصیف حال دوزخیان و بهشتیان در صحنه‌ی آخرت (آیات قبل)، در آیه‌ی فوق به وضع پیامبر(ص) (و پیروان راه او) دربرابر مشرکان اشاره دارد. می‌فرماید ای پیامبر! (و ای مسلمانان) در کار اینان تردید مکن (و مکنید) که همان گمراهی پدرانشان را دنبال می‌کنند و سرانجام ـ در صحنه‌ی آخرت ـ در صف دوزخیان

---

(۱) ـ **یَأتِی عَلَی جَهَنَّمَ زَمانٌ لَیْسَ فِیها أحَدٌ**... (تفسیر معالم التّنزیل، ذیل آیه‌ی **فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُواْ فَفِی النَّارِ** ... و نیز تفسیر کشّاف، ج۲ حاشیه‌ی صفحه‌ی ۴۳۱)

خواهند ایستاد و عکس‌العمل کردار خود را تماماً خواهند دید. این تسلیت و آرامشی برای پیامبر(و همه‌ی مؤمنان) در مواجهه با مردمان معاند و لجوج است که در آیات بعد نیز دنبال می‌شود.

(۱۱۰) **وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ فَٱخْتُلِفَ فِيهِ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِىَ بَيْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَفِى شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ .**

« **و به تحقیق موسی را کتاب دادیم، پس در آن اختلاف افتاد و اگر سخن قبلی خدا** (مبنی بر شتاب نداشتن در عذاب) **نبود، قطعاً میانشان داوری می‌شد** (و مهلت نمی‌یافتند) **و همانا آنان از آن** (کتاب خدا) **در شک و بدگمانی‌اند** »،

می‌فرماید ای پیامبر! به موسی[ع] نیز مانند تو کتاب دادیم و با او هم اختلاف کردند! (و مخالفت مردم لجوج با پیامبر حق، چیز تازه‌ای نیست). آنگاه تأکید دارد که اگر اراده‌ی قبلیِ خدا نبود که مردم مهلت داده شده و آزمایش می‌شوند، ملحدانی که از کتاب خدا در شک و بدگمانی‌اند، بلافاصله به مجازات کردار ناپسندشان می‌رسیدند.

در بین مفسّران گفتگوست که ضمائر «**هُمْ**» و «**مِنْهُ**» در بخش آخرین آیه به کجا برمی‌گردد؟ عدّه‌ای معتقدند که ـ به ترتیب ـ به قوم موسی و تورات بازمی‌گردد. ولی دیگر مفسّران عقیده دارند که ضمائر مزبور در اشاره به مشرکان مکّه و قرآن است و می‌فرماید این مردم مشرک ـ که مقلّد کورانه‌ی پدران خود هستند (آیه‌ی قبل) ـ نسبت به قرآن «**در شکّ و بدگمانی‌اند**».

(۱۱۱) **وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَٰلَهُمْ ۚ إِنَّهُۥ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ .**

« **و همانا خداوندت** (سزای) **اَعمال آنها** (همه) **را تماماً خواهد داد؛ بی‌گمان او از آنچه می‌کنند با خبر است** »،

آری، خداوند این دنیا را عالم اختیار و آزمایش قرار داده و بنابراین بدکاران می‌توانند تا مدّتی به بدکاری‌شان ادامه دهند؛ ولی سرانجام خدای بزرگ، سزای اَعمال همه را خواهد داد؛ و این پاسخ کسانی است که انتظار دارند خدا در محیط ظلم و جور بلافاصله عکس‌العمل نشان داده ظالمان را به جای خود بنشاند! امّا مشیّت خدا این‌گونه نیست، بلکه به مردمان مُهلت و فرصت اصلاح می‌دهد.

(۱۱۲) **فَٱسْتَقِمْ كَمَآ أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا۟ ۚ إِنَّهُۥ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ .**

« **پس ـ چنانکه فرمان یافتی ـ پایدار باش و هرکه با تو** (به سوی خدا) **بازگشته است** (پایدار مانَد) **و طغیان مکنید که او** (خداوند) **به آنچه می‌کنید بیناست** »،

یعنی ای پیامبر! (و ای پیروان راه حق) شک نداشته باش (و نداشته باشید) که مخالفان تو (و شما) به سزای اَعمال خود می‌رسند (آیه‌ی قبل) و بنابراین در برابرشان استقامت بورز (و بورزید) و حدود خدا را در امور رعایت کنید؛ و این، البتّه سخت است (و به همین دلیل با ارزش می‌باشد) از این‌رو نوشته‌اند که نزول این

آیه پیامبر^ص^ را به جایی رساند که فرمود: «**شَيَّبَتْنِي هُود** = سوره‌ی هود مرا پیر کرد.» (تفسیر کشّاف، ذیل آیه‌ی فوق).

(۱۱۳) وَ لَاتَرْكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَ مَالَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنْ أَوْلِيَآءَ ثُمَّ لَاتُنصَرُونَ .

« **و به ستمگران متمایل مشوید که آتش** (دوزخ) **به شما می‌رسد و شما را به جُز خدا یاران** (و یاورانی) **نخواهد بود سپس** (از هیچ‌کجا) **کمک نشوید** »،

می‌فرماید مسلمان‌ها در برابر «شرک» (در معنای وسیع آن ـ نساء/ توضیح آیه‌ی٤٨) مقبولیّت نشان ندهند که در این‌صورت از توحید و راه راست خدا منحرف شده از رحمت و عنایات إلهی دور می‌شوند و کمک‌رسانی در آخرت نخواهند داشت. **تَرْكَنُواْ**: از رَكَنَ إِلَى الشَّيْءِ به معنای مالَ إِلَيْهِ وَ وَثِقَ بِهِ، می‌آید یعنی به مشرکان ستمگر نگرایید و بر آنها اعتماد مکنید.

(۱۱۴) وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ ٱلَّيْلِ إِنَّ ٱلْحَسَنَـٰتِ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ .

« **و نماز را در دو طرف** (اوّل و آخر) **روز و پاره‌ای از شب به پا دار؛ همانا نیکی‌ها بدی‌ها را زایل سازند، این پندی برای پندپذیران است** »،

پس‌از دستور به استقامت در آیات قبل، در آیه‌ی فوق در مقام ارائه‌ی طریق برآمده که راه آن، حفظ رابطه با خداست؛ و نماز (البتّه با توجّه و اخلاص) این مهم را تضمین می‌کند؛ انسان‌را شستشوی باطن داده او را در راه خدا مستحکم می‌سازد و تزلزل‌ها را ازبین می‌برد. همچنین در اینجا به زمان‌های نماز اشاره شده است و استنباط می‌شود که در وقت نزول آیه، احتمالاً مسلمین فقط در سه وقت مأمور به خواندن نماز بودند (نماز صبح و عصر که از نماز «در دو سمت روز» برمی‌آید، و نماز مغرب که ذکر «پاره‌ای از شب» آن را می‌رساند). به نماز ظهر و نماز عشاء بعداً به ترتیب در سوره‌های اِسراء (آیه‌ی ٧٨) و نور (آیه‌ی٥٨)، اشاره شده است (قابل توجّه است که بنابراین، دستور نماز عصر جدا از فرمان به نماز ظهر نازل گشت و در نتیجه باید آنها را جداگانه به جای آورد و بر همین منوال نماز عشاء و نماز مغرب را مگر در سفر یا به هنگام ضرورت).

(۱۱۵) وَٱصْبِرْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَايُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ .

« **و شکیبا باش که خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نکند** »،

تأکید مجدّد به صبر و اینکه صبر در شدائد و دفاع از کیان «توحید» نیکوکاری است؛ و خدا اجر نیکوکاران ضایع نمی‌سازد.

(۱۱۶) فَلَوْلَا كَانَ مِنَ ٱلْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُوْلُواْ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْفَسَادِ فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ وَٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَآ أُتْرِفُواْ فِيهِ وَكَانُواْ مُجْرِمِينَ .

**« پس چرا از نسل‌های پیش‌از شما خردمندانی نبودند که از فساد در زمین بازدارند ؟ مگر قلیلی از آنها که نجاتشان دادیم و ستمکاران ناز و نعمتی را که در آن بودند پیروی کردند و گُنَهکار بودند »،**

واژه‌ی «**بَقِيَّة**» در بخش اوّل آیه به معنی «صفت نیکی است که باقی می‌ماند». و «**أُوْلُواْ بَقِيَّةٍ**» به قول زمخشری در کشّاف، به معنی «دارندگان فضل و خیر» است. سؤال، تکان‌دهنده است؛ پس‌از ذکر ماجرای اقوام پیشین، ملّت اسلام را به مبارزه با زشتی‌ها فرا خوانده به شکستن سکوت در برابر شرک و فساد دعوت می‌کند تا برخلاف گذشتگان، به مقابله‌ی با ظلم و کژی‌ها همّت گمارند. هرچند متعاقباً در مورد گذشتگان، استثنایی می‌آورَد که پیروان پیامبران پیشین قلیل بودند (چنانکه مثلاً در مورد نوح فرمود: «**مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ** = جُز قلیلی با او ایمان نیاورده بودند ـ آیه‌ی ٤٠) و از این رو توفیق چندانی برای اصلاح جامعه نیافتند، ولی به هرحال به خاطر تلاششان در این‌راه، خدا آنها را از عذاب منحرفان برکنار داشت. این باید برای مردمان مایه‌ی عبرت باشد که زندگی دنیا را نه موقعیّتی برای بهره‌جویی، بلکه فرصتی برای احراز مسئولیّت در پیشبرد اهداف انسانی بدانند. در این راستا در بخش آخرین آیه، حکایت می‌کند که نه تنها در میان اقوام گذشته مرد حق کم بود، بلکه مردم ستمگر مطیع لذّت‌های خود شدند و در گناهان فرو رفتند.

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که زمینه‌ی خردمندی برای همه هست، منتها اکثر مردم تابع هوای نفس شده با بدی‌ها کنار می‌آیند.

(۱۱۷) وَ مَاكَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ .

**« و چنین نبود که خداوندت آبادانی‌ها را ـ درحالی‌که اهلش مصلح بودند ـ به ستم نابود کند »،**

یعنی حکم خدا مبنی بر عذاب اقوام، بر طبق موازین عدل بوده (و هست) و آنچه به آنها رسید، چیزی جُز عکس‌العمل اَعمال خودشان نبود. به عبارت دیگر تباهکاری‌ها عامل سقوط و اضمحلال جوامع است و الاّ خدا ستمگر به بندگانش نیست.

(۱۱۸) وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَايَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ .

**« و اگر خدایت می‌خواست قطعاً مردم** (همه) **را یک اُمّت قرار می‌داد؛** (ولی چنین نکرد و از این‌رو) **پیوسته در اختلافند »،**

آیه‌ی شریفه در پاسخ به این سؤال مقدّر است که چرا خدا نخواست همه‌ی مردم خوب شوند و در نتیجه ـ چنانکه در آیات قبل آمد ـ قلیلی مؤمن و کثیری در ظلم و کفر بسرنبرند؟ می‌فرماید اگر خدا می‌خواست، نور ایمان را جبراً در دل همه جای می‌داد و مردم جُز عقیده‌ی حق نمی‌داشتند و همگان با هم متّفق می‌بودند. ولی نسل بشر را خدا مختار و انتخابگر می‌خواست و بنابراین چنان نکرد و در نتیجه به مقتضای آزادی که در انسان نهاد، مردمان مختلف گشته به مؤمن و کافر و خوب و بد (با درجات مختلف) تقسیم می‌شوند (نحل/۹، یونس/۹۹، انسان/۳).

(۱۱۹) إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ ۚ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ ۗ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ .

**« مگر کسانی‌که خداوندت بر آنها رحمت آورد و بر این مقصود آنان را آفرید؛ و سخن خدایت که جهنّم را از** (ستمکاران) **جنّ و إنس پُر خواهم کرد، تحقّق یافت »،**

آیه‌ی شریفه استثنایی بر آیه‌ی قبل است. می‌فرماید کسانی‌که از آزادی خود به صورت صحیح استفاده می‌کنند و (با فکر منصفانه و تهذیب نفس در پرتو هدایت رحمانی) راه ایمان و عمل صالح را برمی‌گزینند، در رحمت خدا قرار گرفته و دچار اختلاف نمی‌شوند، بلکه آنها با موضع‌گیری‌ها و انتخاب درست در زندگانی، رو به کمال می‌روند و خدا با این هدف آنها را آفرید و به آنان آزادی بخشید.

در تعلیل «**لِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ**» برخی از مفسّران گفته‌اند یعنی: خَلَقَهُمْ لِيَرْحَمَهُمْ (خدا آنها را آفرید تا بر ایشان رحمت کند) و عدّه‌ای از مفسِّران سَلَف این تعلیل را با «اختلاف» مربوط دانسته‌اند یعنی چون به ایشان آزادی بخشید، اختلاف و رقابت پدید آمد و خوب و بد به ظهور رسید و خلقت بر این امر استوار شده است. این وجه ناظر به عمومیّت موضوع است درحالیکه وجه نخست تنها شامل افراد استثنایی می‌شود که از اختلاف دورند.

بخش بعدی آیه اتمام حجّت است که خداوند قاطعانه حکم داده که جهنّم را از کسانی‌که از آزادی سوءِ استفاده کرده رو به برتری‌جویی‌ها و اختلافات می‌روند ـ أعمّ از جنّ و اِنس ـ پُر خواهد کرد.

(۱۲۰) وَكُلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِۦ فُؤَادَكَ ۚ وَجَآءَكَ فِى هَٰذِهِ ٱلْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ .

**« و** (اینها) **همه را از اخبار رسولان بر تو می‌خوانیم ـ آنچه که دلت را بدآن استوار سازیم ـ و حق** (و راستی) **در این** (اخبار) **بر تو آمد و اندرز و تذکّری برای مؤمنان است »،**

خطاب آیه به پیامبر<sup>ص</sup> است که با داستان انبیاءِ پیشین(ع)، خداوند دل او را در سختی‌های دوران مکّه استوار و آرام می‌ساخت. زیرا داستان‌ها همه نشان می‌دهند که **(۱)** رسولان إلهی همواره در سختی و مبتلا به سرکشی و آزار قوم خود بودند و **(۲)** سرانجام حق پیروز گردیده و مخالفین انبیاء همه درهم شکسته شدند. می‌فرماید حقایق برای تو ای پیامبر! در این ماجراها منعکس می‌باشد و برای مؤمنان نیز مایه‌ی پند و اندرز است، چنانکه در مقطع آیه فرموده: «**مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِين**».

(۱۲۱) وَقُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ٱعْمَلُوا۟ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَٰمِلُونَ .

**« و به کسانی‌که ایمان نمی‌آورند بگو: به همه‌ی امکانات خود عمل کنید، ما نیز کار خود می‌کنیم »،**

واژه‌ی «**مَكَانَت**» در آیه‌ی شریفه به معنی شیوه و منش یا نهایت قدرت و امکانات آمده است (انعام/۱۳۵ و آیه‌ی۹۳ همین سوره).

آیه‌ی شریفه ـ پس‌از دلداری پیامبر<sup>ص</sup> (آیه‌ی قبل) ـ می‌فرماید به دشمنان سرسخت و لجوجت بگو: هرچه

در امکان دارید انجام دهید، ما مسلمانان هم کار خود می‌کنیم. البتّه این سخن، نه از سر «تجویز»، بلکه تهدید است، چنانکه فرموده : «**اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** = (بگو: ای کافران) هرچه خواهید بکنید که خدا از اَعمالتان آگاه است» (فُصِّلَت/٤٠).

(۱۲۲) **وَٱنتَظِرُوٓاْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ .**

**« و منتظر مانید که ما نیز منتظریم »،**

منکران منتظرِ به نتیجه رسیدن مخالفت‌های خود و مؤمنان در انتظار تحقّق وعده‌های اِلهی هستند.

(۱۲۳) **وَلِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ ٱلْأَمْرُ كُلُّهُۥ فَٱعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ .**

**« و غیب آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست و همه‌ی امور به او بازمی‌گردد، پس همو را بندگی کن و بر او توکّل نما؛ و خداوندت از آنچه می‌کنید غافل نیست »،**

آخرین آیه‌ی سوره در توحید خدا و عبادت انحصاری اوست.

می‌فرماید هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین بر خدا پوشیده نیست و اعمال مردمان ـ اعمّ از کافر و مؤمن ـ از نظر او مخفی نمی‌ماند و خداوند از نتایجی که آن اَعمال دربر داشته و فعلاً به نظر عاملان نمی‌آید، آگاه است و همه‌ی کارها به او بازمی‌گردد و همو تکلیف همگان را در آینده روشن خواهد ساخت.

سپس خطاب به پیامبر[ص] (و از طریق او به عموم) اعلام می‌دارد که فقط خدا را عبادت کن و به او توکّل کن و بدان (و بدانید) که خدا از عملکرد شما غافل نیست. صَدَقَ اللهُ العَلِیُّ العَظِیم.

# سوره‌ی یوسف

## توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره از سُوَر **مکّی** است[۱] و قسمت مهمّ آن درباره‌ی ماجرای یوسف (ع) و پدر و برادرانش می‌باشد.

در این راستا آیات سوره، داستان بنده‌ی برگزیده‌ای را مطرح می‌سازد که نزدیکترین کسانش بر او رشک برده درصدد نابودی‌اش برآمدند، چنانکه برخی سروده‌اند:

شیشـه نزدیک‌تـر از سنگ ندارد خویشـی

هرشکستی که به انسان برسد از خویش است !

ولی ازآنجا که مشیّت غالب و حاکم خداوند، رفعت او را می‌خواست، از همه‌ی تنگناها و مشکلاتش رهانید و به درجات عالیه‌اش رسانید. به طوری که همان نزدیکان گناهکارش به دیارش آمدند و از وی بخشش خواستند و او نیز با بزرگواری تمام، همه را بخشید. می‌توان تصوّر کرد که خداوند با این داستان، به پیامبرش در شرائط سخت مکّه نوید می‌دهد که خدای تو همان خدای یوسف است و همو تو را که نزدیکترین کسانت (چون ابولهب) به دشمنی‌ات برخاسته کمر به قتلت بسته‌اند (چنانکه در شبِ هجرت به خانه‌ی پیامبر[ص] ریخته می‌خواستند او را بکُشند) به پیروزی و رفعت خواهد رساند و روزگاری بیاید که همین نزدیکان جفاکار در پیشگاهت طلبِ عفو کنند چنانکه در فتح مکّه عیناً این حادثه پیش آمد و پیامبر[ص] به خویشانش فرمود: «من همان سخنی را به شما می‌گویم که یوسف[ع] به برادرانش گفت» و سپس آیه‌ی**۹۲** سوره‌ی یوسف را بدین‌مضمون خواند که: «**امروز ملامتی بر شما نیست، خدا شما را می‌آمرزد که او از همه‌ی رحمت‌آوران مهربان‌تر است**». بر این پایه می‌توان سوره‌ی یوسف را تصویری کلّی از زندگانی پیامبر اسلام[ص] و سرانجام او دانست و ازجمله سوره‌هایی برشمرد که به نحوی آینده را پیش‌بینی می‌کند.

---

(۱) ـ سوره‌ی شریفه‌ی یوسف نشان می‌دهد که آنچه در مورد تفاوت سوره‌های مکّی و مدنی شایع شده، از دقّت لازم برخوردار نیست و سوره‌های مکّی همه لزوماً کوتاه نبوده‌اند و در بین آنها سوره‌های طولانی چون یوسف و اعراف مشاهده می‌شوند

البتّه عبرت‌های گوناگون دیگری نیز در داستان یوسف[ع] نهفته است و به خصوص به جوانان درس عفّت و پاکدامنی می‌دهد که چگونه جوانی ـ در نهایت زیبایی و مُنتهای شباب ـ خود را دربرابر شهوات حفظ کرد و حتّی دستِ رَد به تمنّاهای زنی که در کمینش نشسته بود، زد. از این‌رو نویسندگان اسلامی از قدیم توجّه خاصّی به این‌سوره داشته، تفاسیر مستقلّی درباره‌ی آن نگاشته‌اند و به قولی حتّی فردوسی چون از سلطان محمود سرخورد، سوره‌ی یوسف را بَر وَزن شاهنامه، به نظم کشید.

عدّه‌ای از قول پیامبر[ص] شایع ساخته‌اند که «زنان را از خواندن سوره‌ی یوسف[ع] بازدارید تا موجب انحراف آنها نشود[۱]!» امّا این حدیث اصل درستی ندارد، زیرا :

**اوّلاً**، با حوادث قطعی تاریخ اسلام تطبیق نمی‌شود؛ عایشه همسر رسول اکرم[ص] سوره‌ی یوسف را فرا گرفته بود و بخشی از آن را در حضور پیامبرخدا[ص] و والدینش در حادثه‌ی معروف «اِفک» خواند و گفت «سَاَقُولُ کَما قالَ اَبُویُوسُفَ : **فَصَبْرٌ جَمِیلٌ وَ اللهُ المُسْتَعانُ عَلَی ما تَصِفُون** = من همان سخنی را می‌گویم که پدر یوسف (به جای نام یعقوب) گفت : پس مرا صبری جمیل باید و از خدا بدانچه شما وصف می‌کنید یاری می‌جویم» (سیره‌ی ابن‌هشام، ج۲ ، ص۳۰۲).

**ثانیاً**، حدیث مزبور، نوعی توهین به قرآن کریم به شمار می‌رود. چون سوره‌ی یوسف را مطلبی می‌شمرد که مانند افسانه‌های عاشقانه موجب فساد می‌شود و ممکن نیست گوینده‌ی این حدیث رسول اکرم[ص] بوده باشد، به ویژه که این سوره ـ در کمال ادب و متانت ـ نشان می‌دهد که نتیجه‌ی عفّت و پاکدامنی سرافرازی و رفعت است و دور شدن از عفاف و نجابت موجب رسوایی و خفّت می‌گردد. چنانکه درمورد زن عزیز مصر، این حقیقت به وقوع پیوست (و در سوره خواهیم دید). سوره‌ی یوسف داستان مقاومت جوانی، با سرمایه‌ی ایمانی، دربرابر وساوس است و نشان می‌دهد که می‌توان به نیروی ایمان بر شهوات سرکش غالب آمد و به مقام والا رسید.

پس از داستان یوسف، آیات آخرین سوره به مسائل توحیدی پرداخته شرک و انحراف از توحید را محکوم می‌سازد. نشان می‌دهد که مؤثّر حقیقی در عالَم نه موجودات بی‌اثر (و انسان‌های فانی)، بلکه آن قدرت و حکمتی‌است که یوسفِ بی‌پناه را از بُن چاه به سلطنت مصر رسانید. آنگاه به سختی‌هایی که پیامبران خدا در راه رسالت خویش کشیدند اشاره داشته یاری و نصرت

---

(۱) ـ خواجه نصیرالدّین طوسی : اخلاق ناصری، به اهتمام ادیب تهرانی، صفحه‌ی۱۸۸ .

خدا را در فرجام کار به یاد می‌آورد و بدین‌ترتیب پیامبر اسلام[ص] را در روزگار تاریک مکّه (و با «وحدت ملاک» هر مبارز راه حق را در شدائد) دلداری می‌دهد و مطمئن می‌سازد که راه حق پیروز است. بر این‌مبنا، سوره دارای نوعی معانی کنایی است.

با توجّه به مطالب فوق آیات سوره را می‌توان در چهارده بخش به قرار زیر درنظر گرفت:

**بخش اوّل** (آیات ۱تا ۳) در ورود به داستان یوسف[ع] و تأکید بر اندیشه در آن داستان

**بخش دوّم** آیات ۴ تا ۷) رؤیای یوسف

**بخش سوّم** (آیات ۸ تا ۱۸) یوسف به چاه افکنده می‌شود

**بخش چهارم** (آیات۱۹ تا ۲۲) نجات یوسف از چاه

**بخش پنجم** (آیات ۲۳ تا ۲۹) یوسف در مصر (کید اوّل)

**بخش ششم** (آیات ۳۰ تا ۳۴) یوسف و مجلس مهمانی (کید دوّم)

**بخش هفتم** (آیات ۳۵ تا ۴۲) یوسف در زندان

**بخش هشتم** (آیات ۴۳ تا ۵۷) یوسف و تعبیر خواب و منصب صدارت

**بخش نهم** (آیات ۵۸ تا ۶۸) یوسف و بنیامین به هم می‌رسند

**بخش دهم** (آیات ۶۹ تا ۷۶) یوسف و تدبیر او برای نگهداری برادر

**بخش یازدهم** (آیات ۷۷ تا ۸۲) برادران یوسف با دست خالی نزد پدر می‌روند

**بخش دوازدهم** (آیات ۸۳ تا ۹۸) حقیقت آشکار می‌شود

**بخش سیزدهم** (آیات ۹۹ تا ۱۰۱) تأویل رؤیا

**بخش چهاردهم** (آیات ۱۰۲ تا ۱۱۱) پایان ماجرا و عبرتها.

# ترجمه و توضیح آیات

## بخش اوّل

### (ورود به داستان یوسف ع)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ .

«**الف. لام. راء. این است آیات کتاب روشن** »،

سوره به نام «**خدای پر لطف و رحیم**[۱]» آغاز شده و با توجّه به عبارت بعد، اعلام می‌دارد که مفاد سوره، بخشی از کتاب خداست که به روشنی ـ برای هدایت بندگان ـ ارائه شده است. دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

**اوّل** آنکه واژه‌ی «**تِلْکَ**» که اسم اشاره به دور است، به جای «هذِهِ» (اسم اشاره به نزدیک) از نظر بلندشماری مقام قرآن، به کار رفته است (بقره/ توضیح آیه‌ی۲).

**دوّم** آنکه کتاب إلهی به صفت «**مُبین** = روشن» وصف شده و به قول طبری «**کتاب مُبین**» آن است که موارد حلال و حرام و رشد و هدایتش روشن باشد و مردم را «به وضوح» به شاهراه حقیقت رهنمون گردد و قرآن خود را چنین کتابی می‌داند.[۲]

(۲) إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ .

« **همانا ما آن را قرآنی** (به زبان) **عربی فرو فرستادیم باشد که** (در آن) **اندیشه کنید** »،

یعنی، ای مردم عرب! خدا تعالیمش را در قالب قرآنی به زبان بومی خودتان نازل کرده تا بتوانید آنرا درک کنید و سپس در آن بیاندیشید (و به هدایت برسید) و آنگاه اُمّت‌های دیگر را نیز به قرآن فراخوانید، چنانکه

---

(۱) ـ تطبیق حروف مقطّع ـ در اوائل برخی از سوره‌ها ـ با نام‌های خداوند، یکی از وجوه تفسیری است که از برخی صحابه در این‌باره گزارش شده و ممکن است معانی دیگری نیز برای آنها اراده شده باشد. (به توضیح آیه‌ی اوّل سوره‌ی هود نگاه کنید).

(۲) ـ بنابراین همه‌ی کسانی‌که قرآن را رمزگونه پنداشته‌اند و فهم آن را در گرو روی‌آوری به احادیث می‌دانند، از این وصفی که قرآن درباره‌ی خود ارائه داده، غافلند. هرچند، فراگیری سبک و اسلوب قرآن، به آگاهی و دقّت نیاز دارد؛ ولی مقاصد اساسی آن روشن است و «راه قرآن» را با مختصری انصاف و تدبّر، می‌توان شناخت و از هدایتش برخوردار شد.

فرموده: «**هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر به زبان قومش تا برای قوم خویش روشنگری کند**» (ابراهیم/٤) و در مرحله‌ی بعد می‌فرماید : «**بگو ... این قرآن به سوی من وحی شده تا شما و هرکس را که قرآن به او رسد ـ با آن ـ هشدار دهم**» (انعام/۱۹).

آیه‌ی شریفه همچنین می‌رساند که هدف از ارسال قرآن نه فقط تلاوت و تبرّک جستن به آن، بلکه تدبّر و اندیشیدن در آن است.

(۳) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ ٱلْقَصَصِ بِمَآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ وَ إِن كُنتَ مِن قَبْلِهِۦ لَمِنَ ٱلْغَٰفِلِينَ .

**« ما نیکوترین ماجرا را ـ به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم ـ بر تو بازگو می‌کنیم و همانا تو پیش‌از آن، در شمار بی‌خبران بودی »،**

واژه‌ی «**قَصَص**» در آیه‌ی شریفه به معنی «پی‌گیری موضوع» و «ماجرا» است؛ یعنی هم مصدر است و هم اسم مصدر و نباید آن را با «**قِصَص**» که جمع «**قِصّه**» است به اشتباه گرفت.

آیه‌ی شریفه ـ در نظر اوّل ـ داستان یوسف[ع] را «بهترین ماجرا» نامیده، چنانکه فردوسی سروده:

الف . لام . راء . تِلْکَ آیات را    بخـوان بهتریـنِ حکایـات را
سراسر همه قصّه‌ی یوسف است    زقول جهان داورَ منصف است

امّا از آنجا که آیه می‌فرماید: «بهترین ماجرا بنا به وحی این قرآن (ونفرمود بنا بر وحی این سوره)»، به دست می‌آید که نیکوترین ماجراها در قرآن است و ازجمله‌ی آنها، داستان عبرت‌انگیز و دلکش یوسف می‌باشد (چنانکه فرموده «**اَللّٰهُ نَزَّلَ أحْسَنَ الْحَدِيث**» ـ زُمَر/۲۳). زیرا بهترین داستان‌ها، ماجراهایی واقعی است که با محورهای اساسی زندگیِ انسان رابطه داشته و آدمی را در جهت آن محورها راهنمایی کند، نه آنکه به امور تفنّنی بپردازد. «**اَحْسَنُ الْقَصَص**» شیوه‌ی صحیح زندگی دنیا و دستیابی به سعادت اُخروی را به انسان می‌آموزد، اندیشه‌ی آدمی‌را رو به کمال برده جرأت و همّتِ «قیام برای عدالت» در او ایجاد می‌کند؛ و داستان‌های قرآن همگی چنین‌اند.

بخش آخرین آیه نیک می‌رساند که پیامبر اسلام[ص]، قبل‌از نزول قرآن، هیچ‌گونه اطّلاعی از داستان‌ها و تعالیم قرآن نداشت. بنابراین، هم اندیشه‌ی غالیان مذهبی رد می‌شود (که می‌گویند پیامبران[ع] ـ و به دنبالشان أئمّه[ع]ـ از همه چیز آگاه بودند) و هم اَکاذیب عدّه‌ای از خاورشنـاسان که گفته‌اند پیامبر اسلام داستان‌های قرآن را از اهل کتاب و معاصرین دانشمند خود گرفت (که اگر چنین بود، البتّه این قبیل آیات مورد انکار آنان قرار می‌گرفت و دربرابر پیامبر[ص] ایستادگی نموده نشان می‌دادند که او از ایشان آموخته است، امّا هیچ خبری از چنین رویدادی در آثار نیست).

# بخش دوّم

## (رؤیای یوسف ؑ)

(۴) **إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَـٰٓأَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَـٰجِدِينَ** .

« (به یاد آر) **زمانی‌که یوسف به پدرش گفت: ای پدرم! من یازده ستاره و خورشید و ماه را** (در خواب) **دیدم؛ آنها را دیدم درحالی‌که به من سجده می‌کردند!** »،

ملاحظه می‌شود که خداوند داستان را به سبک بشر شروع نکرده و بی‌هیچ مقدّمه‌چینی، از یوسف و پدرش (عَلَيْهِمَاالسَّلام) و مطلب خاصّی که برای آنها پیش آمد، آغاز سخن کرده است. این روشی است که ذهن را ـ بدون آنکه به ملالت بَرَد ـ به کنجکاوی و دقّت وامی‌دارد و به مقصود اصلی هدایت می‌کند.(۱)

مفسّران اسلامی نوشته‌اند که یوسف ؑ به هنگام دیدن آن خواب ۱۲ ساله بود و شرح ماجرا نیز با سنین کودکی وی تطبیق می‌شود. ظاهراً یوسف در خواب دیده بود که یازده ستاره و خورشید و ماه، دربرابر او از آسمان به زمین می‌آیند؛ و چون چنین کاری «شعور آمیز» به نظر می‌رسد، در آیه‌ی شریفه ضمیر «**هُمْ**» ـ که مخصوص اشخاص است ـ برای ستارگان و خورشید و ماه به کار برده شده است. البتّه در آیه نیامده که یوسف آن صحنه را در خواب دید، ولی با توجّه به آیه‌ی بعد که یعقوب به او سفارش می‌کند «**رؤیایت**» را برای برادرانت نگو، به دست می‌آید که یوسف آن صحنه را در خواب دیده بود.

(۵) **قَالَ يَـٰبُنَيَّ لَاتَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰٓ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيْدًا إِنَّ ٱلشَّيْطَـٰنَ لِلْإِنسَـٰنِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ** .

« (پدرش) **گفت: ای پسرکم! رؤیای خویش را بر برادرانت حکایت مکن که** (مبادا) **برای تو نیرنگی بیاندیشند؛ همانا شیطان دشمن آشکار آدمی است** »،

واژه‌ی «**بُنَيَّ** = پسرکم» از باب «اِظهار لطف» مُصغّر گشته، چنانکه در سوره‌ی لقمان (آیه‌ی۱۳) نیز آمده است.

---

(۱) ـ امّا در مقابل، تورات کنونی دست به مقدّمه‌چینی زده و می‌گوید: «و یعقوب در زمین غربت پدر خود یعنی زمین کنعان ساکن شد، این است پیدایش یعقوب، چون یوسف هفده ساله بود گله را با برادران خود چوپانی می‌کرد ... و اسرائیل (یعنی یعقوب) یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی ... و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان او را بیشتر از همه‌ی برادرانش دوست می‌دارد از او کینه داشتند ... و یوسف خوابی دید ... » (سفر پیدایش، باب۳۷).

ظاهراً وقتی یعقوب رؤیای یوسف را شنید یقین کرد که کار او بالا خواهد گرفت.[۱] و چون از حسادت سایر فرزندانش نسبت به یوسف آگاه بود (تفسیر طبری) سفارش کرد که یوسف رؤیایش را برای برادرانِ خود حکایت نکند. در این مضمون آیه‌ی کریمه نشان می‌دهد که اگر انسان استعداد فوق‌العاده‌ای در یکی از فرزندانش دید، نباید به صورتی آن را برمَلا سازد که مایه‌ی حسادت دیگر فرزندان شود و در آنها ایجاد دشمنی و عُقده کند.[۲] مقطع آیه اشاره دارد که شیطان مترصّد است تا به دستاویز خودخواهی‌ها، آدمیان را به جان یکدیگر اندازد (اعراف/۱۷و۱٦) و چه بسیار افرادی که از طریق اینگونه غفلت‌ها، به گرفتاری‌های شدید افتاده‌اند!

(۶) وَ كَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكَ وَعَلَىٰٓ ءَالِ يَعْقُوبَ كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَىٰٓ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَٰقَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

**« و این‌چنین خداوندت تو را برمی‌گزیند و تعبیر خواب‌ها را به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و خاندان یعقوب تمام گرداند چنانکه پیش‌از این بر دو پدرت ـ ابراهیم و اسحاق ـ تمام کرد؛ همانا خدای تو دانا و حکیم است »،**

محتوای آیه دنباله‌ی سخنان یعقوب‌ؑ به فرزندش یوسف می‌باشد. بدین‌صورت که یعقوب به فرزند خود

---

(۱) ـ به طور کلّی رؤیاها از سه نوع خارج نیست : **(۱)** خواب‌های آشفته یا به قول قرآن **«أَضْغاثُ أَحْلام»** (یوسف/۴۴) که اثر حوادث روز و عکس‌العملِ افکار و نیّات آدمی نسبت به آنها می‌باشد و یا از احساسات انسان برمی‌خیزد و غالباً میان صحنه‌های آنها ربط منطقی و تناسب وجود ندارد و آشفته می‌نماید. **(۲)** خواب‌هایی که تعبیر دارد و صورتش عین واقعیّتش نیست، بلکه از مجموعه‌ی صحنه‌هایی متناسب و مرتبط تشکیل یافته که به معنای خاصّی اشاره دارد و اینگونه خواب‌ها إلهامی است. مانند رؤیای فوق که یوسف‌ؑ دید (و تعبیر آن در آخر سوره می‌آید) و یا خواب فرعون مصر (یوسف/۴۳). و **(۳)** رؤیای صادقه که عین واقعه را شخص در خواب می‌بیند، به مانند آنکه پیامبر اسلام‌ﷺ چند سال پس‌از هجرت، خواب دید وارد مسجدالحرام می‌شود و در سال بعد از صلح حدیبیه پس‌از سال‌ها ممنوعیّت، به مسجدالحرام وارد شدند و قرآن در این زمینه گویاست (فتح/۲۷).

(۲) ـ امّا مطلب فوق در تورات کنونی به گونه‌ای دیگر آمده‌است ومی‌گوید یوسف دو بار خواب دید : «... و برادرانِ خود را از آن خبر داده گفت خوابی دیده‌ام‌که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند. و پدر و برادران خود را خبر داد و پدرش او را توبیخ کرده به وی گفت این چه خوابی‌است‌که دیده‌ای (؟!!) آیا من و مادرت و برادرانت حقیقتاً خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم نمود ... » (سفر پیدایش، باب ۳۷، شماره‌ی۱۰و۹). دو نکته در اینجا درخور توجّه است: **اوّل** آنکه لطافت بیان قرآن با آنچه تورات آورده قابل قیاس نیست. **دوّم** آنکه بنا به مندرجات تورات فعلی، یعقوب، خواب یوسف را جدّی تلقّی نکرده و به واقعیّت آن پی نبرده بود یا آن را دریافته و به یوسف رشک می‌برد! درحالی‌که مردانِ خدا بسیار خوشوقت خواهند شد اگر دریابند که فرزندان آنها به مقاماتی والاتر از خودِ ایشان خواهند رسید و هرگز به فرزندان خود رشک نمی‌برند. اینجاست که بطلان سخن کسانی‌که می‌گویند محتوای مطالب قرآن همان گفته‌های تورات است، روشن می‌شود. در بسیاری موارد مشابهت‌هایی بین مفاد قرآن و آثار توراتی (بنا به مبدأ مشترک) وجود دارد ولی در عین‌حال به دست می‌آید که قرآن مُصحّحِ تورات محرّف می‌باشد.

یوسف می‌گوید: همچنان‌که خدا این خواب را به تو إلهام کرده است، تو را برمی‌گزیند (نشان می‌دهد که یعقوب معنی آن خواب را خوب فهمیده بود) و توفیقت خواهد داد تا معانی و مصادیق خارجی رؤیاها را درک کنی.[1] منظور از «**إتمام نعمت**» احتمالاً «نبوّت» است که خداوند لطف و نعمت خود را با گزینش یوسف به عنوان نبیّ، در حقّ او مانند اجدادش، تمام می‌کند. مقطع آیه حاکی از آن است که خدا از احوال خلق و استعدادهای مردم آگاه است و می‌داند نبوّتش را کجا بنشاند (**اَللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** ـ انعام/ ١٢٤).

(۷) **لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِۦٓ ءَايَٰتٌ لِّلسَّآئِلِينَ .**

« **همانا در** (سرگذشت) **یوسف و برادرانش برای پُرسندگان عبرت‌هاست** »،

تذکّری از جانب خداست تا ذهن خواننده را به عُمق این داستان بیشتر جلب کند که بی‌تردید در ماجرای یوسف، برای محقّقان و جویندگان حقّ و حقیقت، عبرت‌هاست (برخی گفته‌اند «**سائِلِین**» کسانی بودند که از پیامبر(ص) خواستند تا این ماجرا را بر آنها بیان کند). به دنبال این تبصره و تذکّر، داستان یوسف با آیات بعد پیگیری می‌شود.

---

(١) ـ واژه‌ی «**تأویل**» در لغت به معنی «بازگرداندن چیزی به اصل آن است = الرّجوعُ إلَی الأصل» (راغب اصفهانی در مفردات). به عبارت دیگر تحقّق عینی و خارجی واقعیّتی‌که در رؤیا یا در وحی یا در کلام از آن خبر داده شده است (آل‌عمران/ توضیح آیه‌ی۷).

# بخش سوّم

## (یوسف[ع] به چاه افکنده می‌شود)

(۸) **إِذْ قَالُواْ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰٓ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ .**

« (به یاد آر) **آنگاه که** (برادران ناتنی یوسف به یکدگر) **گفتند : به راستی یوسف و برادر** (تنی)**اش** (بنیامین) **نزد پدرمان از ما محبوبترند، با آنکه ما جماعتی نیرومند** (و برجسته) **هستیم؛ بی‌گمان پدرِ ما در گمراهی آشکاری است** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که یعقوب[ع] گاهی اوقات علی‌رغم تصمیم باطنی‌اش، لطف بیشتری به یوسف و بنیامین نشان می‌داد، به طوری که برادرانِ ناتنی (پدری) آنها فهمیدند که یوسف[ع] و برادرِ تنی او نزد پدر، از مقام ویژه‌ای نسبت به سایرین برخوردارند.

ملاحظه‌ی محبوبیّت ویژه‌ی یوسف نزد پدر، حسادت برادران را تحریک نموده می‌گفتند چطور پدرمان یک پسربچه را به ما گروه عاقل و بالغ (که به همه‌ی امور او می‌رسیم و از گله‌ها و اموالش حفاظت می‌کنیم) ترجیح می‌دهد؟! مسلّماً پدر ما سخت در اشتباه است و به بیراهه می‌رود! (واژه‌ی «**عُصْبَة**» در آیه‌ی شریفه به معنی گروهی است که همگی همسخن و مدافع یکدیگرند. بدین‌ترتیب واژه‌ی مزبور معنی «جمع» داشته و ریشه‌ی «مفرد» از خود ندارد. همچنین واژه‌ی «**ضَلال** = گمراهی» را در اینجا مفسّران «اشتباه» معنی کرده‌اند)

(۹) **اُقْتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ ٱطْرَحُوهُ أَرْضٗا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِنۢ بَعْدِهِۦ قَوْمٗا صَٰلِحِينَ .**

« **یوسف را بکُشید یا او را به سرزمینی** (دور دست) **بیافکنید تا توجّه پدرتان تنها معطوف شما گردد و پس از او جمعی شایسته شوید** »،

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که برادران حسود برای حذف یوسف[ع] از خانواده، مجلسی تشکیل دادند و در آن‌مجلس دو راه برای این مقصود پیشنهاد شد: (۱) قتل یوسف[ع] و (۲) تبعید او به سرزمینی دوردست و ناشناخته. عبارت «**يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ** = چهره‌ی پدرتان برای شما خالی و خالص شود» جمله‌ای است که منظور آن است که (تا با حذف یوسف[ع]) پدرتان فقط به شما توجّه کند.

برای آیه‌ی شریفه ـ بنا به آنکه ضمیر در «**بَعْدِهِ**» به چه معنی گرفته شود ـ دو قول تفسیری هست:

(۱) به نحوی یوسف را سربه‌نیست کنید تا توجّه پدرتان ویژه‌ی شما گردد و قدر و قیمت‌تان که افراد شایسته‌ای هستید، نزد او شناخته شود.

(۲) سدِّ یوسف را از سر راه بردارید و سپس توبه کرده افراد شایسته‌ای شوید.

(۱۰) قَالَ قَآئِلٌ مِّنۡهُمۡ لَاتَقۡتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلۡقُوهُ فِي غَيَٰبَتِ ٱلۡجُبِّ يَلۡتَقِطۡهُ بَعۡضُ ٱلسَّيَّارَةِ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ .

**« گوینده‌ای از میانشان گفت: یوسف را مکُشید؛ اگر** (می‌خواهید) **کاری کنید، او را در عمق چاه بیافکنید تا برخی از کاروانیان وی‌را برگیرند »،**

یکی از برادران پیشنهاد قتل یوسف (آیه‌ی قبل) را کرد ولی برادر دیگری عقیده داشت که در بُن چاهش بیفکنید (چاهی‌که متروکه نباشد) تا کاروانی او را یافته به بردگی ببرَد و دیگر راه بازگشت نداشته باشد. آیه‌ی شریفه آشفتگی اوضاع قدیم را می‌رساند که هرگاه کاروانی طفلی را در چاهی می‌یافت، درصددِ یافتن پدر و مادرِ او برنمی‌آمد و به بردگی‌اش می‌بُرد! طبری می‌گوید برادری‌که این پیشنهاد را کرد، «روبین» بود (که هرچند قساوت قلب سایر برادران را نداشت، ولی پاک‌دل هم نبود)[1]

واژه‌ی «**جُبّ**» در آیه به معنی «چاه عمیق پُر آب» است. از این رو برخی گفته‌اند که «**غَيَابَة**» به معنی «حفره‌ی طاقچه‌مانندی» است که بالاتر از سطح آب چاه تعبیه می‌کردند تا اگر کسی به درون چاه رفت، در آن حفره بنشیند و در آب غرق نشود. بنا به این تعبیر به دست می‌آید که روبین گفت یوسف را ته چاه هم نیاندازید تا در آب خفه شود، بلکه او را در «**غَيابَت**» جای دهید.

(۱۱) قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مَالَكَ لَاتَأۡمَ۬نَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُۥ لَنَٰصِحُونَ .

« (بر این شدند و نزد یعقوب آمده) **گفتند: ای پدرِ ما! تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌شمری؟ و همانا ما خالصانه خیرخواه اوییم »،**

در متن آیه نسبت به آیه‌ی قبل، ایجاز به کار رفته و قسمت‌هایی را که خواننده خود می‌تواند بفهمد خداوند حذف فرموده است (که ما در «پرانتز» آورده‌ایم). نشان می‌دهد که برادران همگی رأی روبین را پذیرفته و نزد پدر آمدند تا اجازه بگیرند یوسف را با خود به صحرا ببرند؛ تأکید داشتند که ما خیرخواه یوسف هستیم و مراقبتش می‌کنیم.

(۱۲) أَرۡسِلۡهُ مَعَنَا غَدٗا يَرۡتَعۡ وَيَلۡعَبۡ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ .

**« فردا او را با ما بفرست تا** (برای بهره‌وری از میوه‌های صحرا) **بگردد و بازی کند و ما حفاظتش را به عهده می‌گیریم »،**

آیه‌ی شریفه بیانگر دو نکته‌ی جالب توجّه می‌باشد:

**اوّل** آنکه نشان می‌دهد انبیاء(ع) چنان خشک‌مزاج نبودند که اولادشان را از بازی و نشاط بازدارند.

---

(۱) ـ این مطلب با تورات می‌خواند: «(برادران یوسف) باهم توطئه دیدند که او را بکُشند، و به یکدگر گفتند: اینک این صاحب خواب‌ها می‌آید، اکنون بیایید او را بکُشیم. لیکن روبین بدیشان گفت: خون مَریزید او را در این چاه که در صحراست بیندازید» (سِفرپیدایش، باب۳۷، شماره‌ی ۲۳←۱۹).

**دوّم** آنکه فرزندان یعقوب با آنکه می‌دانستند پدرشان پیامبر است، ولی این امر مانع از آن نبود که قصدشان را از او مخفی دارند و بیاندیشند که او چون پیامبر است، غیب می‌داند و از مقاصد آنها مطّلع خواهد شد.

(۱۳) قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِيٓ أَن تَذْهَبُواْ بِهِۦ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ ٱلذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَٰفِلُونَ .

« (یعقوب) **گفت: همانا غمگین می‌شوم که او را ببَرید و می‌ترسم درحالی‌که از او غافل هستید گرگ وی را بخورد** »،

می‌گویند خائنین اکثراً از مظلومانشان درس می‌گیرند؛ در اینجا هم، یعقوب محبّت استثنایی خود را نسبت به یوسف عیان ساخت و بدون آنکه بخواهد، «سرود یاد مستان داد» و طریقه‌ی از بین بُردن یوسف را به برادران بنمود که چگونه ناپدید شدن یوسف را به گردن گرگ بیاندازند! آیه از یکسو نشان می‌دهد که چطور ممکن است پیامبران در مقام بشری، دچار احساسات شوند و از امری غفلت ورزند و ازسوی دیگر منعکس می‌سازد که فرزندان یعقوب ـ با وجود آنکه در دامان پیامبری بار آمده بودند ـ از رشک و حسادت بی‌نصیب نبودند.[1]

(۱۴) قَالُواْ لَئِنْ أَكَلَهُ ٱلذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّآ إِذًا لَّخَٰسِرُونَ .

« (برادران) **گفتند: ـ با وجود ما جمع نیرومند ـ اگر گرگ** (آمده) **او را بخورد، در آن‌صورت ما قطعاً** (افرادی) **زیانکار** (و بی‌مقدار) **خواهیم بود** »،

یعنی اگر علی‌رغم ما جوانان قدرتمند، باز گُرگی بتواند بیاید و برادر کوچکمان را بخورد، مسلّماً ما افراد بی‌دست و پا و زبون و بی‌لیاقتی بوده‌ایم؛ بنابراین ای پدر! خاطرت جمع که به چنین زیان و سرشکستگی تن نخواهیم داد و «موی از سر یوسف کم نخواهدشد»! و با این سخنان، یعقوب راضی شده حقِّ یوسف را در گردش و بازی بر اُنس خود به او، ترجیح داد.

(۱۵) فَلَمَّا ذَهَبُواْ بِهِۦ وَأَجْمَعُوٓاْ أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَٰبَتِ ٱلْجُبِّۚ وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ .

« **پس چون او را بردند اتّفاق کردند در بُن چاه‌اش گذارند؛ و ما** (همان هنگام) **به او** (یوسف) **وحی کردیم بی‌تردید** (روزی) **آنان‌را ـ درحالی‌که درنیابند ـ از این کارشان با خبر خواهی ساخت** »،

---

(۱) ـ امّا، مطلب در تورات کنونی معکوس آمده و می‌گوید یعقوب خود داوطلبانه یوسف را با برادرانش فرستاد: «و برادران (یوسف) برای چوپانی گله‌ی پدرخود به شکبم رفتند. و اسرائیل (یعقوب) به یوسف گفت: آیا برادرانت در شکبم چوپانی نمی‌کنند؟ بیا تا تو را نزد ایشان بفرستم، وی را گفت : لَبَّیْکَ.» (سِفر پیدایش، باب ۳۷، شماره‌ی ۱۴←۱۲).

آیه‌ی شریفه مُشعر بر آن است که برادران، یوسف را با خود بردند و بنا به تصمیمی که داشتند (آیات ۱۰ و ۱۱) او را در درون چاه آبی قرار دادند (توضیح آیه‌ی۱۰). در مورد مقطع آیه دو قول تفسیری است:

(۱) روزی درحالی‌که تو را (ای یوسف) نمی‌شناسند از این کار زشتشان آگاه خواهی کرد.

(۲) وحی خدا درحالی‌که برادرانش نمی‌فهمیدند، به یوسف[ع] رسید.

امّا قول دوّم ضعیف است و قول اوّل بنا به آیات ۹۳←۸۹ سوره، معتبر می‌نماید.

(۱۶) وَ جَآءُوٓ أَبَاهُمۡ عِشَآءٗ يَبۡكُونَ .

« **و** (برادران) **شبانگاه ـ درحالی‌که می‌گریستند ـ نزد پدر خود آمدند** »،

برادران صبح آن‌روز یوسف را با خود برده بودند و شاید شب نزد پدر آمدند تا بگویند، «با استفاده از تاریکی» گرگ آمده یوسف را خورد (واژه‌ی «**يَبْكُون**» به معنی «تظاهر به گریه» است).

(۱۷) قَالُواْ يَٰٓأَبَانَآ إِنَّا ذَهَبۡنَا نَسۡتَبِقُ وَتَرَكۡنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَٰعِنَا فَأَكَلَهُ ٱلذِّئۡبُۖ وَمَآ أَنتَ بِمُؤۡمِنٖ لَّنَا وَلَوۡ كُنَّا صَٰدِقِينَ .

« **گفتند: ای پدرِ ما! همانا ما به مسابقه رفته بودیم و یوسف را بر اثاث خود نهادیم که گرگ** (آمده) **او را** (درید و) **خورد، و تو سخن ما را باور نداری هرچند راستگو باشیم!** »،

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که برادران خود می‌دانستند که گفتارشان منطقی نیست، ولی به هرحال می‌خواستند پدرشان را تحریک کنند تا سخنشان را باور دارد؛ گویا می‌گفتند: بالاتر از راستگویی که نیست، ما راست می‌گوییم و تو سخن ما را باور نداری، چه می‌توانیم بکنیم؟ «ما به مسابقه رفته بودیم» و یوسف هم در سنّی نبود که بتواند همپای ما بدَوَد از این رو «او را بر اثاث خود گذاشته بودیم» چون بازگشتیم دیدیم که گرگ او را دریده و خورده است! به قول فردوسی (در دیوان یوسف و زلیخا):

که یوسف به دام بلا اوفتاد — همانا که شد جان پاکش به باد

یکی گرگ ناگاه وی را ربود — تنش خوردوجانش به یزدان نمود

(۱۸) وَجَآءُو عَلَىٰ قَمِيصِهِۦ بِدَمٖ كَذِبٖۚ قَالَ بَلۡ سَوَّلَتۡ لَكُمۡ أَنفُسُكُمۡ أَمۡرٗاۖ فَصَبۡرٞ جَمِيلٞۖ وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ .

« **و پیراهن وی** (یوسف) **را** (آغشته) **به خونی دروغین آوردند؛** (یعقوب) **گفت :** (چنین نیست) **بلکه نفوستان کار** (بد)**ی را برایتان آراسته؛ پس** (مرا) **صبری جمیل باید و** (از) **خدا باید بر آنچه وصف می‌کنید یاری خواست** »،

یعقوب از قرائن پی بُرده بود که برادران ناتنی یوسف[ع] مغلطه می‌کنند و حقیقت چیز دیگری است. گویند آنها پیراهن یوسف را به خون بزغاله‌ای آغشته کردند ولی چه بسا یادشان رفته بود که آن را پاره پاره کنند تا

دروغشان طبیعی جلوه کند![1]

مقصود از «**صَبْرٌ جَمِیلٌ**» در بخش انتهایی آیه، «صبر بی‌شکایت» است. یعقوب<sup>ع</sup> می‌گوید، صبر نموده، از خدا می‌خواهم تا کم و کیف این اوصافِ غیرقابل تطبیق را روشن ساخته مرا به یوسف برساند.[2]

---

(۱) ـ چنانکه در تورات فعلی می‌خوانیم: «پس ردای یوسف را گرفتند و بُز نری را کشته ردا را در خونش فرو بردند و آن ردای بلند را فرستادند و به پدر خود رسانیده گفتند: جانوری دریده او را خورده است و یقیناً یوسف دریده شده است» (سِفرپیدایش، باب ۳۷، شماره‌ی ۳۴←۳۱).

(۲) ـ ولی تورات کنونی می‌گوید: «یعقوب رخت خود را پاره کرده پلاس در بر کرد و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت ... و گفت : سوگوار نزد پسر خود به گور فرود می‌روم» (سفر پیدایش، باب ۳۷، شماره‌ی ۳۵←۳۴).

# بخش چهارم

## (نجات یوسف[ع] از چاه)

(۱۹) وَ جَآءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُواْ وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُۥ قَالَ يَٰبُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَٰمٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَٰعَةً وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ .

« **و کاروانی بیامد؛ پس آب‌آور خود را فرستادند، و او دَلْوَش را** (در چاه) **افکند** (و چون بیرون کشید یوسف را به دَلْو آویخته دید) **گفت: آی مژده! این پسرکی است!** و (کاروانیان) **او را ـ به عنوان متاعی** (برای فروش) **ـ پنهان داشتند و خدا از آنچه می‌کردند آگاه بود** »،

واژه‌ی «**سَیّاره**» در آیه‌ی شریفه (از مادّه‌ی «سیر= حرکت») به معنی چیزی است که حرکت بسیار دارد و به «کاروان» اطلاق می‌شود (و امروزه عرب «اتومبیل» را نیز «سیّاره» می‌گوید). واژه‌ی «**وُرود**» در اصل به معنی «دخول در آب» بوده که رفته رفته هر دخولی را شامل شده است. «**غُلام**» به معنی «نوپسر» است.

یوسف[ع] در تاریکی وحشتناک چاه، تک و تنها، بسر می‌برد و جُز خدا انیس و مونسی نداشت. دلش با خدا بود و وحی إلهی او را آرام می‌ساخت.[۱] در قرآن نیامده که یوسف، چه مدّت در چاه بود، ولی مفسّران مدّت توقّف او را در چاه، از ۳ تا ۷ روز ذکر کرده‌اند؛ همچنین آورده‌اند که هر روز یکی از برادران به سر چاه رفته برای وی غذا می‌ریخت (و این اخبار، مدرک موثّقی ندارد).

ظاهراً چاه مزبور محلّ رفت و آمد کاروان‌ها بوده و هر کاروان، مأمور آبی یا سقّایی داشت که موظّف بود حساب چاه‌ها را در مسیر داشته مراقب ذخیره‌ی آبِ کاروان باشد. سقّای کاروانی‌که برای برداشت آب به سر چاه یوسف[ع] رسید نمی‌دانست که به جای آب با چه گوهری مواجه خواهد شد؛ بی‌خیال دلو خود را به چاه انداخت و چون آن را بالا کشید با پسرک جذّابی روبرو شد که می‌درخشید، به قول فردوسی:

چو آمد به نزدِ لبِ چاهسـار　　　فروزنده شـد عالم از هرکنار

---

(۱) به راستی اگر انسان در گرفتاری‌ها متوجّه خدا باشد ـ چون مقام قدرتمندی را با خود می‌بیند ـ دلش آرام می‌گیرد و در غیر این‌صورت، احساس تنهایی و وحشت خواهد کرد.

تـو پنداشتـی کـز کُهِ باختـر — همی برزند قُرصِ خورشید سر[1]

آنگاه چون اهل کاروان دیدند که یوسف پسری زیباروی و دوست‌داشتنی است، گفتند: سرمایه‌ای تواند بود و وی را می‌فروشیم و او را از کنعانیان محیط پنهان ساختند (مبادا کسی مدّعی‌اش شود!).

بخش انتهایی آیه مشعر بر آن است که چنان نبود که خداوند از این حوادث غافل باشد؛ بلکه هم به قصد کاروانیان و هم به مظلومیّت یوسف ع واقف بود و می‌دانست که در هر مرحله‌ای چه کند و به هر امری توانا بود.[2]

(۲۰) وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُواْ فِيهِ مِنَ ٱلزَّٰهِدِينَ .

**« و او را به بهایی اندک ـ چند درهم ـ فروختند و درباره‌اش بی‌رغبت بودند »،**

یعنی، آن کاروانیان قدر و منزلت یوسف ع را درک نکرده، «ارزش والا» را با «پول» معاوضه کردند و او را به ثمن بَخس فروختند! واژه‌ی «**زاهد**» در اینجا به معنی کلّیِ «بی‌اعتناء» به کار رفته و اختصاصاً به کسی اطلاق می‌شود که درباره‌ی دنیا بی‌رغبت و بی‌اعتناست.

(۲۱) وَ قَالَ ٱلَّذِى ٱشْتَرَىٰهُ مِن مِّصْرَ لِٱمْرَأَتِهِۦٓ أَكْرِمِى مَثْوَىٰهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدًاۚ وَ كَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِى ٱلْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُۥ مِن تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِۚ وَ ٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمْرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ .

**« و آن‌کس از** (سرزمین) **مصر که وی را خرید به همسـرش** (زلیخا) **گفت: جایگاه او را گرامی دار؛ چه**

---

(۱) ـ عرفاء می‌گویند، انسان چون یوسفی در بُنِ چاه غرائز و خواهش‌های نفسانی است و چهره‌ی زیبای باطنی‌اش در ظلمات نفس‌پرستی‌ها محو است و تا از این چاه برون نیاید، پادشاه مصر وجود خود نخواهد شد.

ای مرکـز دایـره‌ی امکـان — وی زُبده‌ی عالَم کون ومکان
تـو شـاه جواهـر ناسـوتـی(*) — خورشیـد مظاهـر لاهـوتی(*)
صد ملک ز بهر تو چشم به راه — ای یوسف مصر بدر آی ز چاه
تـا والـی مصـر وجـود شـوی — سلطـان سریر شهـود شوی
(شیخ بهائی)

(۲) ـ حادثه‌ی فوق را تورات مختلف ذکر کرده و می‌گوید، برادران یوسف ع، پس‌از آنکه او را در چاه انداختند، پشیمان شده و بیرونش آورده، به کاروانی فروختند: «(برادران یوسف) او را گرفته در چاه انداختند، امّا چاه خالی و بی‌آب بود. پس برای غذا خوردن نشستند و چشمان خود را باز کرده دیدند که ناگاه قافله‌ی اسماعیلیان می‌رسد. آنگاه یهودا به برادران خود گفت: برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟ بیایید او را به این اسماعیلیان بفروشیم. و چون تجّار مدیانی در گذر بودند یوسف را از چاه کشیده برآوردند و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره‌ی نقره فروختند.» (سفر پیدایش، باب ۳۷، شماره‌ی ۲۹←۲۵).

(*) ـ «ناسوت» به معنی «عالَم ناس (مردم)» و «لاهوت» به معنی «عالَم إلهیّت» می‌باشد.

**بسا به ما سودی رسانَد یا او را به فرزندی بگیریم؛ و این‌چنین ما یوسف را در آن سرزمین مأوا بخشیدیم؛ و تا تعبیر خوابها را به او بیاموزیم و خداوند بر امر خود مسلّط** (و پیروز) **است، هرچند اکثر مردم نمی‌دانند »**،

به نظر می‌رسد که کاروانیان یوسف را به مصر برده و در بازار برده‌فروشان عرضه کردند و شخصی که از آیات بعد به دست می‌آید از صاحب‌منصبان عالی‌مقام مصر بوده، او را می‌خرد. نام خریدار یوسف را تورات «فوطیفار» ذکر کرده که رئیس گارد فرعون و به نام «عزیز مصر» مشهور بود.[۱] برخی نیز گفته‌اند که وی مقام وزارت یا نخست‌وزیری مصر را داشت.

امّا قرآن این‌گونه جزئیّات را حذف کرده یک سر سراغ گفتگوی خریدار با همسرش می‌رود. خریدار به همسر خود (که نام او در قرآن نیامده ولی مفسّران ـ با توجّه به روایت تورات ـ گفته‌اند نامش «زلیخا» بود) می‌گوید مثل غلامِ زرخرید با این پسر رفتار مکن، شاید برای ما خیری آورد و او را به فرزندی قبول کنیم (که معلوم می‌شود آن زن و شوهر احتمالاً فرزندی نداشتند و به علاوه، آقای خریدار ارزش یوسف را فهمیده بود).

بخش بعدی آیه سخن خداوند است که می‌فرماید بدین‌ترتیب یوسف ـ بنا به مشیّت خدا ـ در محلِّ امن و در جادّه‌ی ترقّی و تعالی قرار گرفت و با استفاده از تعبیر خواب که خدا به او آموخت، توانست به دربار مصر راه یافته به قدرت و حکومت برسد. مقطع آیه مشعر بر آن است که خداوند خوب می‌داند چگونه ـ با تدبیرهای خویش ـ صحنه را برای هرکس پیش آورَد (و مثلاً او را از بُن چاهی به تخت پادشاهی رساند). امّا اکثر مردم در تدبیرهای نهان إلهی اندیشه نمی‌کنند و فقط ظواهر را دیده همه چیز را بر پایه‌ی شانس و تصادف می‌سنجند!

(۲۲) وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥٓ ءَاتَيْنَـٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ .

« **و همین‌که او** (یوسف) **به حدّ رشد رسید، حکمت و دانش به او عطا کردیم و ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم »**،

به دست می‌آید که وقتی یوسف توسّط برادرانش به چاه افکنده شد، بالغ نشده بود. سنِّ «رُشد» را برای یوسف، طبری از ضَحّاک ۲۰ و از ابن‌عبّاس ۱۸ سال نقل می‌کند که این ارقام از دو جهت صحیح به نظر می‌رسد : **اوّل** آنکه منتهای جاذبیّت و شاخص شدن جوان در این سنین ظهور می‌کند و **دوّم** آنکه با ختام آیه می‌سازد و دوره‌ی پنجساله‌ای را ـ پس‌از بلوغ ـ به عنوان رسیدن به تقوی و نیکوکاری درنظر می‌گیرد. (**وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِین**).

---

(۱) ـ «مدیانیان یوسف را در مصر به فوطیفار که خواجه‌ی فرعون و سردار افواج خاصّه بود فروختند» (تورات، سِفر پیدایش، باب۳۷، شماره‌ی ۳۶).

واژه‌ی «**حُکْم**» را در آیه، عدّه‌ای تعبیر به «نُبُوّت» کرده‌اند. ولی، این برداشت، آیه را از سیاق خود خارج ساخته به یکباره آینده را مطرح می‌سازد. منظور از «**حُکم**» را می‌توان «سخنان پُر مغز و محکم» (در باب اخلاق و زندگی) و معرفت به خدا و هستی ـ یعنی «حِکمت» ـ درنظر گرفت. طبری نیز معتقد است مقصود از «**حُکم**» در آیه، عقل و دانشی است که خداوند قبل‌از نبوّت به یوسف داد.

ختام آیه مشعر بر آن است که یوسف آن‌مقام را بدون مجاهدت به دست نیاورد، بلکه در نتیجه‌ی نیکوکاری و استحقاقی که از خود نشان داد به آن‌مرتبه رسید. لحن کلّیِ عبارتِ پایانی آیه حاکی از آن است که رسیدن به آن مراتبِ حکمت، ویژه‌ی یوسف نیست و هرجوانی که دوران بلوغ را با تقوی طی کرده به نیکی‌ها روی آورَد، خداوند وی را از حکمت‌های خویش بهره‌مند می‌سازد.[۱]

---

(۱) ـ خوشا به حال جوانانی‌که چون یوسف، این مرحله از عمر را یکسره به بهره‌گیری از غرائز نسپرده و با حفظ عفّت، به یک سلسله شناخت‌ها و مسئولیّت‌هایی در زندگی به توفیق خدا، نائل می‌آیند.

# بخش پنجم

## (یوسف^ع^ در مصر؛ کید اوّل)

(۲۳) وَ رَاوَدَتْهُ ٱلَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِۦ وَغَلَّقَتِ ٱلْأَبْوَٰبَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ۚ قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ ۖ إِنَّهُۥ رَبِّيٓ أَحْسَنَ مَثْوَايَ ۖ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ .

« **و آن زنی که او** (یوسف) **در خانه‌ی وی بود از او کام خواست؛ و درها را** (محکم) **ببست و گفت: پیش آی که از آن توام!** (یوسف) **گفت: پناه بر خدا! همانا او** (شوهر تو) **ولی‌نعمت من است، جایگاهم را نیکو داشته و بی‌شک ستمکاران رستگار نمی‌شوند** »،

واژه‌ی «**رَاوَدَتْهُ**» در آیه از مصدر «**مُراوده**» به معنی «تماس و حشر و نشر» است و از «**رَاوَدَتْهُ عَنْ نَفْسِهِ**» مراد، درخواست مراوده‌ی جنسی می‌باشد. در «**إِنَّهُ لاَيُفْلِحُ الظَّالِمُونَ** = بی‌شک ستمکاران رستگار نمی‌شوند» در ختام آیه، ضمیر«هاء» در «**إِنَّهُ**»، ضمیر شأن است که به منظور توجّه دادن به کار می‌رود.

چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

**اوّل** آنکه مسلّماً آیه‌ی کریمه مطالبی را حذف کرده است که یوسف^ع^ رفته رفته در خانه‌ی عزیزِ مصر، رشد می‌کرد و جذّابیّت و جمالش دل خانمِ خانه را ربوده بود تا آنجا که سرانجام آتش عشق خانم نسبت به یوسف بالا گرفت و بالأخره روزی بر آن شد که محیط را خلوت نموده درها را ببندد و به او بگوید: **سوی من آی، در اختیار توام!** مفسّران نام آن زن را که همسر فوطیفار ـ عزیز مصرـ بود «**زلیخا**» ذکر کرده‌اند، ولی در تورات و قرآن چنین نامی مذکور نیست.

**دوّم** آنکه بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که یوسف پاک که در آن عوالم نبود؛ از بعضی حرکات خانم خانه به تعجّب می‌رفت تا آنکه با تقاضای صریح او مواجه شد؛ و آیه می‌فرماید، بلافاصله خود را در پناه خدا قرار داد (تا از «خارج» و «داخل» وسوسه نشود)[1] و پاسخش به زلیخا جُز این نبود که پناه می‌برم به خدا از اینکه تحت تأثیر تو، مغلوب نفس شوم؛ سپس استدلال می‌کند که شوهرت ولی‌نعمتِ من است و مقام مرا والا داشته (و این، همان عبارتی است که در آیه‌ی ۲۱ عزیز مصر به هنگام خرید یوسف، به همسرش

---

(۱) ـ یوسف ابتدا از گناه زنا به خدا پناه می‌برد ـ چه با زلیخا چه با هر زن دیگری ـ سپس استدلال می‌کند که به علاوه این، خلاف اصول معرفت انسانی است که انسان نسبت به زنی‌که شوهر او محبّت‌ها در حقّش کرده قصد خیانت کند. همچنین آیات ۲۴، ۳۳، ۵۱، ۵۶، ۵۷ و ۹۰ سوره می‌رساند که یوسف^ع^ اصولاً اهل زشتکاری نبود، چه با زن بی‌شوهر و چه با زن شوهردار و چه شوهر آن زن محبّت‌ها در حقّش کرده باشد و چه نکرده باشد.

زلیخا گفت «**أَكْرِمِی مَثْوَاهُ**» و ضمیر «او» را در آیه‌ی فوق به وضوح معرّفی می کند که به «فوطیفار» برمی گردد)[1].

**سوّم** آنکه ختام آیه دنباله‌ی سخن یوسف به زلیخاست که مسلّماً اگر من به تقاضای تو تن دردهم ستمکارم و ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

(۲۴) **وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِۦ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَآ أَن رَّءَا بُرْهَـٰنَ رَبِّهِۦ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلْفَحْشَآءَ إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُخْلَصِينَ .**

« **و هرآینه آن زن قصد وی کرد و** (یوسف نیز) **اگر برهان خداوندش را نمی‌دید، قصد او کرده بود؛ چنین** (خواستیم) **تا بدی و زشتکاری را از او بگردانیم، همانا وی** (یوسف) **از بندگان مخلص ما بود** »،

آیه‌ی شریفه چند نکته به دست می‌دهد:

**اوّل** آنکه می‌فرماید زلیخا برای کامجویی آهنگ یوسف کرد و یوسف نیز به اقتضای غریزه‌ی طبیعی، بدو میل نمود امّا همین‌که برهان إلهی را دید، از آن دام اهریمنی بیرون جَست. به عبارت دیگر آیه نشان می‌دهد که انسان‌های نیک و بد هردو در یک وجه مشترکند، هردو وسوسه‌ها و رغبت‌هایی می‌یابند. ولی انسان‌های پاک ـ با بهره‌گیری از برهان‌هایی ـ از ناپاکان جدا می‌شوند. انسان مؤمن یاد خدا کرده با براهین إلهی، آن وسوسه‌ها را از خود می‌راند و غیرمؤمن با نفس خود تنها مانده با توجیهات نفسانی، پیرو وسوسه‌ها می‌شود.

**دوّم** آنکه در اینکه مقصود از «**بُرْهانَ رَبِّهِ**» در آیه چه بوده، مفسّران اقوال گوناگون آورده‌اند: **برخی** گفته‌اند یوسف جبرئیل را در برابر خود دید که او را به حفظ خود می‌خواند؛ **بعضی** دیگر آورده‌اند که یوسف پدرش یعقوب را دید که با ناراحتی انگشت به دهان می‌گزد. روشن است که اینها همه خیال‌پردازی است. صاحب تفسیر«المیزان» گوید «**بُرْهانَ رَبِّهِ**» نوعی یقین شهودی است که خداوند به بندگان مخلصش می‌دهد و نفس با دیدن آن به امر حق تسلیم می‌شود. ولی این مطلب نیز مشخّص نیست. از نظر ما بهتر است «**بُرْهانَ رَبِّهِ**» را همان سخن استواری بدانیم که یوسف به زبان آورد و گفت: «**مَعَاذَ اللهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَایَ إِنَّهُ لاَیُفْلِحُ الظَّالِمُونَ** = پناه می‌برم به خدا همانا شوهر تو ولی‌نعمت من است، او جایگاهم را نیکو داشته و بی‌شک ستمگران رستگار نمی‌شوند.» و شگفت‌آور است که مفسّران به این آیه‌ی نزدیک توجّه نکرده‌اند یا آن را برهانی خداپسندانه و اخلاقی ندیده‌اند و در پی قرائن دور رفته‌اند! واضح است که خداوند انسانِ

---

(۱) ـ ما جرا را در تورات چنین می‌خوانیم: «و آقای(یوسف) دید که خداوند با وی می‌باشد و هرآنچه او می کند خداوند در دستش راست می‌آورَد. پس یوسف در نظر وی التفات یافت و او را به خانه‌ی خود برگماشت و تمام مایَملکِ خویش را به دست وی سپرد» (سِفر پیدایش، باب۳۹، شماره‌ی ۵←۳). : «و واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته گفت: با من همخواب شو. امّا او اِباء نموده به زنِ آقای خود گفت: اینک آقایم از آنچه نزدِ من در خانه است خبر ندارد و آنچه دارد به دست من سپرده است. بزرگتری از من در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جُز تو چون زوجه‌ی او می‌باشی، پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟!» (سفر پیدایش، باب ۳۹ ، شماره‌ی ۱۰←۷).

مستعد را به سوی براهین حق هدایت می‌کند و آدمی می‌تواند در پرتو آن براهین، از گناهان اجتناب نموده پرهیزکار شود، چنانکه در آیه‌ی۲۰۱ سوره‌ی اعراف به این‌موضوع اشاره شده و می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ** = متّقیان، چون وسوسه‌ای از شیطان بدیشان رسد، یادِ خدا می‌کنند و در دم بصیرت می‌یابند».

**سوّم** آنکه ملاحظه می‌شود که در آیه‌ی شریفه جواب «**لَوْلا**» پیش‌از آن آمده و می‌فرماید: «**وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْلا أن رَءَا بُرْهانَ رَبِّهِ**»؛ درصورتی‌که به قول برخی از نحویّون باید می‌فرمود: « **لَوْلا أنْ رَءَا بُرْهانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِها**». و لذاجواب «لَولا» در جمله‌ی شرطی (که با «لولا» آغاز می‌شود) محذوف است و آیه درواقع می‌گوید: «**لَقَد هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْلا أن رَءا بُرْهان رَبِّهِ لَهَمَّ (یا «لَفَعَلَ»)بِها** = زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف نیز قصد زلیخا کرد و اگر برهان خداوندش را نمی‌دید، قصد خود اجرا کرده بود». ولی بهتر است گفته شود: جواب لولا گاهی مقدّم می‌شود (و لولا بعد از جواب می‌آید) و شاهدش در خود قرآن کریم آمده است چنانکه می‌فرماید: «**وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِی بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا** = دل مادر موسی از شکیبایی تهی شد و نزدیک بود که آن ماجرا را آشکار کند، اگر قلبش را استوار نمی‌ساختیم» (قصص/۱۰).

**چهارم** آنکه بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که چون یوسف ع بنده‌ی مخلص خدا بود، خداوند توفیقش داد تا «برهانی واضح و بجا» در موقع حسّاس به ذهنش آید و از آن زشتی دوری کند. بنابراین، اگر انسان خود را برای خدا خالص کند، در مواقع حسّاس خدا به یاری‌اش می‌شتابد و برای دریافت چنین فیض‌هایی، باید راه اخلاص را پیمود. خیلی‌ها معلومات دارند، ولی آن معلومات در موقع مقتضی به دادشان نمی‌رسد. این، توفیق خداست که شامل حال همه‌کس نمی‌شود و باید لیاقتی در انسان باشد تا به او برسد. در آن شرایطِ سختِ تحریک‌آمیز، خداوند به یوسف توفیق داد تا ذهنش را از زلیخا بَرکَنَد و متوجّه مسئولیّت خدایی‌اش شود. البتّه شیطان وسوسه‌گر در برابر بندگان مخلص خدا مغلوب می‌شود چنانکه از قول وی آمده است: «**لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِی الأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ** = (شیطان گفت: خداوندا! باطل را) در زمین برای بنی‌آدم می‌آرایم و همگی آنان را به گمراهی خواهم کشید، مگر بندگان مخلص‌ات را» (حِجر/ ۳۹ و ٤٠).

**پنجم** آنکه ملاحظه می‌شود، چگونه قرآن یک صحنه‌ی داغِ جنسی را با عفّتِ کلام وصف کرده، به طوری‌که به هیچ‌وجه محرّک نیست و اگر قرار بود این مضمون به دست عرب‌های عادی بیفتد، چه کلمات و الفاظ قبیحی که به کار نمی‌بردند! چنانکه حتّی مفسّران دست به گفتار عجیب و غریب زده سخن از مقولات قبیحی به میان آورده‌اند!

(۲۵) وَ ٱسْتَبَقَا ٱلْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُۥ مِن دُبُرٍ وَ أَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا ٱلْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَآءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« **و هردو به سوی در دویدند و آن زن پیراهن او** (یوسف) **را از پشت دَرید و** (آنگاه) **شوهرِ زن را در آستانِ در دریافتند؛ زن** (پیش‌دستی کرده و) **گفت: کیفر کسی که قصد بد درباره‌ی خاندان تو کرده باشد چیست؟ جُز اینکه به زندان اُفتد یا عذابی دردناک بدو رسد؟** »،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که در اثنای آن «تعقیب و گریز» زلیخا چنگ انداخت و پیراهن یوسف را از پشت درید و سپس ناگهان هردو با شوهر زلیخا ـ که بی‌خبر از همه جا به صحنه وارد شده بود ـ رویاروی گردیدند؛ به قول فردوسی:

چو یوسف زِ دامِ گُنَه شد رها — از آنجا برون شد چو باد هـوا
زلیخا زِ حرصِ دل و کام تن — دوید و زدش چنگ در پیرهن
درید از پَسَش پیرهن از قضا — عزیـز اندر آمد چو باد هوا

بخش بعدی آیه نشان می‌دهد که مجرم وقتی مفتضح شد، به تهمت رو می‌آورد! به عبارت دیگر گناه، گناه می‌سازد و تا وقتی‌که نیّت گناه در انسان هست، هرگز خود را محکوم ندانسته تلاش می‌نماید با شیوه‌های مختلف خود را تبرئه کند و در این‌راه دست به گناهان جدید می‌زند. از سوی دیگر آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که زلیخا عشق و علاقه‌ای به یوسف نداشت و قصدش بیشتر دفع شهوت بود، و الاّ یوسف را سپر بلای خود نمی‌ساخت.[1] یا علاقه‌ی او در حدّی نبود که در راه تبرئه‌ی خویش، از پیشنهاد زندان و شکنجه‌ی یوسف خودداری ورزد.

(۲۶و۲۷) **قَالَ هِيَ رَٰوَدَتۡنِي عَن نَّفۡسِيۚ وَشَهِدَ شَاهِدٞ مِّنۡ أَهۡلِهَآ إِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن قُبُلٖ فَصَدَقَتۡ وَهُوَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ . وَإِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٖ فَكَذَبَتۡ وَهُوَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ .**

« (یوسف) **گفت: او مرا به خویشتن خواند! و شاهدی از بستگان زن گواهی داد** (که) **اگر پیراهن او** (یوسف) **از جلو چاک خورده زن راست گفته و او** (یوسف) **از دروغگویان است** » « **و اگر پیراهن او** (یوسف) **از پشت پاره شده، زن دروغ گفته و او** (یوسف) **از راستگویان است** »،

---

(۱) ـ این‌گونه دقائق در تورات کنونی نیست و داستان با اختلافاتی نسبت به قرآن ذکر شده و خصوصاً کلامش در مقایسه با قرآن جاذبه ندارد، می‌نویسد: «و روزی واقع شد که (یوسف) به خانه درآمد تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی در آنجا نبود. پس (زلیخا) جامه‌ی او را گرفته گفت با من بخواب! امّا او جامه‌ی خود را به دستش رها کرده گریخت و بیرون رفت ... (زلیخا) مردانِ خانه را صدا زد و بدیشان بیان کرده گفت: بنگرید مرد عبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند و نزد من آمد تا با من بخوابد و به آواز بلند فریاد کردم. و چون شنید که به آواز بلند فریاد برآوردم، جامه‌ی خود را نزد من واگذارده فرار کرد و بیرون رفت. پس جامه‌ی او را نزد خود نگاه داشت تا آقایش به خانه آمد. و به وی بدین‌مضمون ذکر کرده گفت: آن غلام عبرانی که برای ما آورده‌ای نزد من آمد تا مرا مسخره کند و چون به آواز بلند فریاد برآوردم جامه‌ی خود را پیش من رها کرده گریخت. پس چون آقایش سخن زن خود را شنید، خشم او افروخته شد و آقای یوسف او را گرفته در زندان‌خانه‌ای که اسیران پادشاه بودند انداخت.» (سِفر پیدایش، باب ۳۹، شماره‌ی ۲۰←۱۱).

یوسف[ع] حقیقت را فاش می‌کند، زیرا در چنین شرایطی دروغگویی بی‌تقوایی است و بعضی صوفیّه (ملامتیّه) که چنان پیشنهادی کرده‌اند، به خطا رفته‌اند!

برخی از مفسّران که به ذکر غرائب عادت دارند، در اینکه آن شاهد که بوده اقوالی آورده‌اند و ازجمله گفته‌اند طفلی در گهواره بوده که به فرمان خدا زبان گشود و به بی‌گناهی یوسف شهادت داد. ولی متن آیه صریح است که شاهد مزبور از خویشان زلیخا بوده که علی‌رغم رابطه‌ی خویشاوندی، قضاوت منصفانه‌ای کرد.

(۲۸) فَلَمَّا رَءَا قَمِيصَهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُۥ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ .

« **پس چون** (شوهر) **دید پیراهن او** (یوسف) **از پشت دریده شده، گفت: بی‌شک این از کید** (ترفند) **شما زنان است، همانا نیرنگ شما زنان بزرگ است** »،

روشن است که عزیز مصر فهمیده بود همسرش لغزیده، ولی زنانِ حاضر در مجلس را مخاطب قرار داده و می‌گوید اینگونه پیش‌آمدها نتیجه‌ی نیرنگ شماست و شما زن‌ها نیرنگ‌بازهای غریبی هستید! (البتّه آیه، بدان معنی نیست که خداوند چنین رأیی راجع به زنان دارد، بلکه آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که موضوع توسّط شوهر زلیخا کم‌اهمّیّت جلوه داده شد تا حفظ آبرو شود.).

(۲۹) يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا وَٱسْتَغْفِرِي لِذَنۢبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ ٱلْخَاطِـِٔينَ .

« **ای یوسف! از این**(حادثه) **رویگردان؛ و تو** (ای زن) **از گناهت آمرزش بخواه که تو از خطاکاران بوده‌ای** »،

عزیز می‌خواهد ـ بی‌آنکه یوسف را متّهم سازد ـ به نحوی آبروی دربار و خانواده‌اش را حفظ کند. از اینرو ابتدا به یوسف می‌گوید، برو و موضوع را ـ هرچه بوده ـ فراموش کن و به کسی‌هم بازگو نکن! سپس رو به زلیخا کرده و او را خطاکار معرّفی می‌کند و اضافه می‌نماید که برو توبه کن! به قول فردوسی :

| | |
|---|---|
| بدو گفت کای کودک[1] بی‌خرد | همی رای تو دام بد گسترد |
| تو از بینوایی خطا کـرده‌ای | بـه راه بلا دام گسـترده‌ای |
| به راه هوی وهوس گشتـه‌ای | به دل تخم بیگانگی کِشته‌ای |
| به اهریمنِ بـد عنان داده‌ای | بگفتِ وی از راه افتاده‌ای |
| اگر بازگـردی از این یاوه راه | بیامرزمت این خطا و گناه |

(۱) ـ مناسب بود در این مصرع، به جای «کودک» واژه‌ی «زن» به کار رود: (بدو باز گفت ای زن بی‌خرد . . . !).

# بخش ششم

## (یوسف(ع) و مجلس مهمانی؛ کید دوّم)

(۳۰) وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي ٱلْمَدِينَةِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَىٰهَا عَن نَّفْسِهِۦ ۖ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ۖ إِنَّا لَنَرَىٰهَا فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ .

« **و زنانی در آن شهر** (مصر، به ملامت) **گفتند: همسر عزیز از غلامش کام می‌خواهد؛ به راستی‌که غلام دل او را به مهر درربوده است؛ همانا ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم** »،

واژه‌ی «**نِسْوَة**» در آیه‌ی شریفه «جمع **قِلّة**» است و تعداد زنان را سه تا ده نفر معرّفی می‌کند (برعکس «**نِساء**» که «جمع **کثرة**» بوده و به بیش‌از ده نفر اطلاق دارد). معلوم می‌شود، زنان مورد اشاره، تعدادی زنان درباری بودند که آوازه‌ی جمال یوسف(ع) و عشق زلیخا به او، میانشان منتشر شده بود. «**تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ** = مراوده می‌خواهد با نفس غلامش» به معنی «کام‌خواهی از غلام» است (توضیح آیه‌ی۲۳). واژه‌ی «**شَغَفَ**» از مادّه‌ی «شَغاف» به معنی «پرده‌ی نازک روی قلب» می‌باشد و «**شَغَفَهَا حُبًّا** = دوستی او پرده‌ی دلش را دریده» یعنی «عشق یوسف به درون قلب زلیخا رسوخ کرده است».

ختام آیه بیانگر ملامت زلیخا توسط زنان درباری است که بانوی متشخّصی چون او، باید چنان باشد که همه‌ی مردان در برابرش زانو زنند! نه آنکه خود زبون و ذلیل غلامش شود، حقّا که او در اشتباه بزرگی است و موضع خود را نمی‌شناسد.

(۳۱) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَـًٔا وَ ءَاتَتْ كُلَّ وَٰحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَ قَالَتِ ٱخْرُجْ عَلَيْهِنَّ ۖ فَلَمَّا رَأَيْنَهُۥٓ أَكْبَرْنَهُۥ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَٰشَ لِلَّهِ مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنْ هَٰذَآ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ .

« **پس چون** (زن عزیز) **عیب‌جویی و مکر آنها را بشنید، به سویشان فرستاد و برای‌شان مجلسی** (میهمانی) **ترتیب داد و به** (دست) **هریک** (از زنان) **کاردی داد** (تا میوه پوست کَنَند) **و** (آنگاه) **گفت** (ای یوسف!) **بر آنان درآی؛ پس چون آنها او** (یوسف) **را دیدند، بزرگش شمردند و** (چنان خیره‌ی جمال وی گشتند که) **دستان خود را** (به جای میوه) **بریدند! و گفتند: حاشَ لِلّه! این بشر نیست، همانا این جُز فرشته‌ای گرامی نباشد** »،

زلیخا، برای آنکه به دوستان درباری‌اش بفهماند که اگر آنها به جای او بودند در برابر یوسف بیش‌از او بی‌تاب می‌شدند و سخنانشان همه ادّعای توخالی است، آنان را به میهمانی خواند تا یوسف را ببینند؛

هرکه تماشای روی چون قمرت کرد سینه سپر کـرد پیـش تیر ملامت!

شاید بتوان گفت آیه‌ی کریمه، نشان می‌دهد که یوسف ع، علاوه بر زیبایی، وقار هم داشت و زنان ازهردو صفت او حیران شدند و در نظرشان بس مهم جلوه کرد، تا جایی‌که محو جمال وی، دستان خود را به جای میوه بریدند:

گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی روا بـود کـه ملامت کنی زلیخـا را!

احتمالاً منظور این نیست که همه‌ی زنهای حاضر در مجلس ـ تک تک ـ دستهای خود را به جای میوه بریدند، بلکه می‌تواند فقط برخی از آنها چنین کرده باشند و آیه‌ی شریفه به طور کلّی در اینباره سخن گفته باشد. مقصود، ذکر شدّت جاذبیّت یوسف است که همه‌ی زنان را تحت تأثیر قرار داده بود، تا جایی‌که گفتند: پاکا خداوندا! این بشر نیست، فرشته‌ای است گرامی!

که این نیسـت از گوهر آدمی فرشته‌است پیداشده برزمین!

(۳۲) قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ ٱلَّذِى لُمْتُنَّنِى فِيهِ ۖ وَلَقَدْ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ فَٱسْتَعْصَمَ ۖ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَآ ءَامُرُهُۥ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ ٱلصَّٰغِرِينَ .

« (زلیخا) **گفت: این همان کس است که مرا درباره‌اش ملامت می‌کردید؛ و همانا من از او کام خواستم و او خویشتن‌داری کرد، و اگر آنچه را فرمانش می‌دهم انجام ندهد بی‌شک به زندان افکنده می‌شود و از به ذلّت‌افتادگان خواهد بود** »،

زلیخا چون می‌بیند همه مجذوب یوسف شده و به او حق می‌دهند، به کار خود اعتراف کرده و آنگاه یوسف را تهدید می‌نماید. از آیه‌ی شریفه فهمیده می‌شود که زلیخا در شوهرش عزیز، نفوذ زیادی داشته تا آنجا که اگر می‌خواسته می‌توانسته ـ علی‌رغم آنچه پیش آمده بود ـ موجبات به زندان رفتن یوسف را فراهم سازد. می‌گوید، اگر یوسف خواسته‌ی مرا اجابت نکند، به زندان رفته وبه خواری و ذلّت می‌افتد.

(۳۳) قَالَ رَبِّ ٱلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِمَّا يَدْعُونَنِىٓ إِلَيْهِ ۖ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّى كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ ٱلْجَٰهِلِينَ .

« (یوسف) **گفت: خداوندا! زندان نزد من ـ از آنچه مرا بدآن می‌خوانند ـ محبوبتر است و اگر نیرنگ ایشان را از من نگردانی، به سویشان میل کرده و از نادانان می‌شوم** »،

ظاهراً آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که همه‌ی زنانِ حاضر در مجلس از یوسف کام می‌خواستند و یوسف درمانده از اینکه در برابر آن زنان با نفوذ درباری چه کند، دست به دعا برمی‌دارد.

ضمناً آیه‌ی شریفه بیانگر آن است که آئین خداپرستی که یوسف توسّط یعقوب ؑ با آن آشنا شده و به آن ایمان آورده بود، زنا را گناه می‌دانست و این‌مطلب از احکام اساسی دیانت است و خاصّ اسلام نیست.

(۳۴) **فَٱسۡتَجَابَ لَهُۥ رَبُّهُۥ فَصَرَفَ عَنۡهُ كَيۡدَهُنَّۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ** .

« **پس خدایش دعای او را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بازداشت؛ همانا خدا شنوا و داناست** »،

یعنی، خدایی‌که هر ندایی را می‌شنود[1] و به هر استحقاقی داناست، دعای یوسف را اجابت کرد و شرایطی پیش آورد که زنان تا مدّتی سراغ یوسف نرفتند.

---

(۱) ـ شنوایی خدای سبحان، امری حسّی (مانند شنوایی انسان) نیست و با حواس صورت نمی‌پذیرد بلکه علم دقیق خداوند به مسموعات است.

# بخش هفتم

## (یوسف[ع] در زندان)

(۳۵) **ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا رَأَوُاْ ٱلۡأٓيَٰتِ لَيَسۡجُنُنَّهُۥ حَتَّىٰ حِينٖ .**

« **سپس ـ پس‌از آنکه نشانه‌ها**(ی پاکیِ یوسف را) **دیدند ـ به نظرشان آمد که حتماً او را تا مدّتی زندانی کنند** »،

ظاهراً موضوع عشق زلیخا به یوسف و غائله‌ی پیش‌آمده، بین مردم شایع شده بود و عزیز را وادار به موضع‌گیری می‌کرد؛ سه راه در پیش بود: **(۱)** زلیخا را طلاق داده به زندان افکند؛ که باعث آبروریزی می‌شد و به علاوه چون دل نزد زلیخا داشت، نفوذ او وی را از این‌کار بازمی‌داشت. **(۲)** اوضاع را به نحوی با مأمورینش کنترل نموده شایعات را با زور و تهدید از سرِ زبان‌ها بردارد؛ که این‌کار نیز چه بسا مشکلات را فزونی می‌بخشید. **(۳)** بهترین راه اینکه کاسه کوزه‌ها را سر یوسف بشکنند و او را تا مدّتی که این سر و صداها بخوابد ـ به جرم قصد تجاوز به زن عزیز ـ زندانی کنند؛ مظلوم‌کشی ـ بر طبق روال عمومی قدرتمندان در تاریخ ـ در نظر عزیز و دستگاهش سهل‌تر آمد![(۱)]

البتّه مدّت زندان یوسف را مفسّران گوناگون نقل کرده‌اند، ولی به نظر قول هفت سال از همه معتبرتر می‌نماید (تفاسیر مجمع البیان و ابوالفتوح رازی ـ توضیح آیه‌ی۴۲).

(۳۶) **وَ دَخَلَ مَعَهُ ٱلسِّجۡنَ فَتَيَانِۖ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَعۡصِرُ خَمۡرٗاۖ وَ قَالَ ٱلۡأٓخَرُ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَحۡمِلُ فَوۡقَ رَأۡسِي خُبۡزٗا تَأۡكُلُ ٱلطَّيۡرُ مِنۡهُۖ نَبِّئۡنَا بِتَأۡوِيلِهِۦٓۖ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ .**

« **و دو جوان با او به زندان درآمدند؛ یکی‌شان گفت: همانا من خود را** (درخواب) **دیدم که** (برای) **شراب** (انگور) **می‌فِشُرَم و دیگری گفت: به درستی من خود را** (به خواب) **دیدم‌که بر روی سرم نان می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند؛ ما را** (ای یوسف) **از تعبیر این**(خواب‌ها) **با خبر ساز که همانا تو را از نیکوکاران می‌بینیم** »،

دو جوان ـ یکی نانوای شاه و دیگری ساقیِ وی ـ با یوسف[ع] «همسلّول» بودند. هردو، متّهم به خیانت (قصد مسموم کردن شاه) شده بودند و در خطر اعدام قرار داشتند. بنابراین، طبعاً نگران سرنوشت خویش بودند. در این شرایط هریک از آنها خوابی دید که مرتبط با حرفه و انعکاس آرزویش بود. ساقی، مشتاق

---

(۱) ـ چنانکه در تورات می‌خوانیم: «آقای یوسف او را گرفته در زندان‌خانه‌ای که اسیران پادشاه بسته بودند انداخت و آنجا در زندان ماند» (سِفر پیدایش، باب۳۹، شماره‌ی۲۰).

بود که بازگردد و مانند گذشته شرابگیر فرعون شود، و نانوا که در جریان حمل نان به دربار، می‌بیند خطری متوجّهِ اوست و پرندگان نان را از سرش برمی‌دارند! چون، در مجالست با یوسف ع محبّت و زهد او را دیده بودند، خواستند تا خوابشان را برای‌شان تعبیر کند.

شایان ذکر اینکه در متن آیه از «فِشُردن شراب» سخن رفته، حال آنکه شراب را نمی‌فِشُرند، بلکه انگور را برای تهیّه‌ی شراب می‌فِشُرَند. در این‌باره طبرسی از قول زَجّاج و ابن انباری آورده که این تعبیر از باب «**تَسمِيَةُ الشَّىْءِ بِاسْمِ ما يَؤُولُ إِلَيْه**» است یعنی نامگذاری اشیاء به اعتبار عاقبتشان، چنانکه در فارسی نیز مثلاً دانشجوی پزشکی را «دکتر» می‌گویند. اَصمَعی (ادیب مشهور عرب) گزارش نموده که نزد برخی از اقوامِ عرب «خَمر» به معنای «انگور» نیز آمده است.

(۳۷) قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِۦٓ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِۦ قَبْلَ أَن يَأْتِيَكُمَا ۚ ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِى رَبِّىٓ ۚ إِنِّى تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَهُم بِٱلْءَاخِرَةِ هُمْ كَٰفِرُونَ .

« (یوسف) **گفت: طعامی ـ که از آن برخوردار شوید ـ بر شما نیاید، مگر پیش‌از آنکه به سویتان آید، شما را از تعبیر** (عاقبت) **آن** (خواب‌ها) **آگاه گردانم؛ این از چیزهایی است که خداوندم به من آموخته؛ همانا من آئین قومی را که به خدا ایمان ندارند و آخرت را منکرند، ترک کرده‌ام** »،

درمورد بخش اوّل آیه عدّه‌ای برداشت کرده‌اند که یوسف می‌گوید می‌توانم غذای بعدی شما را پیش‌گویی کنم. و این به خاطر آن بود که آندو، سخن بعدی وی را درباره‌ی رؤیای خود تکذیب نکنند. ولی به قولِ برخی دیگر این تعبیر ضعیف است و یوسف فرصتی برای تبلیغ خداشناسی می‌خواسته تا معارفی از توحید را تحویل آن‌دو زندانی دهد. از این رو به آنها می‌گوید پیش‌از آنکه مأموران زندان جیره‌ی غذایی ما را بیاورند تعبیر رؤیایتان را به شما خواهم گفت (ضمیر در «تَأوِيلِهِ» به رُؤیا مربوط است) و سپس برای سخنان بعدی خود در زمینه‌ی توحید، زمینه‌سازی کرده می‌گوید تعبیر خواب را خدایم به من آموخته و متعاقباً از آئین اعتقادی خود سخن می‌گوید. این البتّه روش هر مُصلح اجتماعی است که همواره مترصّد است تا از هر فرصتی برای اصلاح عقاید و هدایت مردم ـ بی‌آنکه اجر و مزدی بطلبد ـ استفاده کند.

(۳۸) وَٱتَّبَعْتُ مِلَّةَ ءَابَآءِىٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۚ مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشْرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَىْءٍ ۚ ذَٰلِكَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ .

« **و آئین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی می‌کنم؛ ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا گیریم؛ این**(نعمت توحید) **از کرم خدا بر ما و بر** (همه‌ی) **مردم است، ولی اکثر مردم سپاس نمی‌دارند** (و رو به شرک می‌روند) »،

یوسف ع می‌گوید من از کسانی‌که به خدا و آخرت ایمان ندارند نیستم (آیه‌ی قبل) بلکه آئین پدرانم را دنبال می‌کنم؛ سپس در توضیح آئین پدران و تکمیل توصیف اعتقادات خود، زبان به نصیحت می‌گشاید که

ای دوستان زندانی! توحید فضل خداست [زیرا انسان را از ذلّتِ بندگیِ موجودات حقیر و محدود، نجات می‌دهد و باعث می‌شود که آدمی خود را به شایستگی بشناسد و غریزه‌ی پرستش را ـ چنانکه سزاوار است ـ به خدا اختصاص دهد. کسانی که به این مقام نرسیده‌اند، خود و خدا را گم کرده‌اند] و اکثر مردم چنین‌اند یعنی سپاس‌گزارِ نعمتِ توحید که مایه‌ی عزّتشان است نبوده و به انواع مختلف شرک می‌ورزند (مصیبتی‌که همچنان ادامه دارد!).

(۳۹) **يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ** .

**« ای دو رفیقِ زندان! آیا اربابان پراکنده بهترند یا خدای یکتای مقتدر؟ »،**

آیه‌ی شریفه، نصایح یوسف^ع^ در مقایسه بین توحید و شرک را بیان می‌نماید. می‌گوید، آیا ارباب متعدّد و پراکنده داشتن بهتراست، یا یک ربّ و صاحب اختیارِ غالب و قاهر بر همه چیز؟ از اینجا به دست می‌آید که مصریان قدیم خدا را قبول داشتند، ولی «عبادت» را خاصِّ او ندانسته، به چیزهای مختلف ازقبیل رود نیل و گاو آپیس و شخصیّت‌هایشان، تسرّی می‌دادند. به عبارت دیگر، شرکشان ـ مثل همه‌ی مشرکان تاریخ ـ «**شرک عبادی**» بوده است. (مانند زمان ما که غالب مردم خدای قاهر و غالب را قبول داشته ولی به بزرگان دین چون ارباب انواع می‌نگرند! و آنها را حاضر و ناظر دانسته در سعادت نهایی خود مؤثّر می‌شمرند!) .

(۴۰) **مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ** .

**« شما جُز خدا، اَسمایی را می‌پرستید که خود و پدرانتان آنها را نامیده‌اید و خدا هیچ برهانی را** (بر حقّانیّت) **آنها نازل نکرده است. حُکم، جُز از آنِ خدا نیست و همو فرمان داده که غیراو را بندگی نکنید؛ این است دین پایدار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند »،**

یوسف^ع^ ـ به دنبال توصیف اعتقادات خویش و استدلال بر «یکتاپرستی» ـ وضع خاصّ مصریان را بیان می‌کند. می‌گوید آنچه شما غیر از خدا عبادت می‌کنید، چیزی جُز مشتی نام‌های بی‌دلیل نیست که خود و پدرانتان ـ بی‌هیچ حجّتی از جانب خدا ـ آنها را ساخته‌اید (اعراف/۷۱). به راستی کجا در عالم اَفرادی ـ و لو عالی‌قدر ـ با صفات «باب الحوائج»، «ضامن غریبان» یا «ضامن آهو» پیدا می‌شوند؟ هیچ‌گونه دلیلی، نه در طبیعت، نه در عقل و نه در کتاب آسمانی بر وجود چنین شفیعان و دادرسانی نیست و اینها همه تخیّلات به ارث رسیده از پدران به فرزندان می‌باشد.

سپس می‌گوید حکم دینی فقط از جانب خداست و اگر قرار بود انسان به کسان دیگر برای سعادت و نجات توجّه کند، خدا خود می‌گفت، ولی او فرمان داده که «**أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ** = غیر او را عبادت و بندگی نکنید»، یعنی فقط در برابر خدا خود را بشکنیم و جُز از او طلب نجات و سعادت از کسی نکنیم. «**ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ** = این است دین پایدار» ولی متأسّفانه دکانداران دینی نگذاشتند مردم بفهمند و بنابراین: «**أَكْثَرَ**

**النَّاسِ لَايَعْلَمُونَ** = اکثر مردم نمی‌دانند». خدا را تصدیق داشته و در عین‌حال در برابر هوای نفس، شاهان، روحانیّون و مقدّسین‌شان، خود را می‌شکنند و حالت بندگی و خاکساری دارند و مع‌ذلک تصوّر می‌کنند دیندارند!

(۴۱) يَـٰصَـٰحِبَيِ ٱلسِّجْنِ أَمَّآ أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُۥ خَمْرًا ۖ وَأَمَّا ٱلْـَٔاخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ ٱلطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِۦ ۚ قُضِيَ ٱلْأَمْرُ ٱلَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ .

« **ای دو رفیق زندانی! یکی از شما شراب به آقایش می‌نوشاند و امّا دیگری به دار آویخته خواهد شد و پرندگان از** (پوست و گوشت) **سرش می‌خورند؛ امری که شما از من در باره‌اش نظر خواستید قطعاً چنین می‌شود** »،

به دنبال تعالیم توحیدی، یوسف پاک به تعبیر خواب آن دو زندانی می‌پردازد.[1] مقطع آیه می‌رساند که یوسف در ارتباط با مقام دیگری (خداوند) سخن می‌گفته و از این رو تحقّق پیشگوییهایش را به یقین می‌دانسته است. ملاحظه می‌شود که یوسف‌ع در بیان تعبیر آن خوابها، ادب و اخلاق را رعایت کرده و مستقیماً نگفت که چه کسی آزاد شده و کدام‌یک بر دار خواهد شد. امّا بدیهی است که هریک از دو زندانی ـ با توجّه به شرایط و مشخّصات رؤیایشان ـ به سرنوشت خود پی بردند.

(۴۲) وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٍ مِّنْهُمَا ٱذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَىٰهُ ٱلشَّيْطَـٰنُ ذِكْرَ رَبِّهِۦ فَلَبِثَ فِي ٱلسِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ.

« **و** (یوسف) **به کسی از آندو که می‌دانست نجات می‌یابد، گفت: مرا نزد آقایت به یاد آر!** (امّا) **شیطان یادآوری** (یوسف را) **نزد آقایش از یاد او برد و** (یوسف) **چند سالی در زندان بماند** »،

چون مأموران برای بردن آن دو زندانی آمدند، یوسف‌ع از ساقی ـ که می‌دانست نجات می‌یابد ـ خواست تا

---

(۱) ـ موضوع را در تورات کنونی چنین می‌خوانیم : «و بعداز این امور واقع شد که ساقی و خبّازِ پادشاهِ مصر به آقای خویش خطا کردند و فرعون به آنها غضب نمود و ایشان را در زندانی که یوسف در آنجا محبوس بود انداخت. و هردو در یکشب خوابی دیدند. و به یوسف گفتند: خوابی دیده‌ایم و کسی نیست که آن را تعبیر کند. یوسف بدیشان گفت: آیا تعبیرها از آنِ خدا نیست؟ آن را به من باز گویید. آنگاه رئیس ساقیان خواب خود را به یوسف بیان کرده گفت: در خوابِ من اینک تاکی پیشِ روی من بود، و در تاک سه شاخه بود و آن بشکُفت و گُل آورد و خوشه‌هایش انگور رسیده داد. و جام فرعون دردست من بود و انگورها را چیده در جام فرعون فشردم و جام را به دست فرعون دادم. یوسف به وی گفت: تعبیرش این است، سه شاخه سه روز است. بعداز سه روز فرعون سرترا برافرازد و به منصب بازگمارد. امّا چون رئیس خبّازان دید که تعبیر نیکو بود به یوسف گفت: من نیز خوابی دیده‌ام که اینک سه سَبَد نان سفید بر سرِ من است و مرغان آن‌را می‌خورند. یوسف درجواب گفت: تعبیرش این‌است، سه سبد سه روز می‌باشد و بعداز سه روز فرعون سر تو را از تو بردارد و تو را بر دار بیاویزد» (سفر پیدایش، باب ۴۰ ، شماره‌ی۱۹←۱، به اختصار).

درباره‌ی او با فرعون صحبت کند، شاید به کارش رسیدگی نمایند.[1]

امّا بخش بعدی آیه حاکی از آن است که چون آن ساقی، از زندان به درآمد و به راحتی رسید، همه‌ی قول و قرارها از خاطرش رفت.[2] قرآن، این فراموشی را به شیطان نسبت داده، زیرا سپاس از محبّتی که شخصی به انسان کرده و حفظ قرار با او، حق است و شیطان است که آدمی را در برابر این حق غافل می‌سازد. واژه‌ی «**بِضْع**» که تعداد سال‌های یوسف ع را در زندان بیان می‌دارد ، بین سه تا نُه سال در نظر گرفته می‌شود.

برخی از مفسّران گفته‌اند که خداوند یوسف را ـ به خاطر واسطه‌تراشی و درخواست از غیرخدا ـ بدان‌طریق مجازات کرد. چنانکه شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر آورده، جبرئیل بر یوسف ع نازل شد و گفت: خدایت سلام می‌رساند و گوید، چه گمان بُردی؟ پنداشتی تو را فراموش کردم؟ این کِرْم را در طبقه‌ی هفتمِ زمین فراموش نکرده‌ام! اکنون به عزّتم که باید هفت سال دیگر در اینجا بمانی! امّا این تعبیر صحیح نیست و «توکّل» منافاتی با «استفاده از ابزار و امکانات» ندارد. مسلّماً یوسف ع توکّل به خدا داشت و ضمناً از هر راه ممکن نیز برای آزادیِ خود تلاش می‌نمود که یکی از آنها می‌توانست طرح وضعش نزد شاه توسّط مقرّب او بوده باشد. به عبارت دیگر توسّل به عِلَل و اسباب طبیعی، معارض اعتقاد توحیدی نیست؛ بلکه توسّل به غیرخدا در ورای اسباب طبیعی، شرک است.

---

(۱) ـ چنانکه در تورات می‌خوانیم: «(یوسف به ساقی گفت:) و هنگامی‌که برای تو نیکو شود مرا یاد کن و به من احسان نموده احوال مرا نزد فرعون مذکور ساز و مرا از این‌خانه بیرون آور» (سفر پیدایش، باب ۴۰، شماره‌ی ۱۴).

(۲) ـ «پس در روز سوّم که یوم میلاد فرعون بود، ضیافتی برای همه‌ی خُدّام خود ساخت و سر رؤسای ساقیان و خبّازان را در میان نوکران خود برافراشت. امّا رئیس ساقیان را به ساقی‌گریش بازآورد و امّا رئیس خبّازان را به دار کشید، چنانکه یوسف برای‌شان تعبیر کرده بود. لیکن رئیس ساقیان یوسف را به یاد نیاورد، بلکه او را فراموش کرد.» (تورات، سِفر پیدایش، باب ۴۰، شماره‌ی آخر).

# بخش هشتم

## (یوسف ع و تعبیر خواب و منصب صدارت)

(۴۳) وَ قَالَ ٱلْمَلِكُ إِنِّيٓ أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَٰتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنۢبُلَٰتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٍ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَٰيَ إِن كُنتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ .

« **و پادشاه**(مصر) **گفت: همانا من** (در خواب) **می‌بینم که هفت گاو فربه را هفت** (گاو) **لاغر می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز و** (هفت خوشه‌ی) **خشک دیگر را** (که بر خوشه‌های سبز پیچیده آنها را می‌بلعند) **ای اشراف مرا درباره‌ی رُؤیایم نظر دهید، اگر اهل تعبیر رؤیایید**»،

آن ساقی زندانی، آزاد شده و به شغل خود بازگشت و یوسف ع همچنان در زندان بسرمی‌بُرد تا این که پادشاه[1] خوابی دید، خوابی به مضمون فوق.

تمام مقدّمه‌چینی‌ها را قرآن حذف کرده و یک سر به سراغ گفتار شاه درمورد آن خواب با اطرافیانش رفته است.[2] مصریان باستان همچون دیگر اقوام در آن روزگار، رؤیا را دریچه‌ای به سوی وقایع آینده می‌دانستند (چنانکه امروزه نیز بسیاری چنین‌اند). از این رو تعبیر خواب در آن دوران، خود شغل و مسندی بود و وقتی پادشاه مصر آن خواب رمزآلود را دید[3]، همه‌ی بزرگان دربار و کاهنان و معبّران را برای تعبیرش فرا خواند.[3]

---

(۱) ـ در مصر باستان پادشاه را «فرعون» می‌نامیدند. قاموس کتاب مقدّس می‌گوید، فرعون زمان یوسف ع جزو فراعنه‌ی «هیکوس» بود و نام وی در روایات یهود «یونس» ذکر شده‌است. امّا گروهی از مفسّران اسلامی نام اورا «ولید بن ریّان» گفته‌اند که نامی عربی است و با مصریان قدیم تطبیق نمی‌شود.

(۲) ـ سبک قرآن در ذکر وقایع داستانسرایی نیست، بلکه به مقاطعی از حوادث که در جهت نتیجه‌گیری‌های اعتقادی است، توجّه دارد.

(۳) ـ در تورات می‌خوانیم: «و واقع شد چون دو سالی سپری شد که فرعون خوابی دید که اینک بر کنار نهر ایستاده است که ناگاه از نهر هفت گاو خوب‌صورت و فربه‌گوشت برآمده بر مرغزار می‌چریدند. و اینک هفت گاو دیگر بدصورت و لاغرگوشت در عقب آنها از نهر برآمده پهلوی آن گاوانِ اوّل به کنار نهر ایستادند. و این گاوانِ زشت‌صورت و لاغر گوشت آن هفت گاوِ خوب‌صورت و فربه را فرو بردند و فرعون بیدار شد. و باز بخسبید و دیگر باره خوابی دید که اینک هفت سنبله‌ی پُر و نیکو بر یک ساق برمی‌آید. و اینک هفت سنبله‌ی لاغر از باد شرقی پژمرده بعداز آنها می‌روید و سنبله‌های لاغر آن هفت سنبله‌ی فربه و پُر را فرو بردند و فرعون بیدار شده دید که اینک خوابی است. صبحگاهان دلش مضطرب شده فرستاد و همه‌ی جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند و فرعون خواب‌های خود را بدیشان بازگفت، امّا کسی نبود که آنها را برای فرعون تعبیر کند» (سفر پیدایش، باب۴۱، شماره‌ی ۹←۱).

(۴۴) قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمٍۖ وَمَا نَحۡنُ بِتَأۡوِيلِ ٱلۡأَحۡلَٰمِ بِعَٰلِمِينَ .

« (نُدمای محفل) **گفتند: خواب‌های آشفته‌ای است و ما به تعبیر خواب‌های پریشان، آگاه نیستیم** »،

معبّران از تعبیر چنان رؤیایی درماندند. یعنی آنها نتوانستند روابطی بین اجزاءِ آن خواب بیابند و معنا (و تأویل = مصداق خارج)ی آن را درک کنند. حال آنکه آیات بعد نشان می‌دهد خوابِ بی‌معنایی نبوده و یوسف^ع آن را تعبیر کرد؛ و نشان می‌دهد که «رُؤیای صادقه» (خواب با معنا) خاصِّ مؤمنان نیست و برای غیرمؤمنان هم پیش می‌آید.

(۴۵) وَقَالَ ٱلَّذِي نَجَا مِنۡهُمَا وَٱدَّكَرَ بَعۡدَ أُمَّةٍ أَنَا۠ أُنَبِّئُكُم بِتَأۡوِيلِهِۦ فَأَرۡسِلُونِ .

« **و یکی از آندو**(زندانی) **که نجات یافته بود ـ و پس‌از مدّتی** (یوسف را) **به یاد آورد ـ گفت: من از تعبیر آن رؤیا به شما خبر می‌دهم، مرا** (نزد یوسف) **فرستید** »،

ساقیِ نجات‌یافته، ناگهان ـ در پی خواسته‌ی شاه ـ یوسف زندانی را پس‌از سالها فراموشی، به یاد آورد و متوجّه شد که این گره به دست او گشوده خواهد شد[۱].

(۴۶) يُوسُفُ أَيُّهَا ٱلصِّدِّيقُ أَفۡتِنَا فِي سَبۡعِ بَقَرَٰتٖ سِمَانٖ يَأۡكُلُهُنَّ سَبۡعٌ عِجَافٞ وَسَبۡعِ سُنۢبُلَٰتٍ خُضۡرٖ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٖ لَّعَلِّيٓ أَرۡجِعُ إِلَى ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَعۡلَمُونَ .

« (و چون نزد یوسف بیامد، گفت:) **یوسف ای** (مرد) **بس‌راستگوی! ما را در**(باره‌ی این خواب که) **هفت گاو فربه را هفت** (گاو) **لاغر می‌خورند، و** (نیز) **هفت خوشه‌ی سبز و** (هفت خوشه‌ی) **خشک دیگر** (که خوشه‌های سبز را می‌خورند) **نظر ده؛ باشد که سوی مردم بازگردم، شاید بدانند** (و از سرگشتگی به در آیند) »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که با درخواست آن ساقی ـ برای دیدار یوسف در زندان و پرسیدن تعبیر خواب از او ـ موافقت شد و ساقی به ملاقات یوسف^ع در زندان رفت و مطلب را با او در میان نهاد. مقطع آیه می‌رساند که خواب فرعون بین مردم شایع شده و نگرانی‌هایی به وجود آورده بود. از اینرو حکومت می‌خواست آنها را آرام سازد.

(۴۷) قَالَ تَزۡرَعُونَ سَبۡعَ سِنِينَ دَأَبٗا فَمَا حَصَدتُّمۡ فَذَرُوهُ فِي سُنۢبُلِهِۦٓ إِلَّا قَلِيلٗا مِّمَّا تَأۡكُلُونَ .

« (یوسف) **گفت:** (تعبیرش این است که) **هفت سال پیاپی** (به عادت همیشگی) **کِشت کنید؛ پس آنچه را دِرَو کردید ـ جُز اندکی را که می‌خورید ـ در خوشه‌اش واگذارید** »،

---

(۱) ـ «رئیس ساقیان به فرعون عرض کرد، امروز خطایای من به خاطرم آمد. فرعون بر غلامان خود غضب نموده مرا با رئیس خبّازان در زندان حبس فرمود و من و او در یک شب خوابی دیدیم و جوانی عبرانی در آنجا با ما بود و خواب‌های ما را تعبیر کرد و به عینه موافق تعبیری که برای ما کرد واقع شد» (تورات، سفرپیدایش، باب ۴۱، شماره‌ی ۱۰←۱۳، به اختصار).

آیه‌ی فوق تعبیر خواب از زبان یوسف<sup>ع</sup> می‌باشد (که در دو آیه‌ی بعد نیز دنبال می‌شود) و نیمی از آن خبر و نیم دیگر چاره‌اندیشی است.[۱] ملاحظه می‌شود که یوسف<sup>ع</sup> ابتدا گله نمی‌کند که چطور شد فلانی! حالا بعد از چندین سال، به یاد من افتادی و به خاطر احتیاج سراغم آمدی؟! بلکه بدون اشاره به بی‌مهریِ ساقیِ فراموشکار، به تعبیر خواب می‌پردازد.[۲]

منظور از «هفت سال زراعت پیگیر»، کشاورزی برطبق معمول است که «هفت گاو چاق و هفت خوشه‌ی سبز گندم» مظهر آن بوده و یوسف<sup>ع</sup> توصیه می‌کند در این سال‌ها به حدّ نیاز گندم برداشته و حدّ اکثر گندم را «با خوشه» که محفوظ تر ماند، برای سال‌های قحطی ذخیره کنند.

**(۴۸) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ .**

« **آنگاه پس‌از آن** (سالهای فراوانی) **هفت سال سخت** (قحطی) **در رسد که** (باید) **آنچه را از پیش برای آنها نهاده‌اید بخورید ـ جُز اندکی که** (برای بذر) **نگه می‌دارید ـ** »،

هفت سال قحطی، در تطبیق با گاوهای لاغر و گندم‌های خشکیده است که طی آن می‌توانستند از ذخیره‌ی خود برداشت کرده و کمی از گندم‌ها را برای بذر نگه دارند.

یوسف<sup>ع</sup> هفت گاو چاق و هفت خوشه‌ی سبز را چنانکه گذشت مظهر هفت سال فراوانی و زراعت پیگیر دانسته که چون آنها ـ به ترتیب ـ توسّط هفت گاو لاغر و هفت خوشه‌ی خشکیده خورده می‌شوند، آن‌حضرت به این برداشت رسیده که بعد از هفت سال فراوانی، هفت سال قحطی خواهد آمد.

**(۴۹) ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ .**

« **سپس در پی آن** (سالهای قحطی) **سالی بیاید که مردم در آن با بارانهای فراوان روبرو شوند و** (از انواع محصولات) **عُصاره گیرند** »،

واژه‌ی «**يُغاثُ**» در آیه‌ی شریفه هم از مادّه‌ی «غَيْث» به معنی «باران» می‌تواند باشد و هم از «غَوْث» به معنی «به فریاد رسیدن و نجات یافتن از قحطی». از این رو در جمع معنا «**يُغاثُ**» به معنی «کمک از طریق باران‌های فراوان» آمده است.

---

(۱) ـ در ادبیّات عرب معمول است که گاهی فعل خبری معنای انشایی می‌دهد.

(۲) ـ برخلاف قرآن، گزارش تورات کنونی حاکی از آن است که یوسف تعبیر خواب را نه به همزندانی سابقش ـ ساقیِ آزادشده ـ بلکه مستقیماً به فرعون می‌گوید: «آنگاه فرعون فرستاده یوسف را خواند و او را به زودی از زندان بیرون آوردند و صورت خود را تراشیده رخت خود را عوض کرد و به حضور فرعون آمد. فرعون به یوسف گفت خوابی دیده‌ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند و درباره‌ی تو شنیدم که خواب می‌شنوی تا تعبیرش کنی. یوسف فرعون را به پاسخ گفت از من نیست خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد و فرعون به یوسف گفت در خواب دیدم ... یوسف به فرعون گفت خواب فرعون یکی است خدا از آنچه خواهد کرد فرعون را خبر داده است ... همانا هفت سال فراوانیِ بسیار در تمامی زمین مصر می‌آید و بعد از آن هفت سال قحط پدید می‌آید ...» (سِفر پیدایش، باب ۴۱، شماره‌ی ۱۴←۳۰).

می‌گوید پس از سالهای قحطی چنان فراوانی خواهد شد که همه به عصاره‌گیری از میوه‌جات خواهند پرداخت.

(۵۰) **وَ قَالَ ٱلْمَلِكُ ٱئْتُونِي بِهِۦ ۖ فَلَمَّا جَآءَهُ ٱلرَّسُولُ قَالَ ٱرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْـَٔلْهُ مَا بَالُ ٱلنِّسْوَةِ ٱلَّـٰتِى قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ۚ إِنَّ رَبِّى بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ .**

« **و شاه** (پس‌از استماع این گزارش) **گفت: او** (یوسف) **را نزد من آورید؛ و چون فرستاده**(ی پادشاه) **نزد او** (یوسف) **رسید** (یوسف به او) **گفت: نزد آقایت برگرد و او را بپرس احوال آن زنانی که دستانِ خویش بریدند، چگونه بود؟ همانا خداوندم به نیرنگشان داناست** »،

چون شاه آن تعبیر ژَرف و شِگَرف را از رؤیایش شنید مشتاق ملاقات یوسف گردید؛ و هرچند یوسف[ع] بی‌مضایقه (و بدون آنکه برای آنهمه سالیان زندان و ستمی‌که به او رفته بود سخنی بگوید) تعبیر خواب را بیان داشت، خود به خود این روحیّه‌ی انسانی، مواهب مادّی را نیز به بار آورد و شاه را تشنه‌ی ملاقات او ساخت. این خود نمونه‌ای از ضریب بالای معنویّت در اکتسابات مادّی است. سه نکته در مورد آیه درخور تذکّر است:

**اوّل** آنکه برطبق معمول، مقداری از حوادث را قرآن حذف کرده و در آیه مستتر است که فرستاده‌ی فرعون، پس‌از دیدن یوسف به نزد شاه رفته و گفتار او را گزارش کرده بود (چنانکه ما در ترجمه آورده‌ایم).

**دوّم** آنکه نشان می‌دهد، یوسف[ع]، بیش از «آزادی» به «آبروی» خود می‌اندیشید و در درجه‌ی اوّل می‌خواست تا از او اِعاده‌ی حیثیّت شود. ولی می‌خواست درباره‌ی موضوع مستقلّاً تحقیق کنند تا زشتی آن تهمت و پاکیِ او بهتر منعکس گردد. از اینرو، به جای آنکه نامه‌ای در تشریح وضع خود نوشته، از ظلم و بی‌دادهایی که بر او رفته شکایت کند، سؤالی را مطرح می‌سازد که پاسخ آن مستلزم رسیدگی‌های لازم بود.

**سوّم** آنکه در مقطع آیه، یوسف[ع] ربِّ خود را از اربابِ ساقی جدا ساخته و می‌گوید، تو ای ساقی! از ربِّ خودت شرح آن ماجرا را بپرس و ربِّ من نیز به حیله‌ی آن زنان آگاه است.

(۵۱) **قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَٰوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِۦ ۚ قُلْنَ حَٰشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوٓءٍ ۚ قَالَتِ ٱمْرَأَتُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْـَٰٔنَ حَصْحَصَ ٱلْحَقُّ أَنَا۠ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ وَإِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ .**

« (پس پادشاه آن زنان را خواست و به ایشان) **گفت: ماجرای شما ـ زمانی‌که از یوسف کام خواستید ـ از چه قرار بود ؟ گفتند: پناه بر خدا! ما هیچ‌بدی از او ندانسته‌ایم؛ زنِ عزیز** (زلیخا، از آن‌میان) **گفت: اکنون حق آشکار شد؛ من از او کام خواستم** (و او پاکی ورزید) **و همانا او از راستگویان است** »،

هنگامی‌که آن فرستاده (که مفسّران گفته‌اند همان ساقی بوده) نزد شاه بازگشت و پیغام یوسف[ع] را رساند، شاه به موضوع علاقمند شد و زنان درباری را احضار کرد تا ماجرا را بشنود. امّا آیه‌ی شریفه، لحن تَغَیُّر دارد و نشان می‌دهد که شاه با عصبانیّت زنان را مورد بازخواست قرار داد و زنان چون دیدند کار به

بدجایی رسیده ـ بی‌آنکه بگویند ما اهل این‌حرف‌ها نیستیم ـ یوسف را که احساس می‌کردند مهم شده، تأیید کردند. یعنی از طرز سخن شاه دریافتند که «تمجید از یوسف» بیش‌از «دفاع از خود» به حالشان مؤثّر خواهد بود و طبعاً در آن گفته، تبرئه‌ی خودشان نیز ملحوظ می‌شود زیرا پاکیِ یوسف خود دلیلی بر عدم تخلّف آنها به شمار می‌رفت.

در آن شرایط زلیخا که بین زنان حاضر بود، نتوانست حقیقت را کتمان کند و سرانجام وجدان خفته‌ی او بیدار شد و به تقصیر خود و پاکی و بی‌گناهی یوسف[ع] گواهی داد. به قول فردوسی:

زلیخا به پاسخ زبان برگشود — سوی راستی میل و رغبت نمود
که شاها کنون گشت حق آشکار — سخن‌های باطل نیاید به کار
به پیوند یوسف من آراستم — من او را به مهر و وفا خواستم
چنان دان که هست اندر این داستان — چراغ جهان یوسف از راستان

(۵۲) ذَٰلِكَ لِيَعۡلَمَ أَنِّي لَمۡ أَخُنۡهُ بِٱلۡغَيۡبِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي كَيۡدَ ٱلۡخَآئِنِينَ .

« **این** (را گفتم) **تا** (یوسف) **بداند من در غیابش به وِی خیانت نکردم و همانا خدا نیرنگ خائنان را به هدف نمی‌رساند** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی سخن زلیخا در محضر فرعون زمان است. امّا جالب است که بسیاری از مفسّران این سخن را به یوسف[ع] نسبت داده‌اند، درصورتی‌که :

**اوّلاً** یوسف[ع] در مجلس نبوده که چنین اظهاری بکند.

**ثانیاً** آیه‌ی بعد به وضوح دنباله‌ی گفتار زلیخاست که از ضعف نفس شکایت داشته طلب بخشایش از خدا می‌کند.

**ثالثاً** ـ و از همه مهمتر ـ آنکه اگر یوسف چنان گفت تا عزیز مصر بداند که او در غیابش به وی خیانت نکرده است! این سخن لزومی نداشت زیرا عزیز مصر همان روز نخست که پیراهن یوسف را پاره دید دانست که وی بی‌گناه است و لذا به همسرش گفت: «**اِسْتَغْفِرِی لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ** = از گناهت استغفار کن که تو از خطاکارانی» (آیه‌ی۲۹).

بنابراین، مفاد آیه، بیانگر ادامه‌ی سخن زلیخاست که یوسف بداند در غیابش علیه او شهادت ندادم و حق را ـ هرچند علیه خودم بود ـ اعلام داشتم، زیرا فهمیدم خدا نقشه‌های سوء را به هدف نمی‌رساند، چنانکه نیرنگ‌های من به نتیجه نرسید. (احتمال دارد او چون می‌دیده یوسف از زندان بیرون می‌آید، در جلب نظر یوسف کوشیده است).

(۵۳) ۞وَ مَآ أُبَرِّئُ نَفۡسِيٓۚ إِنَّ ٱلنَّفۡسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيٓۚ إِنَّ رَبِّي غَفُورٞ رَّحِيمٞ .

« **و خود را تبرئه نمی‌کنم چرا که** (هوای) **نفس پیوسته به بدی فرمان می‌دهد مگر خداوندم رحمت آورَد، همانا خدایم آمرزنده و مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه مشعر بر آن است که تا وقتی انسان از کارهای زشت توبه نکرده، اسیر نفس است؛ نفس «**أمّاره**». امّا آنگاه که شخص متوجّه نارواییهای خود شده و توبه نمود، تا مدّتی دچار ملامت نفس می‌شود و در این شرایط به نفس «**لَوّامه**» می‌رسد. [سپس چنانچه توبه نشکسته، درجهت طاعت خدای‌تعالی پیش رود، به «**نفس مُطمَئِنّه**» خواهد رسید که در پرتو بریدگی از شهوات جلا یافته و در دوری از بدی‌ها، به استحکام می‌رسد؛ و خداوند برای چنین نفسی درهای بهشت را می‌گشاید (چه در این دنیا با صفای روحی و چه در آخرت به طور عینی) که: «ای نفس مطمئن! به بهشت من بازگرد» (فَجر/۲۷ و۳۰)].

(۵۴) **وَقَالَ ٱلْمَلِكُ ٱئْتُونِي بِهِۦٓ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي ۖ فَلَمَّا كَلَّمَهُۥ قَالَ إِنَّكَ ٱلْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ .**

« **و پادشاه گفت: او** (یوسف) **را نزد من آورید تا وی را** (مصاحب) **خاص خود کنم؛ و چون با او** (یوسف) **گفتگو کرد، گفت: بی‌شک تو امروز نزد ما، عالی‌قدر و اَمینی** »،

شاه دانست که کاخ‌نشینان کشورش چه جنایاتی مرتکب می‌شوند و چه پاکانی به زندان می‌روند؛ و برخلاف بعضی اُمَراء که این‌را می‌دانند و به روی خود نمی‌آورَند! او به ملاقات یوسف و استفاده از وجود وی علاقمند شد.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که وقتی شاه با یوسف صحبت کرد و عقل و ادراک و صداقت او را دید، متوجّه گردید که وی چه وجود با ارزشی است و برخلاف بسیاری از حُکّام، آنقدر شعور داشت که بفهمد از اینگونه افراد می‌توان در جهت خیر و صلاح خود استفاده کرد، نه این‌که از واگذاری مقام مؤثّر به آنها واهمه داشت! از اینرو آن پادشاه به یوسف منزلت بخشیده او را به خود نزدیک کرد. (بدین‌ترتیب باید اذعان نمود که فرعون زمان یوسف[ع] ـ برخلاف فرعون زمان موسی[ع] ـ آدم بدی نبود).

(۵۵) **قَالَ ٱجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَآئِنِ ٱلْأَرْضِ ۖ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ .**

« (یوسف) **گفت: مرا بر خزائن این سرزمین بگمار که** (من) **نگهبانی دانایم** »،

مفسّران گفته‌اند که شاه به یوسف مناصب گوناگون پیشنهاد کرد امّا او از بین آنها، منصب خزانه‌داری و تصدّی انبارهای غلّه را برگزید. در آیه‌ی فوق یوسف در واقع به شاه می‌گوید من می‌توانم تدابیر لازم را در مقابله با سال‌های قحطی اتّخاذ کنم و کشور را از آن دوران بحرانی به خوبی بگذرانم.

(۵۶) **وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي ٱلْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَآءُ ۚ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَآءُ ۖ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ .**

« **و بدینسان یوسف را در آن سرزمین قدرت بخشیدیم تا هرکجا که می‌خواست مقام گیرد؛ رحمت خویش به هرکه خواهیم می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که پادشاه درخواست یوسف[ع] را اجابت کرد و خداوند ضمن اعلام این موضوع ـ طی آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد ـ نتیجه‌گیری کرده است. عبارت «**يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ**» حاکی از آن است که

یوسف سرانجام، نبض اقتصاد کشور را به دست گرفت و به چنان اقتداری در مصر رسید که ـ بی‌هیچ مانع ـ می‌توانست هر دخل و تصرّفی در امور بکند.[1]

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که نه تنها یوسف^ع^، بلکه هرکه را خداوند لایق بیند («خواستِ» خدا از «حکمت»اش جدا نیست) آن‌چنان از مشکلات رهانیده به قدرت می‌رساند، چنانکه یوسف را از «چاه» به «جاه» رساند. از سوی دیگر می‌توان گفت که آیه‌ی شریفه به کنایه، آینده‌ی پیامبر اکرم اسلام^ص^ را در دورانِ سخت مکّه پیش‌بینی می‌کند، چنانکه می فرماید: «**وَ كُلًّا نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاء الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ** = اخبار پیامبران را بر تو حکایت می‌کنیم تا دلت را به آنها استوار گردانیم» (هود/۱۲۰).

(۵۷) **وَ لَأَجْرُ ٱلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ كَانُواْ يَتَّقُونَ .**

« **و البتّه پاداش آخرت برای کسانی‌که ایمان آورده و تقوا پیشه کردند، بهتر است** »،

آیه‌ی شریفه تکمیلی بر مقطع آیه‌ی قبل است که فرمود «**لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ** = پاداش نیکوکاران را ضایع نکنیم». نیکوکاران ممکن است در دنیا لطمات و صدماتی ببینند، ولی **اوّلاً** پاداش دنیایی دارند ـ زیرا بالأخره روسپید شده و تاریخ مقامشان را تصدیق خواهد کرد ـ و **ثانیاً** پاداش بزرگ اُخروی در انتظار آنهاست که جاودانه در آن بسربرند.

---

(۱) ـ چنانکه به گزارش تورات، یوسف^ع^ وزیر اعظم فرعون شد و دستش به همه جا باز بود : «و فرعون به یوسف گفت چونکه خدا کلّ این امور را بر تو کشف کرده است کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست. تو بر خانه‌ی من باش و به فرمان تو تمام قومِ من منتظم شوند، جُز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم. و فرعون به یوسف گفت بدان‌که تو را بر تمامیِ زمین مصر گماشتم. و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده آن را بر دست یوسف گذاشت و او را به کتّان نازک آراسته کرد و طوقی زرّین بر گردنش انداخت. و او را بر عَرّابه‌ی دوّمینِ خود سوار کرد و پیش رویش ندا می‌کردند که زانو زنید پس او را بر تمامیِ زمینِ مصر گماشت. و فرعون به یوسف گفت من فرعون هستم و بدون تو هیچکس دست یا پای خود را در کلِّ أرضِ مصر بلند نکند» (سفر پیدایش، باب ۴۱ ، شماره‌ی ۴۵←۳۹).

# بخش نهم

## (یوسف و بنیامین به هم می‌رسند)

(۵۸) وَ جَآءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ .

«(سال‌های قحطی فرا رسید) **و برادران یوسف** (پیِ غلّه از کنعان به مصر) **آمدند و بر او** (یوسف) **وارد شدند؛ او آنان را شناخت ولی آنها او را نشناختند** »،

آیه‌ی فوق حاکی از آن است که سالهای خشکسالی ـ بر طبق تعبیر یوسفع از رؤیای فرعون ـ سرانجام فرا رسید و نه تنها مصر، بلکه سرزمین‌های اطراف ازجمله کنعان را نیز فرا گرفت. در نتیجه خانواده‌ی یعقوبع که ساکن کنعان بودند، برای تأمین غذای خود در فشار قرار گرفتند. آنگاه برادران یوسفع ناچار ـ به دنبال رزق ـ راهی مصر شدند.(۱)

از واقعه‌ی به چاه انداختن یوسفع تا آن دوران، سالها می‌گذشت؛ ولی ظاهراً یوسفع برادران را در همان شکل و هیکل سابق می‌دید، درحالی‌که او بزرگ شده و برای آنها قابل شناسایی نبود (واژه‌ی «**مُنكِرُونَ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «ناشناسنده» است).

(۵۹) وَ لَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ٱئْتُونِى بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّىٓ أُوفِى ٱلْكَيْلَ وَ أَنَا۠ خَيْرُ ٱلْمُنزِلِينَ .

« **و چون** (یوسف) **آنان را به بارهایشان مجهّز کرد، گفت:** (دفعه‌ی بعد که به اینجا آمدید) **برادر پدری‌تان را نزد من آورید، مگر نمی‌بینید که من پیمانه را تمام می‌دهم و بهترین مهمان‌نوازم؟** »،

منظور از واژه‌ی «**جَهاز** = بارُ و بُنه» در آیه همان جیره‌ی ارزاق است که به هر خانواده بر حسب تعداد، تعلّق می‌گرفت. از این رو می‌توان پذیرفت که مأموران یوسفع از متقاضیان غلّه درمورد تعداد عائله‌ی آنها سؤال می‌کردند و لذا آگاهی و سخن یوسفع درمورد برادر ناتنی (پدری) آنها، غیر طبیعی و ابتدا به ساکن نبوده‌است.(۲)

بخش انتهایی آیه درموضع «تشویق» است؛ یوسف به آن برادران درواقع می‌گوید، من در اینجا از

---

(۱) ـ چنانکه در تورات کنونی مذکور است: «پس قحط تمامیِ روی زمین را فروگرفت و یوسف همه‌ی انبارها را باز کرده به مصریان می‌فروخت و همه‌ی زمین‌ها به جهت خرید غلّه نزد یوسف به مصر آمدند ... پس یعقوب به پسران خود گفت چرا به یکدیگر می‌نگرید، و گفت شنیده‌ام که غلّه در مصر است بدآنجا بروید و برای ما از آنجا بخرید تا زیست کنیم و نمیریم» (سِفر پیدایش، باب ۴۱ و۴۲).

(۲) ـ مطلب را در تورات فعلی چنین می‌خوانیم: «پس ده برادرِ یوسف برای خریدن غلّه به مصر فرودآمدند. و امّا بنیامین برادر یوسف را یعقوب با برادرانش نفرستاد زیرا گفت مبادا زیانی بدو رسد» (سفرپیدایش، باب ۴۲ ، شماره‌ی ۵←۳).

تازه‌واردان خوب پذیرایی می‌کنم و سهم هرکس را تمام می‌دهم؛ پس اگر برادر ناتنی‌تان را (که منظور «بنیامین» برادر تنی خودش بوده) هم بیاورید، به او بد نمی‌گذرد و پشیمان نمی‌شوید.

(۶۰) **فَإِن لَّمۡ تَأۡتُونِي بِهِۦ فَلَا كَيۡلَ لَكُمۡ عِندِي وَلَا تَقۡرَبُونِ .**

« **پس اگر** (دفعه‌ی بعد) **او را نزد من نیاوردید، پیمانه‌ای نزد من نخواهید داشت و به من نزدیک مشوید** »،

آیه‌ی فوق قرینه‌ی آیه‌ی قبل و درموضع «تهدید» است. یوسف[ع] در واقع خطاب به برادران می‌گوید اگر آن برادری را که می‌گویید در خانه دارید مرتبه‌ی بعد با خود نیاورید، معلوم می‌شود که دروغ می‌گویید و دروغگو به دستگاه ما راه ندارد.[۱]

(۶۱) **قَالُواْ سَنُرَٰوِدُ عَنۡهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَٰعِلُونَ .**

« **گفتند: حتماً از پدرش خواهیم خواست او را** (با ما بفرستد) **و قطعاً** (این‌کار را) **می‌کنیم** »،

ظاهراً یوسف[ع] به عنوان اطّلاع از افراد خانواده و سهام آنها بی‌آنکه برادرانش او را بشناسند، از وضع خانواده‌ی یعقوب[ع] سؤالاتی کرده بود که برادران در پاسخ گفتند ما ده برادر از فرزندان یعقوبیم، پدرمان پیر و غمگین است چون یکی از پسرانش را گرگ دریده، برادر کوچکی‌هم به نام بنیامین داریم که اکنون با ما نیست و پدرمان اجازه نمی‌دهد با ما به سفر بیاید. از این رو در آیه‌ی فوق آنها به یوسف درواقع قول نمی‌دهند که مرتبه‌ی بعد حتماً بنیامین را با خود خواهند آورد، بلکه می‌گویند حتماً از پدرمان خواهیم خواست که اجازه دهد این کار را بکنیم.[۲]

(۶۲) **وَقَالَ لِفِتۡيَٰنِهِ ٱجۡعَلُواْ بِضَٰعَتَهُمۡ فِي رِحَالِهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَعۡرِفُونَهَآ إِذَا ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ .**

« **و** (یوسف[ع]) **به مأمورانِ** (جوان) **خود گفت: سرمایه‌شان را** (که برای خرید ارزاق آورده بودند) **در بارهای‌شان نهید، شاید ـ چون نزد اهل خود بازگردند ـ آن را بشناسند و باشد که بازآیند** »،

---

(۱) ـ ولی تورات داستان را به نحو دیگری گزارش کرده، از یوسفِ پیامبر چهره‌ای تند و خشن جلوه می‌دهد: «و یوسف حاکم ولایت بود و خود به همه‌ی اهل زمین غلّه می‌فروخت و برادران یوسف آمده رو به زمین نهاده او را سجده کردند! چون یوسف برادران خود را دید ایشان را بشناخت و خود را بدیشان بیگانه نموده آنها را به درشتی سخن گفت و از ایشان پرسید از کجا آمده‌اید؟ گفتند از زمین کنعان تا خوراک بخریم ... پس بدیشان گفت شما جاسوسانید ... گفتند غلامانت دوازده برادرند پسران یک مرد در زمین کنعان و اینک کوچکتر او نزد پدرماست و یکی نایاب شده است. یوسف بدیشان گفت همین است آنچه به شما گفتم که جاسوسانید. به حیات فرعون از اینجا بیرون نخواهید رفت جُز اینکه برادر کهتر شما بیاید. یک نفر را از خودتان بفرستید تا برادر شما را بیاورد و شما اسیر بمانید» (سِفر پیدایش، باب۴۲ ، شماره‌ی ۱۶←۶).

(۲) ـ در تورات می‌خوانیم : «(یوسف) ایشان را با هم سه روز در زندان انداخت و روز سوّم یوسف بدیشان گفت، این را بکنید و زنده باشید زیرا من از خدا می‌ترسم. هرگاه شما صادق هستید یک برادر از شما در زندان اسیر باشد و شما رفته غلّه برای گرسنگی خانه‌های خود ببرید و برادر کوچک خود را نزد من آرید تا سخنان شما تصدیق شود و نمیرید. پس چنین کردند» (سفرپیدایش، باب۴۲ ، شماره‌ی ۲۱←۱۸).

مسلّماً یوسف<sup>ع</sup> می‌دانست که هفت سال قحطی، باز برادرانش را سوی او خواهد آورد. از اینرو، به عنوان کاری که آوردن برادر کوچک را تسهیل کند و همچنین احتمالاً از نظر کمک به خانواده‌اش، دستور داد پول یا مالی را که برادران برای خرید ارزاق آورده بودند ـ بدون آنکه متوجّه شوند ـ در بار آنها بگذارند.[1]

(۶۳) **فَلَمَّا رَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَبِيهِمۡ قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مُنِعَ مِنَّا ٱلۡكَيۡلُ فَأَرۡسِلۡ مَعَنَآ أَخَانَا نَكۡتَلۡ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ .**

« **پس چون** (برادران یوسف) **نزد پدر خود بازگشتند، گفتند: ای پدرِ ما! پیمانه از ما منع شد؛ پس برادرمان را با ما بفرست تا پیمانه گیریم و همانا ما از او حفاظت می‌کنیم** »،

عبارت «**مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ**» به فعل ماضی، ازباب آینده‌ی محقّق الوقوع است؛ یعنی اگر بار دیگر برادرمان با ما نباشد، جیره‌ای به ما نخواهند داد. با این تذکّر، برادران از پدرشان درخواست می‌کنند دفعه‌ی بعد که برای دریافت غلّه نزد یوسف به مصر می‌روند، برادر کوچکشان بنیامین را با آنهابفرستد و قول می‌دهند که از او حفاظت خواهند کرد. قید نگاهبانی از «بنیامین»، بدانمعنی است که دیگر ماجرای یوسف تکرار نخواهد شد! همچنین واژه‌ی «**نَكْتَلْ**» در آیه ـ به دلیلِ جزمِ «لام» ـ جزاءِ شرط است، بدین‌معنی که اگر او را بفرستی پیمانه توانیم گرفت، وگرنه پیمانه‌ای به ما نخواهند داد.

(۶۴) **قَالَ هَلۡ ءَامَنُكُمۡ عَلَيۡهِ إِلَّا كَمَآ أَمِنتُكُمۡ عَلَىٰٓ أَخِيهِ مِن قَبۡلُ فَٱللَّهُ خَيۡرٌ حَٰفِظٗاۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ.**

« (پدر) **گفت: آیا شما را چنانکه پیش‌از این بر برادرش امین شمردم، امین بر او شمرم؟ پس بهترین حافظ خداست و همو مهربانترین مهربانان است** »،

روشن است که تقاضای برادران مبنی بر ارسال «بنیامین» با آنها، بلافاصله یوسف را در نظر یعقوب<sup>ع</sup> تداعی کرد؛ از این رو به آنها گفت چگونه بر شما اعتماد کنم؟ مگر شما نبودید که درباره‌ی یوسف چنان کوتاهیِ بزرگی کردید؟ مقطع آیه در برابر مقطع آیه‌ی پیشین است؛ یعقوب<sup>ع</sup> به پسرانش می‌گوید شما «نگاهبان» نتوانید بود، از خدا می‌خواهم که او را حفظ کند.

(۶۵) **وَلَمَّا فَتَحُواْ مَتَٰعَهُمۡ وَجَدُواْ بِضَٰعَتَهُمۡ رُدَّتۡ إِلَيۡهِمۡۖ قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا مَا نَبۡغِيۖ هَٰذِهِۦ بِضَٰعَتُنَا رُدَّتۡ إِلَيۡنَاۖ وَنَمِيرُ أَهۡلَنَا وَنَحۡفَظُ أَخَانَا وَنَزۡدَادُ كَيۡلَ بَعِيرٖۖ ذَٰلِكَ كَيۡلٞ يَسِيرٞ .**

« **و هنگامی که بارهای خویش گشودند، سرمایه‌شان را یافتند که به آنها مسترد شده بود؛ گفتند: ای پدرِ ما! دیگر چه می‌خواهیم؟ این سرمایه‌ی ماست که به ما بازگردانده شده!** (پس با همین سرمایه و با برادرمان به مصر می‌رویم و) **برای اهل خود آذوقه می‌آوریم؛ و از برادرمان نگهداری می‌کنیم و یک** (بارِ) **شتر پیمانه بیشتر می‌گیریم؛** (با کَرَمِ عزیز مصر) **آن پیمانه‌ای ناچیز است** »،

واژه‌ی «**نَمِيرُ**» در آیه از مصدر «مَيْر» به معنی «فراهم آوردن طعام و آذوقه»

(۱) ـ تورات کنونی می‌گوید: «و یوسف فرمود تا جُوال‌های ایشان را از غلّه پُر سازند و نقد ایشان را در عدل هرکس نهند و زاد سفر بدیشان دهند و به ایشان چنین کردند» (سفرپیدایش، باب۴۲، شماره‌ی ۲۶ و۲۵).

اسـت.[۱] ظاهراً سخن از دریافت پیمانه‌ی اضافی را فرزندان یعقوب، برای جلب علاقه‌ی او نسبت به موضوع پیش آوردند تا تشویق شود بنیامین را با آنها بفرستد.

(۶۶) قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُۥ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ ٱللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يُحَاطَ بِكُمْ ۖ فَلَمَّآ ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ .

« (یعقوب) **گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم تا مرا پیمانی موثّق و خدایی بسپرید که وی را به من باز گردانید مگر آنکه در احاطه**(ی حادثه‌ای) **قرار گیرید؛ پس چون به او پیمان سپردند** (یعقوب) **گفت: خدا بر آنچه می‌گوییم** (گواه و) **نگهبان است** »،

یعقوب^ع به ده پسر بزرگش اعلام می‌کند که هیچگاه با آنها ـ برای آنکه کوچکترین پسرش (بنیامین) را با خود به مصر ببرند ـ موافقت نخواهد کرد، مگر آنکه ده برادر سوگند خورند که برای حفظ بنیامین با همه‌ی توان خواهند کوشید مگر آنکه حادثه‌ای بیرون از قدرت آنها پیش آید و ناتوانشان سازد. امّا ظاهراً توراتِ کنونی چنان قاطعیّتی از یعقوب درقبال موضوع نشان نمی‌دهد.[۲]

(۶۷) وَ قَالَ يَٰبَنِيَّ لَا تَدْخُلُواْ مِنۢ بَابٍ وَٰحِدٍ وَٱدْخُلُواْ مِنْ أَبْوَٰبٍ مُّتَفَرِّقَةٍ ۖ وَمَآ أُغْنِي عَنكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيْءٍ ۖ إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۖ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ ۖ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ .

« **و** (چون قرار شد بروند، یعقوب به آنها) **گفت: ای پسران من!** (همگی) **از یک دروازه** (به شهر) **وارد نشوید** (بلکه) **از دروازه‌های پراکنده داخل گردید و** (البتّه) **من نمی‌توانم چیزی از** (قضای) **خدا را از شما دفع کنم، همانا حکم فقط از آنِ خداست، من بر او توکّل کرده‌ام و متوکّلان باید بر او توکّل کنند** »،

به دنبال تعهّد بر حفاظت از بنیامین ده برادر به اتّفاق وی عازم سفر به مصر می‌شوند. اکثر مفسّران آورده‌اند که مصر چهار دروازه داشت و برادران یوسف قوی‌هیکل و بلندقامت و صاحب‌جمال بودند؛ و لذا یعقوب^ع

---

(۱) ـ مطلب را در تورات چنین می‌خوانیم: «و چون یکی عدل خود را در منزل باز کرد تا خوراک به الاغ خود دهد نقد خود را دید که اینک در دهن عدل او بود. و به برادران خود گفت نقدِ من رَدّ شده است ... آنگاه دل ایشان طپیدن گرفت و به یکدگر لرزان شده گفتند این چیست که خدا به ما کرده است ؟ پس نزد پدر خود یعقوب به زمین کنعان آمدند و از آنچه بدیشان واقع شده بود، خبر دادند ... و واقع شد که چون عدل‌های خود را خالی می‌کردند اینک کیسه‌ی پول هرکس در عدلش بود ...» (سفرپیدایش، باب ۴۲ ، شماره‌ی ۳۶←۲۷).

(۲) ـ «و قحط در زمین سخت بود . و واقع شد چون غلّه را که از مصر آورده بودند تماماً خوردند. پدرشان بدیشان گفت برگردید و اندک خوراکی برای ما بخرید. یهودا (یکی‌از پسران) بدو متکلّم شده گفت آن‌مرد به ما تأکید کرده گفته است هرگاه برادرِ شما با شما نباشد روی مرا نخواهید دید ... اسرائیل (یعقوب) گفت چرا به من بدی کرده به آن‌مرد خبر دادید که برادر دیگر دارید؟ گفتند آن‌مرد احوال ما و خویشاوندان ما را به دقّت پرسید ... چه می‌دانستیم که خواهدگفت برادر خود را نزد من آرید. پس یهودا به پدر خود اسرائیل گفت جوان‌را با من بفرست تا برخاسته برویم و زیست کنیم و نمیریم. من ضامن او می‌باشم او را ازدست من بازخواست کن ... پس پدر ایشان اسرائیل بدیشان گفت اگر چنین است پس این را بکنید ... و من اگر بی‌اولاد شدم، بی‌اولاد شدم !» (سفرپیدایش، باب ۴۳، شماره‌ی۱۵←۱).

احتمال داد چنان جمعی نگاه‌ها را به سوی خود جلب کرده دچار «چشم‌زخم» شوند و از این‌رو توصیه کرد همه با هم از یک دروازه به شهر وارد نشوند. امّا هیچ‌گونه دلیلی بر این مدّعا ازآیه به دست نمی‌آید، بلکه می‌توان گفت چون اصولاً مصریان نسبت به خارجیان حسّاسیّت داشتند[1]، یعقوب^ع به فرزندان توصیه کرد که از دروازه‌های مختلف به شهر وارد شوند تا حسّاسیّت آنها تحریک نشود و گمان نبرندکه آنان جاسوسند و زیانی بدیشان نرسانند. و إلاّ، اگر مسئله‌ی «چشم‌زخم» در میان بود، باید می‌گفت، هیچگاه در ملأ عام با هم ظاهر نشوند! چون در هر حضور علنی و دستجمعیِ آنها باهم، امکان «چشم‌زخم» می‌رفت!

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که هرچند حق است آدمی در هرامری مراقبت‌های لازم را به عمل آورد، ولی این دلیل نمی‌شود که آسوده‌خیال باشد و خدا را فراموش کند، زیرا هیچ سببی در عالَم هستی مستقل از خدای تعالی نیست، به قول مولوی:

آن که بینـد او مسبّب را عیـان　　　کی نهد دل بر سبب‌های جهان

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه حاکی از دو نکته‌ی اساسی است: **اوّل** آنکه پیامبران نیز ضامن حفظ خود و اولادشان نبودند و **دوّم** آنکه «تدبیر» و «توکّل» در زندگانی مغایر هم نبوده و هیچ‌یک نافی دیگری نیست.

(۶۸) **وَ لَمَّا دَخَلُواْ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَهُمۡ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغۡنِي عَنۡهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفۡسِ يَعۡقُوبَ قَضَىٰهَاۚ وَإِنَّهُۥ لَذُو عِلۡمٖ لِّمَا عَلَّمۡنَٰهُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ .**

«**و چون از همانجا** (و همانگونه) **که پدرشان فرمان داده بود** (به مصر) **وارد شدند** (تدبیر یعقوب) **چیزی را دربرابر خدا از آنها برطرف نمی‌کرد، مگر آنکه نیازی در نفس یعقوب بود که وی آن را برآورده ساخت؛ و همانا او** (یعقوب) **به سبب آنچه بدو آموخته بودیم دانش** (و آگاهی) **داشت، لیکن اکثر مردم نمی‌دانند**»،

آیه‌ی شریفه تأیید مدلول آیه‌ی قبلی است و مظهری از مصادیق آن را نشان می‌دهد. بدین‌معنی که هرچند برادران به توصیه‌ی پدرشان یعقوب^ع عمل کردند، ولی بالمآل مؤثّر واقع نشد و نتوانست جلوی تقدیر إلهی را بگیرد (زیرا چنانکه در آیات بعد خواهیم دید یوسف برادرش بنیامین را نزد خود نگه داشت و یکی از ده برادر نیز در مصر ماند).

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که یعقوب^ع نیز که آن توصیه‌ها را کرد می‌دانست که در نهایت «**حکم، حکم خداست**» ولی عالمانه سخن گفت و «تدبیر انسانی» را با «توکّل به خدا» درآمیخت، در حالیکه می‌دانست بر قضای خدا غالب نمی‌آید امّا اکثر مردم به این امر عالم نیستند چنانکه در آیه‌ی۲۱ از همین سوره فرمود: «**وَ اللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَايَعْلَمُونَ** = خدا بر کارش تسلّط و غلبه دارد ولی بیشتر مردم نمی‌دانند»! تفسیر دیگری نیز برای آیه هست که گفته‌اند: بیشتر مردم از مرتبه‌ی دانش یعقوب بی‌خبرند! یا از الهام خدا به اولیائش ناآگاهند. که به نظر ما هردو قول ضعیف است.

---

(۱) ـ چنانکه در تورات مذکور است: «مصریان با عبرانیان نمی‌توانند غذا بخورند زیراکه این نزد مصریان مکروه است» (سفر پیدایش، باب۴۳، شماره‌ی۳۲).

# بخش دهم

## (یوسف[ع] و تدبیر او برای نگهداری برادر)

(۶۹) وَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَيْهِ أَخَاهُۖ قَالَ إِنِّىٓ أَنَاْ أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« **و هنگامی‌که** (جمع برادران) **بر یوسف وارد شدند** (یوسف) **برادرش** (بنیامین) **را نزد خود جای داد، گفت: من همان** (یوسف) **برادر توام؛ پس از آنچه آنها می‌کردند غمگین مباش** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که وقتی برادران یوسف ـ به اتّفاق بنیامین ـ نزد یوسف[ع] رسیدند، او برادر تنی‌اش را بنواخت و به او توجّه خاص مبذول داشت. واژه‌ی «**آوَی**» در آیه به معنی «جای داد و در پناه گرفت» است. از «**آوَی اِلَیْهِ اَخاهُ**» برمی‌آید که یوسف بنیامین را در آغوش کشید و در کنار خود نشاند؛ سپس به گونه‌ای که دیگران نفهمند خود را به او معرّفی کرد.

طبری می‌گوید چون آنها بر یوسف[ع] وارد شدند او از همگی پذیرایی نمود و به هنگام شب گفت: هر دو تن یکجا بخوابید و بنیامینِ منفرد را مخاطب قرار داد که تو با من بیا. ولی قرآن وارد این جزئیّات نشده و تورات نیز در این زمینه ساکت است.

مقطع آیه دلداریِ یوسف را به بنیامین می‌رساند؛ که اندوه گذشته را مخور و بدان‌که خداوند آن رنجها را به این سرانجام رساند. پایان آیه‌ی شریفه با ماضی استمراری همراه شده است. بنابراین تنها به موضوع به چاه افکندن یوسف اشاره ندارد و به سایر حسادت‌های برادران و احتمالاً آزارهایشان نیز اشاره دارد. از امام علی[ع] در نهج البلاغه آورده‌اند که: زهد بین دو عبارت قرآن خلاصه شده، آنجا که می‌فرماید «**لِکَیْلَا تَأْسَوْا عَلَی مَا فَاتَکُمْ وَ لَاتَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ** = نسبت به آنچه ازدست داده‌اید اندوه مخورید و آنچه خدا به شما داده است شما را از خود بی‌خود نسازد (حدید/۲۳)».[۱]

(۷۰) فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ ٱلسِّقَايَةَ فِى رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا ٱلْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَـٰرِقُونَ .

« **و چون** (یوسف) **آنان را به خوار و بارشان مجهّز کرد، جام**(زرّین شاه) **را در جایگاه بارِ برادرش** (بنیامین) **نهاد؛ سپس** (به دستور او، چون کاروانِ برادران قصد حرکت کرد) **جارچی‌ای بانگ برداشت: ای کاروانیان! بی‌گمان شما دزدانید** »،

مسلّماً یوسف[ع] شخصاً آن ندا را درنداد، ولی افعال «**جَهَّزَ**» و «**جَعَلَ**» هردو به یوسف برمی‌گردد و می‌رساند که مأموران به فرمان و تحت نظارت او آن کارها را انجام می‌دادند. واژه‌ی «**رَحْل**» به معنی خورجینی است

---

(۱) ـ نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۴۳۹

که برای حمل بار بر پشت شتر می‌بندند. «**سقایه**» به معنی «جام آبخوری» است و چون با «الف و لام» تعریف آمده، جام خاصّی را می‌رساند که بنا به آیه‌ی ۷۲ مشخّص می‌شود مشربه‌ی پادشاه بوده است.

روشن است که یوسف<sup>ع</sup> می‌خواسته هرطور شده، برادرش را نزد خود نگاه دارد و خداوند ـ بر طبق آیه‌ی۷٦ـ به او الهام نمود که چگونه در این راه اقدام نماید؛ درنتیجه با برادرش توافق کرد که به وی اتّهام سرقت زند تا او را توقیف کند. از اینرو مخفیانه جام شاه را در بار بنیامین نهاد و سپس فرمود که مأموران سؤال کنند جام پادشاه کجاست؟ و طبیعی است که آنها نیز ـ احتمالاً پس‌از مقداری کاوش‌های عمومی ـ سراغ عبرانیان تازه‌وارد می‌روند.[1]

(۷۱و۷۲) **قَالُواْ وَأَقْبَلُواْ عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ . قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ ٱلْمَلِكِ وَلِمَن جَآءَ بِهِۦ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا۠ بِهِۦ زَعِيمٌ .**

«(برادران با شگفتی) **روی به آنان آورده گفتند: چه چیز گم کرده‌اید؟**» «**گفتند: جام شاه را گم کرده‌ایم و برای هرکه آن را بیاورد یک بار شتر**(غلّه) **خواهد بود و من**(سخنگو) **بدین وعده ضامنم**»،

کاروانِ پسران یعقوب تجهیز شده و برادران از اینکه آذوقه‌ی مورد نظر خود را گرفته و بنیامین را نیز صحیح و سالم برمی‌گردانند، شادمان بودند. امّا در این شرایط مأمور حکومتی فریاد برآورد که جام سلطنتی دزدیده شده و هرکه آن را بیابد جایزه دارد و برادران شگفت زده برجای خود میخکوب شدند که حالا چه کنند؟! فردوسی گوید:

بر ایشان یکی بانـگ زد سهمناک — که ترسنده گشتند زآن بانگ پاک
چنین گفـت کای یاوه‌کاران دزد — شما را بَزَه خوشتـر آمد ز مُـزد
ندارید شـرم از خـدا و عزیـز — که از بارگاهـش بدزدید چیز؟!

---

(۱) ـ البتّه اینها همه را یوسف<sup>ع</sup> بنا به امر خدا انجام می‌داد، و إلاّ وی می‌توانست قبل‌از هرچیز، به دنبال پدر فرستد.

داستان را در تورات چنین می‌خوانیم: «(فرزندان یعقوب) روانه شدند و به مصر فرود آمده به حضور یوسف ایستادند. امّا یوسف به ناظر خود فرمود این اشخاص را به خانه ببَر و با من غذا می‌خورند ... و چون یوسف به خانه آمد، از سلامتی ایشان پرسید و گفت: آیا پدر پیر شما که ذکرش را کردید به سلامت است و تا به حال حیات دارد؟ گفتند: تا به حال زنده. پس تعظیم و سجده کردند. و چون چشمان خود را باز کرده بنیامین را دید، گفت: آیا این است برادر کوچک شما که ذکر او را کردید؟ و گفت، ای پسرم خدا بر تو رحم کُناد. و یوسف چونکه مهرش بر برادرش جنبید، بشتافت و جای گریستن خواست، پس به خلوت رفته آنجا بگریست و روی خود را شسته بیرون آمد وخودداری نموده گفت، طعام بگذارید ... پس به ناظر خانه‌ی خود أمر کرده گفت عدل‌های این مردمان را به قدری که می‌توانند بُرد از غلّه پُر کن و نقد هرکسی‌را به دهنه‌ی عدلش بگذار و جام مرا، یعنی جام نقره را، در دهنه‌ی عدل آن کوچکتر با قیمت غلّه‌اش بگذار ... و چون صبح روشن شد آن مردان را با حمارانِ ایشان روانه کردند. و ایشان از شهر بیرون شده هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند که یوسف به ناظر خود گفت: برپا شده در عقبِ این اشخاص بشتاب و چون بدیشان فرارسیدی ایشان را بگو چرا بدی عوض نیکویی کردید؟ آیا این نیست آنکه آقایم در آن می‌نوشد؟ در آنچه کردید، بد کردید.» (سفر پیدایش، باب ۴۳ و۴۴ به اختصار).

چو اسباط را این فرو شد بگوش — بسوزیدشان در زمان مغز و هوش
بدآن مرد گفتند پس آن گروه — که ای از تو دین‌را جمال و شکوه!
چه بُدتان چه ضایع شده‌است ازشما — بدینسان چه خواهید جستن زما؟
چنین داد جوینده آنگه جواب — بدآن بی‌گناهانِ فرهنگ یاب
که گم شد صُواعِ مَلِک ناگهان — همانا که هست اندر این کاروان

(۷۳) قَالُواْ تَٱللَّهِ لَقَدۡ عَلِمۡتُم مَّا جِئۡنَا لِنُفۡسِدَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَ مَا كُنَّا سَٰرِقِينَ .

« (برادران) **گفتند : سوگند به خدا، شما خوب می‌دانید که ما برای فساد در این سرزمین نیامده‌ایم و هرگز ما دزد نبوده‌ایم** »،

یعنی سوگند به خدا ما نیامده‌ایم در شهر شما فساد و تباهی ایجاد کنیم، بلکه فقط آمده‌ایم تا جیره‌ای بگیریم و برویم و بی‌سابقه هم نیستیم، قبلاً هم آمده بودیم و هیچ‌خطایی از ما سرنزد! و شما به این امر واقف هستید.

(۷۴) قَالُواْ فَمَا جَزَٰٓؤُهُۥٓ إِن كُنتُمۡ كَٰذِبِينَ .

« (مأموران) **گفتند: پس کیفر این**(کار) **ـ اگر دروغگو باشید ـ چیست؟** »،

یعنی اگر سخنتان دروغ از آب درآمد و سرقت جام کار یکی از افراد شما بوده باشد، سزای آن کس از میان شما که جام را دزدیده، چیست؟

بدین‌ترتیب مأمورانِ یوسف (و درواقع خود یوسف) موضوع را به خود آن برادران واگذار می‌کنند که شما بگویید اگر برخلافِ آنچه گفتید، سارق یکی از بین شما بود، با او چه باید کرد؟

(۷۵) قَالُواْ جَزَٰٓؤُهُۥ مَن وُجِدَ فِي رَحۡلِهِۦ فَهُوَ جَزَٰٓؤُهُۥۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ .

« **گفتند: کیفرش** (بردگی همان) **کسی است که** (جام) **در بارِ او پیدا شود ـ جزایش خودِ اوست ـ ما ستمکاران را این‌گونه کیفر می‌دهیم** »،

یعنی، هرآنکس که سرقت کند، جزایش آن است که غلام صاحب مال باشد؛ چنانکه در تفاسیر آمده دزد را در آئین یعقوب[ع] به بردگی می‌گرفتند. تکرار «**فَهُوَ جَزاؤُهُ**» در آیه، یا به منظور تأکید است و یا بیانگر آن که «خودِ سارق» باید غلام صاحب مال شود و نه دیگران.

(۷۶) فَبَدَأَ بِأَوۡعِيَتِهِمۡ قَبۡلَ وِعَآءِ أَخِيهِ ثُمَّ ٱسۡتَخۡرَجَهَا مِن وِعَآءِ أَخِيهِۚ كَذَٰلِكَ كِدۡنَا لِيُوسُفَۖ مَا كَانَ لِيَأۡخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ ٱلۡمَلِكِ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ نَرۡفَعُ دَرَجَٰتٖ مَّن نَّشَآءُۗ وَفَوۡقَ كُلِّ ذِي عِلۡمٍ عَلِيمٞ .

« **پس** (رئیس انبار به دستور یوسف) **شروع به** (تفتیشِ) **بارهای آنان ـ پیش‌از** (بازرسیِ) **بارِ برادرش** (برادر یوسف) **ـ کرد؛ آنگاه آن**(جام)**را از بار برادرش** (بنیامین) **بیرون کشید! این‌چنین برای یوسف** (جهت نگهداری برادر خود) **تدبیر کردیم** (زیرا) **در آئینِ آن شاه گرفتن برادرش روا نبود، مگر آنکه خدا**

**بخواهد** (و چنان راهی به او بنماید)؛ **درجات هرکه را خواهیم بالا می‌بریم و فوق هر دانشوری دانایی است**»،

واژه‌ی «**أَوْعِيَة**» در آیه، جمع «**وِعَاء**» به معنی «ظرف» می‌باشد و منظور از آن در اینجا، همان باردان و خورجین است.

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که بازرسیِ محموله‌ها به دستور و با نظارت یوسف انجام شد و سرانجام «جام» را از بارِ بنیامین بیرون آوردند و درنتیجه او به اسارت یوسف درآمد که مراد او و بنیامین هردو بود.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که آنچه یوسف ع ـ برای نگهداری بنیامین ـ انجام داد، بنا به تدبیر و وحی إلهی با توجّه به مقرّرات جاری در مصر بوده که اجازه نمی‌داد فردی را بی‌جهت به اسارت گیرند (که معلوم می‌شود مصر در دوران فرعون نیز بعضی قوانین عادلانه داشته و نمی‌توانستند کسی را بی‌دلیل توقیف کنند و حتّی صدر اعظم مملکت ملزم به رعایت قانون بود).

بخش انتهایی آیه نشان می‌دهد که به فکر یوسف هم نمی‌رسید که چگونه راه قانونی برای رسیدن به هدف خود بیابد و خدا آن را به او یاد داد.[1] از اینجا فهمیده می‌شود که حفظ قوانین مفید حتّی در کشور نامسلمانان نیز، مورد رضای خداست و بنابراین خداوند راهی را پیش آورد تا یوسف ـ بدون زیر پا گذاردن قانون مفید جامعه ـ به مقصود برسد (بسیاری از قوانین فقهی اسلام را می‌توان، این‌چنین، از لابلای قصص قرآنی به دست آورد).

مقطع آیه مشعر بر آن است که خداوند هرکه را ـ چون یوسف ـ لایق بداند از راه توجّه دادن او به تعالیم و تدابیر خود، بلندمرتبه می‌گرداند و خدای آگاه بالاتر از هر دانشمندی است.

---

(۱) ـ متأسّفانه برخی از ترفندی کـه حضرت یوسف ع برای نگاهداری برادرش به کار برد، به فریبکاری و بی‌اخلاقی تعبیر کرده‌اند! درصورتی‌که همانگونه که در توضیح آیات مربوطه منعکس است،

**اوّلاً** آیه‌ی۶۹ می‌رساند که بنیامین نزد یوسف احساس امنیّت کرد و بنابراین وقتی موضوع بازداشت او توسّط مأموران یوسف پیش آمد احساس نمی‌کرد خطری او را تهدید می‌کند و از تهمت وارده به قول معروف دلخور نبود (و به ظنّ قوی یوسف ع آن را با او در میان گذاشته بود) بلکه اطمینان داشت که تدبیری در جهت حفاظت او در کار است. بی‌اخلاقی و تقلّب در شرایطی است که عملی صرفاً برای منافع شخصی علی‌رغم زیان به طرف مقابل انجام شود؛ در اینجا که چنین شرایطی نبوده و طرف مقابل (بنیامین) از آنچه برایش تدارک دیدند راضی بوده است.

**ثانیاً** بنا به آیه‌ی۷۶، در قانون آن پادشاه هیچ‌کس حق نداشت کسی را بی‌دلیل بازداشت کند. از این‌رو باید گفت که یوسف نمی‌خواسته این قانون مفید را بشکند و از راهی که هیچ قانونی پایمال نمی‌شد و هیچ زیانی به کسی نمی‌رسید، در جهت رسیدن به مقصود اقدام کرده است.

# بخش یازدهم

## (برادران دست خالی نزد پدر می‌روند)

(۷۷) قَالُوٓاْ إِن يَسۡرِقۡ فَقَدۡ سَرَقَ أَخٞ لَّهُۥ مِن قَبۡلُۚ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفۡسِهِۦ وَلَمۡ يُبۡدِهَا لَهُمۡۚ قَالَ أَنتُمۡ شَرّٞ مَّكَانٗاۖ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَصِفُونَ .

« (برادران) **گفتند: اگر او** (بنیامین) **دزدی می‌کند** (عجیب نیست) **همانا برادر**(تنی)**وی** (نیز) **پیش‌از این دزدی کرد؛ پس** (یوسف) **آن**(سخن) **را در دل خود پنهان داشت و برایشان فاش نساخت. گفت: منزلت شما بدتر است و خداوند به آنچه وصف می‌کنید داناتر است** »،

طبیعی است که با پیدا شدن جام در بارُ و بُنه‌ی بنیامین، او دزد تلقّی شده و در اختیار یوسف[ع] قرار می‌گرفت. امّا برادران که قبل‌از این واقعه سخت در برابر اتّهام سرقت مقاوم بودند (آیه‌ی۷۳) چون با ثبوتش مواجه شدند، خواستند حساب خود را از بنیامین جدا سازند و از این رو نغمه سردادند که اساساً او از مادرِ دیگری است و برادرِ تنی‌اش (یعنی حضرت یوسف[ع]) نیز قبلاً دزدی کرده بود! در این زمینه مفسّران سه قول آورده‌اند:

**عدّه‌ای** گفته‌اند که سخن برادران دروغ بوده و یوسف[ع] هرگز دزدی نکرده بود. (امّا حتماً زمینه‌ای در زندگی حضرت یوسف[ع] بوده که منجر به ابراز چنان مطلبی از جانب برادران شده و کلّیّه‌ی برادران نمی‌توانسته‌اند از هیچ و پوچ مطلب ببافند).

**عدّه‌ای دیگر** گفته‌اند که پدربزرگِ مادریِ یوسف[ع] بُت کوچکی داشت که در برابر آن تواضع می‌کرد و آن حضرت ـ تحت تأثیر تعالیم پدرش ـ از این‌کار خشمگین شده آن را ربود. (امّا برادران یوسف نمی‌توانستند به چنین واقعه‌ای به عنوان دزدی اشاره کنند، زیرا خود موحّد بودند و آن اقدام در نظرشان قابل قبول می‌نمود).

**برخی** از مفسّرین گفته‌اند که عمّه‌ی حضرت یوسف ـ به خاطر علاقه‌ی شدیدش به وی ـ بر سرِ نگهداری او با پدرش کشمکش داشت و بالأخره روزی یادگاری از حضرت اسحاق[ع] را در پیراهن یوسف جای داد و وی را دزد بنمود و درنتیجه بر طبق آئینی که داشتند حضرت یوسف تا عمّه‌اش زنده بود، نزد او ماند. (این قول با طهارت یوسف[ع] سازگارتر و محتمل‌تر می‌نماید).

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که یوسف[ع] در برابر ادّعای برادرانش (مبنی بر آنکه خود او نیز پیش‌ترها دست به دزدی زده بود) چیزی نگفت و به روی‌شان نیاورد، فقط همین اندازه گفت که وضع شما بدتر از این حرف‌هاست و خدا از حقیقت آنچه می‌گویید آگاه‌تر می‌باشد. احتمال می‌رود که این سخن یوسف[ع]، حدیث نفس و در باطن بوده، نه آنکه آشکارا به آنها گفته باشد که وضع شما بدتر از اینها است!

(۷۸) قَالُواْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡعَزِيزُ إِنَّ لَهُۥٓ أَبٗا شَيۡخٗا كَبِيرٗا فَخُذۡ أَحَدَنَا مَكَانَهُۥٓۖ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ .

« (برادران) **گفتند: ای عزیز! همانا او را پدری پیر و فرتوت است** (که غُصّه‌اش را می‌خورد) **پس یکی از ما را به جای وی بگیر؛ بی‌گمان ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم** »،

ظاهراً حضرت یوسف^ع، آن زمان به مقام صدارت عظمای مصر رسیده و از این رو با لقب «**عزیز**» مورد خطاب قرار می‌گرفت. همچنین آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که یوسف^ع می‌خواسته بنیامین را نگه دارد و برادران ـ بر پایه‌ی قول‌های مؤکّدی که به پدرشان داده بودند ـ می‌خواستند به هر قیمت شده از این‌کار جلوگیری کنند (واژه‌ی «**کبیر**» در آیه ـ پس‌از کلمه‌ی «**شیخ**» ـ شدّت پیری را توصیف می‌کند).[1]

(۷۹) قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ أَن نَّأۡخُذَ إِلَّا مَن وَجَدۡنَا مَتَٰعَنَا عِندَهُۥٓ إِنَّآ إِذٗا لَّظَٰلِمُونَ .

« (یوسف) **گفت: پناه بر خدا اگر جُز آن‌کس را که کالای خود را نزد او یافتیم** (کس دیگری) **را بگیریم! بی‌تردید ـ در این‌صورت ـ ستمکار خواهیم بود** »،

آیه‌ی شریفه، در مقام بیان اصلی از زبان یوسف^ع است؛ که مجازات بی‌گناهان به جای گنهکاران، ستمگری است. مسلّماً یوسف^ع خود می‌دانسته حقیقت ماجرا چیست و مشکلشان را نیز انکار نمی‌کند. ولی درصدد اصلاح افکارِ ایشان برآمده، خاطرنشان می‌سازد که آنچه می‌گویید مبتنی بر عدل و منطق نیست.

(۸۰) فَلَمَّا ٱسۡتَيۡـَٔسُواْ مِنۡهُ خَلَصُواْ نَجِيّٗاۖ قَالَ كَبِيرُهُمۡ أَلَمۡ تَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ أَبَاكُمۡ قَدۡ أَخَذَ عَلَيۡكُم مَّوۡثِقٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَمِن قَبۡلُ مَا فَرَّطتُمۡ فِي يُوسُفَۖ فَلَنۡ أَبۡرَحَ ٱلۡأَرۡضَ حَتَّىٰ يَأۡذَنَ لِيٓ أَبِيٓ أَوۡ يَحۡكُمَ ٱللَّهُ لِيۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلۡحَٰكِمِينَ .

« **پس چون از او نومید گشتند، نجواکنان به کناری شدند؛ بزرگشان گفت: مگر ندانید که پدرتان پیمانی استوار و خدایی از شما گرفت** (که بنیامین را نزد او بازگردانید) **و پیش‌از این درباره‌ی یوسف چه تقصیری کردید؟ پس من هرگز از این سرزمین نروم تا پدرم اجازه‌ام دهد یا خدا در حقّم حُکمی کند؛ و او**

(۱) ـ اصرار و التماس برادران را بر یوسف برای رهایی بنیامین، در تورات چنین می‌خوانیم: «آنگاه یهودا (یکی از برادران) نزدیک یوسف آمده گفت: ای آقایم بشنو غلامت به گوشِ آقای خود سخنی بگوید و غضبت بر غلام خود افروخته نشود. آقایم از غلامانت پرسید، آیا شما را پدر یا برادری است؟ عرض کردیم ما را پدر پیری است و پسرِ کوچکِ پیریِ او که برادرش مرده است و او تنها از مادر خود مانده و پدر او را دوست می‌دارد. و به غلامانِ خود گفتی وی را نزد من آرید و به آقای خود گفتیم آن‌جوان نمی‌تواند از پدر خود جدا شود، چه اگر از پدرخویش جدا شود او خواهد مُرد. و به غلامانِ خود گفتی اگر برادر کِهتر شما با شما نیاید روی مرا دیگر نخواهید دید. پس واقع شد که چون نزدِ غلامت پدرِ خود رسیدیم سخنان آقای خود را بدو بازگفتیم ... والآن اگر نزد غلامت پدرخود برویم و این جوان با ما نباشد، او خواهد مُرد و غلامت نزد پدرخود ضامنِ پسر شده، گفتم هرگاه او را نزد تو بازنیاورم تا اَبدالآباد نزد پدرخود مقصّر خواهم شد. پس الآن تمنّا این‌که غلامت به عوضِ پسر در بندگیِ آقای خود بماند و پسر همراه برادران خود برود» (سفر پیدایش، باب۴۴ از شماره‌ی ۱۸ به بعد به اختصار).

**بهترین داوران است »**،

محرز شد که بنیامین باید در مصر نزد یوسف<sup>ع</sup> بماند. در این شرایط برادران شورا می‌کنند (**خَلَصُواْ** = به گوشه‌ای رفتند و خلوت کردند) و برادر بزرگتر به سایرین می‌گوید من روی بازگشت نزد پدرم را ندارم، مگر خود او اجازه دهد و یا خدا گشایشی پیش آورَد؛ خصوصاً آنکه قبلاً درباره‌ی یوسف تقصیر کردیم؛ و با این حادثه‌ی جدید، دیگر طاقت دیدن روی اویم نیست، از اینجا تکان نمی‌خورم. بنا به قرائنی از تورات، مفسّران اسلامی نام این برادر را «روبین» گفته‌اند[1]. از آیه‌ی شریفه به دست می‌آید که برادران از کرده‌ی خود پشیمان بودند و در برابر خدا احساس مسئولیّت می‌کردند، هرچند حسادت جوانی آنان را به کارِ ناپسندی کشانده بود.

(۸۱) **ارْجِعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَبِيكُمْ فَقُولُواْ يَـٰٓأَبَانَآ إِنَّ ٱبْنَكَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَآ إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَـٰفِظِينَ .**

« **به سوی پدرتان بازگردید و بگویید: ای پدرِ ما! همانا پسرت دزدی کرده و ما جُز بر آنچه** (ظاهراً) **دانستیم، گواهی نداده‌ایم و ما بر نهان آگاه نبوده‌ایم »**،

دنباله‌ی سخن روبین به سایر برادران است که حقیقت ماجرا را به پدر بگویید که پسرت دزدی کرده و هرچند ما درواقع شاهدش نبودیم و غیب نمی‌دانیم که حقیقت داشت یا خیر، ولی به ظاهر دیدیم که جام شاه را از میان بار بنیامین درآوردند.

(۸۲) **وَسْـَٔلِ ٱلْقَرْيَةَ ٱلَّتِى كُنَّا فِيهَا وَٱلْعِيرَ ٱلَّتِىٓ أَقْبَلْنَا فِيهَا ۖ وَإِنَّا لَصَـٰدِقُونَ .**

« **و** (اگر ما را باور نداری) **از** (مردم) **شهری که در آن بودیم و از کاروانی که در آن آمدیم بپرس و همانا ما راستگوییانیم »**،

روبین به برادران تأکید می‌نماید که به پدر بگویند: اگر سخن ما را (آیه‌ی قبل) باور نمی‌کنی، بیا برویم از اهل مصر بپرس و یا از کاروانیانی که با آنها همسفر بودیم تحقیق نما (منظور از «**قَرْيَه**» اهل شهر و مراد از«**عِير**» کاروانیان می‌باشد).

---

(۱) ـ «(برادران) به یکدیگر گفتند: هرآینه به برادرِ خود (یوسف) خطا کردیم زیرا تنگیِ جانِ او را دیدیم وقتی‌که به ما استغاثه می‌کرد و نشنیدیم، از اینرو این تنگی بر ما رسید. و رَؤبین در جواب ایشان گفت آیا به شما نگفتم که به پسر خطا مَوَرزید و نشنیدید، پس اینک خون او بازخواست می‌شود» (سِفرپیدایش، باب ۴۲ ، شماره‌ی ۲۳←۲۱).

# بخش دوازدهم

## (حقیقت آشکار می‌شود)

(۸۳) قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ .

« (یعقوب) **گفت:** (چنین نیست) **بلکه نفوس شما امری** (ناروا) **را برایتان آراسته است؛ پس** (مرا) **صبری زیبنده باید؛ امید که خدا همگی را به نزدم بازآورَد؛ همانا او دانا و حکیم است** »،

فرزندان یعقوب از مصر به کنعان بازگشته داستان گرفتاری بنیامین را برای پدر نقل کردند، ولی حضرت یعقوب^ع^ در برابر توضیحات فرزندانش، به آنها سوءِ ظن نشان داد و در حقیقت همان جمله‌ای را به ایشان گفت که به هنگام دریافت خبر مربوط به یوسف گفته بود (آیه‌ی۱۸ سوره). چنانکه طبری از ابن اسحاق آورده که چون برادران به نزد یعقوب^ع^ آمدند و عذر خود را درباره‌ی بنیامین ارائه دادند، ایشان را متّهم ساخت و گمان برد که رفتارشان با بنیامین به مانند یوسف بوده است. حال آنکه می‌دانیم، این‌بار ـ بر خلاف گذشته ـ برادران تقصیری نداشتند. در اینجا عکس‌العمل یکسان حضرت یعقوب^ع^ در دو حالت، خود قرینه‌ای است از آنکه پیامبران ذاتاً و طبیعتاً علم غیب نداشتند. بلکه اگر گاهی سخنی از غیب گفته‌اند به وحی و الهامِ إلهی بوده‌است. منظور از «**نفس شما کاری را برایتان** (در نظرتان) **آراسته است**»، این است که گفتار و کردارتان در نظر خودتان، منطقی می‌آید و انتظار دارید من آن را باور کنم، حال آنکه از نظر من شما مسامحه کردید؛ و ادامه می‌دهد که من «**صبری بی‌شکایت**[1]» خواهم کرد، شاید خداوند همه‌ی فرزندانم (یوسف، بنیامین و روبین ـ توضیح آیه‌ی۸۰ ـ) را به من بازآورد که او به حالم آگاه و کارهایش همه از سر حکمت است.

(۸۴) وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَٰٓأَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَٱبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ ٱلْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ .

« **و روی از ایشان بگردانید و گفت: ای دریغ بر یوسف! و دیدگانش از غم سپید شد و اندوه خود فرو می‌خورد** »،

غم هجران بنیامین و یأس از سایر فرزندان، بی‌اختیار یعقوب را به یاد یوسف انداخت که چه گوهر ارزنده‌ای بود! واژه‌ی «**اِبْيَضَّتْ** = سپید شد» کنایه از کور شدن است و «**كَظِيمٌ**» به «فرو بردن خشم و اندوه» از سوی او دلالت دارد. مقطع آیه می‌رساند که یعقوب^ع^ ـ علی رغم آن فشارها ـ داد و فغان راه نیانداخت (و مانند عدّه‌ای در مصائب، به درگاه خدا کلمات کفرآمیز نگفت و در حکمت و عدل إلهی شکّ نکرد).

---

(۱) ـ منظور از «**صَبْرٌ جَمِيلٌ** = صبر زیبا» در آیه، صبری است که با گله و شکایت همراه نباشد (توضیح آیه‌ی۱۸).

(۸۵) قَالُواْ تَٱللَّهِ تَفۡتَؤُاْ تَذۡكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوۡ تَكُونَ مِنَ ٱلۡهَٰلِكِينَ .

« (پسران به او) **گفتند: به خدا سوگند آنقدر یاد یوسف می‌کنی تا سخت بیمار شوی یا هلاک گردی** »،

واژه‌ی «**تَفْتَؤُاْ**» با تقدیر لای نافیه به معنی لاتَزالُ یا «مداوم و پیوسته» است. ماضی آن «فَتِئَ» و از افعال ناقصه شمرده می‌شود. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که در فقدان بنیامین نیز محور فکر و احساسات یعقوب[ع]، یوسف[ع] بود و دیگر فرزندان تلاش داشتند به نحوی وی را آرام سازند.

(۸۶) قَالَ إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَأَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَاتَعۡلَمُونَ .

« (یعقوب) **گفت: پریشانی و اندوه‌ام را فقط نزد خدا می‌برم؛ و از** (عنایات) **خدا چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید** »،

صبر با شکوه این است که آدمی رفع بلا فقط از خدا بخواهد. یعقوب[ع] از «صابران» بود زیرا غم خویش فقط با خدا می‌گفت.

بخش بعدی آیه، درس ارزنده‌ی یعقوب به فرزندان است که برخلاف شما از رحمت و عنایت حق مأیوس نیستم و حکمت خدا را بالاتر از آن می‌دانم که به سادگی بر چنین ماجرایی خاتمه دهد! معلوم می‌شود برادران، یوسف را مرده قلمداد می‌کردند و یعقوب هنوز نسبت به او امیدوار بود. طبری از ابن عبّاس آورده که «**أَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لَاتَعْلَمُونَ**» در آیه، بدان معنی است که من رؤیای یوسف (آیات اوّلینِ سوره) را رؤیایی صادق دیدم و پایان آن هنوز فرا نرسیده است.

(۸۷) يَٰبَنِيَّ ٱذۡهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَاتَاْيۡـَٔسُواْ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ لَايَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ .

« **ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت** (و گشایش) **خدا نومید مشوید؛ همانا جُز گروه کافران از رحمت خدا مأیوس نمی‌شوند** »،

واژه‌ی «**رَوْح**» در اصل به معنی «تنفّس» است (راحَ الرَّجَلُ: تَنَفَّسَ)، چنانکه هرگاه آدمی نَفَس می‌کشد راحت می‌شود. گویی که سختی‌های زندگی نَفَس آدمی را بند می‌آورد و نسیم رحمت همان گشایش سختی‌هاست که راه نفس او را بازمی‌گرداند.

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که یأس از رحمت خدا از گناهان کبیره است. هیچکس نباید، در هیچ حالی، از عنایت و رحمت خدا نومید گردد، خواه در اوج سختی و فشار و خواه غرقِ گناهان (و «آب که از سر گذشت چه یک نی و چه صد نی»)، در مکتب اسلام محکوم است). فرق «تَحَسُّس» با «تَجَسُّس» آنستکه اوّلی جستجوی خیر است و دوّمی جستجوی شرّ و لذا فرمود: **لاتَجَسَّسُوا** (حُجُرات/۱۲) و این معنای لطیف از ابن عبّاس رَضِيَ اللهُ عنه گزارش شده است (مجمع البیان، ج۵، ص۲۵۶).

همچنین حضرت یعقوب[ع] در خطاب به پسران، روبین را از قلم انداخت، زیرا وضع او روشن بود؛

یوسف را گم کرده بود و نمی‌دانست بنیامین چه حال و روزی دارد؟

(۸۸) فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَيْهِ قَالُواْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا ٱلضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَـٰعَةٍ مُّزْجَىٰةٍ فَأَوْفِ لَنَا ٱلْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَآ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَجْزِى ٱلْمُتَصَدِّقِينَ.

« **پس چون** (برادران به مصر آمده) **بر او** (یوسف) **وارد شدند، گفتند: ای عزیز! به ما و خانواده‌ی ما سختی رسیده و** (اینک) **سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم؛ تو پیمانه به ما کامل ده و بر ما انفاق کن؛ بی‌شک خدا انفاقگران را پاداش می‌دهد**»،

با توجّه به آیه‌ی قبل، پسران یعقوب[ع] برای بار سوّم راهی مصر شدند؛ فاصله‌ی هشتاد فرسنگی مصر تا کنعان را پیمودند تا در آنجا به حضور یوسف[ع] رسیدند.

حضرت یعقوب[ع] به آنها نگفته بود برای آذوقه به مصر بروند، ولی ظاهراً چون آنها به مصر رسیدند، خود فکر کردند در این‌مورد نیز اقدامی کنند و به دنبال یک سفر طولانی، بی‌غلّه بازنگردند. امّا چون وجه کافی برای أخذِ جیره‌ی کامل نداشتند، از یوسف می‌خواهند تا علی‌رغم این‌موضوع، به آنها جیره‌ی تمام دهد. می‌گویند سرمایه‌ای نداریم تا به قدر همیشه آذوقه برداریم، تو ای عزیز مصر به ما انفاق کن! و اینجاست که صبرِ یوسف[ع] تمام شده، باطن خود را بروز می‌دهد (و بر طبق مأموریّت إلهی که به عهده داشت عمل می‌کند ـ آیه‌ی بعد).

(۸۹) قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَـٰهِلُونَ.

« (یوسف) **گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید در آن‌هنگام که جاهل بودید؟** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که آن برادران ـ سوای بلایی که بر سر یوسف[ع] آوردند ـ حسادت‌هایی هم با بنیامین داشتند که شرح آن حسادت‌ها را بنیامین به یوسف گفته بود. از سوی دیگر مدلول آیه، در راستای پیش‌بینی قبلی است که فرمود «**قطعاً در آینده آنان را ـ در حالی که نمی‌دانند ـ از این کارشان مطّلع خواهی کرد**» (آیه‌ی ۱۵).

(۹۰) قَالُوٓاْ أَءِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ ۖ قَالَ أَنَا۠ يُوسُفُ وَهَـٰذَآ أَخِى ۖ قَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَآ ۖ إِنَّهُۥ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ.

« (برادران هراسان شده) **گفتند: آیا تو همان یوسفی؟** (یوسف) **گفت:** (آری) **من یوسف‌ام و این** (اشاره به بنیامین) **برادر من است؛ همانا خدا بر ما منّت نهاد، آری هرکه تقوی پیشه کند و صبوری ورزد، پس به راستی خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌سازد**»،

با سؤال تنبّه‌آمیز یوسف[ع] برادران تکان خوردند و متعجّبانه پرسیدند تو باید یوسف باشی که این‌گونه مطالب را مطرح می‌کنی؛ و یوسف[ع] بی‌آنکه کبر ورزیده تحقیرشان کند، در مُنتهای اقتدار و تفوّق بر

کسانی‌که در پیِ نابودی‌اش بودند، از منّت خدا بر خود و برادر کوچکش یاد کرده شکرگزاری می‌نماید[۱] (مسلّماً چنین افرادی در پیروزی و قدرت، دیکتاتور نمی‌شوند).

بخش بعدی آیه درس بزرگی است که خداوند از زبان یوسف[ع] به آن برادران و درواقع همه‌ی خلایق ـ در همه‌ی عصرها و نسل‌ها ـ می‌دهد که بدانید خداوند به «صالحان» خیر دنیا و آخرت ـ هر دو را ـ می‌دهد و از پاداش نیکوکاران چیزی کم نمی‌گذارد.

(۹۱) قَالُواْ تَٱللَّهِ لَقَدۡ ءَاثَرَكَ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا وَإِن كُنَّا لَخَٰطِـِٔينَ .

«(برادران) **گفتند: سوگند به خدا که بی‌شک خدا تو را بر ما برتری بخشید و بی‌گمان ما خطاکار بوده‌ایم»**،

برادران به اعتراف درآمدند و مدلول آیه نمودار نهایت ندامت آنهاست که با سوگند شروع شده و یوسف[ع] در مقابل، بزرگوارانه عکس العمل نشان می‌دهد بدینصورت:

(۹۲) قَالَ لَا تَثۡرِيبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَۖ يَغۡفِرُ ٱللَّهُ لَكُمۡۖ وَهُوَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ .

«(یوسف) **گفت: امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست؛ خدا شما را می‌آمرزد و او از همه‌ی رحم‌آوران مهربان‌تر است**»،

یوسف[ع] بزرگترین درس عفو و جوانمردی را به برادرانش داد که نه تنها آنها را نکوهش نکرد، بلکه به دلداریشان سخن گفت که خدا شما را می‌آمرزد.[۲] یعنی، امروز نه تنها جای سرزنش و ملامت نیست (تا چه رسد به کیفر!) بلکه روز شکرگزاری است، باید همه مسرور بوده خدا را شکر کنیم و با این عفو و گذشت خدا هم از شما ـ گناهکاران ـ می‌گذرد.[۳]

(۹۳) اِذۡهَبُواْ بِقَمِيصِي هَٰذَا فَأَلۡقُوهُ عَلَىٰ وَجۡهِ أَبِي يَأۡتِ بَصِيرٗا وَأۡتُونِي بِأَهۡلِكُمۡ أَجۡمَعِينَ .

---

(۱) ـ داستان را در تورات کنونی چنین می‌خوانیم: «و یوسف پیشِ جمعی‌که به حضورش ایستاده بودند نتوانست خودداری کند، پس ندا کرد که همه را از نزد من بیرون کنید و کسی نزد او نماند وقتی‌که یوسف خویشتن را به برادران خود شناسانید. و به آواز بلند گریست و مصریان و اهل خانه‌ی فرعون شنیدند. و یوسف برادران خود را گفت من یوسف هستم آیا پدرم هنوز زنده است؟ و برادرانش جواب وی را نتوانستند داد زیرا که به حضور وی مضطرب شدند ... پس به گردن برادر خود بنیامین آویخته بگریست و بنیامین بر گردن وی گریست. و همه‌ی برادرانِ خود را بوسیده برایشان بگریست و بعداز آن برادرانش با وی گفتگو کردند» (سفرپیدایش، باب۴۵ ، شماره‌ی ۱۶←۱).

(۲) ـ همین سخن را پیامبر اسلام[ص] بعد از فتح مکّه به مشرکان مغلوب که سالها به جنگ و کشتار با او می‌پرداختند (قبل از اینکه مسلمان شوند) گفت که: من به شما همان را می‌گویم که یوسف به برادرانش گفت، بروید همه آزادید (سیره‌ی ابن هشام، ج۴، ص۳۴).

(۳) ـ حتّی در تورات کنونی آمده که یوسف[ع] برای تخفیف رنج روحی برادرانش، عملشان را خواستِ خدا می‌شمرد: «و (یوسف به برادران خود) گفت منم یوسف برادر شما که به مصر فروختید. و حال رنجیده مشوید و متغیّر نگردید که مرا بدینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا نفوس را زنده نگاه دارد ... » (سِفر پیدایش، باب ۴۵، شماره‌ی ۵).

**«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره‌ی پدرم افکنید بینا می‌شود و همگی با خانواده‌هایتان سوی من آیید»،**

پیراهن یوسف[ع] در این سوره به اَشکال گوناگون مطرح شده است. ابتدا برادران از پیراهن یوسف برای سندسازی استفاده کردند تا به خیال خود ثابت کنند که گرگ او را دریده است (آیه‌ی۱۸). سپس در درگیری با زلیخا و نحوه‌ی رسیدگی به ادّعای زلیخا و یوسف، سخن از پیراهن وی به میان آمد. در آیه‌ی فوق نیز یوسف پیراهنش را برای پدر می‌فرستد تا با احساس رایحه‌ی او ـ به خواست خدا ـ اعصاب بیناییِ پدر به کار افتد.

بحش بعدی آیه حاکی از آن است که یوسف تمامی خویشان کنعانی‌اش را به مصر فرا می‌خواند.[1] [و این آغاز شکل‌گیری جمعیّت بنی‌اسرائیل در مصر بود که بعدها مورد حسد و سوءِ ظنِّ دستگاه فرعون (ظاهراً رامسس دوّم) قرار گرفت و موسی[ع] برای نجاتشان قیام کرد].

(۹۴) وَلَمَّا فَصَلَتِ ٱلْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ ۖ لَوْلَآ أَن تُفَنِّدُونِ .

«**و چون کاروان** (برادران از مصر) **جدا شد، پدرشان** (یعقوب، در کنعان به اطرافیانش) **گفت: اگر سبک‌مغزم ندانید، همانا من بوی یوسف را می‌یابم**»،

آورده‌اند که بین مصر و کنعان هشت روز با کاروان راه بود (توضیح آیه‌ی۸۸) معذلک ـ بنا بر آیه‌ی شریفه ـ به محض حرکتِ فرزندان از مصر، یعقوب[ع] در کنعان نوید یوسف[ع] را احساس کرده و بوی او را می‌یابد. سعدی در این‌باره چه نیکو سروده است:

یکی پرسید از آن گم‌کرده فرزند — که ای روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیـدی — چرا در چاه کنعانـش ندیدی ؟

سؤال به جایی است که جواب به جای آن را نیز سعدی از زبان یعقوب[ع] متعاقباً می‌آورَد:

بگفتا حال ما برق جهان است — گهی پیدا و دیگرگه نهان است
گهـی بر طارَم أعلَـی نشینیـم — گهی تا پشت پای خود نبینیم!

یعنی، پیامبران «از خود» علم غیب ندارند، گاهی تابش وحی مطالبی را برایشان روشن می‌سازد و در غیبتِ وحی، به مانند دیگر مردمند.

(۹۵) قَالُواْ تَٱللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَٰلِكَ ٱلْقَدِيمِ .

« (اطرافیان) **گفتند: سوگند به خدا که همانا تو در ضلالت دیرین خویشی**»،

---

(۱) ـ تورات فعلی می‌گوید: «(یوسف گفت) بشتابید و نزد پدرم رفته بدو گویید پسر تو یوسف چنین می‌گوید که خدا مرا حاکم تمامیِ مصر ساخته است نزد من بیا و تأخیر منما. و در زمین جُوشَن ساکن شو تا نزدیک من باشی، تو و پسرانت و پسران پسرانت و گله‌ات و رمه‌ات با هرچه داری. تا تو را در آنجا بپرورانم زیرا که پنج سال قحط باقی است مبادا تو و اهل خانه‌ات و متعلّقاتت بینوا گردید» (سفرپیدایش، باب۴۵ ، شماره‌ی ۱۲←۹).

آیه‌ی شریفه (به دنبال آیه‌ی قبل) مشعر بر عکس العمل اطرافیان نسبت به خوشبینی یعقوب^ع^ درباره‌ی یوسف^ع^ است که تو هنوز ـ کما کان ـ توهّم یوسف را دنبال می‌کنی، بس کن! (نشان می‌دهد که اطرافیان یعقوب^ع^ ـ هرچند او را پیامبر می‌دانستند ـ ولی مصون از خطایش نمی‌شمردند).

(۹۶) فَلَمَّآ أَن جَآءَ ٱلْبَشِيرُ أَلْقَىٰهُ عَلَىٰ وَجْهِهِۦ فَٱرْتَدَّ بَصِيرًاۖ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّيٓ أَعْلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ .

« **پس چون آن نویدرسان بیامد، آن** (پیراهن) **را بر چهره‌ی او افکند و** (یعقوب بی‌درنگ) **بینا شد! گفت: آیا به شما نگفتم که من از خدا چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید؟** »،

به عبارت دیگر یعقوب^ع^ به اهلش می‌گوید حالا فهمیدید که در سختی‌ها و بلاها چه حکمت‌هایی نهفته است؟

همه فعل خـدا را حکمتـی هست		همی خشم و رضا را علّتی هست
همه اَفعال او با چند و چون است		ولی از فهم ما وجهش برون است

(۹۷) قَالُواْ يَٰٓأَبَانَا ٱسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَٰطِـِٔينَ .

« (برادران) **گفتند: ای پدرِ ما! برای گناهانمان آمرزش خواه که ما خطاکار بوده‌ایم** »،

در واقع فرزندان گنهکار به پدر می‌گویند چون ما به تو آسیب رساندیم (در نتیجه‌ی گناهِ ما تو صدمه دیده‌ای) از ما بگذر و از خدا برایمان آمرزش خواه تا از طریق درخواست بخشش تو (یوسف هم که قبلاً بخشیده بود ـ آیه‌ی۹۲) خداوند ما را ببخشد.

بدین‌ترتیب، قول برخی که این آیه را مبنای «توسّل به ارواح امامان» قرار داده‌اند، رد می‌شود، زیرا:

**اوّلاً**، ـ چنانکه اشاره شد ـ درخواست استغفار فرزندان یعقوب از پدرشان، از آنرو بود که از «حقّ‌النّاس» پاک شوند تا بعد خداوند از «حقِّ خود» بگذرد.

**ثانیاً**، حضرت یعقوب^ع^ زنده و حاضر بود و می‌توانستند از او درخواست کنند، درحالی‌که أئمّه (ع) از دنیا رفته‌اند و حاضر و ناظر نیستند تا از ایشان تقاضای شفاعت شود! بلکه حضور و نظارت آنها در عالمِ دیگر است، چنانکه عیسی^ع^ می‌گوید: «**وَ كُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مادُمْتُ فِيهِمْ فَلَمّا تَوَفَّيْتَنِى كُنتَ انتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ** = من بر آنها نظارت داشتم تا هنگامی‌که در میانشان بودم و چون مرا وفات دادی تو (خداوندا) خود بر آنها مراقب بودی» (مائده/۱۱۷).

**ثالثاً**، آیه‌ی٦٧ همین سوره گویاست‌که حضرت یعقوب^ع^ به فرزندانش می‌گوید: «**در قبال خدا برای شما کاری نتوانم کرد، فرمان از آنِ خداست**»، یعنی، فقط از «حقِّ خود» می‌توانست درگذرد و دخالتی در «حقّ الله» نمی‌توانست داشته باشد.

(۹۸) قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ .

«(پدرشان) **گفت: به زودی برای شما از خداوندم آمرزش می‌طلبم، همانا او بس آمرزنده و مهربان است**»، یعنی، همین‌قدر که فرزندان طلب آمرزش کردند، یعقوب حتّی ملامت را هم کنار گذاشت و آنان را به رحمتِ خداوند نوید داد. امّا در اینکه چرا یعقوب[ع] استغفار (آمرزش‌طلبی) برای ایشان را «به بعد» واگذار کرد، دو تفسیر هست:

**عدّه‌ای** گفته‌اند که می‌خواست ابتدا، گذشت یوسف[ع] را در حقّ ایشان بشنود تا پس‌از رفع «حقّ النّاس» از جانب او برای رفع «حقّ الله» به درگاه خدا دعا کند. ولی این برداشت صحیح نیست، زیرا مسلّماً یعقوب، درنتیجه‌ی صحبت با آنان و دیدن پیراهن، فهمیده بود یوسف آنان را مورد عفو قرار داده است.

**قول طبری** صحیح‌تر می‌نماید که از **رسول‌خدا**[ص] آورده: «برادرم یعقوب می‌خواست استغفار برای آنان را تا سحر ـ سحر جمعه ـ به تأخیر افکند»، چنانکه می‌فرماید: «**مؤمنان در سحرگاهان استغفار کنند**.» (آل‌عمران/ ۱۷).

# بخش سیزدهم

## (تأویل رؤیا)

(۹۹) فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَيۡهِ أَبَوَيۡهِ وَقَالَ ٱدۡخُلُواْ مِصۡرَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ .

« **پس چون آنها** (یعقوب و خانواده) **بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خویش را نزد خود جای داد** (یا در آغوش کشید) **و گفت: به خواست خدا ــ أمن** (و سلامت) **ــ به مصر درآیید** »،

کاروان شادی از کنعان حرکت کرد؛ و طبری می‌نویسد چون یعقوب ع و همراهانش به نزدیکی مصر رسیدند، یوسف ع خبر یافت و به استقبالشان شتافت؛ گروهی از مصریان نیز با او بودند و یعقوب که پیاده حرکت می‌کرد یوسف را در آن جاه و جلال نشناخت! از کسان خود پرسید : آیا این فرعون مصر است؟ و چون بشنید فرزندش یوسف می‌باشد، گفت : «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُذْهِبَ الأحْزان = درود بر تو ای کسی‌که غم‌های مرا زدودی !» و یوسف، پدر و مادرش را به آغوش کشید و نوید امنیّت و آسایش به ایشان داد؛ که دوران مِحنت و هجران سرآمد، به یاری خدا با طیب خاطر و امنیّت، به مصر وارد شوید(۱)!

افراد خاندان یعقوب که با وی وارد مصر شدند، بر طبق احادیث، حدوداً ۷۵ تن بودند و این، سرآغاز استقرار بنی‌اسرائیل در مصر بود. معلوم نیست چه تعدادی از آنها وارد کارهای دولتی شدند، ولی مسلّم است که با وجود یوسف ع نیرومند گردیدند(۲) تا اینکه رفته رفته فراعنه از آنها وحشت کرده فرعونِ زمان موسی ع، فرمان به قتل عامشان داد و ماجراهایی که می‌دانیم پیش آمد.

(۱۰۰) وَرَفَعَ أَبَوَيۡهِ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ وَخَرُّواْ لَهُۥ سُجَّدٗاۖ وَقَالَ يَٰٓأَبَتِ هَٰذَا تَأۡوِيلُ رُءۡيَٰيَ مِن قَبۡلُ قَدۡ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّٗاۖ وَقَدۡ أَحۡسَنَ بِيٓ إِذۡ أَخۡرَجَنِي مِنَ ٱلسِّجۡنِ وَجَآءَ بِكُم مِّنَ ٱلۡبَدۡوِ مِنۢ بَعۡدِ أَن نَّزَغَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بَيۡنِي وَبَيۡنَ إِخۡوَتِيٓۚ إِنَّ رَبِّي لَطِيفٞ لِّمَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ .

---

(۱) ــ تورات کنونی می‌گوید: «و یوسف عَرّابه‌ی خود را حاضر ساخت تا به استقبال پدر خود اسرائیل (یعقوب) به جُوشَن برود و چون او را بدید به گردنش بیاویخت و مدّتی بر گردنش گریست. و اسرائیل به یوسف گفت اکنون (راحت) بمیرم چون‌که روی تو را دیدم ... » (سفر پیدایش، باب ۴۶ ، شماره‌ی ۳۰←۲۹).

(۲) ــ «و اسرائیل با هرچه داشت کوچ کرده و قربانی‌ها برای پدر خود اسحاق گذرانید. و خدا در رؤیاهای شب به اسرائیل خطاب کرده گفت، ای یعقوب ای یعقوب! من هستم الله خدای پدرت، از فرود آمدن به مصر مترس زیرا در آنجا اُمّتی عظیم از تو به وجود خواهم آورد» (تورات، سفر پیدایش، باب ۴۶ ، شماره‌ی ۴←۱).

« و (یوسف) **پدر و مادرش را بر تخت** (صدارت) **بالا بُرد و همگان** (حاضران) **بر او سجده کردند و** (یوسف) **گفت : ای پدرم! این تأویل رُؤیای پیشینِ من است؛ همانا خداوندم آن را راست گردانید و به من احسان کرد، آنگاه‌که از زندانم برون آورد و شما را از بادیه ـ پس‌از آنکه شیطان میانِ من و میانِ برادرانم آشوب افکند ـ** (به اینجا) **آورد؛ همانا خداوندم به آنچه خواهد صاحب لطف است و هموست دانا و حکیم** »،

آیه‌ی شریفه صحنه‌ای را مجسّم می‌کند که یوسف پدر و مادر و اهلش را با خود به کاخ محلّ سکونت و إمارتش آورده آنان را به سالن جلوس خود می‌برد. همچنین مدلول آیه حاکی از بزرگ‌شماری یوسف نسبت به والدینش می‌باشد که مقام و منصب، وی را از انجام وظایفش باز نمی‌داشت و از این‌رو راضی نبود که پدر و مادرش پایین پای او بنشینند. و آنان را به سکّوی جلوسش آورده کنار خود نشاند. در این‌هنگام پدر و مادر و برادران یوسف، بنا به رسم احترام، در برابر یوسف سجده نمودند.

در بین مفسّران گفتگوست که آیا آن سجده، سجده‌ی شکر اَلطاف إلهی بود یا ادای احترام نسبت به یوسف؟ لیکن باید گفت که این ادب در قدیم معمول بوده که در برابر بزرگان حکومتی چنان رفتاری داشتند و منظور از آن «سر به خاک نهادن» که در اسلام برای خدا مقرّر گردیده نبوده است، چنانکه طبری از اِبن عبّاس و قَتاده و سایر صحابه نقل می‌کند.[1]

با این رویداد، یوسف[ع] بلافاصله رُؤیای عهد طفولیّت خود را به یاد می‌آورَد که خورشید و ماه (پدر و مادر) و یازده ستاره (یازده برادرش) در برابر او سجده کردند (آیه‌ی٤) و پدر خود را به تحقّق عینی (یا تأویلِ) آن رؤیا که بعداز سالیان دراز روی داد، توجّه می‌دهد.

بخش انتهایی آیه نشان می‌دهد که یوسف[ع] تاریخچه‌ای از نعمت‌های إلهی را در حقّ خود مرور می‌کند؛ و شایان توجّه این‌که در بر شماریِ آن نعمت‌ها، قسمت مربوط به خلاصی از چاه را حذف می‌کند و دیدارِ پدر و مادرش را، پس‌از مدّت‌ها دوری، دوّمین نعمتِ إلهی ـ بعداز رهایی از زندان ـ می‌شمرَد و همچنین تقصیر برادران را به گردن شیطان می‌افکند. خاطرنشان می‌سازد که قضای إلهی در کار او همه از سرِ علم و حکمت صورت پذیرفته و از لطف حق سرچشمه گرفته است. داستان یوسف[ع] با آیه‌ی بعد طی دعایی از زبان وی خاتمه می‌پذیرد.

(۱۰۱) **رَبِّ قَدۡ ءَاتَيۡتَنِي مِنَ ٱلۡمُلۡكِ وَعَلَّمۡتَنِي مِن تَأۡوِيلِ ٱلۡأَحَادِيثِۚ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ أَنتَ وَلِيِّۦ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ** .

---

(۱) ـ البتّه برای مسلمان‌ها اظهار ادب به بزرگان به شکلی که برای خدا مقرّر شده ـ مانند سجده و تعظیم ـ حتّی به نیّت غیرعبادی نیز، حرام است. به جای سجده، خداوند برای این اُمّت «**سلام**» را مقرّر فرموده چنانکه در تفسیر طبری آمده است: **كانَت تَحِيّةَ مَن كانَ قَبلكُم فَأعطَى اللهُ هذِهِ الاُمَّةَ السَّلامَ، تَحِيَّةَ أهلِ الْجَنَّة**

«**ای خداوندِ من! تو مرا مُلک** (و حکومت) **بخشیدی و دانش تعبیر خواب‌ها را به من آموختی؛ ای نوآفرینِ آسمان‌ها و زمین! تو ولیّ** (یاورِ) **من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما** »،

در بخش اوّل آیه یوسف<sup>ع</sup>، از لطف خدا در اِعطای حکومت سخن می‌گوید (حکومتی که به نجات مردم و اداره‌ی صحیح جامعه انجامید) و بخش انتهایی، دعایی خاضعانه به درگاه إلهی و درخواست عاقبت به خیری است. شخصیّت‌های بزرگ این چنین‌اند! غرورِ قدرت آنها را نمی‌گیرد و بدی‌های اشخاص را ـ به هنگام سلطه ـ به رویشان نمی‌آورند.[۱]

---

(۱) ـ تورات می‌نویسد: «و یعقوب در ارض مصر هفده سال بزیست و ایّام سال‌های عُمر یعقوب صد و چهل و هفت سال بود. و چون حین وفات اسرائیل نزدیک شد، پسرِ خود یوسف را طلبیده بدو گفت: زینهار مرا در مصر دفن منما بلکه با پدران خود بخوابم و مرا از مصر برداشته در قبر ایشان دفن کن ... و چون یعقوب وصیّت را با پسرانِ خود به پایان بُرد پای‌های خود را به بستر کشیده جان بداد و به قوم خویش ملحق گردید» (سِفر پیدایش، باب۴۷ و۴۹ به اختصار).

قرآن می‌فرماید: «**و ابراهیم و یعقوب پسران خویش را به این گفتار سفارش کردند که : ای فرزندان من! همانا خداوند این آئین** (یگانه‌پرستی) **را بهر شما برگزید، پس جُز به مسلمانی، بر آئینی نمیرید! آیا شاهد بودید آن هنگام که یعقوب را مرگ دررسید و به فرزندانش گفت** (تاکنون به ارشاد من خدا را می‌پرستیدید) **پس‌از من که را بندگی خواهید کرد؟ و آنان گفتند: خدای تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدایی یگانه است! او را می‌پرستیم و تسلیم فرمان او می‌باشیم**» (بقره/۱۳۳و۱۳۲).

# بخش چهاردهم

## (پایان ماجرا و عبرتها)

(۱۰۲) ذَٰلِكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهِ إِلَيۡكَۖ وَمَا كُنتَ لَدَيۡهِمۡ إِذۡ أَجۡمَعُوٓاْ أَمۡرَهُمۡ وَهُمۡ يَمۡكُرُونَ .

« **این** (ماجرای یوسف) **از اخبار غیب است که بر تو** (ای پیامبر) **وحی کرده‌ایم؛ و تو نزد آنها** (برادران یوسف) **هنگامی که در کار خود همداستان شده به نیرنگ پرداختند، نبودی** »،

در پایان ماجرای یوسف[ع]، در آیه‌ی فوق خدای‌تعالی چنانکه در آغاز سوره (آیه‌ی۳) آمد، خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید آن همه، اخبار غیب بود که بر تو مکشوف شد و تو پیش از آن، از آنچه بر یوسف[ع] گذشت و حیله‌ای که برادرانش برای سر به نیست کردن او به کار بستند (آیات۱۸←۱۵) آگاه نبودی. دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

**اوّل** آنکه مضمون آیه شبیه آیه‌ی ٤٤ سوره‌ی آل‌عمران در ارتباط با سرگذشت مریم[ع] می‌باشد که فرمود: « (ای پیامبر!) **این از اخبار غیب است که بر تو وحی می‌کنیم؛ و تو در آن‌زمان که قلم‌های خود** (برای قرعه) **می‌افکندند ــ تا کدامیک سرپرستی مریم را به عهده گیرد ــ نزد آنان نبودی ...** ».

**دوّم** آنکه آیه‌ی شریفه حسّاس‌ترین نقطه‌ی ماجرا را ــ موضوع همدستی برادران یوسف برای افکندن او به چاه ــ محور قرار داده خطاب به پیامبر می‌فرماید تو زمان آن رویداد، وجود خارجی نداشتی تا ناظر بر قضایا باشی؛ و بدین‌ترتیب همه‌ی شبهه‌ها را از این‌که احیاناً تصوّر شود پیامبر[ص] (که حتّی عبری‌هم نمی‌دانست) ممکن است داستان را از تورات گرفته باشد، با قاطعیّت رد می‌کند. خصوصاً آنکه ــ چنانکه در توضیح آیات سوره مشاهده گردید ــ بین قرآن و تورات در نقل ماجرا اختلافاتی هست. بنابراین هر خواننده‌ی منصف باید بلافاصله به این نتیجه برسد که منبع اطّلاعاتی پیامبر اسلام[ص] مستقل از تورات و مقامی جُز وحی إلهی نبوده است.

(۱۰۳) وَمَآ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ وَلَوۡ حَرَصۡتَ بِمُؤۡمِنِينَ .

« **و اکثر مردم ــ هرچند** (به ایمانشان) **حریص باشی ــ ایمان نمی‌آورند** »،

آیه‌ی فوق و آیات بعد به طور کلّی، متناسب با اوضاع و احوال دوران مکّه است و تأثیرپذیری مردمان را در برابر کلام حق مدّ نظر قرار می‌دهد. می‌فرماید مشتریان حق و حقیقت در میان اهل دنیا، معدودند و بنابراین

گمراهی‌های اکثر مردم و عناد و لجاجشان با حقایق، تعجّب‌آور نیست.[1]

(۱۰۴) وَمَاتَسْـَٔلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍۚ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَـٰلَمِينَ .

« **و تو هیچ اجری بر** (ابلاغ) **این**(پیام) **از آنان نمی‌طلبی؛ همانا آن جُز پندی برای جهانیان نیست** »،

آیه‌ی شریفه در خطاب به پیامبر، سعی بر تأثیرگذاری بر مخالفان دارد؛ می‌فرماید مگر این رسول از کسی مزدی می‌خواهد ؟ و یا پیامش، جُز خیرخواهی و اندرز، چیزی هست ؟ پس، اینهمه عناد و لجاج مخالفان برای چیست ؟

(۱۰۵) وَ كَأَيِّن مِّنْ ءَايَةٍ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ .

« **و چه بسیار نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین که بر آنها می‌گذرند و ایشان از آنها روی گردانند** »،

یعنی، منحرفان از توحید، مردمانی حس‌گرا هستند که جُز دنیای محسوس و توابع آن چیزی نمی‌فهمند. و إلاّ برای انسانِ ژَرف نگر، همه جا مایه‌های معرفت به یگانگی خدا و تواضع در برابر یکتا «قدرت و حکمتِ» عظیمی که عالم را فرا گرفته، هست. آثار عدیده حاکی از هماهنگی‌های حکمت‌آمیز در آسمان و زمین، ما را به خداوند بی‌همتا می‌خواند ولی مردم بی‌دین از برابر آن آثار، بی‌اعتناء می‌گذرند (یونس/۱۰۱).

(۱۰۶) وَ مَايُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ .

« **و بیشتر آنان جُز درحالت شرک، به خدا ایمان نمی‌آورند** »،

آیه‌ی شریفه به مشرکانی می‌پردازد که ایمانشان خالص نیست بلکه مخلوط با شرک و ریاست. یعنی می‌پذیرند که خدایی هست و علم و قدرتی در عالم حکمفرماست، ولی منحرفانه رو به سوی غیرخدا می‌برند و از خواست‌های نفسانی خود گرفته تا بُت‌ها و معبودان دیگر (همچون شخصیّت‌های دینی و سیاسی و غیره) را محور توجّه و تقرّب قرار می‌دهند. چنانکه در سوره‌ی غافر آیه‌ی۱۲ می‌فرماید: «**إِذَا دُعِىَ اللهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِن يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا** = چون خدا به یگانگی خوانده می‌شد انکار می‌کردید و چون بدو شرک ورزیده می‌شد او را باور می‌کردید».

(۱۰۷) أَفَأَمِنُوٓاْ أَن تَأْتِيَهُمْ غَـٰشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ ٱللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَايَشْعُرُونَ .

« **آیا ایمن شده‌اند از این‌که پوششی از عذاب خدا به آنها رسد یا قیامت به ناگهان و بدون آنکه بفهمند، سویشان آید؟** »،

---

(۱) ـ بدین‌ترتیب قرآن خود این مسئله را پیش‌بینی کرده که ایمان و اخلاص در دنیا گسترده نیست و «بندگان (خوب) خدای رحمان» (فرقان/۷۴←۶۳) در دنیا قلیل‌اند؛ آیاتی‌که در دل سنگ اثر می‌کند، در دل بعضی مردمان اثر نمی‌کند! خداوند در این ارتباط، رسول خود و همه‌ی مؤمنان را آرام می‌سازد که از خود بی‌خود نشوند و برای ایمان آوردنِ همگان، «حرص» نورزند (قصص/۵۶). آنان‌که دل به دنیای محسوس سپرده‌اند، چشم و گوششان از سخن حق اعراض دارد و مشکلشان فکری نیست تا بتوان با «استدلال» به رفع آن پرداخت؛ بلکه اینان گرفتار ذهنی منجمدند که با دنیاپرستی و گناهان مکرّر، دچار بیماری «حق‌ناپذیری» شده (و فقط باید به ایشان اِتمام حجّت کرد و گذشت).

یعنی این مردمانی‌که از خدا غافل بوده و همواره ـ به دنبال اهداف دنیوی ـ به این سو و آن‌سو می‌دوند و امیال و مأنوسات خودرا دنبال می‌کنند، چه چیز آنان را در این دنیای پرحادثه، از عذاب خدا ایمن و آسوده‌خاطر ساخته است؟[1]

(۱۰۸) قُلْ هَٰذِهِۦ سَبِيلِىٓ أَدْعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ ۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِى ۖ وَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ.

« **بگو: این راه من است؛ که از سر بینش به سوی خدا دعوت می‌کنم؛ هم من و هم پیروانم و خدا** (از آنچه بی‌خردان وصفش می‌کنند) **منزّه است و من از مشرکان نیستم** »،

آیه‌ی شریفه به پیامبر<sup>ص</sup> دستور اتمام حجّت به مردمان داده است. می‌فرماید به همه اعلام کن که راه من و پیروانم راه توحید خالص و شاهراهی‌است که همگی با «بصیرت» (و نه کورکورانه و تقلیدی یا با زور) به سوی آن دعوت می‌کنیم؛ و خدا را از اوصاف نالایقی که بر او می‌گویند (همانگونه که در آیات دیگر آمده) منزّه می‌شمریم و هرگز در صف کسانی‌که چنان تصوّراتی از خدا دارند قرار نخواهیم گرفت.

(۱۰۹) وَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِىٓ إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ ٱلْقُرَىٰٓ ۗ أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۗ وَلَدَارُ ٱلْءَاخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .

« **و پیش‌از تو، جُز مردانی را از اهل شهرها که به آنها وحی می‌کردیم** (به رسالت) **نفرستادیم؛ پس آیا در زمین سیر نکردند تا بنگرند سرانجام کسانی‌که پیش از ایشان بودند** (و به راه کفر رفتند) **چگونه بود؟ و بی‌شک سرای آخرت ـ برای تقواپیشگان ـ بهتر است، آیا اندیشه نمی‌کنید؟!** »،

منکرین نبوّت، غالباً فرستاده‌ی خدا را مجرّد از صفات بشری و متّصف به صفات ملَکی می‌خواسته‌اند (تا دائماً به آنها معجزه نشان دهند ـ مؤمنون/۲٤ و فرقان/۷) از اینرو در بخش اوّل آیه تذکّر می‌دهد که خداوند همیشه پیامبران خود را از بین افراد بشر برگزیده و در طول تاریخ، انبیاءِ إلهی، همواره مردانی شناخته شده در جامعه‌ی خود بودند و زندگی طبیعی داشتند. بشریّت باید به این حقیقت تاریخی توجّه کند و این جریان را جدّی بگیرد.

بخش بعدی آیه منکران را مخاطب قرار می‌دهد که آیا نمی‌خواهند به تاریخ گذشته نگاه کنند و در سرانجام اقوامی چون فرعونیان مصر و جُز ایشان بنگرند و عبرت گیرند؟ سپس خود پاسخ می‌دهد‌که به راستی

---

(۱) ـ این‌گونه افراد معمولاً یا فکر می‌کنند آخرتی نیست و هرچه هست در همین دنیاست و یا می‌اندیشند که اگر آخرتی‌هم باشد در آنجا شفیعانشان به دادشان خواهند رسید! خداوند در سوره‌ی انعام پاسخ هردو دسته را داده است: «**همی گویند: زندگی، جُز این زندگی دنیا نیست و ما برانگیخته نخواهیم شد !** (امّا) **اگر ببینی آنها را آندم که در پیشگاه پروردگارشان نگه داشته شوند و** (خدایشان) **گوید: آیا این حق نیست؟ ... گویند: ای دریغ از آن کوتاهی‌ها که در آن‌باره کردیم؛ بار گناهان خویش بر پشت خود حمل کنند و آگاه باشید که بدباری برمی‌دارند**» (انعام/۳۱←۲۹). «**و** (به یاد آر) **روزی را که در آن‌روز همگان را گرد آوریم و سپس از مشرکان پرسیم: کجایند شریکانی‌که مؤثّر می‌پنداشتید؟ ... افتراهایشان** (همه در آن‌روز) **نابود گردد**» (انعام/۲۴ و ۲۲).

سعادت جاوید از آن کسانی‌است که در اندیشه و عمل، تقوی گزینند و افکار ناصحیحشان را اصلاح کنند و با پذیرش پیام‌های اِلٰهی که تاریخ[1]گواه آنهااست شرک و بی‌دینی را از خود برانند.

(۱۱۰) حَتَّىٰٓ إِذَا ٱسْتَيْـَٔسَ ٱلرُّسُلُ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُواْ جَآءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مَن نَّشَآءُ ۖ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ ٱلْقَوْمِ ٱلْمُجْرِمِينَ .

« (سختی‌ها بر رسولان ما رسید) **تا آنگاه که رسولان مأیوس شدند و گمان بردند که به آنها دروغ گفته شده است؛** (آنگاه) **یاری ما سویشان آمد و هرکه را خواستیم** (و لایق دیدیم) **رهایی داده شد و عذاب ما از مجرمان رد نمی‌شود »،**

در این آیه خداوند برای دلداری مؤمنان، یک مطلب کلّی تاریخی را بیان داشته که «رشته‌ی حق باریک می‌شود ولی قطع نمی‌گردد». می‌فرماید آن مردانی از شهرها که به عنوان رسول انتخاب می‌شدند (آیه‌ی قبل) ابتدا فقط اقلّیّتی به آنها می‌گرویدند و شدائد و مخالفت‌ها به حدّی بود که آنها «**ظَنُّوا اَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا** = گمان می‌بردند که به آنها دروغ گفته شده است». و درباره‌ی این عبارت تعابیر مختلف هست:

- **عدّه‌ای** فاعل «**ظَنُّوا**» را پیامبران دانسته گفته‌اند که گاهی شدّت سختی و فشارها، باعث می‌شد که آنها به خیال افتند شاید وعده‌ی پیروزی خدا در دنیا، به خاطر مقاومت آنها بوده و پیروزی نهایی را در آخرت شاهد خواهند بود. آنگاه یاری خداوند فرا می‌رسید و حق به حقدار می‌رسید.
- **برخی** فاعل «**ظَنُّوا**» را پیامبران ولی «**كُذِبُوا**» را به پیروان نسبت داده‌اند. بدین‌صورت که وقتی پیامبران عناد اکثریّت قومشان را دیدند، گمان بردند که کسانی‌هم که ابراز ایمان کرده‌اند، دروغ گفته و آنها تنها مانده‌اند و آن زمان بود که یاری و عنایات حق فرا می‌رسید.
- **عدّه‌ای دیگر** فاعل «**ظَنُّوا**» را پیروان و «**كُذِبُوا**» را نسبت پیروان به پیامبران درنظر گرفته‌اند. بدین‌ترتیب که وقتی مؤمنان با آزارهای دشمنان روبرو می‌شدند، تصوّر می‌کردند وعده‌ی نصرت انبیاء پایه‌ای نداشته و نهضت شکست خورده است؛ ولی در آن‌تصوّرات وعده‌ی خدا فرا می‌رسید و چنان گمانهای باطلی را از ذهن مؤمنان می‌زدود.
- **عدّه‌ای دیگر** ـ ازجمله طبری به نقل از «سعید بن جُبَیر» ـ گفته‌اند که فعل «**كُذِبُوا**» مشدّد بوده و به صورت «**كُذِّبُوا**» باید خوانده شود و چون در مصحف‌های اوّلیّه تشدید وجود نداشته، آن را بی‌تشدید

(۱) ـ این‌که در همه‌جا (هند، چین، مصر، یونان، ایران، عربستان) از روزگار کهن طی ادوار گوناگون، مردانی به پا خاستند که همه زاهد و پارسا و بی‌هیچ رغبتی به حکومت (و اگرهم حکومت کردند هیچگاه برای دنیاپرستی نبود) جز خیر نگفتند و نخواستند و همه متّفق بودند که مواعظ خود را از راه «فکر» نیافته‌اند و می‌گفتند که به آنها الهام شده است و هرگز تناقضی بین «اصول» تعالیمشان مشاهده نشد و همه یک فکر و یک راه را ـ به صورت تکمیلی ـ مطرح می‌ساختند و هرکه با آنها به مخالفت برخاست بالأخره شکست خورد و در تاریخ بدنام گردید؛ می‌رساند که پس باید این جریان‌را جدّی گرفت.

نوشته‌اند. دراین‌صورت، آیه چنین مفهومی دارد که: شدّت فشار و مخالفت‌ها باعث می‌شد تا پیامبران یقین کنند رسالتشان شکست خورده و تکذیب شده‌اند و دیگر کسی به آنها نمی‌گرود. (برای ترجیح یک قول بر دیگر اقوال به آیه‌ی٣٤ انعام و ٤٦ و٢١٤ بقره نگاه کنید).

(۱۱۱) لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُوْلِي ٱلْأَلْبَٰبِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ ٱلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ .

« **بی‌گمان در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی‌است؛** (این قرآن) **سخنی نیست که به دروغ ساخته و پرداخته شده باشد، بلکه تصدیق کتب پیشین و بیانگر هرچیز** (لازم برای هدایت انسان‌ها) **و مایه‌ی هدایت و رحمت برای گروه مؤمنان است** »،

می‌فرماید در سرگذشت پیامبران ـ یوسف و سایر انبیاء(ع) ـ برای خردمندان عبرتی هست، زیرا آنها گاهی در اثر فشار مخالفان به یأس نزدیک می‌شدند ولی با حفظ پایداری و تقوا، سرانجام تأیید خدا به ایشان می‌رسید.

سپس تأکید می‌نماید که قرآن و داستانهایش «ساختگی» نیست، بلکه جوهر تعالیم و اخبارش را (که در قرآن به نحو أکمَل و أحسَن آمده) در خلال کتب پیشین نیز می‌توان یافت. همچنین قصد خدا از داستان‌های قرآن، قصّه‌گویی نیست، بلکه می‌خواهد مردم رموز حیات و سرانجام پیروزی حق بر باطل را از خلال سرگذشت انبیاء درک کنند، هرچند همه‌کس به این نتایج نمی‌رسد بلکه تنها افراد منصف و ژرف نگر (نه قشریّون که فقط ظاهر و پوست را می‌بینند) از قصص انبیاء(ع) عبرت آموخته و پیرو مکتب حق می‌شوند.

مقصود از «**تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْء** = مُبیّن هرچیز»، شرح هرمطلبی است که نیاز هدایتی مردم بوده و در ارتباط با دین باشد (و إلاّ قصد خدا از فرستادن قرآن تدریس علوم و فنون بشری به مردم نبوده است) و مرحمت و لطف خدا نصیب کسانی می‌شود که پیام‌های او را فهمیده و باور کنند و عملاً نیز متّقی و طرفدار حق باشند.

# سوره‌ی رعد

## توضیحات کلّی در اطراف سوره

درباره‌ی مکّی یا مدنی بودن این سوره‌ی شریفه، روایات مختلفی رسیده است. مثلاً در روایت عطاءِ خراسانی از ابن عبّاس این سوره، مدنی به شمار آمده و در روایت ابوصالح از ابن عبّاس، سوره‌ی رعد مکّی است! ولی مضامین سوره رویهمرفته، به سُوَرِ **مکّی** شبیه‌تر است. بحث کلّی آن ارائه و بررسی آیات خداست. و «**رعد**» که ذکرش در آیه‌ی **۱۳** مورد اشاره قرار گرفته ـ به عنوان نماینده‌ای از این آیات ـ برای نام‌گذاری سوره انتخاب گردیده است.
آیات سوره را می‌توان تقریباً در شش بخش به قرار زیر در نظر گرفت:

**بخش اوّل** (**خلقت و تدبیر امور عالم** ـ آیات ۱تا ۶) که طی آن ـ پس‌از تأکید بر حقّانیّت قرآن ـ از آفرینش آسمانها و زمین، شگفتی‌های خلقت، تنظیم و فرماندهی امور عالم و دعوت مردمان به تفکّر و عبرت‌آموزی از پدیده‌های طبیعت، گفتگو شده است. آنگاه اذهان را به چالش می‌کشد که چگونه تصوّرمی‌کنند چنین خدایی از «**آفرینش جدید**» برای پاداش و کیفر بندگان ناتوان است؟!

**بخش دوّم** (**آگاهی خدا از پنهان و آشکار** ـ آیات ۷ تا ۱۱) تأکید می‌نماید که پیامبر[ص]، جُز بیم‌رسان و رهنما برای بشر نیست چنانکه هرقومی را راهنمایی است و خداست که از پنهان و آشکار مخلوقات با خبر بوده حساب و اندازه‌ی هرچیز نزد اوست. همو از خفا و عیان انسان‌ها آگاه است و سرنوشت هیچ قومی را جُز بنا به همّت و لیاقتشان تغییر نمی‌دهد.

**بخش سوّم** (**فریادرس فقط خداست** ـ آیات ۱۲ تا ۱۶) تصریح بر این که

همه‌ی تحوّلات طبیعی عالم ـ ازجمله رعد و برق و باران و صاعقه‌ها ـ در نهایت به امر خداست و کسانی‌که غیر او را می‌خوانند جُز به سراب نمی‌رسند. همه‌ی اهل عالم اگرنه به اختیار، ولی تکویناً ـ چه بخواهند و چه نخواهند ـ بنده‌ی اویند و کجا کسانی را که مردمان جُز خدا می‌خوانند، در برابر خدا اختیاری توانند داشت؟!

**بخش چهارم** (**نوید به نیکوکاران و هشدار به بدکاران** ـ آیات ۱۷ تا ۲۶) تمثیل حق و باطل و بشارت به اجابت‌کنندگان دعوت إلهی و فرجام نیکویی که بدان دست می‌یابند و تذکّر به رویگردانان از حق که چه گرفتاری بزرگی در پیش دارند، در این آیات مورد بحث‌اند و تصریح براینکه دو گروه مزبور (اهل حق و باطل) هرگز یکسان نیستند. هرچند بیشتر مردم، حیات قلیل دنیا را دربرابر سرنوشت جاودان اُخروی، برگزیده‌اند.

**بخش پنجم** (**عناد کافران و مشیّت خدا در خلقت انسان مختار** ـ آیات۲۷ تا ۳۵) معاندان از پیامبر (باوجود نشانه‌های صدق او) معجزه می‌طلبند تا هدایت شوند، ولی خداست که هرکه را لایق دید هدایت می‌کند و نالایقان را به گمراهی می‌سپرد. پیامبر[ص] موظّف به اینست که اعلام دارد جُز خدا هیچ معبودی برای مردم نیست و منکران را پیوسته ـ به سبب کردارشان ـ مصائبی می‌رسد، هرچند سرانجامشان در آخرت سخت‌تر است.

**بخش ششم** (**موضع پیامبر[ص]** ـ آیات۳۶ تا ۴۳) گروهی از اهل کتاب از آیات قرآن خوشحال می‌شوند امّا گروه دیگر از آنان، بخش‌هایی از قرآن را انکار می‌کنند. درحقیقت، حکمتی به زبان عربی بر پیامبر از سوی خدا نازل شده که اگر از آن عدول کند هچ پشتیبانی دربرابر خدا نخواهد داشت. چه پیامبر[ص] تحقّق وعده‌های خدا به منکران را ببیند و چه نبیند، جُز ابلاغ پیام بر او وظیفه‌ای نیست.

# ترجمه و توضیح آیات

# بخش اوّل

## (خلقت و تدبیر امور عالَم)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) الٓمٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِۗ وَٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ .

**« الف. لام. میم. راء. این است آیات کتاب؛ و آنچه از سوی خداوندت بر تو نازل شده حق است؛ ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند »،**

آیه‌ی شریفه سوره را با نام «**الله**» خدایی‌که «**لطف**»ش جهان را شامل و «**مجد**»ش آفاق را پوشانده و «**رأفت**»ش همگان را فرا گرفته، آغاز کرده است (درمورد اینگونه حروف مقطّعه‌ی ابتدای برخی از سُوَر، ذیل اوّلین آیه‌ی سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم و توضیح تکمیلی ـ انشاء الله ـ ذیل اوّلین آیه‌ی سوره‌ی مریم خواهد آمد).

متن آیه درمقام بیان حقّانیّت قرآن (شامل آیات این سوره و سوره‌های دیگر) می‌باشد که برخلاف اقوال بشری ـ که لزوماً حق نیست ـ صادره از مصدر أعلای عالَم بوده و از حقّانیّت مطلق برخوردار است. (واژه‌ی «**تِلْكَ**» ـ اسم اشاره به دور ـ از نظر بزرگداشت برای آیات قرآن به کار برده شده است).

مقطع آیه نوعی دلداری به مؤمنان است که عدم ایمان اکثریّت مردم، تغییری در حقّانیّت حق به وجود نمی‌آورد. پس از این امر دلگیر نشده توقّع ایمان و تصدیق ازجانب همگان را نداشته باشند.[۱]

(۲) ٱللَّهُ ٱلَّذِي رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمّٗىۚ يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَ يُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُم بِلِقَآءِ رَبِّكُمۡ تُوقِنُونَ .

« **خداست آنکه آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که ببینید برافراشت؛ آنگاه بر عرش** (مرکز فرماندهی عالم)

---

(۱) ـ متأسّفانه اکثر مردم ـ علی‌رغم دعوت ادیان به تفکّر در امور و توجّه به فلسفه‌ی خلقت و سرانجام عمر ـ محصور در قوای «حِسی»اند و ازاینرو با مطالب فقط تا جایی روی خوش نشان می‌دهند که درحدِّ محسوساتشان بوده و با خواسته‌ها و مأنوساتشان برخورد نکند. از سوی دیگر «حق» در مرتبه‌ی أعلی است که درکش محتاج به «تفکّر» است و پذیرفتنش نیاز به «نفسی مهذَّب» دارد. ازاینرو بسیاری از حقایق دین غریب مانده و اکثر مردم بدان نائل نمی‌شوند.

**استقرار یافت؛ و خورشید و ماه را مسخّر کرد، هریک به مدّتی معیّن روانند، امور**(هستی) **را تدبیر می‌کند؛ آیات خود را به روشنی بیان می‌دارد امید که به ملاقات خداوندتان یقین آورید »،**

آیه‌ی شریفه به دنبال ذکر کتاب «تدوین» (آیه‌ی قبل) به توصیف طبیعت ـ که کتاب «تکوین» خداست ـ پرداخته و تدبیر و قدرت إلهی را در به پا سازی این جهان نشان می‌دهد که البتّه سخن از ترتیب و تنظیم عالم پس از خلقت است.

شاید منظور از ستون‌های نامرئیِ آسمان، نیروی جاذبه‌ی بین کُرات باشد که قابل رُؤیت نبوده و علم، وجودشان را ثابت کرده است (لقمان/۱۰). از آن نیروها که کُرات آسمانی را در مسیر خود حفظ می‌کند، به «ستون‌های نامرئی» تعبیر شده است.

در مورد «استقرار خدا بر عرش» و اداره‌ی امور عالم از کانون فرماندهی آن، ذیل آیه‌ی ٥٤ سوره‌ی اعراف توضیح داده‌ایم. شایان توجّه این‌که به نظر می‌رسد این نحوه‌ی بیان، کنایه‌ای است از اداره‌ی امور عالم پس از تشکیل آن که از مرکز فرماندهی جهان یعنی عرش خدا سرچشمه می‌گیرد و این موضوع را نباید به شکل حسّی توجیه کرد و گرفتار تشبیه شد و آیه‌ی **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** را فراموش کرد.

بخش انتهایی آیه مشعر بر اثبات معاد است. می‌فرماید خداوند، عالم را بدانگونه طرّاحی و تدبیر نموده تا مردمان بفهمند که این نظام بی‌حساب و هدف نیست و در گفتار و کردارشان احساس مسئولیّت کنند و مطمئن باشند که سرانجام در محکمه‌ی عدل إلهی حضور خواهند یافت.(۱) بدین‌ترتیب همه‌ی توضیحات مربوط به نظام خلقت با این نتیجه‌گیری ختم شده است.

(۳) **وَهُوَ ٱلَّذِى مَدَّ ٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنْهَٰرًا ۖ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ ۖ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** .

« **و اوست که زمین را بگسترد و در آن کوه‌های استوار و رودها نهاد و از همه‌ی ثمرات** (میوه‌ها) **در آن** (زمین) **جفت جفت قرار داد؛ شب را به روز می‌پوشاند؛ همانا در اینها برای اهل اندیشه نشانه‌هاست »،**

آیه‌ی شریفه در تعقیب آیات تکوینی است و سخن از شکل زمین نیست که عدّه‌ای اعتراض نمایند چرا آن را مسطّح قلمداد کرده است؟ (حِجر/ توضیح آیه‌ی۱۹) بلکه زمین به عنوان بستری برای کوه‌ها و رودخانه‌ها و نتیجتاً تأمین کننده‌ی احتیاجات غذایی موجودات درنظر گرفته شده که متعاقباً نیز همین معنا تعقیب می‌شود.

در ترجمه‌ها و تفاسیر قرآن، «**زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ** = جفت جفت» را در آیه، مربوط به میوه‌ها دانسته‌اند و ما نیز امروزه می‌دانیم که میوه‌ها با ابزار تلقیح مجهّز بوده و به صورت «زوج» هستند(۲)

---

(۱) ـ در خبر است که از علی(ع) پرسیدند چگونه خدا در آخرت حساب خلایق را به یکباره می‌رسد؟ فرمود: چنانکه در این دنیا همگان را به یکباره روزی می‌دهد.

(۲) ـ ظاهراً «لینّه» (Carl Linneus) گیاه‌شناس سوئدی در قرن هجدهم میلادی، موفّق به کشف زوجیّت در گیاهان شد.

متعاقباً می‌فرماید «**يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ**»، چادر سیاه شب را بر روز می‌پوشانـد. یعنی خداوند ـ در نظام عالم ـ تغییرات نوری را نیز که لازمه‌ی تداوم حیات نباتی و حیوانی است، برقرار نمود.

مقطع آیه دعوت مردمان به «تفکّر» در طبیعت و نظام علمی عالم است. یعنی اثبات خدا و آخرت محتاج کش و قوس‌های فلسفی نیست؛ همین‌که ما می‌بینیم نظام عالم از روابط و اجزاءِ پیوسته به هم تشکیل شده (که ممکن بود چنین نباشند) باید به این نتیجه برسیم که طرّاحی داشته و طرّاحی این چنین مدبّر و حکیم، بی‌هدف و مقصود عمل نمی‌کند.

(۴) وَفِي ٱلْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَٰوِرَٰتٌ وَجَنَّٰتٌ مِّنْ أَعْنَٰبٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَآءٍ وَٰحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي ٱلْأُكُلِ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ .

« **و در زمین قطعاتی کنار همند** (و با وجود این، متفاوتند) **و باغ‌هایی از انگور و مزارع و درختان خرما ـ کم شاخه و پُر شاخه ـ که با یک آب آبیاری می‌شوند، و**(لی) **برخی را بر برخی دگر ـ در خوردنی‌هایشان ـ برتری می‌دهیم؛ همانا در اینها برای گروهی که تعقّل می‌کنند نشانه‌هاست** »،

مادّی‌گرایان همه‌چیز را زاییده‌ی محیط می‌دانند که مثلاً اگر فلان حیوان پا به عرصه‌ی حیات نهاده و تکثیر یافته، اقتضای محیط بوده و اینهمه تنوّع نباتی و حیوانی در دنیا فقط زاییده‌ی شرائط محیط است![1] در آیه‌ی فوق خداوند این نظریّه را تحلیل می‌کند که اگر همه‌چیز زاییده‌ی محیط بود، چطور از زمینِ یکسان با یک نوع آبیاری، میوه‌هایی با کیفیّت مختلف پدید می‌آید ؟ پس سازنده و خلاّق، محیط نیست و حکمت و قدرتی ماوراءِ محیط دست‌اندرکار گردش طبیعت است که بذرهای گوناگون آفریده و تدبیرهای متفاوت به کار می‌برَد. واژه‌ی «**صِنوان**» در آیه به معنی «چند درخت است که از یک ریشه روییده باشد» و به هریک از آن درختان «**صنو**» گویند. بنابراین منظور از «**نَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ**» آن‌دسته درختان خرمایی است که برخی‌شان ریشه‌ی مشترک داشته (و در نتیجه کم‌شاخه‌اند) و برخی ریشه‌های جداگانه داشته (و پُرشاخه‌اند).

در ارتباط با مقطع آیه، در آیه‌ی قبل «روابط بین اجزاءِ طبیعت» مطرح بود و در آنجا برای عبرت‌آموزری، با فعل «**يَتَفَكَّرُون**»، اندیشمندان را مخاطب قرار داد. در آیه‌ی فوق سخن از «بررسی جنبه‌هایی» از طبیعت (چون قطعات مجاور زمین و میوه‌ها) رفته و در اینجا از نظر عبرت‌آموزی به فعل «**يَعقِلُون**» اشاره کرده است. بدین‌ترتیب با تنوّع در تعبیر، معنای واحدی را بیان می‌کند.

(۵) وَإِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبًا أَءِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ ۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلْأَغْلَٰلُ فِيٓ أَعْنَاقِهِمْ ۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ .

---

(۱) ـ البتّه «لامارک» که برای اوّلین‌بار این عقیده را ابراز کرد، خود از خداپرستان بود و تنها به شرائط محیط متّکی نبود، امّا چون بنای مادّیّون عصر ما این است که «لامارکیست»تر از «لامارک» باشند، بر اینگونه عقائد اصرار می‌ورزند!

« **و اگر عجب داری، پس عجب قول آنان** (کافران) **است که** (گویند): **آیا چون خاک شویم به راستی در خلقت جدیدی قرار خواهیم گرفت؟ هم‌آنانند که به خداوندشان کفر ورزیدند و هم‌آنان در گردنشان زنجیرهاست و آنان یاران آتشند و در آن ماندگار باشند** »،

یعنی با آن‌همه آیات و نشانه‌ها، باید انسان از آفرینش خدا و این‌که چگونه این تنوّع عظیمِ نباتی و حیوانی را در کُره‌ی ارض به وجود آورده و حفظ می‌کند، درشگفت شود؛ و إلاّ برگشت نظام پس‌از وقوع، تعجّبی ندارد! چنانکه فرموده «**وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ** = برای ما مَثَلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زندگی می‌بخشد؟ بگو: همان کس که نخستین‌بار آن را پدید آورد، اوست که به هر آفرینشی داناست» (یاسین/۷۸ و ۷۹).

از این‌رو در بخش بعدی آیه می‌فرماید که منکران معاد در واقع خدا را انکار می‌کنند و قدرت آفرینندگی او را زیر سؤال می‌برند و به علاوه حکمت إلهی را منکرند (**كَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ**)، زیرا آفرینش خدا و خلقتِ انسانِ با شعور و انتخابگر را، بی‌هدف و بی‌پاسخ می‌شمرند! هم از این‌رو متعاقباً می‌فرماید که آنان زنجیر جهل و تعصّب به گردن دارند[1] و تابع اسارت‌هایی هستند که نفس عاصی و محیط منحرف برای‌شان به وجود آورده است؛ و همین اسارتها ـ که دنیایشان را به تب و تاب می‌برد ـ سرانجام آنها را به عقوبت همیشگی خواهد برد که با غل و زنجیرهایی مظهر اسارت دنیوی، همراه خواهد بود.

(۶) **وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبْلَ ٱلْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ ٱلْمَثُلَٰتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ ٱلْعِقَابِ .**

« **و از تو پیش‌از نیک‌خواهی، به شتاب عذاب می‌خواهند! و همانا پیش‌از ایشان عقوبت‌ها**(ی عبرت‌آمیز) **گذشت و بی‌شک خداوندت در برابر ظلم مردمان، صاحب آمرزش است و بی‌گمان خدایت** (آنجا که کسی را درخور آمرزش نداند) **سنگین‌مجازات است** »،

بنا به قرینه‌ی مقامیّه منظور از «**سَيِّئَةِ**» و «**حَسَنَةِ**» در آیه‌ی شریفه «عذاب» و «رحمت» است، چنانکه طبری و طبرسی بر این قول رفته‌اند.

وقتی مشرکان مکّه از پیامبر[ص] می‌شنیدند که خداوند در عین رحمت سخت‌کیفر است، از سر تمسخر و ناباوری خواهان عذاب می‌شدند که پس کو آن عذاب که بر ما فرود آید؟! (انفال/۳۲ و حج/٤٧).

آیه‌ی شریفه در پاسخ می‌فرماید خدا ناتوان به عقوبت نیست، چنانکه پیش‌از اینها (و در طول تاریخ) کسانی را که ظلم و ستم از حدّ گذرانده بودند عقوبت کرد و در آینده نیز هرجا که جامعه‌ای به کلّی از

---

(۱) ـ چنانکه طبرسی آورده منظور از «**أغلال** = زنجیرها» در آیه‌ی شریفه می‌تواند زنجیرهای کفر و جهل و تعصّب باشد که بر گردن کافران آویخته و آنها را در اسارت کفرشان نگه می‌دارد

هدایت رویگردان شود، ظالمان را بی‌مجازات نخواهد گذاشت. ولی خدا صاحب مغفرت است و به مانند دیکتاتوران زورگو نیست که چون قدرت دارد دست به هرکاری بزند، بلکه به خطاکاران مهلت می‌دهد تا شاید از غفلت به درآیند و دست از عناد و لجاج برداشته درصدد اصلاح خود برآیند. واژه‌ی «**مَثُلاَتُ**»، جمع «**مَثُلَة**» در متن آیه به معنی عقوبت‌هایی است که بر اُمّت‌های پیشین نازل شد.

# بخش دوّم

## (آگاهی خدا از پنهان و آشکار)

(۷) وَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِۦٓ إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ .

**« و کسانی‌که کفر ورزیدند می‌گویند: چرا نشانه** (معجزه) **ای از خداوندش بر او نازل نشد؟ جُز این نیست که تو هشدار دهنده‌ای و هر قومی را هدایتگری است »،**

در آیه‌ی قبل فرمود که منکران پیامبر^ص^، پیش‌از نیکی از خدا بدی می‌خواستند و در اینجا جنبه‌ی دیگری از روحیّه‌ی عناد و لجاج آنها را مطرح می‌سازدکه به جای تفکّر در «پیام» یک رشته امور غیرطبیعی و کارهای محیّر العقول از پیامبر^ص^ توقّع داشتند (اِسراء/۹۳←۹۰). پاسخ این سؤال در قرآن مکرّر داده شده و در اینجا می‌فرماید: «**إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ** = همانا تو فقط بیم‌رسانی» یعنی، معجزات دراختیار تو ای پیامبر^ص^ نیست، تو در نفس خویش صاحب قدرت فوق بشری نیستی؛ این قدرت مربوط به خداست که هر زمان مصلحت دید و افراد را لایق دانست، معجزه‌ای به دست پیامبرش جاری می‌سازد. به عبارت دیگر نباید مردمان گوش خود را به روی براهین بسته در انتظار دیدن چیزهای غیرعادی برای ایمان آوردن باشند، چنانکه فرموده است: «**بگو: معجزات فقط در اختیار خداست ... آیا ایشان را کافی نبود که ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بر آنان خوانده می‌شود ؟!**» (عنکبوت/۵۱و۵۰). «**و اگر از آنچه بر بنده‌ی خود نازل کرده‌ایم در شکّ‌ اید پس سوره‌ای همانند آن بیاورید و گواهان خود را نیز ـ غیر خدا ـ بخوانید، اگر راست می‌گویید**» (بقره/۲۳)

واژه‌ی «**اِنذار**» در آیه به معنی «اعلام خطر کردن» است. دیده‌بان لشکر را نیز «مُنْذِرَة» می‌گویند، یعنی کسی‌که خطراتِ در کمین را قبل‌از وقوع دیده و اطّلاع می‌داده است. همگیِ پیامبران(ع) چنین نقشی داشته‌اند، همه کسانی بوده‌اند که هشدار می‌دادند در پسِ پرده‌ی این عمرِ ظاهری، دنیایی دگر است و اَعمال انسان را عکس‌العملی است، چنانکه متعاقباً می‌فرماید «**وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** = هر قومی را هدایتگری است.» یعنی «اِنذارِ» پیامبران ازطریق «هدایت» و ارشاد برای همه‌ی اقوام بوده است؛ و پیامبر اسلام^ص^ نودرآمدِ پیامبران نبوده، بلکه بر هر قومی در عالم پیامبری مبعوث شده و یا پیام پیامبری به آنان رسیده است.[۱]

---

(۱) ـ چنانکه حتّی فروید در کتابش به نام «توتم و تابو» می‌گوید که در عقب مانده‌ترینِ قبائلِ استرالیا آثار دیانت دیده می‌شود. بنابراین، برخلاف آنچه بسیاری تصوّر می‌کنند دیانت، به هیچ‌وجه در انحصار شرق نبوده است.

(۸) اَللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُۥ بِمِقْدَارٍ .

« **خداست که می‌داند هر مادینه‌ای چه چیزی حمل می‌کند و** (نیز) **آنچه را که رَحِم‌ها می‌کاهند و آنچه را می‌افزایند؛ و هر چیزی را به نزد او اندازه‌ای است** »،

آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد در توصیف علم إلهی است. می‌فرماید ای پیامبر! دعوت تو به سوی چنین خدایی است. خدایی که نه تنها به جمیع افکار و کردار آدمی آگاهی دارد، بلکه او را از همان لحظه‌ای که از جهان عنصری جدا گشته و در رَحِمِ مادرش مأوا می‌گیرد، می‌شناسد و دقیقاً می‌داند که رَحِمِ مادر آبستن چه حوادثی است چنانکه فرموده: «**هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِى بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ** = خدا از آندم که شما را از زمین (موادّ عنصری) پدید آورد و از همان‌گاه که در شکمهای مادرانتان نهفته بودید به حال شما داناتر بود» (نجم/۳۲). مقصود از علم خدا بر «**مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ** = آنچه رحم‌ها کم و زیاد می‌کنند» به قول ابن عبّاس این است که خدا می‌داند کدامین رَحِمِ جَنین را پیش‌از موعد مقرّر (۹ ماه) به بار می‌آورد و کدام‌یک به کمال (۹ ماه) می‌رساند.

مقطع آیه حاکی از آن است که همه‌ی تنظیماتی‌که در عالم مشاهده می‌شود، بیانگر مدبّر حکیم و قدرتمندی است که هر چیزی نزد او مقدار معیّن و حسابی دارد.

(۹) عَالِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَادَةِ ٱلْكَبِيرُ ٱلْمُتَعَالِ .

« **دانای پنهان و آشکار و بزرگ و والاست** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل می‌فرماید قرآن به سوی خدایی با آن اوصاف دعوت می‌کند که همه چیز ـ چه پنهان و چه آشکار ـ نزد او شهود محض است و هر پدیده‌ای ـ پیش‌از آنکه به بروز و ظهور برسد ـ نزد خدا وجود علمی داشته است.

واژه‌ی «**كَبِير**» در آیه به معنی «مقامی فوق مقام‌ها» است و «**مُتَعال**» به معنی آن «قدرت و علم نامحدودی که بر همه چیز استیلا و حاکمیّت دارد». عبارت «**الْكَبِيرُ الْمُتَعال**»، به معنی «بزرگ حاکم بر همه جا و همه چیز»، ختام آیه را با محتوای آن متناسب می‌سازد. و **الْمُتَعالِ** (بکسر لام) در اصل (الْمُتَعالِي) بوده و کسره‌ی لام، جایگزین یاءِ محذوف است.

(۱۰) سَوَآءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ ٱلْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِۦ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍۭ بِٱلَّيْلِ وَسَارِبٌۢ بِٱلنَّهَارِ .

« **یکسانند** (نزد او) **کسی از شما که سخن در خفا گوید و کسی‌که آن را فاش سازد و آنکه خود را در شب پنهان کند و** (یا آنکه) **در روز رونده باشد** »،

وقوف خدا بر پنهان و آشکار که در آیه‌ی قبل ذکر شد، در اینجا با تکیه به انسان (چنانکه از واژه‌ی «**مِنْكُمْ**» برمی‌آید) با ذکر مصداق همراه شده است. آگاهی مطلق إلهی را خصوصاً بر احوال انسان ذکر فرموده تا

مردمان را به مراقبت از کردار خود توجّه دهد. علم موجودات نسبت به هرکس و هرچیز محدود و موکول به شرایطی است که در آن قرار می‌گیرند، ولی علم إلهی چنین نبوده و حجابی در برابر او نیست.[1]

(۱۱) لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٌ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ سُوٓءٗا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ .

**« برای وی** (آدمی) **فرشتگانی پی در پی است که او را ـ به فرمان خدا ـ از پیش روی و از پشتِ سرش حفاظت می‌کنند؛ همانا خدا وضع هیچ‌قومی را تغییر ندهد مگر آنها نفسانیّات خود را تغییر دهند؛ و چون خدا تصمیم به عذاب قومی** (به سبب اَعمالشان) **گرفت، هیچ بازگرداندنی برای آنان نیست و ایشان را به‌جز خدا یاوری نخواهد بود»،**

پس‌از ذکر «**علم**» نافذ خدا بر جمیع امور، در اینجا به «تدبیر» و توجّه خاصّ خدا درباره‌ی انسان اشاره دارد. درمورد واژه‌ی «**مُعَقِّبات**» در آیه نظرات مختلف تفسیری هست:

ـ **بسیاری** از مفسّران آن را به معنی «فرشتگانی پی در پی» گرفته و گفته‌اند منظور آیه آن است که هر انسانی را فرشتگانی تا لحظه‌ی مقرّر مرگ حفاظت می‌کنند.

ـ **عدّه‌ای** آن را «نگهبانان» اُمراء و سران ممالک درنظر گرفته و گفته‌اند آیه می‌رساند که هر امیری را خدا تا زمانی که دست به شیطنت و آزار مردم نزده، وسیله‌ی محافظانش حفظ می‌کند!

ـ **طبری** می‌گوید چه بسیار انسان‌های مقتدر سیاسی که با اختیارِ محافظینی، خویشتن را تسخیرناپذیر انگاشته‌اند و آیه خطاب به اینان می‌گوید خدا پاسبان‌های خود را بر ایشان گمارده و از مشیّت إلهی نتوانند گریخت.

اینگونه تعابیر هیچ شاهدی از آیه ندارد و به علاوه، ارتباط این قسمت از آیه را با قسمت بعدی قطع می‌کند. از نظر ما «**مُعَقِّبات**» همان فرشتگان و مأموران إلهی هستند که خدا ازطریق آنها آدمی را در حیاتش حفاظت می‌کند. البتّه تلاش‌های آدمی برای مراقبت از خویشتن جای خود دارند ولی حیات انسان به قدری ظریف و دقیق است که درواقع تداوم آن را در برابر مرگ باید یک «حادثه‌ی مهم» دانست و این «حیاتِ زوال‌پذیر» مسلّماً بدون محافظت‌های نامرئی و مرئی ازسوی خدا پابرجا نمی‌ماند.

بدین‌ترتیب آیه می‌فرماید خداوند انسان‌ها را، با نگاهبان‌های مختلف، در طول حیاتشان حفظ کرده نعمت و رونق را از ایشان نمی‌گیرد مگر خود اخلاق و روحیّاتشان را به فساد برند. چه بسیار ملّت‌ها که در سایه‌ی توجّه به خدا و رعایت اخلاق و معنویّات، زندگی متعادلی داشته از نعمت امنیّت و آرامش و رفاه

---

(۱) ـ این نحوه‌ی گفتار برای توجّه دادن انسان به مسئولیّت‌های خود از اهمّیّت به سزائی برخوردار است، زیرا در باطنِ بسیاری از افراد این زمینه‌ی فکری هست که می‌توان کاری را پنهان از خدا انجام داد (و هم ازاینرو دست به انواع کلاه‌شرعی‌ها می‌زنند! و بعضاً اشاعه می‌دهند که خدا علم به جزئیّات ندارد و نگران آنها نیست!)

برخوردار بودند ولی رفته رفته امیال شیطانی بر آنها غالب شده پیرو شهوات و لذّت‌ها گردیدند و آنگاه همه چیزشان در معرض انهدام و از هم پاشیدگی قرار گرفت. وقتی فرهنگ قساوت و شهوت بر ملّتی حکمفرما باشد، نعمت‌های خدا می‌رود. این مشیّت خدا و از قوانین طبیعی عالَم است. چنانکه می فرماید «**خدا مثالی می‌آورَد: شهری که أمن و آرام بود و روزیَش از هرسو به فراوانی می‌رسید، آنگاه به نعمت‌های خدا کفران ورزیدند و خداوند به سزای اَعمالشان، لباس گرسنگی و ترس بر آنها پوشاند**» (نحل/۱۱۲).

مقطع آیه حاکی از آن است که وقتی قومی به آن شرائطِ سوء رسید، هیچ عاملی، و حتّی تکنولوژی و تکنیک‌های پیشرفته هم نمی تواند نجاتش دهد و انحطاط اخلاقی و سقوط معیارهای انسانی، آنان را به زوال و از هم پاشیدگی خواهد کشاند. چنانچه بخواهند به رفاه و سعادت رسند، چاره آن است که به سوی خدا و هدایت‌های او بازگردند و با قبول سرپرستی و هدایت إلهی راه و رسم خود را تنظیم نمایند.

# بخش سوّم

## (فریادرس فقط خداست)

(۱۲) **هُوَ ٱلَّذِی یُرِیكُمُ ٱلۡبَرۡقَ خَوۡفًا وَطَمَعًا وَیُنشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ .**

«**اوست که برق را ـ مایه‌ی بیم و امید ـ به شما می‌نمایاند و ابرهای گرانبار را پدید می‌آورَد** »،

غالباً در قرآن کریم خداوند، پس‌از تذکّر و اِتمام حجّت به منحرفان و بدکاران (آیات قبل) شمّه‌ای از آیات قدرت و تدبیر خویش را در طبیعت می‌آورَد (تا روشن شود آن اتمام حجّت‌ها از جانب چه مقامی است) و نزول آیه‌ی فوق به دنبال آیات تذکاریّه‌ی قبل، ازجمله‌ی این‌موارد است.

آنگاه که تصادم ابرهای گرانبار در آسمان برق‌آفرینی[1] می‌کند، عدّه‌ای ـ با تصوّر پاره‌ای بلایا ـ دچار ترس و وحشت می‌شوند و برخی نیز به شوق باران، به وجد می‌آیند. البتّه خداوند در آیه ـ به عنوان خالق و سررشته‌دار هستی ـ یک سلسله امور طبیعی را به خود نسبت داده و این موضوع تعارضی با قبول قانون «**عِلّیّت**» برای پدیده‌ها ندارد، کما اینکه فرموده است: «**خداست که بادها را می‌فرستد و** (از این‌راه) **ابری را برمی‌انگیزد**» (فاطر/۹).

(۱۳) **وَ یُسَبِّحُ ٱلرَّعۡدُ بِحَمۡدِهِۦ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ مِنۡ خِیفَتِهِۦ وَ یُرۡسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ فَیُصِیبُ بِهَا مَن یَشَآءُ وَهُمۡ یُجَٰدِلُونَ فِی ٱللَّهِ وَهُوَ شَدِیدُ ٱلۡمِحَالِ .**

«**و رعد به ستایش او و فرشتگان از بیم‌اش، او را به پاکی یاد کنند؛ و صاعقه[1]ها را می‌فرستد و آنها را به هرکه خواهد** (و لازم بیند) **مورد اصابت قرار می‌دهد، درحالی که آنان** (مشرکان) **درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند و او سخت‌کیفر است** »،

«**تسبیح خدا**» به معنی پاک‌شماری او از هرعیب و نقص و کمبود است که خضوع دربرابر خدا و تبعیّت از اوامر و قوانین او را به همراه دارد. قرآن این جهان را همچون معبدی بزرگ تصویر می‌کند که همه‌ی اجزاءِ آن ـ أعمّ از عوامل مادّی یا قُوای ملکوتی (فرشتگان) ـ تسبیح و ستایش خدا می‌کنند؛ رعد[1] با پیروی از قوانین خدا و فرشتگان ـ که قُوایی آگاه و با شعورند ـ بیمناک از کوتاهی در اوامر حق، در برابر عظمت خداوند خاشعند [چنانکه علمای منصف و حق‌بین طبیعت‌شناس نیز از این خشیت برخوردارند: «**إِنَّمَا یَخْشَی اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءِ = جُز این نیست که از بندگان خدا دانشمندان** (که به حکمت‌های آفرینش توجّه دارند)

---

(۱) ـ تولید برق یا آذَرَخش در نتیجه‌ی برخورد بارهای الکتریکی در ابرها، همراه با بانگی است که به آن «رعد» یا «تُندَر» گفته می‌شود. تخلیه‌ی بارهای الکتریکی ابر به زمین «صاعقه» را پدید می‌آورد.

**در برابر خدا احساس خشیت می‌کنند**» (فاطر/۲۸)]. البتّه خدایی‌که این‌چنین همه‌ی اجزاءِ عالم دراختیارِ اوست، به آسانی می‌تواند به وسیله‌ی هر عامل طبیعی و ازجمله صاعقه‌ای، فاسقان و معاندان راه خود را ـ در همان حالی‌که به جدل درباره‌ی او مشغولند ـ کیفر دهد ولی مردم کوته‌بین و معاند و سهل‌انگار، نمی‌فهمند و فرصت‌های إلهی را به قول معروف، «مفت خود» می‌پندارند و آیه‌ی شریفه به همه‌ی اینان خاطرنشان می‌سازد که او «**سخت‌کیفر است**». بنابراین کافی‌است که خدا اراده نماید ذرّه‌ای از مبادلات بدنی آنان درهم ریزد تا به کلّی عاجز و درمانده شوند.

(۱۴) لَهُۥ دَعۡوَةُ ٱلۡحَقِّۚ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيۡءٍ إِلَّا كَبَٰسِطِ كَفَّيۡهِ إِلَى ٱلۡمَآءِ لِيَبۡلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَٰلِغِهِۦۚ وَمَا دُعَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَٰلٍ .

«**دعوتِ حق از آنِ اوست وکسانی‌که غیر او را می‌خوانند هیچ پاسخی به آنها نمی‌دهند، مگر همچون کسی‌که دو کف دست خود به سوی آب بگشاید تا** (آب را) **به دهانش رسانَد در حالی‌که به** (دهان)**اش نخواهد رسید! و دعای کافران جُز به کژراهه نرود** »،

در مورد «**لَهُ دَعْوَةُ الْحَقّ** = دعوت حق از آن اوست»، مفسّران اقوال مختلف آورده‌اند، ازجمله اینکه:

- فقط خداست که فراخواندنش حق است،
- فقط خداست که به حق می‌خواند،
- خدا به حق به بندگی انحصاری خود دعوت می‌کند.

از نظر ما مفهوم روشن عبارت ـ خصوصاً با توجّه به محیط و زمان نزول آیه (و قرینه‌ی **وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ**) ـ این است که دعا و بندگی تنها به درگاه خدا سزاوار است (نه خواندن و روی آوردن به معبودهای باطل و موهومات).

در بخش بعدی آیه ـ به تناسب ـ موضوع «**مجادله‌ی درباره‌ی خدا**» را نشان می‌دهد که مسلمان‌ها مؤثّر حقیقی و تأمین کننده‌ی نیازها و حوائج اساسی انسان را منحصراً خدا می‌دانستند و مشرکان در این زمینه با آنها مجادله می‌کردند. آیه‌ی شریفه به آنها پاسخ می‌دهد که هیچ‌یک از آن بت‌ها و شخصیّت‌ها که محبوب خدا می‌شمرند پاسخگوی نیازهای آنان نیستند و متعاقباً در این زمینه تمثیلی می‌آورد (تشبیه «معقول» به «محسوس»):

می‌فرماید مَثَل درخواست‌کنندگان از معبودهای باطل به مانند تشنه‌ای است که برای آب، دستهایش را در آب فرو می‌کند و پُر کرده به سوی دهان خود می‌برد تا آب بنوشد ولی ـ در مسیرـ همه‌ی آب‌ها از دستانش ریخته و به دهانش نمی‌رسد! به عبارت دیگر چنین داعی، هرگز رَه به سلامت نمی‌برد.

(۱۵) وَلِلَّهِ يَسۡجُدُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعًا وَكَرۡهًا وَظِلَٰلُهُم بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ۩ .

**(سجده‌ی مستحب)**

«**و هرکه در آسمان‌ها وزمین است ـ به رغبت یا کراهت ـ برای خدا سجده می‌کند و** (حتّی) **سایه‌های‌شان**

**به صبح و شام** (برای خدا ساجدند) »،

کاربُرد واژه‌ی «**مَنْ** = هرکس» در ارتباط با آسمان‌ها، چنین می‌نماید که چه بسا در کُرات آسمانی، موجوداتِ زنده‌ای با خصوصیّاتی شبیه انسان وجود دارند و می‌تواند مراد، فرشتگان باشند.

آیه‌ی شریفه بیانگر گستره‌ی عظمت و حاکمیّت خداوند بر جهان است. می‌فرماید همه‌ی موجودات عالم ـ تکویناً ـ تابع امر و قوانین خداوندی هستند که در این مضمون عبارت «**طَوْعًا وَ كَرْهًا** = به رغبت یا کراهت»، اشاره به تبعیّت مطلق دارد.

در بخش بعدی آیه خداوند، به عنوان مظهری از حاکمیّت مطلق خود بر احوال انسان، ضعیف‌ترین اثر او را که «سایه»اش باشد مثال آورده و توجّه می‌دهد که چگونه بر طبق قوانین إلهی شکل گرفته و کوتاه و بلند می‌شود. ذکر «صبح و شام» به ظهور و غروب سایه اشاره دارد. در این زمینه همچنین فرموده است: «**آیا نگریستی که چگونه خداوند سایه را می‌کشد؟**» (فرقان/٤٥) و «**آیا نگریستی که آفریدگان خدا چگونه سایه‌هاشان به چپ و راست، سجده‌کنان برای خدا برمی‌گردد؟**» (نحل/٤٨).

(۱۶) قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ قُلِ ٱللَّهُ ۚ قُلْ أَفَٱتَّخَذْتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ لَايَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا ۚ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِى ٱلظُّلُمَٰتُ وَٱلنُّورُ ۗ أَمْ جَعَلُوا۟ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُوا۟ كَخَلْقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلْخَلْقُ عَلَيْهِمْ ۚ قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَىْءٍ وَهُوَ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّٰرُ .

« **بگو** (ای مشرکان!) **خداوندگار آسمان‌ها و زمین کیست؟ بگو: خداست** (و نیز) **بگو: پس آیا جُز او اولیائی گرفته‌اید که مالک سود و زیان خود نیستند؟! بگو: آیا کور و بینا برابرند ؟ یا تاریکی و روشنایی یکسان است ؟ یا شریکانی برای خدا قرار داده‌اند که همانند آفرینش او خلقتی آورده‌اند و آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟! بگو: خالق همه چیز خداست و او یگانه‌ی مقتدر است** »،

آیه‌ی شریفه صحنه‌ی محاوره را نشان می‌دهد. می‌فرماید از آن انسان‌هایی که پرستش قدرت واقعی را در عالم رها ساخته و به قدرت‌های پوچ خیالی پناه برده‌اند، بپرس خالق و مالک آسمان‌ها و زمین چه کسی است؟ متعاقباً آیه‌ی شریفه در ادای پاسخ پیش‌دستی کرده می‌فرماید **بگو: الله**؛ یعنی خالق و مالک آسمانها و زمین همان معبود به حق خداست؛ که البتّه مشرکان در این پاسخ با پیامبر[ص] موافقت داشتند، زیرا به وجود و خالقیّت «**الله**» در جهان معترف بودند (مؤمنون/٨٤→٨٩).

سپس چون برای آنها روشن است که زمامدار و صاحب اختیار جهان همان خالق آن خداست، به سادگی سؤال می‌کند که پس آیا رواست که انسان‌ها جُز او معبودها و اولیائی برگزینند؟! بطلان شرک و حقّانیّت توحید، محتاج کنکاش زیاد نیست، بلکه مطلبی به روشنی دیدن و ندیدن و تاریکی و روشنایی است.

بخش بعدی آیه در واقع انکار «ولایت تکوینی» برای غیرخدا است (چنانکه برخی معتقدند انبیاء<sup>ص</sup> و أئمّه<sup>ع</sup> می‌توانند در طبیعت و خلقت تصرّف کنند). آیه‌ی شریفه با لحن انکار می‌پرسد که آیا آن اولیایی که برای خدا قرار داده‌اند، توانسته‌اند آفرینشی همانند خلقت خدا بیاورند که در نتیجه این سوءِ تفاهم پیش آید که آنان را نیز می‌توان چون خدا عبادت کرد؟ آیه‌ی شریفه استفهام انکاری است، یعنی هرگز چنین چیزی نبوده است، بلکه ـ بنا به مقطع آیه ـ قادر و مؤثّر حقیقی در عالم جُز خدا نیست و پرستیدن غیرخدا نارواست. (معجزات انبیاء<sup>(ع)</sup>، کار خدا بوده که بنا به درخواست ایشان ظاهر می‌شده است).

(۱۷) أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا فَٱحْتَمَلَ ٱلسَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًاۚ وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي ٱلنَّارِ ٱبْتِغَآءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَٰعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُۥۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْحَقَّ وَٱلْبَٰطِلَۚ فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَآءًۖ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي ٱلْأَرْضِۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ.

**« از آسمان آبی فرو فرستاد و رودخانه‌ها ـ فراخور اندازه‌شان ـ جاری شد پس سیلاب کفی با خود برداشت؛ و همچنین از آن** (فلزّ) **که ـ در طلب زیور یا کالایی ـ در آتش می‌گُدازند به مانند آن** (سیلاب) **کفی برآید؛ این‌گونه خدا حقّ و باطل را در مَثَل می‌آورَد؛ پس امّا کف به کناری رفته و نابود شود، ولی آنچه مردم را سود رساند در زمین** (باقی) **می‌ماند؛ این‌چنین خدا مَثَل‌ها را می‌زند »،**

در این آیه خداوند ضمن تمثیلی، آب باران و فلزِ مذاب را ـ که هردو پایدار و سودبخش‌اند ـ به حق (توحید و یکتاپرستی) تشبیه می‌کند و نیز کف آندو را ـ که فقط بقای لحظه‌ای دارند ـ به باطل (شرک و انکار خدا) تشبیه کرده است. بدین‌معنی که برای عقائد و روش‌های شرک‌آلود و ضدِّ دین، فقط جولانی هست ولی خداشناسی و توحید علاوه بر سودمندی برای جوامع انسانی، در دنیا و آخرت ثابت و پایدار می‌ماند. به عبارت دیگر دوران ایمان به خدا هرگز به پایان نمی‌رسد و از اهمیّت توحید ـ به عنوان مقدّس‌ترین اعتقاد بشری ـ کاسته نمی‌شود، ولی شبهه‌های بی‌دینی یا شرک‌آمیز نوساناتی است که می‌گذرد و نه به پایه و اساسی می‌رسد و نه به مردم سود می‌رساند.

# بخش چهارم

## (نوید به نیکوکاران و هشدار به بدکاران)

(۱۸) لِلَّذِينَ ٱسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمُ ٱلْحُسْنَىٰ ۚ وَٱلَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُواْ لَهُۥ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُۥ مَعَهُۥ لَٱفْتَدَوْاْ بِهِۦٓ ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ سُوٓءُ ٱلْحِسَابِ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمِهَادُ .

« **برای کسانی‌که** (دعوت) **خداوندشان را اجابت کردند** (فرجامی) **بس نیکو است؛ و آنان که** (دعوت) **او را اجابت نکردند اگر هرآنچه در زمین است و همانند آن را هم صاحب باشند تا** (در قیامت) **آن را** (برای رهایی خود) **فدا دهند** (پذیرفته نشود) **از آنان به سختی حساب کشیده** (بازخواست) **می‌شود و مأوای‌شان دوزخ است که بد بستری است** »،

در این آیه، سخن از سرانجام حق‌گرایان و حق‌ستیزان است و این‌گونه آیات در قرآن مکرّر آمده است، ازجمله آل‌عمران/۹۱، مائده/۳٦ و زُمَر/٤٧

شک نیست که رعایت اَوامر و نواهی إلهی قوای فطری انسان را پرورش داده و استعدادهای درونی او را شکوفا می‌سازد و هرقدر آدمی در این‌راه بیشتر بکوشد از معنویّت بالاتری در دنیا برخوردار بوده و به نتائج نیکوتری در آخرت می‌رسد. برعکس کسانی که به خدایشان به درستی توجّه نکرده به پرورش باطن خود نمی‌پردازند (و اکتساب ملکات اخلاقی را با پیروی از ذوقیّات عوضی گرفته‌اند!) سرانجام خوبی (در دنیا و) آخرت ندارند و سرمایه‌های خارجی نمی‌تواند اسباب سعادتشان شود، هرچند حاضر به تقدیم همه‌ی آنها باشند.

آیه‌ی شریفه صراحت دارد که انسان در آخرت، متناسب با باطن خود عکس العمل می‌بیند. به عبارت دیگر عاقبت ما، انعکاس جهان درون ماست. آن کیفیّت درونی که با پیوند به توحید خدا و کردار صحیح در زندگی برای خود ساخته‌ایم سرمایه‌ی سعادت ما خواهد بود و إعراض از خدا سرمایه‌ی شقاوت می‌شود.

(۱۹) أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ٱلْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰٓ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَـٰبِ .

«**پس آیا کسی که می‌داند آنچه از خداوندت بر تو نازل شده حق است، به مانند کسی‌است که کور**(دل) **باشد؟! همانا فقط خردمندان پند می‌گیرند** »،

واژه‌ی «**اَعْمَی** = کور» در اینجا به معنی کسی است که «فاقد بصیرت» است (نه نابینای ظاهری). آیه‌ی شریفه می‌رساند که پیروی از قرآن باید از سر بصیرت باشد و نه بنا به تقلید و پیروی از عادات بی‌اساس! در قرآن مایه‌های زیاد برای توجّه و تفکّر هست که اهل تدبّر و بصیرت را جلب می‌کند و واژه‌ی «**اُولُوا الألباب** = صاحبان خرد» در آیه، دربرابر ظاهربینان و قشریّون آمده است. «**اُولُوا الألباب**» کسانی هستند که

وجدانشان بیدار و جذب و دفعشان نسبت به مسائل ایمانی قوی است و مشتاقند که حقیقت دعوت انبیاء(ع) را بشناسند و به دیگران نیز درس حق‌شناسی دهند.

(۲۰) ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ ٱللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ ٱلْمِيثَٰقَ .

**« همآنان که به پیمان خدا وفا دارند و پیمان‌ها را نمی‌شکنند »،**

پیرو آیه‌ی قبل «**اُولُوا الاَلباب**» را در آیه‌ی فوق توصیف کرده است. پیمان‌های انسان با خدا را می‌توان از چهار نوع دانست:

- **پیمان تکوینی** مشتمل بر روحیّه‌ی خداجویی و زمینه‌ی خداشناسی که خداوند در فطرت انسان نهاده است (اعراف/۱۷۲).
- **پیمان وجدانی** شامل سلسله پیام‌های درونی که ما را به سوی خوبی‌ها و اجتناب از بدی‌ها می‌خواند، همان نداهای باطنی که می‌گوید دروغ، دزدی، تزویر و امثال آن بد است و رحمت و احسان و خدمت به مردم و ... خوب است (شمس/ ۸ و۹) که اصطلاحاً آن را «حُسن و قُبح عقلی» می‌گویند.
- **پیمان تشریعی** شامل عهدی که با قبول دیانت، انسان با خدا می‌بندد و زمینه‌ساز آن «پیمان تکوینی» بوده و توضیح و تفصیل «پیمان‌های وجدانی» و مصالح فردی و اجتماعی است (مائده/۱۲).
- **تعهّدات خاصّه** که انسان، مواردی را با خدا عهد می‌بندد و در پیشگاه او متعهّد می‌شود (دهر/۷).

می‌فرماید «**اُولُوا الاَلباب**» کسانی هستند که به همه‌ی این پیمان‌ها پایبندند و در آنها قصور نمی‌ورزند.

(۲۱) وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلْحِسَابِ .

**« و آنان که به آنچه خدا بر پیوستن‌اش فرمان داده می‌پیوندند و از خداوندشان بیم دارند و از سختی حساب بیمناکند »،**

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی توصیف «**أُولُوا الْأَلْبابِ**» است. مفسّران منظور از «**پیوستن به آنچه خدا فرمان داده** » را «صله‌ی رَحِم» دانسته‌اند. امّا به هنگام نزول این سوره خیلی‌ها به خاطر خدا، قطع روابط فامیلی با مشرکان کرده بودند. بنابراین، به نظر می‌رسد که منظور آیه اشاره به پیوند خاصّی نیست، بلکه به مجموعه‌ی روابطی که انسان با «خود»، «خانواده» و «جامعه»اش بر طبق فرمان خدا دارد، اشاره می‌کند. می‌فرماید«**أُولُوا الْأَلْبابِ**» کلّیّه‌ی این روابط را در قالب رضایت و خشنودی خدا، رعایت می‌کنند و همواره نگرانند که مبادا قدمی برخلاف رضای خدا بردارند. آنان همچون دیگر مردم، وجدانشان با تکرار گناه خاموش نشده (که بد کنند و ندانند که بد است) و احساس مسئولیّت از آنها رخت برنبسته است، بلکه بر نفسانیّاتشان مراقبت دارند و افکار و کردارشان مبتنی بر محاسبه‌ی نفس و توجّه به خداست.

(۲۲) وَٱلَّذِينَ صَبَرُواْ ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِٱلْحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ عُقْبَى ٱلدَّارِ .

« **و آنان که در طلب رضای خداوندشان** (علی‌رغم سختی‌ها) **شکیبایی ورزیدند و نماز به پا داشته و از آنچه روزی‌شان دادیم ـ پنهان و آشکار ـ انفاق می‌کنند و بدی‌ها را با خوبی دفع می‌نمایند؛ سرانجامِ** (نیکِ) **آن سرای ایشانراست** »،

به دنبال آیات قبل آیه‌ی شریفه همچنان در توصیف «**أُولُوا الْأَلْبابِ**» است. عمل بر طبق رضای خدا، مَشَقّاتی هم دربر دارد و «خردمندان» البتّه این مشقّات را تحمّل می‌کنند، به خصوص این که اگر آیه‌ی شریفه در دوران مکّه نازل شده باشد، در آن‌هنگام مسلمان‌ها جانشان از توهین و ایذاء مشرکان به لب آمده بود و فرمان خدا آنها را به صبر و بردباری می‌خواند. آیه‌ی کریمه ارتباط با خدا (نماز) را به عنوان عامل مهمّی در خودداری از ابراز خشم و بیداری وجدان ذکر کرده و چاره‌اندیشی برای محرومان (انفاق) را به دنبال آن می‌آورَد. ذکر انفاق در «نهان و آشکار» از اینروست که گاهی باید، به خاطر آموزش افراد در محیط، علناً به نیکی پرداخت و گاه حفظ حیثیّت اشخاص مطرح بوده و بهتر است که به طور پنهان از محرومان دستگیری شود (بقره/۲۷۱) و «**أُولُوا الْأَلْبابِ** = صاحبان خِرَد» این موارد را تشخیص می‌دهند. احتمال دارد که چون رعایت حُرمت افراد در این‌مورد مهمتر از تشویق به کمک است، لذا انفاق در «نهان» در آیه‌ی شریفه مقدّم آمده است.

در قرآن توصیه شده که مسلمان‌ها، در ارتباط با صدمات شخصی ـ آنجا که موجب گستاخی طرف مقابل نمی‌گردد ـ روش گذشت و تسامح پیش گیرند و حتّی سعی نمایند بلکه با نیکی، طرف مقابل منقلب شود.[1] «**دفع بدی با نیکی**» در آیه‌ی فوق به همراه آیات (شوری/٤٠) و (فُصِّلَت/٣٤) بیانگر این معناست و البتّه ازنظر حفظ صیانت جامعه و رعایت احساسات و عواطف آسیب‌دیدگان، موارد مجازات نیز پیش بینی شده است. امّا بر طبق آیه‌ی شریفه سیره‌ی «خردمندان» باید در جهت دفع بدی با خوبی جلوه‌گر شود[2] و در مقطع آیه به عاقبت ایشان در جهان آخرت اشاره شده است.

(۲۳و۲۴) جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَأَزۡوَٰجِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَدۡخُلُونَ عَلَيۡهِم مِّن كُلِّ بَابٖ. سَلَٰمٌ عَلَيۡكُم بِمَا صَبَرۡتُمۡۚ فَنِعۡمَ عُقۡبَى ٱلدَّارِ.

« (آنان به) **بهشت‌های جاودان وارد شوند و هرکس که شایسته‌کار باشد ـ از پدران و همسران و فرزندان‌شان ـ و فرشتگان از هر دری بر ایشان درآیند** » « (و گویند:) **سلام بر شما باد به آن صبری که** (در مصائب) **ورزیدید؛ و چه نیکوست سرانجام** (نیک) **آن منزلگاه** »،

آیات شریفه «سرانجام **أُولُوا الْأَلْبابِ**» را که در مقطع آیه‌ی قبل مجمل آمد، توضیح می‌دهد.

واژه‌ی «**عَدْن**» چنانکه راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید به معنی «جایگاه استقرار و دوام» می‌آید. به

(۱) ـ در پاره‌ای از کتب اخلاقی آمده است که شخصی، به هنگام گذر پیامبر^ص از جلوی خانه‌اش، از پشت بام به سر آن‌حضرت خاکستر می‌ریخت. روزی حضرت گذشت و خبری نشد، پس به منزل او مراجعه کرد و علّت را پرسید! و وقتی گفتند که او بیمار است، داخل شده و از او به مهربانی احوالپرسی کرد!

(۲) ـ محتوای آیه‌ی فوق در آیات ۵۳ و۵۴ سوره‌ی قصص نیز آمده است.

نیکوکاران نوید می‌دهد که در بهشت جاوید با نزدیکان صالحشان همدم خواهند بود[1] و مورد سلام و تحیّت نیروهای قدسی عالَم قرار خواهند گرفت.

(۲۵) وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوٓءُ ٱلدَّارِ .

« **و** (امّا) **آنان که پیمان خدا را پس از استوارکردنش می‌شکنند و آنچه را خدا به پیوستن‌اش فرمان داده می‌گُسَلند و در زمین به تباهی می‌پردازند، آنان از رحمت خدا دورند و** (عاقبتِ) **سوءِ آن‌سرای برای آنهاست**»،

در قبالِ «**أُولُوا الْأَلْبَاب**» در آیات قبل، در اینجا جبهه‌ی مقابل را توضیح داده است. رسم قرآن این است که «تقابل» ایجاد می‌کند و این روش (تشویق و تهدید؛ دفاع از حق و حمله به باطل) در تربیت افراد نقش مؤثّری دارد.

(۲۶) ٱللَّهُ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ وَفَرِحُوا۟ بِٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا فِى ٱلْءَاخِرَةِ إِلَّا مَتَٰعٌ .

« **خدا روزی را بر هرکس که خواهد** (و مصلحت بیند) **وسعت دهد و** (یا) **تنگ می‌گرداند؛ و** (اکثر مردم) **به زندگی دنیا شاد شده‌اند و** (هرچند) **حیات دنیا در** (برابر) **آخرت جُز بهره‌ای** (اندک) **نیست** »،

پس از وصف «**أُولُوا الْأَلْبَاب**» و جبهه‌ی مقابل آنها در آیات قبل، در آیه‌ی فوق وصفی از دو دسته را در پیوند با روزی خدا ارائه داده است. به طور کلّی اکثر مردم حس‌گرا و طالب متاع دنیا هستند و نمی‌فهمند که حتّی در این امر نیز محتاج یاری و تأییدات إلهی می‌باشند و آینده‌نگر نبوده برتری عاقبت نیک و جاوید آخرت را نسبت به زندگی محدود و زودگذر این جهان، درک نمی‌کنند. یعنی نمی‌فهمند که اگر می‌توان با فکر و اندیشه در دنیا به مزایایی رسید و از بسط روزی برخوردار شد، در این‌کار محتاج یاری قوانین و حوادث‌اند و این خود موکول به رضایت صاحب قوانین و رویدادها می‌باشد تا شرائط و موقعیّت را به خیر و نفع آنان پیش آورَد. به علاوه، ملاک خوشبختی یا بدبختی افراد، مزایای دنیوی نیست بلکه این امر موکول به شخصیّتی است که انسان‌ها با اندیشه و اخلاق و عمل برای خود می‌سازند و اگر این شخصیّت با رضای خدا به نحو صحیح ساخته شود، سعادت دنیا و آخرت را در پی خواهد داشت وگرنه به «سراب» می‌رسند. آیه‌ی شریفه در ضمن بیان بسط و قبض روزی که به دست خدای سبحان است و بیان اهمّیّت روزیِ آخرت در برابر متاع اندک دنیا، قاعده‌ای به دست می‌دهد که آدمی در عین تلاش برای روزی، باید بداند که روزی‌دهنده خداست و نه به نعمت گشایش سرمست گردد و نه در تنگیِ موجبات نومید؛ مضمونی که در آیات متعدّد قرآن (بقره/۲٤۵، إسراء/۳۰، قصص/۸۲، عنکبوت/٦۲، روم/۳۷، سبا/۳۹، زُمَر/۵۲ و شوری/۱۲) آمده است.

(۱) ـ چنانکه فرموده «**وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** = مؤمنانی‌که فرزندانشان در ایمان پیرو آنها بودند، فرزندانشان را در بهشت به آنها ملحق می‌کنیم» (طور/۲۱).

# بخش پنجم

## (عناد کافران و مشیّت خدا درباره‌ی انسان)

(۲۷) وَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦۗ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَنۡ أَنَابَ .

« **و کافران گویند: چرا از سوی خداوندش نشانه‌ای** (معجزه‌ای) **بر او نازل نشد؟ بگو: همانا خدا هرکه را خواهد** (و لایق نبیند) **به گمراهی سِپُرَد و هرکه را** (به سوی او) **روی آوَرَد به سوی خود هدایت می‌کند** »،

مردم معاند به جای تفکّر و بررسیِ منطقی، پیوسته از پیامبر^ص^ معجزه‌ی حسّی می‌خواستند (واژه‌ی «**يَقُولُ**» در آیه فعل مضارع است و حکایت از استمرار تقاضا دارد). در پاسخ این افراد قرآن می‌فرماید قلب هرکس در دست خداست (انفال/۲٤) و آنکه چشم دل بر حقیقت بسته و راه عناد پیش گیرد و پیروِ هوای نفس شود، بر طبق قانون طبیعی خدا در گمراهی خواهد افتاد (بقره/ توضیح آیه‌ی٦) و برعکس، هرآنکس که حرکت عقل را از تسلّطِ نفس جدا ساخته و دل به انصاف سِپُرَد، در معرض هدایت إلهی قرار خواهد گرفت (عنکبوت/٦٩). بنابراین، اوّل باید خود را لایق هدایت إلهی کرد سپس معجزه خواست زیرا معجزات، مردم لجوج را سودی نمی‌دهند: «**وَ مَاتُغْنِى الآيَاتُ وَ النُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّايُؤْمِنُونَ** = معجزات و بیم‌دادن‌ها گروهی را که مؤمن شدنی نیستند سودی نمی‌بخشد» (یونس/۱۰۱).

(۲۸) اَلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ .

« **همآنان که ایمان آورده و دلهاشان به یاد خدا آرام پذیرد؛ آگاه باش که به یاد خدا دلها آرام می‌گیرد** »،

به دنبال آیه‌ی قبل «هدایت‌یافتگان خدا» را در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد توصیف می‌کند. می‌فرماید: ایمان و ارتباط با خداست که دل‌ها را از اضطراب و شک و تشویش رها می‌سازد. معاندان نمی‌فهمند که با محرومیّت ایمانی، چه نعمت بزرگی را ازدست داده‌اند؛ نگرانی و اندوه و افسردگی‌های خود را به کجا می‌برند؟ چه کسی تکیه‌گاه و مونس تنهایی‌ها و یاورِ ایشان در مشکلات خواهد بود؟ به چه امیدی از دنیا می‌روند و در آندمِ واپسین با خود چه خواهند گفت و رو به کجا خواهند کرد؟ اینها مشکلاتی است که انسان موحّد ندارد، او همواره در زندگیِ دنیا مطمئن و آرام و آنگاه که دعوت حق فرارسد آسوده و سبکبار به سوی خدای خویش خواهد رفت. از این‌رو متعاقباً سخن از اصلی به طور کلّی می‌آورد که «**بدانید با یاد خدا دلها آرام می‌گیرد**». به این موضوع می‌توان به این‌گونه نگریست که «خوشبختی» که پدیده‌ای درونی و مربوط به

احساس آدمی است، بر این مبنا استوار است که انسان از تصمیمات و کردار خویش راضی و ازدرستیِ آنها مطمئن باشد و همواره در آرامش بسربرَد؛ و این جُز در پرتو ارتباط با خدا و تنظیم زندگانی بر طبق رضای او، حاصل نمی‌شود.

(۲۹) **ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ طُوبَىٰ لَهُمۡ وَحُسۡنُ مَـَٔابٖ .**

« **آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، خوشا به حالشان و نیکوست بازگشتشان** »،

آیه‌ی شریفه آیه‌ی قبلی را در توضیح «هدایت‌شوندگان» تعقیب کرده و در اینجا «ایمان» با آثار خارجی آن که «عمل صالح» باشد مرتبط شده است، چنانکه فرموده «**مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ** = هرآن‌کس ـ از مرد و زن ـ که کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را حیات پاکیزه می‌بخشیم و بی‌شک بر(حسب) بهترین اعمالشان پاداش می‌دهیم» (نحل/ ۹۷).

(۳۰) **كَذَٰلِكَ أَرۡسَلۡنَٰكَ فِيٓ أُمَّةٖ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهَآ أُمَمٞ لِّتَتۡلُوَاْ عَلَيۡهِمُ ٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ قُلۡ هُوَ رَبِّي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ مَتَابِ .**

« **بدینسان تو را** (به رسالت) **در اُمّتی فرستادیم که پیش‌از آنها اُمّت‌ها گذشته است؛ تا آنچه را به تو وحی کردیم بر آنان بخوانی، درحالی‌که آنها به** (خدای) **رحمان کفر می‌ورزند؛ بگو: او خداوند من است، معبودی جُز او نیست، بر او توکّل دارم و بازگشتم به سوی اوست** »،

واژه‌ی «**تَتْلُوَا**» در آیه‌ی شریفه به معنی تلاوت مداوم است. انسانها دارای عقاید و افکاری هستند که طی سال‌ها و نسل‌ها در آنها ریشه یافته است و آنکس که کمر همّت به تحوّل جامعه‌اش بسته، باید بداند که راه مقابله با صفات مذموم، ممارست و پشتکار و تکرار مطالب است.

متعاقباً از کفر مردمان به خدای «رحمان» سخن آورده که توضیحش در سوره‌ی فرقان آمده است، چنانکه می‌خوانیم «**وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا** = چون به آنها گفته شود که برای خدای رحمان سجده آورید، گویند: رحمان چیست؟ آیا برای آنچه ما را بدآن فرمان می‌دهی سجده کنیم؟» (فرقان/۶۰). البتّه مشرکان قریش با خالقیّت خدا مشکلی نداشتند بلکه به شرک در عبادت مبتلا بودند و وصول به رحمت حق را از طریق بت‌هایشان می‌دانستند. از این رو بلافاصله (در آیه‌ی مذکور از سوره‌ی رعد) خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید تأکید کن که خداوند من همان رحمان است و من معبودی جُز او ندارم و توکّلم در زندگی به اوست و سرانجام، به سوی او بازمی‌گردم.

(۳۱) **وَلَوۡ أَنَّ قُرۡءَانٗا سُيِّرَتۡ بِهِ ٱلۡجِبَالُ أَوۡ قُطِّعَتۡ بِهِ ٱلۡأَرۡضُ أَوۡ كُلِّمَ بِهِ ٱلۡمَوۡتَىٰۗ بَل لِّلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ جَمِيعًاۗ أَفَلَمۡ يَاْيۡـَٔسِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن لَّوۡ يَشَآءُ ٱللَّهُ لَهَدَى ٱلنَّاسَ جَمِيعٗاۗ وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ أَوۡ تَحُلُّ قَرِيبٗا مِّن دَارِهِمۡ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ وَعۡدُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ .**

« **و اگر قرآنی می‌بود که کوه‌ها بدآن روان می‌شد یا زمین بدآن قطعه قطعه می‌گردید یا مردگان بدآن** (زنده می‌شدند و) **با آنها سخن گفته می‌شد**(باز معاندان ایمان نمی‌آوردند) **بلکه همه‌ی امور از آنِ خداست، آیا مؤمنان ندانستند که اگر خدا می‌خواست بی‌گمان همه‌ی مردم را هدایت می‌کرد؟ و بر کسانی‌که کفر ورزیدند پیوسته ـ به** (سبب) **اعمالشان ـ** (مصائب) **کوبنده‌ای می‌رسد یا نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آید، تا وعده‌ی خدا فرارسد، همانا خدا خُلف وعده نمی‌کند** »،

در اینجا آیه‌ی شریفه به تشریح روحیّه‌ی معاندان پرداخته است.

مسلّماً هرگاه کسی با اِصرارِ هرچه بیشتر، گوش خود را به حقایق ببندد و نخواهد سخن حق را بپذیرد (مبادا ملزم به رها ساختن بخشی از خواسته‌های خود گردد) هرچه تلاش شود ایمان نمی‌آورَد. از این رو می‌فرماید اگر در برابر این‌گونه افراد ـ به جای این قرآن ـ قرآنی نازل شود که با قرائت آن کوه‌ها متحرّک شده زمین می‌شکافت و مردگان زنده شده با آنها سخن می‌گفتند، باز بهانه‌ای تراشیده ایمان نمی‌آوردند! بلکه ایمان افراد به خواست خداست و قانون خدا این است که افراد تا خود نخواهند و همّت نکنند، به توفیق ایمانی نخواهند رسید. برای منصفان همین قرآن کافی است و نیازی به معجزات محیّرالعقول نمی‌باشد (انعام/۱۱۱).

در بخش بعدی آیه می‌فرماید مردم معاند ـ با روحیّه و کرداری که دارند ـ همواره در تب و تاب و در معرض مصائب و بلایا هستند و مستقیم و غیرمستقیم مصیبت‌هایی به ایشان می‌رسد (ولی عبرت نمی‌گیرند) تا وعده‌ی إلهی در آمدن قیامت فرا رسد و نهاد ناآرامشان آنان را به جهنّم خدا پیوند دهد. البتّه منظورِ آیه این نیست که رنج و گرفتاری برای مؤمنان پیش نمی‌آید، بلکه برخورد مؤمن با مشکلات متفاوت است.

(۳۲) وَلَقَدِ ٱسۡتُهۡزِئَ بِرُسُلٖ مِّن قَبۡلِكَ فَأَمۡلَيۡتُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ثُمَّ أَخَذۡتُهُمۡۖ فَكَيۡفَ كَانَ عِقَابِ .

« **و بی‌شک فرستادگان پیش‌از تو استهزاء شدند؛ پس کافرانشان را مهلت دادم، آنگاه آنان را** (به کیفر) **گرفتم، و عقوبت من چگونه بود؟** »،

یعنی، پیامبر و دین را به استهزاء گرفتن، پدیده‌ی جدیدی نیست و معاندان استهزاءگر (که استهزایشان نه مسئله‌ی شخصی، بلکه نتیجه‌ی کفر و عنادشان با حق است) همواره ـ در طول تاریخ ـ فراراه پیامبران و حق‌پرستان بوده‌اند. اینان ـ بنا به قانون خدا ـ هیچگاه بلافاصله به زمین فرو نرفتند و همیشه مهلتی داشته‌اند. ولی سرانجام در همین دنیا دچار عقوبت إلهی شدند.

(۳۳) أَفَمَنۡ هُوَ قَآئِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡۗ وَجَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ قُلۡ سَمُّوهُمۡۚ أَمۡ تُنَبِّـُٔونَهُۥ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَم بِظَٰهِرٖ مِّنَ ٱلۡقَوۡلِۗ بَلۡ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ مَكۡرُهُمۡ وَصُدُّواْ عَنِ ٱلسَّبِيلِۗ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٖ .

« **آیا آن** (خدایی) **که بر هرکس بدآنچه کرده مراقب** (و ناظر) **است** (به مانند غیرخدا باشد؟) **و برای خدا**

**شریکان قرار داده‌اند! بگو: آنان را نام ببرید، آیا او** (خدا) **را به آنچه در زمین است و او نمی‌داند خبر می‌دهید؟! یا سخنی به ظاهر** (می‌گویید و با حقیقت آن کاری ندارید)؟ (ولی اینها نیست) **بلکه کافران را مکرشان** (درنظر) **آراسته شده و از راه** (حق) **بازداشته شده‌اند و هرکه را خدا** (لایق ندیده) **به گمراهی سِپُرَد، هیچ هدایتگری نخواهد داشت »،**

به دنبال آیه‌ی قبل، عقاید و کردار مشرکان را زیر سؤال برده است.

آغاز آیه درواقع این سؤال را مطرح می‌کند که آیا خدایی که هستی در اختیار اوست و ناظر و شاهد بر احوال هر نفسی است با معبودهای خیالی و ناآگاه قابل قیاس تواند بود؟ البتّه روی‌آوری به آنها مایه‌ی اسارت و ذلّت است و بندگی خدای تعالی موجب حُرّیّت و سعادت!

مردم حق‌ناشناس قدرت خدایی را که هستی در اختیار اوست، به دیگران تعمیم می‌دهند! در برابر بُتان سر خم می‌کنند، از فُلان صاحب مال و جاه پناه می‌جویند، شفاء و خلاصی از فلان امام‌زاده می‌خواهند، به اطاعت محض و تقلید فلان شخصیّت کمر می‌بندند و یا نفس خود را به سَروری می‌گیرند! و بسیاری از این افراد که راه غلط می‌روند، همین‌که شروع به تعریف راه خود کنند، نقص فکرشان آشکار می‌شود.

اگر خدا قدرتی را که خاصّ خودِ اوست به دیگران تفویض کرده بود، خود اعلام می‌داشت؛ ولی خدا خدایی‌اش را به کسی واگذار نکرده است. پس کسانی که امور خدایی را همچون دخالت در تکوین عالم (ولایت تکوینی) و آگاهی از غیب و شفای امراض و رفع حاجات به دیگران نسبت می‌دهند، ادّعایی در دین خدا مطرح می‌سازند که خداوند خود آن را قبول ندارد! و در زمین چنان نمایندگانی برای خود نمی‌شناسد! می‌فرماید شاید این‌گونه مدّعیان (مفتیانِ این فتاوی) منظورشان فقط صدور حکم و سخن‌گویی است و به واقعیّتِ مطالبشان و این‌که واقعاً چنین چیزی در دین هست یا خیر؟ کاری ندارند!

امّا متعاقباً آیه‌ی شریفه خود علّت را بیان می‌کند که مشکل کسانی‌که آن انحرافات فریبکارانه را در دین پیش آورده‌اند اینست که افکار نادرست و پوچ مزبور نزد ایشان زینت یافته و از راه خدا بازداشته شده‌اند. خود فریب خورده و دیگران را نیز فریب می‌دهند!

مهم آن است که قلب انسان طالب هدایت باشد و چنانچه در پی ارضاءِ نفس رفت، به خود فریبی مبتلا می‌گردد و به دست خویش خودرا از هدایت إلهی محروم می‌سازد و در این‌صورت چه کسی مُنجی او تواند بود؟

(۳۴) لَهُمۡ عَذَابٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَشَقُّۖ وَمَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٖ .

**« در زندگی دنیا عذابی دارند و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر است و برای‌شان در برابر خدا هیچ نگاهدارنده‌ای نخواهند بود »،**

پس از تشریح روحیّه‌ی معاندان و منحرفان دینی، آیه‌ی فوق در اشاره به شرح وضع آنها در دنیا و آخرت است. می‌فرماید آنها، در این دنیا آسایش واقعی نداشته و در آخرت مذلّتشان بیشتر است.

(۳۵) مَثَلُ ٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ أُكُلُهَا دَآئِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوا۟ وَّعُقْبَى ٱلْكَـٰفِرِينَ ٱلنَّارُ.

« (امّا) **مَثَل** (وصف) **بهشتی‌که به متّقیان وعده داده شده** (چنان است که) **نهرها از زیر**(درختان)**اش جاریست؛ مأکولات و سایه‌اش دائمی است؛ این است سرانجام متّقیان و فرجام کافران آتش**(دوزخ) **است** »،

آیه‌ی شریفه توصیفی از بهشت برای متّقیان (پرهیزکنندگان از گناهان و مروّجان نیکی‌ها ـ بقره/آیه‌ی۲) در برابر عالَم عذاب برای کافران است و عاقبت افراد را برحسب اکتسابات دنیویشان ترسیم کرده است. مناظر باغستان‌ها و نهرها، نمایانگر لذّت روحی اهل بهشت است و مأکولات را می‌توان نمونه‌ای از تمتّع «مادّیِ» آنان دانست. و واژه‌ی «سایه» به آسودگی و آسایش بهشتیان اشاره دارد.

# بخش ششم

## (موضع پیامبر[ص])

(۳۶) وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَن يُنكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَئَابِ .

**« و کسانی‌که به آنها کتاب داده‌ایم، از آنچه به سوی تو نازل شده شادمانند؛ و از آن دسته‌ها کسانی‌اند که پاره‌ای از آن** (قرآن) **را انکار می‌کنند؛ بگو: جُز این نیست که من فرمان یافتم خدا را عبادت کنم و شرک به او نورزم؛ به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشتم به سوی اوست »،**

بخش اوّل آیه در توصیف محیط پیامبر[ص] و اهل کتابی است که با او و مؤمنان رویارویی داشتند. نوشته‌اند که آیه‌ی شریفه به دسته‌ای از اهل کتاب اشاره دارد که ایمان آوردند و از نزول قرآن و تأییدات نسبت به موسی(ع) و عیسی (ع) شادمان بودند ولی وقتی آیاتی در انتقاد از انحرافات ایشان (مثلاً غُلُوّ درباره‌ی عیسی[ع] و اطاعت کورانه‌ی یهود از روحانیانشان) نازل شد، برخی از آنها دست به انکار زدند.[۱] (امروزه نیز از اینگونه روحیّه‌ها بسیار می‌بینیم که افراد کلام حق را فقط تا جایی که با مأنوساتشان تطابق داشته باشد، می‌پذیرند!).

بخش دوّم آیه در تشریح موضع پیامبر[ص] است که مرد حق فقط خدا و رضای او را درنظر می‌گیرد و تحت تأثیر شادمانی یا انکار افراد قرار نمی‌گیرد؛ مقام خدایی را به دیگران تعمیم نمی‌دهد و دیگران را تأثیرگذار در امر إلهی نمی‌شمرد. پیامبر اسلام[ص] چنین کسی بود و دعوتش نه به سوی خود، بلکه به سوی خدایش بود و در برابر او احساس مسئولیّت می‌کرده است.

(۳۷) وَ كَذَالِكَ أَنزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَ لَا وَاقٍ .

**« و این‌چنین آن** (قرآن) **را حکمتی به زبان عربی فرو فرستادیم و هرگاه ــ پس از دانشی‌که به سوی تو آمد ــ پیرو هوس‌های آنان شوی، دربرابر خدا هیچ یار و نگهداری نخواهی داشت »،**

---

(۱) ـ ظاهراً این آیه نظر کسانی را که معتقدند برخی آیات سوره‌ی رعد در مدینه نازل شده تأیید می‌کند زیرا به طور کلّی تماس و مجادلات مسلمان‌ها با اهل کتاب، در آن دوران بوده است. هرچند ابن هشام از ملاقات یک هیأت مسیحی که در دوران مکّه به حضور پیامبر[ص] رسیده و مسلمان شدند، نام برده است.

یعنی، قرآنی با چنان تجزیه و تحلیل‌ها از روحیّه و رفتارها و بیان حقایق هستی، به زبان عربیِ قابل فهم برای مخاطبان، نازل شد (و در دسترس عموم مردم قرار گرفت) چنانکه فرموده است «**وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ** = ما هیچ پیامبری را جُز به زبان قومش نفرستادیم تا (حقایق) را بر آنها بیان کند» (ابراهیم/٤).

در بخش بعدی آیه، ظاهر آیه خطاب به پیامبر[ص] است ولی وجه عمومی نیز دارد که چنانچه انسان پس‌از آشنایی با قرآن و توفیق هدایت إلهی، تسلیم وسوسه‌های دیگران شود، از عذاب خداوند در امان نخواهد بود.

(۳۸) **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً ۚ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ .**

**« و به تحقیق پیش‌از تو رسولانی فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندانی قرار دادیم؛ و هیچ رسولی نبود که جُز به اذن خدا معجزه‌ای آورَد؛ برای هر زمانی کتابی است »،**

یعنی، پیامبر اسلام[ص] نودرآمد پیامبران نبوده، بلکه پیش‌از او نیز خداوند در اَدوار مختلف تاریخ، پیامبرانی برگزیده که همه به مانند پیامبر اسلام بشر بوده و تشکیل خانواده داده‌اند. هیچ‌یک از ایشان نمی‌توانستند بدون خواست و فرمان إلهی ـ بنا به اراده و خواصِّ ذاتیِ خود ـ در عالَمِ تکوین تصرّف نموده معجزه‌ای بیاورند. مقطع آیه حاکی از آن است که خداوند هدایت خود را در هیچ‌دوره‌ای از تاریخ از انسان‌ها دریغ نداشته و تا زمان «تکمیل» پیام إلهی با ظهور پیامبر اسلام[ص]، هر دوره‌ای را پیامبر (یا پیامبران) و کتاب و تعالیمی بوده است، چنانکه این قول را از ابن عبّاس آورده‌اند. اینکه همسر و فرزند برای پیامبران(ع) ذکر می‌کند، مقصود بیان امری کلّی است. و إلّا نوشته‌اند که از میان انبیاء (ع) یحیی[ع] و عیسی[ع] ازدواج نکردند. منظور این است که پیامبران غیربشر نبودند، کُلّاً ازدواج کرده و تشکیل خانواده می‌داده‌اند و معدودی از آنها نیز مثل برخی از انسان‌ها مجرّد ماندند (و یا فرصت ازدواج نیافتند).

(۳۹) **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ ۖ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ .**

**« خدا هرچه را خواهد محو یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست »،**

در توضیح و تفسیر این آیه اقوال مختلف تفسیری هست:

**قول اوّل** ارتباط با آیه‌ی قبل را درنظر می‌گیرد که پس‌از ذکر انبیاءِ پیشین و تذکّر آنکه همگی آنها بشر بوده‌اند و به هر دوره‌ای، کتاب و تعالیم خاصِّ خدا تعلّق می‌گرفت، در اینجا مطرح می‌سازد که بنا به صلاحدید خداوند پس‌از هر دوره‌ای، شریعت جدیدی جای شریعت پیشین را می‌گرفت و پاره‌ای از احکام گذشته منسوخ می‌شد، ولی همه‌ی شرایع بر اساس کتابی است که از خدا نشأت یافته و لوح محفوظ او است.

**قول دوّم** می‌گوید مقصود، امور تکوینی طبیعت است که به امر خدا محو و اثبات می‌یابد، ولی نقشه‌ی اصلی ساختمان و تحوّلات عالم نزد خداست.

**قول سوّم** به «اختیار انسان» تکیه دارد و می‌گوید منظور آن است که کتاب مشخّص و نوشته‌شده‌ای برای سرنوشت انسان نیست که مجبور به تبعیّت از آن باشد. کتاب سرنوشت خدا برای بندگان شامل محو و اثبات‌های فراوان است. ممکن است هر شخصی انحرافاتی بیابد، ولی می‌تواند تغییر روش دهد و در این‌صورت ـ بنا به قانون خدا ـ آثار گذشته‌ای او محو خواهد شد.

از میان این اقوال، قول نخستین به دلیل پیوند با ماقبل خود، موجّه‌تر به نظر می‌رسد.

(۴۰) وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ ٱلَّذِى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلَٰغُ وَعَلَيْنَا ٱلْحِسَابُ .

« **و اگر پاره‌ای از آنچه را به آنان وعده می‌دهیم به تو بنمایانیم یا تو را** (پیش‌از آن) **وفات دهیم، بر عهده‌ی تو جُز ابلاغ** (پیام وظیفه‌ای) **نیست و حساب** (همه‌کس) **با ماست** »،

روی سخن با پیامبر اسلام^ص است که چه پیروزی و وعده‌ی خدا مبنی بر عذاب کافران را در عمر خود ببیند و چه نبیند، وظیفه‌اش جُز ابلاغ پیام خدا چیزی نیست. و حساب کارها (و کیفر مخالفان) با خداست.

(۴۱) أَوَ لَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِى ٱلْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ۚ وَٱللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِۦ ۚ وَهُوَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ .

« **آیا ندیده‌اند که ما** (همواره سراغ) **زمین می‌آییم و از اطراف آن می‌کاهیم؟ و خداست که حکم می‌کند، برای حکم او بازدارنده‌ای نیست و او به سرعت به حسابها می‌رسد** »،

در مورد بخش اوّل آیه (**نَأْتِی الأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا**) تفاسیر مختلف هست:

**عدّه‌ای** گفته‌اند مقصود، شکست مشرکان و اضافه‌شدن تدریجی به سرزمین اسلامی است. امّا بنا بر اینکه سوره‌ی رعد مکّی باشد، و در زمان نزول آیه مسلمین فتوحاتی نداشتند و از این‌رو قبول این نظریّه دشوار است مگر آنکه اواخر سوره در مدینه نازل شده باشد.

**عدّه‌ای** دیگر آورده‌اند که منظور آیه این است که برای هیچ فرد و ملّت و جامعه‌ای دوام نیست، بلکه جوامع به امر و تقدیر إلهی تدریجاً رو به زوال می‌روند و در واقع پیرو آیه‌ی قبل به منکران حقیقت هشدار می‌دهد که حکم إلهی را نتوان جلوگیری نمود و او به سرعت به حساب‌ها می‌رسد و بر عقوبت و زوال نیروی شما، توانا است.

امّا مقصود از «**نَأْتِی الأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا**» قصد زمین کردن و هلاکت اهل آن است (نه آمدن به سوی زمین و کاستن نواحی آن) و این، تعبیری مجازی است مانند: «**وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ**» (یوسف/۸۲) که مراد پرسش از اهل قریه می‌باشد.

(۴۲) وَقَدْ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ ٱلْمَكْرُ جَمِيعًا ۖ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ ۗ وَسَيَعْلَمُ ٱلْكُفَّٰرُ لِمَنْ عُقْبَى ٱلدَّارِ .

« **و به یقین پیشینیان ایشـان** (نیز) **مکر کردند، و**(لی) **همه‌ی تدبیرها نزد خداسـت؛ به دستآورد همگان**

**واقف است و کافران به زودی دریابند که فرجام آن سرای از آنِ کیست »**،

یعنی، ای پیامبر عناد با حق و حیله‌گری مخالفان منحصر به این دوران نیست؛ امّا همه‌ی دستها نزد خدا روست و مکّاری با خدا نتیجه نمی‌دهد و معاندان و مکّاران راه حق به زودی خُسران و شکست راه خود را به طور کامل خواهند دید. برخی از مفسّران این وعده را پیروزی جبهه‌ی اسلام بر کفر در همین جهان دانسته‌اند و دسته‌ی دیگر واژه‌ی «**الدّار**» را به معنای سرای آخرت می‌دانند. (ضمناً نسبت مکر به خدا از باب مشاکله است ـ آل‌عمران/توضیح آیه‌ی ٥٤).

(۴۳) وَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلًاۚ قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًۢا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْكِتَٰبِ .

« **و کافران گویند تو پیامبر نیستی؛ بگو: کافی است که خدا میان من و شما گواه باشد و** (نیز) **کسی‌که علم کتاب نزد اوست** ».

در آغاز سوره فرمود این قرآن حق است ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند. در آخرین آیه‌ی سوره نیز سخن از انکار کافران رفته است که علی‌رغم همه‌ی شواهد و استدلالات، همچنان همان سخن خود را تکرار می‌کنند و به پیامبر[ص] اتّهام دروغگویی می‌بندند! در مورد «**مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ** = آنکه علم کتاب نزد اوست» تفاسیر و آراءِ مختلف آمده است:

**مفسّران شیعی** (تفسیر المیزان) معتقدند که منظور امام علی(ع) می‌باشد. البتّه در اینکه حضرت علی(ع) مصداق والای آگاهی به قرآن و معارف إلهی بوده است تردیدی نیست. امّا اینکه «مقصود» آیه علی(ع) باشد، پذیرفتنی نیست. زیرا آیه در مقام اِتمام حجّت به مخالفان است و مسلّماً کسی که پیامبر[ص] را قبول نداشته، علی[ع] را نیز قبول نداشته است و بنابراین استناد به گواهی علی[ع] منطقی نمی‌نماید.

**مفسّران دیگر** گفته‌اند که مقصود، آگاهان منصف از اهل کتاب می‌باشند که شواهد ظهور پیامبر اسلام[ص] را در کتب خود دیده بودند.[۱] در این راستا در قرآن است که عدّه‌ای از علمای یهود (مانند عبدالله بن سلام و غیره) پس‌از بعثت پیامبر[ص]، به او گرویدند (شُعراء/۱۹۷).

از نظر ما قول دوّم صحیح‌تر است و می‌توان گفت که استناد به آگاهان و منصفان اهل کتاب با محور بیانی آیه سازگارتر می‌باشد به ویژه که در آیه‌ی ٣٦ از همین سوره فرموده است: «**وَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ**».

---

(۱) ـ به کتاب اشعیاءِ نبی، باب ۳۲، شماره‌ی ۱۹ و به انجیل یوحنّا، باب اوّل، شماره‌ی۲۱ نگاه کنید و برای توضیح بیشتر به کتاب «**خیانت در گزارش تاریخ**» نوشته‌ی استاد مصطفی حسینی طباطبائی، جلد اوّل، ص۳۳ به بعد بنگرید.

# سوره‌ی ابراهیم

## توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، مکّی است و بنیان‌های سه‌گانه‌ی دین «**توحید**» و «**نبوّت**» و «**معاد**»، در آن مورد توجّه قرار گرفته است. ابتدا به معرّفی قرآن پرداخته جهت هدایتی آن را بیان می‌دارد و سپس از پیامبران پیشین ـ عمدتاً موسی[ع] و در اواخر سوره از ابراهیم[ع] ـ سخن می‌گوید. منکران را به روز رستاخیز و گرفتاری‌های آن‌روز و مؤمنان را به رحمت و رضوان إلهی بیم و بشارت می‌دهد و در لابلای این‌سخنان دعوت به توحید و پرستش خالصانه‌ی خدا مشاهده می‌شود. نام سوره در ارتباط با آیه‌ی ۳۵ درباره‌ی حضرت ابراهیم[ع] می‌باشد. آیات سوره را می‌توان در شش بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

**بخش اوّل (آیات ۱ تا ۳)** ـ نزول قرآن روشنی‌بخش و محرومیّت کافران
**بخش دوّم (آیات ٤ تا ۸)** ـ تذکّرات موسی[ع] به بنی اسرائیل
**بخش سوّم (آیات ۹ تا۱۷)** ـ ماجرای اقوام و انبیاءِ قدیم و سرانجام منکران
**بخش چهارم (آیات۱۸ تا۳٤)** ـ تحلیل روحیّه‌ی منکران و تذکّر به مؤمنان
**بخش پنجم (آیات ۳۵ تا ٤۱)** ـ نیایش ابراهیم[ع]
**بخش ششم (آیات٤۲ تا ۵۲)** استیصال کافران در آخرت و دعوت قرآن به توحید.

# ترجمه و توضیح آیات

## بخش اوّل

### (نزول قرآن روشنی‌بخش و محرومیّت کافران)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) الٓرۚ كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ .

« **الف. لام. راء.** (این) **کتابی‌است‌که آن‌را بر تو نازل کردیم تا مردم را ـ به اجازه‌ی خداوندشان ـ از تاریکی‌ها**(ی جهل و شرک) **به نور**(آگاهی و ایمان) **برون آوری؛ به سوی راه آن** (خدای) **شکست‌ناپذیر و ستوده** »،

در مورد حروف مقطّعه‌ی ابتدای آیه قبلاً توضیح داده‌ایم (بقره/توضیح آیه‌ی۱و رعد/توضیح آیه‌ی۱). ممکن است در اینجا معرِّف نام‌های إلهی (**اَللّه**، **لَطیف** و **رَؤوف**)» باشد. توضیحات بیشتر را در آغاز تفسیر سوره‌ی مریم ـ إن شاءَ الله تعالی ـ خواهیم آورد.

آیه‌ی شریفه هدف غایی نزول قرآن را به اختصار بیان می‌کند و در اینکه منظور از «**اذن خدا**» در اینجا چیست، مفسّران گفته‌اند مقصود توفیق و لطف خداوند در هدایت مردمان است (**بِتَوفیقِ رَبِّهِم لَهُم بِذلِکَ و لُطفِهِ بِهِم**/ طبری). از سوی دیگر عبارت «**بِإِذْنِ رَبِّهِمْ**» در آیه می‌رساند که پیامبر[ص] و قرآن «دعوتگرند» و «هدایت» هرکس به إذن خداست تا او را لایق دیده از ظلماتِ گمراهی‌ها خارج سازد و به نور حقیقت و ایمان برساند (انفال/۲٤). در مقطع آیه «**نور**» تعریف شده که همان راه خداوند «شکست‌ناپذیر» و «شایسته‌ی حمد» است؛ و «شایسته‌ی حمد» آن مقامی است که دارای لطف و نعمت است و کمالاتش «ذاتیِ» اوست. پس نتیجه می‌شود که رسیدن به «نور» یعنی به «قدرت شکست‌ناپذیرِ» هستی و صاحب «کمال مطلق» ایمان آوردن و او را خالصانه بندگی کردن.

(۲) اَللَّهِ ٱلَّذِى لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِۗ وَوَيْلٌ لِّلْكَٰفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ .

« **خدایی‌که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ اوست؛ و وای بر کافران از عذابی سخت** »،

آیه‌ی فوق وصف خدا را توسعه داده و اشاره‌ای در مقطع، به قیامت و معاد دارد. دعوت قرآن به سوی اراده و حاکمیّتی است که عالَم را فرا گرفته و جمیع موجودات در تسخیر اویند. پس وای بر کسانی‌که از نعمت هستی برخوردارند، امّا با مبدءِ هستی و پیام‌های او عناد و لجاج می‌ورزند؛ مسلّماً آنها به عکس‌العمل سختی خواهند رسید.

(۳) اَلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا عَلَى ٱلْأَخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُوْلَٰٓئِكَ فِى ضَلَٰلٍ بَعِيدٍ .

« **همآنان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و** (مردم را) **از راه خدا بازمی‌دارند و آن** (راه) **را در کژی** (و انحراف) **می‌جویند؛ آنان در گمراهی عمیق‌اند** »،

در پی مقطع آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه «**کافران**» را معرّفی کرده است. می‌فرماید آنها مردمانی هستند که تمام تعلّقات و تلاشهایشان برای زندگی این دنیا و لذائذ آن است؛ عشق به این حیاتِ موقّت آنان را از توجّه به هستی جاوید در آخرت باز داشته و این رجحان در رفتارشان آشکار است؛ کسانی‌اند که فقط «نقد» را می‌پذیرند و مصالح خودرا در افق‌های دورتر نمی‌بینند؛ افرادی سطحی‌نگر و به دور از جوهر عقل، زیرا عقل عاقبت‌اندیش است و فتوای آن همیشه در تأیید مصالح می‌باشد (و لو آن مصالح از نظر زمانی مؤخّر باشد).

امّا علاوه بر موارد فوق، روحیّه و کردار کافران ـ با عنادی که نسبت به حق دارند ـ به گونه‌ای است که دیگران را نیز با إلقاءِ شبهات و تحریک پست‌ترین نیروهای آنها (به جای شریف‌ترین نیروها) از راه خدا باز می‌دارند و اگر در موضع مذهبی به سوی مردم آیند، به جای توحید و دین اصیل خدا، شرک و خرافات تحویل مردم می‌دهند و می‌خواهند با واسطه‌تراشی‌ها، یکتاپرستی خالص را از مسیر خود منحرف سازند.

مقطع آیه حاکی از آن است که کافران با آن اوصاف، بسیار از حق به دور افتاده‌اند (و البتّه آنان‌که به حق نزدیکند، صفاتشان باید معکوس باشد: آخرت را به دنیا ترجیح دهند و دنیا برای‌شان وسیله‌ای برای رسیدن به سعادت اُخروی باشد، انسان‌ها را به تدیّنِ صحیح تشویق کنند و راه خدا را «صریح و مستقیم» و در توحیدِ خالص ـ به دور از خرافات و انحرافات ـ بجویند.).

# بخش دوّم

## (تذکّرات موسی(ع) به بنی اسرائیل)

(۴) وَ مَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوۡمِهِۦ لِيُبَيِّنَ لَهُمۡۖ فَيُضِلُّ ٱللَّهُ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ .

**« و ما هیچ پیامبری را ـ جُز به زبان قومش ـ نفرستادیم تا** (حقایق را) **بر آنان به روشنی بیان کند؛ پس خدا هرکه را خواهد** (و لایق نبیند) **به گمراهی می‌سپرد و هرکه را خواهد** (و شایسته بیند) **هدایت می‌کند؛ و او شکست‌ناپذیر و حکیم است »،**

در آیه‌ی پیشین سخن از «**ضلالت**» کافران رفت و در این آیه می‌فرماید که این ضلالت، نتیجه‌ی قصور یا تقصیر خودشان بوده زیرا خداوند پیامبران را به سوی هر قومی، با زبان خودشان فرستاده و آنها راه حق را به روشنی توضیح داده‌اند. همچنین مفاد آیه می‌رساند که پیامبران(ع) در درجه‌ی نخست، نسبت به قوم خود وظیفه‌ی تبلیغی داشتند و حتّی اگر رسالتشان جهانی بوده، تعالیم آنها ابتداء در قوم خودشان مستقر گردیده و سپس به سایر نقاط گیتی نشر می‌یافت.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که پس‌از دعوت پیامبران، «هدایت» و «گمراهی» هرکس به دست خداست؛ و آیه نباید ایهام جبر کند، زیرا تصریح دارد که «قدرت» خدا از «حکمت»اش جدا نیست و بنابراین «إضلال» و «هدایت» را شامل حال مستحقّین می‌گرداند. چنانکه فرموده: «**يُضِلُّ اللهُ الظَّالِمِينَ** = خدا ظالمان را به گمراهی می‌سپرد» (ابراهیم/۲۷) و «**يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ** = کسی‌که (به سوی او) بازگردد هدایت می‌کند» (رعد/۲۷).

(۵) وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ أَنۡ أَخۡرِجۡ قَوۡمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَذَكِّرۡهُم بِأَيَّىٰمِ ٱللَّهِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ .

**« و بی‌شک موسی را با آیاتمان فرستادیم که: قومت را از تاریکی‌ها**(ی جهل و غفلت) **به سوی نور** (آگاهی و ایمان) **برون آر و آنان را به روزهای إلهی یادآور شو؛ همانا در آن امر قطعاً برای هر شکیبای سپاس‌گزار، نشانه‌ها** (عبرتها) **است »،**

در آیه‌ی قبل فرمود که خدا پیامبران را ـ برای هدایت و انذارـ به سوی هر قومی با زبان خودشان فرستاد و آیه‌ی فوق به عنوان مصداقی از آن اصل کلّی، از بعثت موسی(ع) میان بنی‌اسرائیل سخن به میان آورده است. در سوره‌ی اعراف (آیه‌ی۱۰۵ تا ۱۳۳) و سوره‌ی إسراء (آیه‌ی۱۰۱) از ۹ معجزه‌ی خدا به موسی(ع) یاد شده و

واژه‌ی «**آیاتنا**» در آیه‌ی فوق «مجملی» از آن «مفصّل» است. «**أیّامِ الله**» به معنی هر روزی است که خداوند قومی (یا شخصی) را از فشارها و سختی‌ها می‌رهاند و باید توجّه به آن روز در خاطره‌ها بماند و سپاس‌اش را (با کردار درست) فراموش نکنند، چنانکه به مسلمانان نیز این معنا را یادآوری فرموده است (انفال/۲٦). در اینجا (آیه‌ی فوق) مراد، نعمت رهایی قوم موسی<sup>ع</sup> از جبّاریّت و ظلم فرعون است.

(۶) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ ٱذْكُرُواْ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنجَىٰكُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ ٱلْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَآءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَآءَكُمْ وَفِى ذَٰلِكُم بَلَآءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ .

« و (به یاد آر) **زمانی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، آنگاه که از فرعونیان نجاتتان بخشید؛ به سختی عذابتان می‌کردند و پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را** (برای خدمت) **زنده نگه می‌داشتند و در این** (مصیبت و نجات) **آزمایش بزرگی از جانب خداوندتان برای شما بود** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق در شرح یادآوری موسی<sup>ع</sup> به قومش از «روزهای خدا»ست. از «**سُوءَ الْعَذَابِ** = بدی عذاب» در آیه‌ی شریفه به «عذاب سخت» تعبیر شده است. همچنین از آیه برمی‌آید که واژه‌ی «**نِساء**» به معنی «دختران» نیز هست و «**بَلاء**» به معنی «آزمایش» و «نعمت» هر دو آمده است (آزمایش در گرفتاری‌ها و نعمت در نجات از آنها). چنانکه طبری نیز بر این قول رفته است.

(۷) وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِى لَشَدِيدٌ .

«**و آن زمان که خداوندتان اعلام داشت: اگر سپاس دارید، قطعاً** (نعمت را) **بر شما بیافزایم و چنانچه کفر ورزید بی‌شک عذاب من شدید است** ».

واژه‌ی «**کَفَرْتُمْ**» در آیه (در برابر «**شَکَرْتُمْ**») به معنی کفر اعتقادی نیست، بلکه کُفران نعمت را می‌رساند. یعنی اگر قومی از نعمت خدا حُسن استفاده کرده به تعاون و عدالت و اخلاق پردازند، سنّت‌های خدا در طبیعت آنان را یاری خواهد کرد و اگر به عکس، به انحصارطلبی و یاغیگری و اجحاف در حقّ هم پردازند، به روزگار سیاه می‌رسند. به قول ناصرخسرو:

بسوزند چوب درختان بی‌بر سزا خود همین‌است مَر بی‌بری را

(۸) وَقَالَ مُوسَىٰٓ إِن تَكْفُرُوٓاْ أَنتُمْ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِىٌّ حَمِيدٌ .

« **و موسی گفت: اگر شما و هرآنکه در زمین است همگی کافر شوید، همانا خدا بی‌نیاز وستوده‌است** »،

از جمله سبک‌های قرآن این است که جواب شرط را وقتی واضح است، حذف می‌کند. آیه‌ی شریفه در واقع می‌گوید «اگر همه‌ی اهل زمین کافر گردند، فقط به خود زیان زده‌اند زیرا خدا بی‌نیاز و ستوده است و «بر دامن کبریاش ننشیند گرد».

# بخش سوّم

## (ماجرای انبیاءِ قدیم و سرانجام منکران)

(۹) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُاْ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعْدِهِمْ لَايَعْلَمُهُمْ إِلَّا ٱللَّهُۚ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَرَدُّوٓاْ أَيْدِيَهُمْ فِيٓ أَفْوَٰهِهِمْ وَقَالُوٓاْ إِنَّا كَفَرْنَا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَآ إِلَيْهِ مُرِيبٍ .

**« آیا خبر کسانی‌که پیش‌از شما بودند ـ قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان آمدند و کسی جُز خدا از** (احوال) **آنها با خبر نیست ـ به شما نرسیده است؟ رسولانشان با دلائل روشن به سویشان آمدند و**(لی) **آنها دستان خویش بر دهان‌هایشان نهادند و گفتند: ما به آنچه شما بدآن فرستاده شده‌اید، کافریم و همانا از آنچه مارا به آن می‌خوانید سخت در شکّیم »،**

برخی مفسّران خطاب این آیه را متوجّه قوم پیامبر[ص] (مشرکان عرب) دانسته‌اند و برخی آن را ـ به دنبال آیات قبل ـ ادامه‌ی قول موسی[ع] به بنی‌اسرائیل برشمرده‌اند. از نظر ما قول اوّل صحیح است زیرا بنی‌اسرائیل منکر رسالت موسی[ع] نبودند تا عواقب تکذیب پیامبران توسّط اقوامشان، به آنها گوشزد گردد.

آیه‌ی شریفه می‌رساند که چه بسیار اقوامی که احوالشان در تاریخ نیامده و درحقیقت بخشی از تاریخِ گُم شده‌اند. (بر این پایه «عبدالله بن مسعود» گفته است : «كَذَبَ النَّسّابُون»، یعنی نَسَبْ تعیین‌کنندگان که شجره‌نامه‌ی اشخاص را تا آدم ذکر می‌کنند، دروغ می‌گویند!).

درمورد «**رَدُّواْ أَيْدِيَهُمْ فِى أَفْوَاهِهِمْ** = دستان خویش بر دهان‌هایشان نهادند» اقوال مختلف تفسیری هست:

- منکران جلوی دهان پیامبران را می‌گرفتند و با لغو و یاوه نمی‌گذاشتند سخن آنها به مردم برسد.
- کافران برای استهزاء دست‌هایشان را به دهان‌هایشان برده، سوت می‌کشیدند و جنجال به راه می‌انداختند.
- به علامت تعجّب دست به دهان می‌بردند که این‌حرف‌ها کدام است؟

امّا طبری می‌گوید، مقصود آن است که منکران دربرابر انبیاء(ع) انگشتان خود را ازسر خشم می‌گزیدند و این قول در قرآن نظیر دارد، چنانکه فرموده: «**وَ إِذَا خَلَوْاْ عَضُّواْ عَلَيْكُمُ الأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ** = چون به خلوت روند از خشم بر شما انگشتان به دندان گزند»! (آل‌عمران/۱۱۹).

به‌طور کلّی، آیه‌ی شریفه بیانگر شدّت عناد و خشم و کینه و ستیز منکران دربرابر دعوت انبیاست.

(۱۰) قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي ٱللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ قَالُوٓاْ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَآؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ .

« **رسولانشان گفتند : آیا در**(باره‌ی) **خدا ـ آفریننده‌ی آسمان‌ها وزمین ـ تردیدی هست؟ او شما را فرا می‌خواند تا گناهانتان را بیامرزد و اجل شما را تا مدّتی معیّن به تأخیر افکند** (مهلتتان دهد)؛ (منکران) **گفتند: همانا شما جُز بشری همانند ما نیستید؛ می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند بازدارید، پس حجّتی آشکار برایمان بیاورید**»،

آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد شرح بهانه‌جویی‌های کافران در انکار رسالت پیامبران و پاسخ پیامبران به آنان است.

واژه‌ی «**فاطِر**» در آیه‌ی شریفه به معنی «نوآفرین» می‌باشد، آن مقام و قدرت و حکمتی‌که می‌تواند «بی‌سابقه» بیافریند. بخش اوّل آیه به دست می‌دهد که اساس رسالت انبیاء (ع) دعوت به سوی پرستش آن قدرت و حکمت خلاّق و فراگیر هستی است که حضور خود را در نظام مصنوع و حسابگری‌هایی که در کار عالم به کار رفته، به خوبی نشان می‌دهد.(۱)

انبیاء (ع) اعلام می‌دارند که پرستش آن مقام اعلی و ترک بت‌ها، جای تردید نیست به ویژه که او مردمان را دعوت می‌کند تا خود را از آلودگی‌های گذشته پاک سازند و آمرزیده شوند و به سوی خیر و صلاحشان در زندگی موقّت دنیا حرکت کنند (در مورد «**أَجَلِ مُسَمًّى**» ذیل آیه‌ی۲ سوره‌ی انعام توضیح داده‌ایم). ولی مگر مأنوسات و تقلید آباء و اجدادی می‌گذارد؟ بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که تقلید از گذشتگان، برهان همه‌ی کافران بوده است؛ خطاب به پیامبران می‌گفتند پدران و بزرگان ما چیزهای دیگری می‌گفته‌اند و به ویژه به پیامبر اسلام ص می‌گفتند «تو» اگر می‌خواهی سخنت را بپذیریم باید «از زمین برایمان چشمه‌ای برون آری یا باغی از خرما و انگور داشته باشی ... یا آسمان را تکّه تکّه بر ما فرود آری یا خدا و فرشتگان را دسته دسته دربرابر ما بیاوری، یا تو را خانه‌ای از طلا باشد ! ... » (إسراء/ ۹۳←۹۰).

(۱۱) قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۖ وَمَا كَانَ لَنَآ أَن نَّأْتِيَكُم بِسُلْطَٰنٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ .

«**رسولانشان به آنها می‌گفتند: ما جُز بشری همانند شما نیستیم، لیکن خدا به هریک از بندگانش که بخواهد منّت می‌نهد** (و او را به رسالت می‌رساند) **و ما را نسزد که جُز به اجازه‌ی خدا برایتان حجّتی** (معجزه‌ای) **آوریم و مؤمنان باید بر خدا توکّل کنند** »،

---

(۱) ـ اصل آن است که در هر نظامِ مصنوع و در هر حسابگری و هماهنگی، تدبیری به کار رفته است، ردِّ آن، در هر مورد، دلیل می‌خواهد، نه اثباتش ! از اینرو «شکّ» در خدا قابل تعجّب است و نه «وجود» او ! به قول «کانت» «قوانین اخلاقی که در وجود من است و آسمان پُرستاره که بالای سرِمن قرار دارد، دلیل روشن وجود خداوند من است.»

آیه‌ی شریفه، گزارش دنباله‌ی مناظراتی است که پیامبران (ع) با مخالفانشان داشتند. لحن کلّی این قبیل آیات می‌رساند که همواره این‌گونه بحث‌ها بین پیامبران و مخالفانشان در میان بوده است. به عبارت دیگر پیامبران (ع) منطق مشترکی در برابر کفّار داشتند و کفّار نیز همیشه یک سخن می‌گفتند؛ ازجمله اینکه اعتراض می‌کردند که شما جُز بشری همانند ما نیستید (انعام/۵۰) و می‌خواهید ما را از راه پدرانمان بازدارید (آیه‌ی قبل) و پیامبران در مقابل، انصاف نشان داده نمی‌گفتند چنین نیست و ما تافته‌ی جدابافته‌ای هستیم، بلکه می‌گفتند آری، ما نیز بشری مثل شماییم، لیکن خداوند بر ما منّت نهاده و به ما مأموریّتی داده است (و در مقام تواضع از استعدادهای معنوی خود سخن نمی‌گفتند).

بخش بعدی آیه می‌رساند که منظور از «**حجّتی آشکار**» در آیه‌ی قبل ـ چنانکه در توضیح آن آمده ـ کارهای محیّر العقول بوده است؛ و پاسخ پیامبران (ع) به آن توقّعات این بوده که «ما ولایت تکوینی نداریم»، خدا باید بخواهد تا معجزه‌ای به دست ما جاری شود، و چه معجزه‌ای بدهد و چه ندهد، ما به مأموریّت خود عمل می‌کنیم و شماهم هرکاری خواستید بکنید که توکّل ما بر خداست.

(۱۲) وَ مَا لَنَآ أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى ٱللَّهِ وَ قَدْ هَدَىٰنَا سُبُلَنَاۚ وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَآ ءَاذَيْتُمُونَاۚ وَ عَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ .

« **و چرا بر خدا توکّل نکنیم با آنکه مارا به راه‌های** (سعادت) **مان رهنمون شد؟ و مسلّماً بر آزاری که به ما می‌دهید شکیبا خواهیم بود و توکّل‌کنندگان باید فقط بر خدا توکّل کنند** »،

یعنی، چرا به خدایی‌که ما را در مقام «ایمان» به «یقین» رساند، توکّل نکنیم؟ با چنین «پشتیبانی»، تحمّل آزارهای شما منکران چیز مهمّی نیست. مقصود از «**لَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا** = قطعاً بر آزاری‌که بر ما می‌رسانید صبر خواهیم کرد»، این است که علی‌رغم آزارها، دست از دعوت و رسالت خود برنخواهیم داشت.

(۱۳) وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُم مِّنْ أَرْضِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِى مِلَّتِنَاۖ فَأَوْحَىٰٓ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« **و کافران به رسولانشان گفتند: همانا شما را از سرزمینمان اخراج می‌کنیم یا آنکه به آئین ما بازگردید؛ پس خداوندشان به آنها وحی کرد: بی‌شک ستمگران را هلاک خواهیم کرد** »،

بخش اوّل آیه شرح حادثه‌ای است که بعد از نزول سوره‌ی ابراهیم برای پیامبر اسلام(ص) نیز رخ داد و مشرکان خواستند که او را بکشند یا از مکّه اخراجش نمایند (انفال/۳۰) و در این شرایط خداوند اعلام می‌دارد که مطمئن باشید جبهه‌ی کفر درهم شکسته می‌شود.

(۱۴) وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ ٱلْأَرْضَ مِنۢ بَعْدِهِمْۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِى وَ خَافَ وَعِيدِ .

« **و قطعاً شما را ـ پس از آنها ـ در آن سرزمین سکونت دهیم؛ این** (پیروزی) **برای کسی است که از مقام من بیم دارد و از وعده**(ی عذاب)**ام می‌هراسد** »،

قانون خدا در عالم این است که راه پیامبران پیروز است و زمین تحت نفوذ و قدرت انبیاء(ع) قرار می‌گیرد. چنانکه امروزه نیز همین شرایط حاکم است. مقطع آیه نشان می‌دهدکه وعده‌ی خدا تعمیم دارد و هر خداترس مؤمنی در صحنه‌ی تاریخ آبرومند و پیروز خواهد بود. از سوی دیگر مفسّران گفته‌اند که منظور از «**لِمَنْ خَافَ مَقَامِی**» در اشاره به کسی است که از ایستادن در پیشگاه خدا برای حسابرسی در قیامت، می‌ترسد به دلیل «**يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** = روزی‌که مردم (برای رسیدگی به حسابشان) در برابر خداوند خود می‌ایستند» (مطفّفین/٦).

(۱۵) وَٱسْتَفْتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ .

« **و** (پیامبران از خدا) **پیروزی خواستند** و (سرانجام) **هر جبّار حق‌ستیزی نومید گشت** »،

طبری می‌گوید مرجع ضمیر در «**اِسْتَفْتَحُوا**» پیامبران (ع) می‌باشند. یعنی، بر طبق وعده‌ی خدا که به پیامبران وعده‌ی پیروزی داد، آنان نیز از خدا درخواست پیروزی و غلبه‌ی بر کافران را کردند و با استجابت دعایشان، منحرفان از اینکه به جایی برسند مأیوس گشته نهضتشان درهم ریخته شد.

(۱۶) مِن وَرَآئِهِۦ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِن مَّآءٍ صَدِيدٍ .

« (همانکه) **دوزخ پیش روی اوست و آبی چرکین و خونین به او نوشانده شود** »،

واژه‌ی «**وَراء**» در آیه‌ی شریفه از واژه‌های اضداد است و هم به معنای «پیش روی» و هم به معنای «پشت سر» می‌آید. مدلول آیه شرح وضع هر جبّار معاند در آخرت است و به طور کلّی بیانگر این معناست که ستمگران در آن موقعیّت، به عکس العمل کامل اعمال خود می‌رسند و دل‌هایی را که در این دنیا پر از خون و چرکین کردند، در آخرت آن خون و چرک‌ها را به خوردشان می‌دهند.

(۱۷) يَتَجَرَّعُهُۥ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُۥ وَيَأْتِيهِ ٱلْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ۖ وَمِن وَرَآئِهِۦ عَذَابٌ غَلِيظٌ .

« **جرعه جرعه آن را می‌نوشد و نمی‌تواند** (جز به سختی) **فرویَش دهد؛ و مرگ از هر طرف به او روی آورد امّا مُردنی نیست و عذابی سخت پیش رو دارد** »،

یعنی ستمگر در آخرت، به جبران آزارهایی که در دنیا به مردم حق‌پرست می‌داد و مردم غیظ خود فرو برده و تحمّل می‌کردند، در آخرت، شرایط مرگ را از هر طرف برای خود می‌بینند ولی نمی‌میرد. قول دیگر آن است که ستمگران بارها بمیرند و زنده شوند و راه خلاصی ندارند.

# بخش چهارم

## (تحلیل روحیّه‌ی منکران و تذکّر به مؤمنان)

(۱۸) مَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡۖ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَرَمَادٍ ٱشۡتَدَّتۡ بِهِ ٱلرِّيحُ فِي يَوۡمٍ عَاصِفٖۖ لَّا يَقۡدِرُونَ مِمَّا كَسَبُواْ عَلَىٰ شَيۡءٖۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلۡبَعِيدُ .

« **مَثَل اَعمال کسانی‌که به خداوندشان کافر شدند، به مانند خاکستری است که بادی تند در روزی توفانی، بر آن بِوَزَد؛ از آنچه کسب کرده‌اند هیچ دستآوردی نخواهند داشت؛ این همان گمراهی بس به دور** (از حق و عمیق) **است** »،

آیات قبل در ارتباط با گرفتاری کافران در آخرت و شرح حال آنان در دوزخ بود. در اینجا، وصف تلاش‌های دنیوی آنهاست‌که برایشان سودی نداشته و چون خاکستری درمعرض بادهای طوفانی، سریعاً محو و بی‌اثر می‌شود.

آیه‌ی شریفه در مقام بیان اثر مثبتی است که باید از کوشش‌های انسان در دنیا در جهان دیگر حاصل شود؛ می‌فرماید اَعمال کافران در آخرت بی‌نتیجه است و شرارت‌های آنان اثر مربوط به خود را داشته و عاملانش را گرفتار دوزخ می‌سازد.[1] مثال‌های دیگری در این زمینه در آیات آل‌عمران/۱۱۷ و نور/۳۹ آمده است.

(۱۹و۲۰) أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ إِن يَشَأۡ يُذۡهِبۡكُمۡ وَيَأۡتِ بِخَلۡقٖ جَدِيدٖ . وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٖ .

« **آیا ندیدی** (ندانستی) **که خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید؟ اگر بخواهد** (و مصلحت بیند) **شما را می‌بَرَد و خلق جدیدی می‌آوَرَد** » « **و این بر خدا دشوار نیست** »،

دو آیه‌ی فوق ـ در بیان قدرت و حکمت إلهی ـ بین آیات مربوط به قیامت آمده تا تحقّق آن را برساند و استبعاد معاد را از اذهان بزُداید. می‌فرماید، خدا از خلقت آسمان‌ها و زمین هدفی داشته (که با تفکّر در نظام عالم قابل تشخیص است) و انسان‌ها با بدکاری‌هایشان او را عاجز نمی‌کنند که اگر بخواهد همگی را می‌بَرَد و خلقت جدیدی می‌آورَد و چنین کاری بر قدرت لایَزالِ او دشوار نیست (انعام/۱۳۳). به عبارت دیگر منظور خدا از خلقت، آن است که انسان‌ها رو به کمال روند و جوامع انسانی در مسیر کمال قرار گیرند و إلاّ از عبادات و اعمال صالح مردمان ذات غنیِّ متعال بی‌نیاز است و از نافرمانی ایشان عاجز نمی‌شود.

---

(۱) ـ البتّه هرگاه کافران عمل نیکی داشته باشند خداوند نیکی را ضایع نساخته و ممکن است به نحوی آن را در دنیا پاداش دهد. یعنی ممکن است زندگانی راحت در دنیا را که برخی بی‌دینان دارند، از این مقوله باشد. امّا، به‌طور کلّی تلاش‌های برخاسته از کفرِ به حق در آخرت ـ که اعمال در مسیر حق قابل بهره‌برداری است ـ نتیجه نمی‌دهد.

(منظور از «**رُؤیَت**» در آیه‌ی۱۹ «رُؤیت علمی» است، نه عینی).

(۲۱) وَ بَرَزُواْ لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ ٱلضُّعَفَـٰٓؤُاْ لِلَّذِينَ ٱسۡتَكۡبَرُوٓاْ إِنَّا كُنَّا لَكُمۡ تَبَعًا فَهَلۡ أَنتُم مُّغۡنُونَ عَنَّا مِنۡ عَذَابِ ٱللَّهِ مِن شَيۡءٖۚ قَالُواْ لَوۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ لَهَدَيۡنَـٰكُمۡۖ سَوَآءٌ عَلَيۡنَآ أَجَزِعۡنَآ أَمۡ صَبَرۡنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٖ.

« **و همگان** (در آن روز موعود) **در پیشگاه خدا ظاهر** (و حاضر) **شوند؛ پس ناتوانان به مستکبران گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا** (اکنون) **می‌توانید چیزی از عذاب خدا را از ما دفع کنید؟ گویند: اگر خدا به ما راهی نشان داده بود، قطعاً ما** (نیز) **شما را رهنمون می‌شدیم** (امّا) **چه بیتابی کنیم و چه صبر ورزیم بر ما یکسان است، ما را گریزگاهی نیست** »،

واژه‌ی «**بَرَزُوا = آشکار شدند**» فعل ماضی است که در بیان قیامت (امری در آینده) به کار رفته و بدین‌ترتیب از محقّق‌الوقوع بودنِ آن امر خبر می‌دهد. همچنین منظور از واژه‌ی «**هدایت**» در اینجا به قول زمخشری در کشّاف، راه‌یابی برای رهایی از عذاب اُخروی است.

آیه‌ی شریفه می‌رساند که در آخرت، مراجع و پیشوایان گمراهی، کمکی برای مقلّدینشان نتوانند بود و پیروی کورانه از اشخاص رفع مسئولیّت از انسان نمی‌کند (غافر/۴۸و۴۷).

(۲۲) وَ قَالَ ٱلشَّيۡطَـٰنُ لَمَّا قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ إِنَّ ٱللَّهَ وَعَدَكُمۡ وَعۡدَ ٱلۡحَقِّ وَ وَعَدتُّكُمۡ فَأَخۡلَفۡتُكُمۡۖ وَ مَا كَانَ لِيَ عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَـٰنٍ إِلَّآ أَن دَعَوۡتُكُمۡ فَٱسۡتَجَبۡتُمۡ لِيۖ فَلَاتَلُومُونِي وَ لُومُوٓاْ أَنفُسَكُمۖ مَّآ أَنَا۠ بِمُصۡرِخِكُمۡ وَمَآ أَنتُم بِمُصۡرِخِيَّ إِنِّي كَفَرۡتُ بِمَآ أَشۡرَكۡتُمُونِ مِن قَبۡلُۗ إِنَّ ٱلظَّـٰلِمِينَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

« **و چون کار خاتمه پذیرفت** (داوری انجام شد) **شیطان گوید: خدا به شما وعده‌ای داد، وعده‌ای درست؛ و من** (نیز) **به شما وعده‌ای دادم و با شما برخِلافِ آن کردم؛ و مرا بر شما هیچ تسلّطی نبود، جُز این‌که شما را خواندم و شما اجابتم نمودید؛ پس مرا ملامت نکنید و** (بلکه) **خود را ملامت کنید؛** (امروز) **نه من فریادرسِ شمایم و نه شما فریادرسِ منید؛ من به آنچه پیش‌از این مرا شریک** (اطاعت خدا) **می‌کردید کافرم؛ همانا ستمگران عذابی اَلَم‌انگیز دارند** »،

آیه‌ی شریفه شرح صحنه‌ی قیامت را در بر دارد. شرایطی را در نظر مجسّم می‌سازد که داوری خدا به پایان رسیده و دستجات مختلف انسان‌ها هریک راهیِ سرانجام ابدی خود ـ بهشت یا جهنّم ـ شده‌اند. در آن شرایط آن نیروی وسوسه‌گر نهانی ـ یعنی شیطان ـ مغلوبین دنیوی خود را مخاطب قرار داده سخنانی می‌گوید که بسی مایه‌ی عبرت است:

**اوّل** آنکه می‌گوید ای مردم! وعده‌ی خدا در ظهور قیامت و نیل مؤمنان نیکوکار به سعادت و منکران زشتکار به شقاوت، راست بود.

**دوّم** گوید وعده‌های من که شما را به زندگی بی‌مسئولیّت و لذّت‌های زودگذر فرا می‌خواندم و آن امور را «خوشبختی» جلوه می‌دادم، دروغ بود.

**سوّم** اینکه می‌گوید شما آزاد بودید و مرا بر شما سلطه‌ای نبود؛ می‌توانستید از اِلقائات من پیروی نکنید و در این‌راه «عقل» و «دین» در اختیارتان بود، من فقط شما را دعوت می‌کردم و شما می‌پذیرفتید (نَحل/۱۰۰).

**چهارم** اینکه گوید (بنابراین) مرا در گرفتاری خود سرزنش نکنید، بلکه خود را ملامت نمایید، خاصه آنکه من نیز اکنون چون شما در بندم و هیچ‌یک از ما فریادرس دیگری نیست. من خوب می‌دانستم که در برابر خدا، حقّ اطاعت از من وجود ندارد و من آن را انکار می‌کنم ولی شما این حق را برای من قائل شدید!

سپس خداوند خود رشته‌ی کلام را به دست می‌گیرد که: آری، امروز همه‌ی ستم‌پیشگان عذابی پُر درد دارند.

(۲۳) وَأُدْخِلَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَٰمٌ .

**« و کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند به باغستان‌هایی درآورده شوند که نهرها از زیر** (درختان)**اش جاری است و به اذن خداوندشان، جاودانه در آن بسر برند و درودشان آنجا سلام است »،**

مقطع آیه می‌رساند که نیکان در بهشت به یکدیگر ـ و ملائک آنها را (زمَر/۷۳) ـ به سلامت و دوری از هر خوف و اندوه و هرخطری بشارت می‌دهند و این، کامیابی بزرگی است.

(۲۴←۲۶) أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِى ٱلسَّمَآءِ . تُؤْتِىٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ . وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ٱجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ ٱلْأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ .

**« آیا ندیدی که خدا چگونه مَثَل زده است ؟ سخنی پاک همچون درخت پاک** (و سالم) **است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است » « میوه‌اش را هر زمان به اذن خداوندش می‌دهد؛ و خدا این مَثَل‌ها را برای مردم می‌زند، شاید که پند گیرند » « و مَثَل سخنی ناپاک همچون درختی ناپاک** (آفت‌زده) **است که از روی زمین برکنده شده و قراری ندارد »،**

عبارت «**ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا** = خدا مَثَلی زد» ماضی است، هرچند قبلاً در قرآن چنان مثلی نیامده بود. امّا این نحوه بیان برای جلب توجّه است تا خوانندگان در مثال مزبور به دقّت بیاندیشند.

پس‌از ذکر عاقبت بدکاران که شیطان محکومشان می‌کند (آیه‌ی۲۲) و توصیف سرانجام مؤمنان در بهشت که با تحیّات فرشتگان روبرو می‌شوند (آیه‌ی۲۳) مثالی را که خدا ـ مبنی بر **درخت پاک** و **ناپاک** ـ به آن اشاره می‌کند، به این دو دسته افراد باز می‌گردد. زندگانی توحیدی مؤمنان به مانند درخت پاکی ذکر

شده که ریشه‌ی ثابت و شاخه‌های بلند دارد و با هدایت‌های إلهی پیاپی میوه می‌آورد و منشأ اثر می‌گردد. امّا زندگی شرک‌آمیز بدکاران، همچون درخت سست‌بنیانی است که دوامی ندارد و به زودی خشک شده اثر نافعی بر آن مترتّب نیست. درحقیقت «سخن نیک» که با نهال پاک تطبیق شده، همان اعتقاد توحیدی است که ریشه در عقل و فطرت انسان داشته آثار و ثمراتش به صورت عزّت نفس، آزادگی، احساس مسئولیّت دربرابر خدا و خلق و سایر مکارم اخلاق، ظهور می‌کند و آدمی را شایسته‌ی بهشت إلهی و تحیّت فرشتگان می‌سازد. امّا «سخن ناپاک» که با نهال بد تطبیق شده، شرک و عبودیّت غیرخدا در انواع گوناگون آن (نساء/٤٨) است که در نظام هستی قرار و دوامی ندارد و منشأ اثر و فرهنگ‌پرور در دنیا نخواهد بود و انسان را در آخرت همچون هیزمی، درخور دوزخ می‌سازد.

از آیات فوق به دست می‌آید که **(۱)** برخلاف آنچه برخی جامعه‌شناسان گفته‌اند توحید ریشه در فطرت آدمی دارد و شرک امری عارضی است که با عوامل اجتماعی چون قدرت‌های سلطه‌گر، پول و ثروت و تحریف‌های دینی تطبیق می‌شود و **(۲)** عقاید صحیح بایستی چون درخت ریشه‌دار ثمراتی به بار آورد و آنان که مدّعی ایمان بوده ثمری نمی‌دهند، ایمانشان «ریشه‌دار» نیست.

(۲۷) **يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَفِي ٱلْآخِرَةِ وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَ وَيَفْعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ .**

**« خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، با گفتار پایدار ـ در زندگی این دنیا و سرای آخرت ـ استوار می‌گرداند و ستمگران را به گمراهی می‌بَرَد و خدا هرآنچه خواهد** (و مصلحت بیند) **انجام می‌دهد »**،

منظور از «**قول ثابت**» در آیه‌ی شریفه همان «توحید» است که خداوند مؤمنان را ازطریق این اعتقاد در دنیا و آخرت ثبات قدم می‌بخشد، به طوری‌که هیچگاه از «راه مستقیمِ خدا» منحرف نمی‌شوند و در لحظه‌های مرگ نیز احوال روحی ثابتی دارند. برعکس، خداوند آنان را که با زندگی شرک‌آمیز ـ شرک در انواع گوناگون (نساء/٤٨)ـ به خود و دیگران ظلم می‌کنند، به گمراهی می‌سپرد و حاکم مطلق جهان هرآنچه خواهد می‌کند، منتهی خواست و قدرتش مبتنی بر عدل و حکمت است.

(۲۸و۲۹) **أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ ٱلْبَوَارِ. جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ ٱلْقَرَارُ.**

**« آیا ندیدی کسانی که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت افکندند؟ »**

**«** (همان) **جهنّم که بدآن وارد شوند و بدقرارگاهی است »**،

پیرو آیات قبل، نشان می‌دهد که «**کلمه‌ی طیّبه**» (توحید) برای همه روشن بوده، ولی عدّه‌ای این کلام پاک را به کفر تبدیل کردند و دیگران را نیز با خود به ضلالت افکندند. مفسّران، این «نعمت» را نبوّت محمّدی شمرده‌اند که گروهی از اقوام عرب آن را به کفر تبدیل کردند و کفران نعمت آن نمودند و این وجه نیز با آیه‌ی شریفه قابل تطبیق است. به ویژه که مهمترین پیام محمّدی، دعوت به توحید خالص بوده است: **قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ** (زُمَر/۱۱).

(۳۰) وَ جَعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِهِۦۗ قُلۡ تَمَتَّعُواْ فَإِنَّ مَصِيرَكُمۡ إِلَى ٱلنَّارِ .

« **و برای خدا همتایان قرار دادند تا** (مردمان را) **از راه** (مستقیم) **او به گمراهی بَرَند؛ بگو:** (فعلاً) **برخوردار شوید که سرانجامتان سوی آتش است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که فرمود عدّه‌ای نعمت نبوّت محمّدی و به ویژه «توحید» پاک را به «کفر» تبدیل کردند، در آیه‌ی فوق توضیح می‌دهد که چگونه این کار را کردند: «**وَ جَعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادًا** = برای خدا همتایان قرار دادند»، یعنی جلوه دادند که خدا شفیع‌پذیر است و بُت‌ها می‌توانند شفیع گناهکاران نزد خدا باشند و خدا شفاعت آنها را می‌پذیرد. متعاقباً علّت را ذکر می‌کند که به چه دلیلی آنها این کار را کردند؟ «**لِيُضِلُّواْ عَن سَبِيلِهِ** = تا مردم را از راه خدا به گمراهی برند» (و خود در این میان به بساطی برسند!). حرف «لام» در «**لِيُضِلُّواْ**» احتمالاً «لام عاقبت» است، یعنی برای خدا همتایان قرار دادند و نتیجه این شد که مردم از راه مستقیم خدا منحرف شوند.

بخش انتهایی آیه وعده‌ی خدا به مروّجان شرک است؛ می‌فرماید به زودی آن بهره‌های زودگذر را از دست داده به عذابی‌که در انتظارشان است وارد می‌شوند (لقمان/۲٤).

(۳۱) قُل لِّعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٌ لَّا بَيۡعٌ فِيهِ وَلَا خِلَٰلٌ .

« **به آن بندگانم که ایمان آورده‌اند بگو: نماز به پا دارند و از آنچه روزیشان ساختیم ـ پنهان و آشکار ـ انفاق کنند، پیش‌از آنکه روزی فرا رسد که معامله و دوستی در آن به کار نیاید** »،

آیه‌ی شریفه ـ به دنبال آیه‌ی قبل ـ روی سخن را به موحّدان برده است. درقبال کار کفّار خطاب به پیامبر می‌فرماید به موحّدان بگو شما ـ برعکس مشرکان ـ با نمازی که در آن خدا به یگانگی پرستش می‌شود و با انفاق در **پنهان** و **آشکار** (بقره/۲۷۱) خود را برای ورود به عالمی که فقط عمل صحیحِ قبلی در دنیا آنجا کارساز است و نمی‌توان گناهان را بازخرید و یا با دوستی و پارتی‌بازی از آنها نجات یافت، آماده سازید (بقره/۲٥٤). لازم به توضیح است که هر دو فعل **يُقِيمُواْ** و **يُنفِقُواْ** در محلّ جزای شرط قرار گرفته و نون آندو حذف شده است؛ یعنی اگر به مؤمنان بگویی البتّه نماز را برپا می‌دارند و انفاق می‌کنند. برخی نیز گفته‌اند که ایندو فعل، امر به لام بوده‌اند (**لِيُقِيمُواْ** و **لِيُنفِقُواْ**) که لام امر بر سر آندو، محذوف است.

طبری به نقل از ابن‌عبّاس آورده که منظور از «إنفاق» در اینجا ـ چون مرادف با نماز آمده ـ زکات است. امّا این‌مطلب چون وصف «پنهان و آشکار» آمده ـ و زکات پنهانی نبود ـ بعید می‌نماید.

(۳۲) ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقًا لَّكُمۡۖ وَ سَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ لِتَجۡرِيَ فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡأَنۡهَٰرَ .

« **خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرو فرستاد و بدآن، میوه‌ها ـ برای روزی شما ـ**

**برون آورد؛ و کشتی‌ها را برای شما رام کرد تا به فرمان** (و تحت قوانین)**او در دریا روان شوند و رودها را مسخّر شما کرد »**،

آیه‌ی شریفه به دنبال آیات قبل، خدایی را که فرمان به پرستش مستقیم و بندگی انحصاری او داده، معرّفی کرده است.

نحوه‌ی معرّفی به گونه‌ای است که نشان می‌دهد مؤثّر حقیقی در سازمان خلقت فقط خداست و بنابراین شایسته نیست انسان‌ها دیگران را در خضوع و خشوع همردیف او بگیرند و از غیر او حاجت بطلبند. صنعت خلقت به گونه‌ای پدید آمده که انسان متوجّه می‌شود همه چیزش کامل است، چنانکه غزالی گفته: «لَیْسَ فِی الإمکانِ أبْدَعُ مِمّا کان = در عالم امکان بدیع‌تر و زیباتر از آنچه که هست نتواند بود» و «لایبنیس» از فلاسفه‌ی آلمان نیز همین مضمون را گفته است.

می‌فرماید خدا قانون ایجاد باران را در طبیعت نهاد تا روزیِ انسان فراهم آید و به کشتی‌سازی امکان بخشید تا بتوانند آن روزی را از جایی به جای دیگر منتقل ساخته مبادله کنند و نهرها را برای سدّبندی و استفاده‌های گوناگون در اختیار گذاشت. همچنین:

(۳۳) وَ سَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ دَآئِبَيْنِ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ.

**« و خورشید و ماه را به خدمتتان گماشت ـ که پیوسته روانند ـ و شب و روز را رام شما قرار داد »**،

خورشید و ماه که از آن کسب نور می‌کند، چراغ روز و شب زمینیان‌اند. گردش زمین به دور خورشید و ماه به دور زمین، تقویم طبیعی به دست می‌دهد و فصول مختلف پیش می‌آورد و شب و روز را ـ در ترتیب زندگی آدمی برای کار و استراحت ـ تنظیم می‌کند. و بالأخره خدا،

(۳۴) وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ۚ وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحْصُوهَآ ۗ إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ.

**« و هرآنچه از او خواستید** (و نیازتان بود) **به شما عطا کرد** (در طبیعت نهاد) **و اگر نعمت‌های خدارا برشمارید شمارش آن نتوانیدکرد، همانا انسان بسی ستم‌پیشه و ناسپاس است »**،

یعنی تمام مایحتاج طبیعی انسان را خدا برایش فراهم ساخته، ولی انسان قدرناشناس است و نعمت‌های حق را مفت خود دانسته درجهت خلاف رضای خدا به کار می‌برد! البتّه بشر ۱٤۰۰ سال پیش فقط همین‌قدر از نعمت‌های خدا را می‌فهمید و اکنون متخصّصین علوم مختلف می‌توانند اشاره‌ی قرآن مجید به نعمت‌های غیرقابل شمارش خدا را بیشتر و عمیق‌تر دریابند. باید گفت: «**رَبِّ لاأُحْصِی ثَناءً عَلَیْکَ أنْتَ کَما أثْنَیْتَ عَلَی نَفْسِکَ** = بار خدایا ثنای تو را نتوانم شمرد، تو آنچنانی که خود بر خویشتن ثنا گفتی!» چنانکه به گزارش همگی، نیایش رسول اکرم(ص) در نمازهای شب در پایان «وتر» بود.

# بخش پنجم

## (نیایش ابراهیم (ع))

(۳۵) وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ .

« **و** (به یاد آر) **هنگامی‌که ابراهیم گفت: ای خدای من! این شهر** (مکّه) **را ایمن کن و من و فرزندانم را از اینکه بُتان را بندگی کنیم، دور بدار** »،

پس‌از بحثِ راجع به توحید و شرک و تشبیه آندو به درخت پاک و ناپاک طی آیات قبل، در آیات این بخش (۳۵←۴۱) به عربهای بت‌پرست ـ که خود را از نسل ابراهیم(ع) می‌دانستند ـ نشان می‌دهدکه پدرشان ابراهیم(ع) خود از بت‌ها گریزان بود و خانه‌ی کعبه، بر مبنای عقیده‌ی به «توحید عبادت» بنا شده است. در این ارتباط دعاهای توحیدی ابراهیم را بیان کرده و قومی را که از آئین اصیل پیامبرشان دور شده بودند، به دین اصلی بازمی‌خواند.[1] دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

**اوّل** آنکه ابراهیم(ع) در دعای خود دو نوع امنیّت از خدا خواست **(۱)** امنیّت شهری و **(۲)** امنیّت توحیدی (رهایی از شرک).

**دوّم** آنکه مفاد آیه نشان می‌دهدکه برخلاف باورهای رائج، ابراهیم(ع) زن (هاجر) و فرزند خود (اسماعیل(ع)) را در بیابان رها نکرد، بلکه به شهر مکّه برد و از خدا خواست امنیّت و آرامش برای آن شهر پیش آورَد، چرا که در پناهِ «امنیّت» تمدّن و فکر اشاعه می‌یابد و در ناامنی و ترس هیچ فرهنگی پیشرفت نمی‌کند؛ و خدا دعای ابراهیم را اجابت فرمود، و عملاً حریم مکّه أمن شد و تمام قبائل مجاور، حُرمت شهر مکّه را قبول کردند.

(۳۶) رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .

« **خدای من! همانا اینها** (بتان) **بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند؛ پس هرکه مرا** (در بندگی تو) **پیروی کند، او از من است و هرکه مرا نافرمانی کند، پس به راستی تو آمرزنده و مهربانی** »،

---

(۱) ـ متأسّفانه در هر دیانتی مدّعیان علاقمندی به انبیاء و اولیاء بعضاً دست به کارهایی می‌زنند که هیچ سنخیّتی با شخصیّت‌های مورد علاقه‌شان ندارد. چنانکه امروزه هیچ شباهتی بین عملکرد دنیای یهود و مسیحیّت با موسی(ع) و عیسی(ع) نیست و آنچه بسیاری از مدّعیای تسنّن و تشیّع می‌کنند با سنّت پیامبر(ص) و راه و روش‌های علی(ع) فرسنگها فاصله دارد.

بُتِ چوبی یا سنگی چگونه مردم‌را گمراه می‌کرد؟ همانگونه که امروز قبور بی‌جان مردم را گمراه می‌کنند! با زینت‌ها و آئینه‌کاری‌ها و گنبد و بارگاه‌ها و کراماتی که برای آنها نقل می‌شود، مردم در برابر مشتی سنگ و خاک به قوّه‌ی واهمه خاضع می‌گردند و آثار سوءِ فکری و اجتماعی به دنبال آن می‌آید!

در بخش بعدی آیه‌ی شریفه، ابراهیم^ع به درگاه خدا عرض می‌کند که بنای من این است که دعوت به توحید و مبارزه با شرک کنم و کسانی به حق از من هستند که به این دعوت بگروند و هرآنکه سرباززد از من نیست، ولی تو ـ خدایا ـ غفور و رحیمی و می‌توانی ببخشی! آیه‌ی شریفه نمایانگر روح بلند و قلب رئوف ابراهیم^ع است و باز هشداری است که منحرفانِ از توحیدِ ابراهیمی، حق ندارند خود را وابسته به او بشمرند.

(۳۷) رَبَّنَآ إِنِّیٓ أَسۡکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیۡرِ ذِی زَرۡعٍ عِندَ بَیۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡـِٔدَةً مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِیٓ إِلَیۡهِمۡ وَٱرۡزُقۡهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ یَشۡکُرُونَ .

**« ای خدای ما! همانا من** (برخی از) **فرزندانم را در سرزمینی بی‌کشت نزد خانه‌ی محترم تو جای دادم؛ خداوندا! تا نماز به پا دارند، پس دل‌هایی از مردمان را به سویشان متمایل ساز و آنان را از ثمرات روزی بخش، باشد که سپاس دارند »،**

مراد از «**ذُرِّيَّتِی**» در آیه‌ی شریفه، نسل حضرت ابراهیم^ع از اسماعیل^ع است[1]. همچنین منافاتی ندارد که مکانی «لَمْ‌یَزْرَعْ» در عین‌حال شهری باشد، چنانکه امروزه بسیاری شهرها در دنیا چنین‌اند. (هرچند برخی احتمال داده‌اند که این دعاء در مراحل بعد صورت گرفته باشد که دلیل روشنی برای آن نیست).

متعاقباً ابراهیم^ع از «**بَیْتِكَ الْمُحَرَّم**» سخن به میان می‌آورد که نشان می‌دهد خانه‌ی کعبه پیش‌از او وجود داشته است (بقره/توضیح آیه‌ی۱۲۷).

سپس ابراهیم^ع آرزو می‌کند که محیط مقدّس خانه‌ی کعبه در فرزندش و نسل او تأثیر گذارد و آنها عبادتگر خدای تعالی شوند؛ آنگاه دعا می‌کند که دلهای مردمان ـ که به هوای زیارت خانه‌ی کعبه می‌روند ـ به فرزندانش متمایل گردد و روزی‌شان فراهم شده قدرشناس نعمت خدای خود باشند.

(۳۸) رَبَّنَآ إِنَّكَ تَعۡلَمُ مَا نُخۡفِی وَمَا نُعۡلِنُۗ وَمَا یَخۡفَیٰ عَلَی ٱللَّهِ مِن شَیۡءٍ فِی ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِی ٱلسَّمَآءِ .

**« خداوندا! بی‌گمان تو آنچه را ما پنهان کنیم و آنچه را آشکار می‌نماییم، می‌دانی و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پوشیده نیست »،**

آیه‌ی شریفه از زبان ابراهیم^ع، شاید به این‌معنی است که خدایا من آنچه را دانستم، به دعا گفتم و آنچه را هم که پنهان کرده و یا از قلم انداخته و به زبان نیاوردم، تو خود می‌دانی زیرا هیچ چیز در زمین و آسمان بر تو مخفی نیست. در آیه‌ی کریمه «**مَا نُخْفِی** = آنچه پنهان می‌داریم» بر «**مَا نُعْلِنُ** = آنچه آشکار می‌کنیم» مقدّم آمده است، از آنرو که بر آگاهی عمیق حق، بیشتر دلالت می‌نماید.

---

(۱) ـ بدیهی است حضرت ابراهیم^ع با آنهمه عطوفت و مهربانی که داشته درباره‌ی همسر خویش هاجر نیز دعا کرده است.

(۳۹) اَلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى وَهَبَ لِى عَلَى ٱلْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّى لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ .

**«ستایش خدایی را که به من ـ با وجود سالخوردگی ـ اسماعیل و اسحاق را بخشید؛ همانا خداوندم شنونده** (و اِجابتگر) **دعا است »،**

آیه‌ی شریفه مشعر بر قدرشناسی ابراهیم[ع] از نعمت‌های پیشین خداست که در مقطع پیری و زمانی‌که انتظارش را نداشت، به او فرزندانی بخشید (صافّات/۱۰۱ و هود/آیات ٦٩ به بعد). مقطع آیه نشان می‌دهد که ابراهیم[ع] برای به دست آوردنِ اولاد دعا کرده بود؛ و در آیه‌ی بعد دعای وسیع‌تری می‌کند:

(۴۰) رَبِّ ٱجْعَلْنِى مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِى رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ .

**« خدایا! من را برپادارنده‌ی نماز قرار ده و از فرزندانم نیز** (کسانی را بدین امر موفّق گردان) **ـ خداوندا ـ و دعایم را بپذیر »،**

واژه‌ی «**دُعاءِ**» در آیه، در اصل «دُعائی» بوده و کسره‌ی همزه، به عوض یاءِ محذوف است. دعای ابراهیم[ع] در اوج خود، به دوستی و بندگی خدا و نماز و نیایش برای او می‌پیوندد که همه‌ی نعمت‌های مادّی، مقدّمه‌ای برای وصول به این مقام است. همچنین این مقام را برای همه‌ی فرزندانش درخواست می‌نماید.

(۴۱) رَبَّنَا ٱغْفِرْ لِى وَلِوَٰلِدَىَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ ٱلْحِسَابُ .

**« خدای ما ! من و پدر و مادرم و مؤمنان را ـ** (در آن) **روزی که حساب برپا می‌شود ـ بیامرز »،**

ابراهیم[ع] دعایش را با آمرزش‌خواهی برای خود و والدین خویش و همه‌ی مؤمنان خاتمه می‌دهد. درمورد آمرزش‌خواهی ابراهیم[ع] برای پدرش ذیل آیات انعام/٧٤ و توبه/١١٤ توضیح داده‌ایم. حدیثی از پیامبر اسلام[ص] می‌گوید که از آن‌حضرت پرسیدند: آیا فلانکس آمرزیده است؟ فرمود : خیر. گفتند: چرا؟ فرمود : زیرا یکبار در عمرش نگفت: «خدایا من و پدر و مادرم و دیگر مؤمنان را، روزی که حساب برپا می‌شود، بیامرز» (آیه‌ی فوق). از اینجا به دست می‌آید که برای آمرزیده شدن چنان روحیّه‌ای لازم است، روحیّه‌ی خیرخواهی برای اولاد و والدین و همه‌ی مؤمنان و اعتراف به وجود حساب و کتابی در کار عالم.

# بخش ششم

## (استیصال کافران در آخرت و دعوت قرآن به توحید)

(۴۲) وَ لَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ غَٰفِلًا عَمَّا يَعْمَلُ ٱلظَّٰلِمُونَۚ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ ٱلْأَبْصَٰرُ .

« **و البتّه گُمان مَبَر که خدا از آنچه ستمکاران می‌کنند غافل است؛ جُز این نیست که** (کیفر) **آنها را ـ تا روزی که چشم‌ها در آن** (از وحشت عذاب) **خیره شود ـ به تأخیر می‌افکند** »،

متناسب با ذکر «**يَوْمَ يَقُومُ الْحِساب**» در آخرین آیه‌ی بخش قبل، خداوند «صحنه‌ی» روز حساب را در آیات اوّلین این بخش مطرح ساخته است. «**ستمگران**» شامل مشرکان و همه‌ی از خدا بی‌خبران می‌شود. می‌فرماید گمان مبرید که خدا از اَعمال ایشان غافل است؛ اگر فوراً مجازاتشان نمی‌کند برای آن است که این دنیا، دنیای آزمایش و مهلت انسان‌ها است؛ ولی به زودی صحنه‌ای فرا خواهد رسید که ستمگران نتیجه‌ی اعمال خود را خواهند دید و در توصیف آن‌روز می‌فرماید: «**يَوْم تَشْخَصُ فِيهِ الأَبْصَارُ** = روزی‌که چشم‌ها در آن (از وحشت عذاب) گشاده (خیره) می‌ماند» (انبیاء/۹۷).

(۴۳) مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْۖ وَأَفْـِٔدَتُهُمْ هَوَآءٌ .

« (ستمگران در آن‌روز) **در حالی‌که سرها** (به آسمان) **بلندکرده شتابان** (می‌دوند و) **پلک برهم نمی‌زنند و دلهایشان** (از ترس فرو ریخته) **تهی است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق در شرح احوال ستمگران در قیامت است. قبلاً فرمود «**چشم‌هایشان** (از وحشت عذاب) **خیره می‌ماند**» و در اینجا ـ با تکمیل وصف ـ می‌فرماید «**لَايَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ** = پلک‌هایشان به هم نمی‌خورد».

شخصیّت‌های پوک و پوچ که امروزه مستانه دیگران را به باد استهزاء می‌گیرند، فردای قیامت حقیقتشان آشکار می‌شود و با ترس و وحشت از اینکه عذابی بر سر آنان فرود نیاید، هراسان به سویی می‌دوند و در سوره‌ی قمر فرموده: «**مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ** = شتابان سوی ندا کننده‌ای (که آنها را به محاکمه می‌خواند) در حرکتند» (قمر/۸). زمخشری در کشّاف گوید: **قَلْبُ فُلانٍ هَواءٌ: إذا كانَ جَبانًا لاقُوَّةَ فِي قَلْبِهِ**. یعنی درباره‌ی شخصی که ترس وی را فرا گرفته و قوّت قلبش از بین رفته گویند: قَلبُ فُلانٍ هَواء= قلب فلانی تهی است.

(۴۴) وَ أَنذِرِ ٱلنَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ ٱلْعَذَابُ فَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ رَبَّنَآ أَخِّرْنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ ٱلرُّسُلَۗ أَوَ لَمْ تَكُونُوٓا۟ أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ .

« **و** (تو ای پیامبر!) **مردمان را از آن روزی‌که عذاب بر آنها وارد شود بیم ده؛ پس ستمگران** (در آن‌روز) **گویند: خداوندا! ما را تا مدّت کوتاهی مهلت ده تا** (به دنیا بازگردیم و) **دعوت تو را پاسخ گوییم و پیامبران را پیروی کنیم** (ولی) **آیا شما نبودید که پیش‌از این سوگند می‌خوردید** (قدرتتان) **را زوالی نیست؟** »،

به دنبال تشریح حال و وضع گنهکاران در قیامت، در آیه‌ی فوق می‌فرماید تو ای پیامبر! این‌مردم ستمگر را از آن‌روز بیم ده و بگو که در آن شرایط ملتمسانه درخواست بازگشت به دنیا و جبران مافات خواهند کرد که سودی نخواهد داشت (پس اکنون که فرصت هست دعوت خداوندشان را لبّیک گویند) زیرا در آن روز راه بازگشت نخواهد بود و خدایشان روحیّه و راه و روشی را که در دنیا دنبال می‌کردند به خاطرشان خواهد آورد که هرگز تصوّر نمی‌کردند روزی بیاید که شوکت و اقتدار و خودخواهی‌های آنان به زوال رفته و به مذلّت افتند

(۴۵) وَسَكَنتُمْ فِي مَسَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ ٱلْأَمْثَالَ.

« **و در مساکن کسانی که** (پیش‌از شما) **به خود ستم کردند سُکنا گزیدید و برایتان روشن شدکه چگونه با آنها** (برخورد) **کردیم و مثال‌ها برای شما زدیم** »،

آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی سخن خدا با گناهکاران، در قیامت است که شما برجای ستمگران پیشین تکیه زدید درحالی‌که سرانجامشان را دیده بودید و از مشیّت خدا درباره‌ی ستمگران تاریخ مثال‌ها (نمونه‌ها) داشتید، پس چرا عبرت نگرفته به راهِ آنها رفتید؟

(۴۶) وَقَدْ مَكَرُواْ مَكْرَهُمْ وَعِندَ ٱللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ ٱلْجِبَالُ .

« **و به راستی آنها نهایت نیرنگشان را به کار بردند ـ و مکرشان نزد خدا است ـ هرچند کوه‌ها از آن نیرنگ زایل شود** »،

آیه‌ی شریفه به راه و روش مشرکان در دنیا اشاره دارد که مکرآلود و ریاکارانه است و می‌فرماید که هرآنچه کنند هرگز نمی‌توانند بر إراده‌ی إلهی (مبنی بر غلبه‌ی اسلام بر شرک) غالب شوند. عبارت «**وَ عِندَ اللهِ مَكْرُهُمْ** . . .» یعنی هرچند نیرنگ آنان کوه‌شکن باشد؛ با خدایی روبرو هستند که شاهد مکر آنان است و نزد وی رسوا بوده به سزای اعمالشان خواهند رسید.

(۴۷) فَلَا تَحْسَبَنَّ ٱللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِۦ رُسُلَهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ .

« **پس هرگز مپندار که خدا با رسولانش خُلف وعده کند! همانا خداوند شکست‌ناپذیر و انتقام‌گیرنده** (از ستمگران) **است** »،

در مقام دلداری پیامبر[ص] و اتمام حجّت به کافران ستیزه‌گر، بر دو نکته تصریح شده است: (۱) خدا خُلف

وعده با رسولان خود نمی‌کند و **(۲)** خداوند «انتقام‌گیرنده» است که البتّه واژه‌ی «**انتقام**» را در ارتباط با خداوند، نباید با احوال انسان‌ها سنجید. زیرا «خشم خدا» به معنی تحوّل درونی ـ که مقدّمه‌ی انتقام‌های بشری است ـ نیست و تَشَفّیِ قلبی در خداوند وجود ندارد. بلکه «انتقام إلهی» همان کیفر عادلانه‌ی اَعمال آدمی است که بر طبق مشیّت حق به انسان بازمی‌گردد . به عبارت دیگر، «انتقام» خدا، بدین‌معنی است که هر عمل آدمی بر طبق سنّت‌های لایتغیّر إلهی با نتایج و پیامدهای ویژه‌ی خود روبروست.

(۴۸) **يَوْمَ تُبَدَّلُ ٱلْأَرْضُ غَيْرَ ٱلْأَرْضِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ وَبَرَزُواْ لِلَّهِ ٱلْوَٰحِدِ ٱلْقَهَّارِ .**

« **روزی‌که این زمین به زمین دگر و آسمان‌ها** (به آسمان‌های دگر) **تبدیل شود و** (مردم همه) **در پیشگاه خداوند یگانه‌ی غالب بر همگان، ظاهر شوند** »،

پیرو آیات ٤٢ و٤٣، به زمان فرا رسیدن قیامت اشاره شده است. چنین فهمیده می‌شود که عالم آخرت و دو قطب آن (بهشت و دوزخ)، در نتیجه‌ی تحوّل همین عالم (و شاید با به کارگیری انرژی‌های پنهان همین جهان مادّی) پدید می‌آید و به قول اقبال لاهوری «از همین خاک جهانِ دگری ساختن است».

می‌فرماید در رستاخیز عالم همه‌ی خلق در پیشگاه خدا حاضر می‌شوند چنانکه فرموده «**يَوْمَ هُم بَارِزُونَ لَايَخْفَى عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَىْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** = روزی‌که همگان بُروز و ظهور کنند و هیچ‌چیز از ایشان بر خدا مخفی نخواهد ماند، در آن‌روز سلطنت از آنِ کیست؟ ازآنِ خداوند یگانه‌ی قهّار» (غافر/١٦). واژه‌ی «**قهّار**» به معنی مقامی است که همه مغلوب قدرت او بوده و از حکومتش نتوانند گریخت.

(۴۹) **وَ تَرَى ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِى ٱلْأَصْفَادِ .**

« **و درآن‌روز گُنَهکاران‌را می‌بینی‌که در** (غُل‌ها و) **زنجیرها بسته شده‌اند** »،

می‌توان گفت آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد همچنانکه ستمگران گنه پیشه در دنیا مردم را به زنجیر اسارت کشیده و آزادیِ آنها را سلب می‌کردند و راه خدا را به روی ایشان می‌بستند، در آخرت آنها به زنجیر کشیده می‌شوند و کیفری موافق با اعمال خود دارند. به عبارت دیگر اعمال خود آنها است که در صورت اُخروی آنچنان جلوه‌گر می‌شود. «فَاعتَبِر إِن كُنتَ مِن أهلِهِ = پس اگر اهل عبرتی عبرت گیر!». واژه‌ی «**مُقَرَّنِينَ**» به معنای کسانی‌که قرین یکدیگر شده‌اند نیز تفسیر شده است (قَرَنَ بَعْضُهُمْ مَعَ بَعْضٍ) و در این صورت، بر تشابه آنان در شرک و کفر دلالت دارد چنانکه در دنیا نیز از این بابت قرین یکدیگر بودند.

(۵۰) **سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ .**

« **لباسشان از قَطِران** (قیر) **است و چهره‌هایشان را آتش می‌پوشاند** »،

گفته‌اند «**قَطِران**» به مادّه‌ی بدبو و سیاهرنگی اطلاق می‌شده‌است‌که از درختی به نام «اَبهل» به دست می‌آمد. از آیه‌ی شریفه به دست می‌آید که همانگونه که گُنهکاران در این دنیا لباس تزویر و ریا به تن داشتند و با

پوشش‌هایشان به دیگران فخر می‌فروختند، در آن دنیا پوشش سیاه سوخته از آتش خواهند داشت و مقطع آیه کمال گرفتاری و عذاب آنان را می‌رساند.

(۵۱) **لِيَجْزِيَ ٱللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ .**

« **تا خدا هر نفسی را به آنچه** (از بدی‌ها) **انجام داده کیفر دهد؛ همانا حساب خدا سریع است** »،

عذاب اُخروی در قرآن غالباً تعلیل شده تا این اندیشه پیش نیاید که خداوند مردمان را بی‌جهت و بدون استحقاق عذاب می‌کند؛ بلکه خودِ انسان است که با افکار سوء و گناهان زمینه‌ی عذابش را پیش می‌آورَد، و إلاّ خدا آثارش را ـ که انسان والاترین آنهاست ـ دوست دارد و نمی‌خواهد که مخلوقش عذاب ببیند، ولی بنا بر قانون و ناموس «عدالت» لازم می‌آید که عدّه‌ای را به جای بهشت راهی جهنّم سازد.

ذکر «تُند حسابیِ» خدا در مقطع آیه، کنایه از علم نافذ اوست. هرچند از ابتدای خلقت تا روز قیامت شاید میلیاردها انسان پا به عرصه‌ی حیات نهاده و بگذرند، امّا علم نافذِ إلهی به احوال همه آگاهی دارد و باعث می‌شود که (در قیامت) حساب هرکس را سریعاً رسیده و به دستش دهند.

(۵۲) **هَٰذَا بَلَٰغٌ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذَرُواْ بِهِۦ وَلِيَعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ .**

« **این**(قرآن) **پیامی برای** (عموم) **مردم است تا بدآن بیم داده شوند و تا بدانند که بی‌تردید او** (خداوند) **معبودی یگانه است و تا خردمندان پند گیرند** »،

در آیه‌ی آخرینِ سوره خداوند قرآن را «**بَلاغ**» معرّفی کرده تا شاید موجب شود که مردمان ـ با این آخرین اعلامیّه‌ی خدا (قرآن) ـ بیم یابند و قبل‌از بروز خطر (قیامت) خود را با افکار و اَعمال صالح برای روز حساب آماده سازند (و پیش از آن نیز از ثمراتش در دنیا بهرمند گردند) و بدانند که معبودهای باطلی که ساخته و پرداخته شده‌اند، همگی بی‌اثرند و صاحب صحنه‌ی نهایی فقط خداست.

مقطع آیه مشعر بر آن است که فقط «**صاحبان خرد**» از قرآن پند می‌گیرند و این کتاب در اشخاص سطحی‌نگر و معاند بی‌اثر است، چنانکه فرموده «**إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ** = همانا در این (قرآن) برای هرکه دلی دارد ـ یا با حضور قلب، گوش فرا می‌دهد ـ اندرزی هست» (ق/۳۷).

# سوره‌ی حِجر

## توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و محور مطالب آن مسائل اعتقادی است که طی آیاتی در اشاره به پدیده‌های طبیعی نظام عالم، آفرینش انسان و داستان اقوام مُشرک گذشته، بیان شده است. نام سوره برگرفته از آیه‌ی ۸۰ می‌باشد که از «**اصحاب حِجر**» (قوم ثمود) سخن می‌گوید. محتوای سوره را می‌توان طی شش بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

**بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۸)**؛ قرآنِ روشن و عناد کافران

**بخش دوّم (آیات ۱۹ تا ۲۵)**؛ تدبیر خدا و آفرینش نظام عالم

**بخش سوّم (آیات ۲٦ تا ۵۰)**؛ خلقت انسان و فریب شیطان و سرانجام نیکوکاران

**بخش چهارم (آیات ۵۱ تا ۷۷)**؛ ماجرای ابراهیم [ع] و لوط [ع]

**بخش پنجم (آیات ۷۸ تا ۸٦)**؛ اشاره به اهل ایکه و ماجرای ثمودیان

**بخش ششم (آیات ۸۷ تا ۹۹)**؛ تأکید بر منشأ إلهی قرآن و اتمام حجّت به منکران.

# ترجمه و توضیح آیات

# بخش اوّل

## (قرآنِ روشن و عناد کافران)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) الٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ وَقُرۡءَانٖ مُّبِينٖ .

« **الف. لام. راء. این است آیات کتاب** (إلهی) **و قرآن روشن‌بیان** »،

در باره‌ی این‌گونه حروف مقطّعه‌ی ابتدای برخی از سُوَر، قبلاً توضیح داده‌ایم (رجوع به توضیح آیات اوّلینِ سوره‌های بقره، یونس، هود، یوسف، رعد و ابراهیم). شاید دراینجا مراد، اشاره به اسماءِ إلهی چون **الله**، **لطیف** و **رئوف** باشد.

متعاقباً در آیه‌ی فوق، قرآن کریم معرّفی شده که کتابی ازسوی خداست و آیاتش روشن و مقاصدش عاری از ابهام است. تنوین در واژه‌ی «**قرآنٍ**» احتمالاً از باب تفخیم (بزرگداشت) می‌باشد.

(۲) رُّبَمَا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡ كَانُواْ مُسۡلِمِينَ .

« **چه بسا کفرورزان آرزو کنند که کاش مسلمان می‌بودند** »،

آیه‌ی شریفه به صحنه‌ی قیامت اشاره دارد؛ می‌فرماید چه بسا کافران در آن روز ـ همین که نتایج اعمال خود را ببینند ـ آرزو کنند که ای کاش در زندگی دنیا مسلمان می‌بودند. چنانکه طبری بر این قول رفته و می‌گوید چون آیه به «**همه‌ی**» کفّار به طور قطعی اشاره دارد، «**آخرت**» را در نظر گرفته است.

«**کافر**» به معنی کسی‌است‌که پیام حق در اعماق روح و فکرش به او رسیده، ولی عنادهای ظاهری آن پیام را می‌پوشاند (بقره/ توضیح آیه‌ی٦). چنین افرادی چون با حادثه‌ی تکان‌دهنده‌ی قیامت برخورد کنند، عناد و حجاب قلبشان از هم گسسته آنان را به اعتراف به حق می‌کشاند و از روش و سخنان عنادآمیزشان در برابر اسلام پشیمان می‌شوند و تأسّف خورند که چرا مسلمان نشدند؟!

(۳) ذَرۡهُمۡ يَأۡكُلُواْ وَيَتَمَتَّعُواْ وَيُلۡهِهِمُ ٱلۡأَمَلُۖ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ .

« **بگذارشان تا بخورند و بهره‌مند شوند و آرزو**(ها) **سرگرمشان کند؛ به زودی خواهند دانست** »،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که آنچه باعث  غفلت انسان از حقیقت می‌شود آرزوها و توهّمات اوست؛ زیرا هربار که به طرف حق می‌رود احساس می‌کند که کاخ‌های خیالی‌اش درهم می‌ریزد. از این رو باید

آرزوها را محدود و با واقع‌بینی تطبیق داد، و إلاّ آدمی را از حق و عمل دور می‌سازد. خطاب به پیامبر ص (و مؤمنان) می‌فرماید بگذار (و بگذارید) منکران حق غرق در لذائذ و تصوّرات خود باشند، به زودی صحنه‌ای فرا می‌رسد که چهره‌ی واقعیّت را خواهند دید. (واژه‌های **يَأْكُلُواْ وَ يَتَمَتَّعُواْ**، جواب شرطند لذا نون جمع در هر دو فعل، حذف شده است).

(۴) وَ مَآ أَهۡلَكۡنَا مِن قَرۡيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعۡلُومٌ .

« **و ما** (اهل) **هیچ قریه‌ای را هلاک نکردیم، مگر آنکه مکتوب معیّنی** (مدّت معلومی) **داشت** »،

آیه‌ی شریفه «**فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** = پس به زودی خواهند دانست» را در مقطع آیه‌ی قبل توصیف می‌کند. می‌فرماید منکران حق «مدّت معیّنی» مهلت دارند و این مشیّت خداست که هیچ‌قومی را بدون اِتمام حجّت و پیش‌از انقضای مهلتشان، عذاب نمی‌کند. از دیدگاه دیگر، خداوند تاریخ را رها نکرده و بشریّت را به کلّی به حال خود وانگذارده تا اقوام منحطّ انسانیّت را منقرض سازند، بلکه مفسدان را مهلتی است که با سپری شدنِ آن ازبین می‌روند. منظور از «**كِتابٌ مَعلوم**» آن است که در علم إلهی، سرانجام طاغیان ثبت شده و طغیانشان پایانی دارد.

(۵) مَا تَسۡبِقُ مِنۡ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَسۡتَـٔۡخِرُونَ .

« **و هیچ اُمّتی از سرآمد خود، نه پیش می‌اُفتد و نه باز پس می‌ماند** »،

یعنی منکران حق، هرقدر قوی و مقتدر نمایند، نمی‌توانند بر قضای إلهی و اجل معدود خود غلبه کنند.

(۶) وَ قَالُواْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِى نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلذِّكۡرُ إِنَّكَ لَمَجۡنُونٌ .

« **و** (کافران) **گفتند: ای کسی‌که قرآن بر او نازل شده است؛ همانا تو دیوانه‌ای!** »،

آیه‌ی شریفه عکس العمل منکران را در قبال آیات قرآن شرح می‌دهد. از آنجا که قرآن یادآور حقایق هستی و تکالیف بشر و اندرزهای إلهی است، از این‌جهت از واژه‌ی «**ذِكْر**» در متن آیه، به «قرآن» تعبیر شده است.

بنا به مفاد آیه، مشرکان عرب به پیامبر ص می‌گفتند: ای مدّعی دریافت وحی از خدا؛ واقعاً تو دیوانه‌ای! کوتاه‌نظران امروزی نیز هرکه را خلاف عادات و محسوساتشان سخنی بگوید، دیوانه می‌خوانند!

(۷) لَّوۡ مَا تَأۡتِينَا بِٱلۡمَلَـٰٓئِكَةِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ .

« **چرا ـ اگر از راستگویانی ـ فرشتگان را نزد ما نمی‌آوری؟** »،

توقّع منکران این بود که چرا ای محمّد ص! اگر در گفتار خود صادقی، آن فرشتگانی را که ادّعا داری این ذکر (قرآن) را بر تو می‌آورند، به ما نشان نمی‌دهی؟

(۸) مَا نُنَزِّلُ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةَ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَ مَا كَانُوٓاْ إِذٗا مُّنظَرِينَ .

« **ما فرشتگان را جُز به حق نازل نمی‌کنیم و آنگاه** (کافران) **مهلت‌یابنده نیستند** »،

آیات ٦ و۷ به شُبَهات مشرکان در برابر پیامبر[ص] اشاره داشت: آنها می‌گفتند تو که «ادّعا داری» قرآن بر تو نازل می‌شود دیوانه هستی و نیز می‌گفتند چرا فرشتگانی را که می‌گویی قرآن را بر تو می‌آورند، به ما نشان نمی‌دهی؟ در آیه‌ی فوق خداوند ابتدا به ایراد اخیر آنها پاسخ داده و می‌فرماید **اوّلاً** نزول فرشته به اختیار پیامبر[ص] نیست (که در آن صورت، وحی به امری نفسانی بازمی‌گشت!) بلکه به اراده‌ی خدا است. **ثانیاً** «**ما فرشتگان را جُز به حق نازل نمی‌کنیم**» و **ثالثاً** اگر ملائکه به صورت محسوس بیایند و باز مردم انکار نمایند، در آن صورت مستحقّ عذاب عظیم و فوری می‌شوند درحالی‌که مشیّت خدا بر «مهلت دادن» به خلق تعلّق گرفته است (انعام/۸).

در مورد «عدم نزول فرشتگان جُز به حق» طبری می‌گوید یعنی «جز برای عذاب (ظالمان) فرستاده نمی‌شوند، چنانکه خدا فرشتگانی را برای سنگباران قوم لوط نازل کرد ـ هود/۷۰». نگاه دیگر به مطلب این است که خدا می‌فرماید، اگر هرآنچه مردمان می‌خواهند ما انجام دهیم، چنین وانمود می‌شودکه اراده‌ی ما همواره آرزوهای اشخاص‌را تعقیب می‌کند، درحالی‌که مشیّت ما به حق تعلّق می‌گیرد.

(۹) **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ** .

« **همانا ما خود این قرآن را نازل کردیم و بی‌تردید آن را حفظ می‌کنیم** »،

در این آیه خداوند در برابر این سخن مخالفانِ پیامبر که می‌گفتند «ای کسی‌که **ادّعا داری** قرآن بر تو نازل شده دیوانه هستی» (آیه‌ی٦)، عکس العمل نشان داده است و می‌فرماید «ما خود این پندنامه‌ی إلهی را نازل کرده‌ایم (نه محمّد[ص]) و خود آن را حفظ خواهیم کرد». ازسوی دیگر آیه‌ی شریفه، بیانگر عدم تحریف قرآن است[1] و کسانی‌که گفته‌اند منظور از آنچه خداوند حفظش را به عهده گرفته پیامبر است، به خطا رفته‌اند زیرا ضمیر «**لَهُ**» در آیه به نزدیکترین مرجع که «**ذکر**(قرآن)» باشد برمی‌گردد، نه به پیامبر که در چند آیه‌ی قبل ذکر او رفته است. بنابراین آیه‌ی کریمه در مقام دفاع از قرآن می‌باشد[2]، چنانکه فرموده «**وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ** = خدا تمام‌کننده‌ی نور خویش است» (صف/۸ و توبه/۳۲).

---

(۱) ـ متأسّفانه برخی از علمای شیعه مدّعی تحریف قرآن شده‌اند که اسامی و اقوال آنها را شیخ نوری در کتاب «فَصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب» آورده است و حاصل آن کتاب، یک سلسله احادیث ساختگی از أئمّه(ع) می‌باشد که علمای رجال و اصحاب جرح و تعدیل، راویان آنها را به عدم وثاقت متّهم نموده‌اند.

(۲) ـ قرآن را می‌توان موثّق‌ترین کتاب شمرد که از پیامبر اسلام[ص] به تواتر رسیده و همواره مسلمانان در طول قرون آن را پشت‌سر هم خوانده‌اند، به طوری‌که تحریفش ممکن نیست و امروزه اگر در جماعات اسلامی شخصی کلمه‌ای از قرآن را غلط بخواند، هزاران نفر صحیحش را فریاد می‌زنند. این بنیان استواری است که خداوند برای حفظ قرآن پیش آورده و هرگز ازمیان‌رفتنی نیست. چنانکه مولوی در این باره به زیبایی سروده است:

مصطفی را وعده داد الطاف حق ... گـر بمیری تو نمیـرد این سبـق
من کتـاب و معجـزت را رافعـم ... بیش و کم کن را ز قرآن دافعم
کس نتاند بیش و کم کردن در او ... بهتـر از من حافظی دیگـر مجو

(۱۰و۱۱) وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي شِيَعِ ٱلۡأَوَّلِينَ . وَمَا يَأۡتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ .

**« و به یقین پیش از تو** (نیز) **در فرقه‌های پیشین** (رسولانی) **فرستادیم » « و هیچ رسولی سویشان نیامد مگر آنکه او را به استهزاء می‌گرفتند »**

آیات شریفه در مقام دلداری پیامبر(ص) در برابر تکذیب و استهزاءِ و اتّهام جنون به او می‌باشد. می‌فرماید ای محمّد! تو نودرآمدِ پیامبران نیستی و انکار و استهزاءِ پیامبران نیز پدیده‌ی جدیدی نیست؛ بلکه همیشه اقوام منحط در برابر پیام‌آوران و رهبران حق، راه استهزاء پیش می‌گرفتند (چنانکه امروزه نیز عدّه‌ای متجدّدِ روشنفکرنما چنین می‌کنند!).

(۱۲) كَذَٰلِكَ نَسۡلُكُهُۥ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ .

**« ما این‌چنین آن** (قرآن) **را در دل گناهکاران راه می‌دهیم »،**

یعنی کافران ستیزه‌جو چنان در حجاب نفسانی فرو رفته‌اند که بر طبق قانون خدا، توفیق درک و فهم آیات إلهی را نمی‌یابند بلکه تکذیب در دل‌های آنان وارد می‌شود (بقره/توضیح آیه‌ی٦). به عبارت دیگر، این قانون خداست که دل گناهکار آیات او را نمی‌پذیرد. طبری می‌گوید ضمیر در «**نَسْلُكُهُ** = آن را راه می‌دهیم» به واژه‌ی «**استهزاء**» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. در نتیجه مفهوم آیه‌ی فوق چنین می‌شود که: ما دل‌های گناهکار را استهزاءگرِ پیامبران قرار دادیم. امّا این‌نظر اشتباه است و با درنظرگیری آیه‌ی بعد بُطلان آن ثابت می‌شود. زیرا «**بِهِ**» در آیه‌ی بعد با «**نَسْلُكُهُ**» از نظر مرجع مشترک است و به قرآن اشاره می‌کند. به علاوه شبیه این تعبیر در آیات ۱۹۹ و۲۰۰ سوره‌ی شُعراء نیز آمده‌است که آیات ۱۲ و۱۳ این سوره را تفسیر می‌کند: «**فَقَرَاَهُ عَلَيْهِم ماكانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ. كَذلِكَ سَلَكْناهُ فِى قُلُوبِ الْمُجْرِمِين** = پس او بر ایشان (قرآن) را می‌خواند در آن صورت باز به آن ایمان نمی‌آوردند، این چنین ما (قرآن) را در دل گناهکاران راه می‌دهیم».

(۱۳) لَا يُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَقَدۡ خَلَتۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ .

**« آنها بدآن نمی‌گروند و سنّت پیشینیان** (نیز) **چنین گذشت »،**

یعنی، روحیّه‌ی تکذیب نسبت به پیام حق و اینکه بر طبق قانون خدا پیام حق در دل استهزاءگران اثر نمی‌کند، امری مشترک بین گناهکاران در طول تاریخ بوده است.

(۱۴و۱۵) وَلَوۡ فَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَابًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَظَلُّواْ فِيهِ يَعۡرُجُونَ . لَقَالُوٓاْ إِنَّمَا سُكِّرَتۡ أَبۡصَٰرُنَا بَلۡ نَحۡنُ قَوۡمٞ مَّسۡحُورُونَ .

**« و** (حتّی) **اگر از آسمان دری بر ایشان می‌گشودیم که از آن شروع به بالا رفتن کنند، قطعاً می‌گفتند: جُز این نیست که ما چشم‌بندی شده‌ایم، بلکه قومی افسون‌زده‌ایم »،**

آیات فوق منتهای لجاج منکران را در برابر حقایق إلهی، می‌رساند که حتّی اگر از آسمان نیز درهایی به

روی‌شان باز شود، می‌گویند چشم‌بندی است یا ما را افسون کرده‌اند!

(۱۶) وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي ٱلسَّمَآءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّٰهَا لِلنَّٰظِرِينَ .

**« و همانا ما در آسمان برج‌ها قرار دادیم و آن را برای بینندگان بیاراستیم »،**

به دنبال شکایت از عناد کفّار، خداوند سلسله‌ای از آیاتش را در آسمان (آیات ۱۸←۱٦) و زمین (آیات ۲۲←۱۹) برمی‌شمرد تا روشن شود آن عنادها چقدر بی‌پایه است.

پدیده‌های عظیم طبیعت همه به نوعی پیام‌آورِ خدا هستند و به عبارت دیگر، طبیعت جلوه‌گاه خداست. بنابراین، اگر کسی در این نظام بیاندیشد، اساس دعوت پیامبران در بندگی خدا و آماده‌شدن برای آخرت را می‌پذیرد.

در آیه‌ی فوق «**ظاهرِ**» آسمان تعریف شده و به صُوَرِ فَلَکی و نظام کائنات اشاره گردیده است. منظور از «**بُرُوج**» ماه و خورشید و ستارگان (در مدارهای آنها) است. می‌فرماید به بالای سرتان نگاه کنید و آسمان را ببینید که چگونه آراسته شده است! و از آنجا به تدبیر نظام عالم و صاحب آن تدبیر که خدای شماست، پی ببرید.

(۱۷) وَ حَفِظْنَٰهَا مِن كُلِّ شَيْطَٰنٍ رَّجِيمٍ .

**« و آن را از** (شرّ) **هر شیطان مطرودی محفوظ داشتیم »،**

به دنبال سخن از «**ظاهر**» آسمان در آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق به «**باطن**» آسمان پرداخته است. در باطن آسمان نیروهای ملکوتی (فرشتگان) هستند که حامل پیام‌های إلهی به انبیاء(ع) می‌باشند وهمچنین وظائف گوناگون را ـ از «تقسیم و تدبیر امور» تا قبض حیات از جانداران ـ به عهده دارند. می‌فرماید باطن آسمان را نیز از نفوذ شرور حفظ کردیم و اجازه ندادیم نظام هستی خلل یافته پیام‌های ما به انبیاء(ع) تحریف شود.

(۱۸) « إِلَّا مَنِ ٱسْتَرَقَ ٱلسَّمْعَ فَأَتْبَعَهُۥ شِهَابٌ مُّبِينٌ .

**« مگر آنکه دزدانه گوش فرا دهد و** (در این‌صورت) **شهابی روشن او را دنبال می‌کند »،**

یعنی، باطن آسمان با شهاب‌هایی از نفوذ شرور حفظ شده و هر نیروی متمرّدی که بخواهد دزدانه خبرگیری کند، شهاب نافذ إلهی او را می‌راند.[۱]

---

(۱) ـ همانگونه که آسمان «ظاهر» و «باطنی» دارد، موجودات عالَم نیز برخی آشکار و برخی پنهانند. موجودات باطنی همان نیروهای نامرئی طبیعت‌اند و برخلاف تصوّر مادّیّون بی‌شعور نیستند، بلکه بنا به قرآن عدّه‌ای از ایشان در برابر خدا مطیع مطلقند (فرشتگان) و دسته‌ای مختار (جنّیان) و از این‌دسته‌ی اخیر عدّه‌ای مؤمن و مطیع خدایند و عدّه‌ای سرکش و نافرمانند (توضیح بیشتر را در سوره‌های جنّ ، صافّات و ناس بخوانید). منظور از نزدیک شدن شیاطین جهت استراق سمع در آیه‌ی۱۸، این است که آنها می‌خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند تا از اسرار خلقت و حوادث آینده با خبر گردند، ولی با «شهاب مبین» رانده می‌شوند. به نظر برخی، این شهاب مبین، از سوی فرشتگانِ نگهبان به ایشان می‌رسد و بنابراین با سنگهای محسوس آسمانی که در فضا محرّق می‌شوند تفاوت دارد و به هرصورت، هر سنگ آسمانی که در برخورد با جوّ زمین آتش می‌گیرد، آن شهاب مبین نیست بلکه شهاب‌های مزبور، وضع خاص و هدف معیّن دارند.

مردم عربستان، ظاهر منظّم فضای کیهانی را دیده و تصدیق داشتند و ضمناً به فرشتگان و شیاطین و جنّ نیز معتقد بودند. به پیامبران می‌گفتند شما تحت تأثیر شیاطین هستید. آیه می‌گوید «ظاهر» و «باطن» عالَم هردو دردست خدا و تحت حکومت اوست و خدایی‌که این نظام ظاهری را برپا داشته پیامبرانش را از شرور حفظ می‌کند و پیام‌هایی که ازطریق باطن عالَم به انبیاء(ع) می‌رسد، راست و تحریف نشده است چنانکه می‌فرماید: «**وَ مَاتَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیَاطِینُ. وَ مَایَنبَغِی لَهُمْ وَ مَایَسْتَطِیعُونَ. إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ** = قرآن را شیاطین فرود نیاورده‌اند، و در خور آنان نیست و توانایی آن را ندارند، آنان از شنیدن (اخبار آسمانی) برکنارند.» (شعراء/۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲).

# بخش دوّم

## (تدبیر خدا و آفرینش نظام عالم)

(۱۹) وَ ٱلْأَرْضَ مَدَدْنَٰهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِىَ وَ أَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَىْءٍ مَّوْزُونٍ .

« **و زمین‌را گستردیم و کوه‌های استوار در آن افکندیم و از هر چیز** (گیاه) **موزونی در آن رویاندیم** »،

پس‌از آسمان (آیات قبل)، به زمین پرداخته و آیات و عبرت‌هایی را که می‌توان از آن آموخت، یادآور شده است.

واژه‌ی «**مَدّ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «بسط و توسعه» است؛ می‌رساند که زمین در ابتدا توده‌ی فشرده‌ای بوده که به تدریج گسترش یافته و نهایتاً در شکل به خصوص خود (کُروی) پهناور گردیده و در آن ـ چنانکه متعاقباً فرموده ـ کوه‌های استوار سر زده است. بنابراین مقصود از «**وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها** = زمین را گستردیم» که دربرابر «**أَلْقَيْنا فِيها رَواسِىَ** = در آن کوه‌های استوار افکندیم» آمده، بیان همین معناست و گستردگی زمین‌را دربرابر فشردگی و بلندی کوه‌ها می‌رساند، نه ارائه‌ی تصویری از شکل خارجی زمین (که کُرَوی است ولی عرب ۱۴۰۰ سال پیش هیچ تصوّری از آن نداشت) بلکه مقصود توجّه دادن مردمان به تدبیر و تنظیم امور طبیعیِ قابل مشاهده‌ی آنهاست. در عالم آفرینش زمین، محلّ زندگی مردم است که در آن قسمتهای مسطّح (که زندگی و رفت و آمد را در آن میسّر ساخته) و کوه‌های استوار (که زمین را به قشر داخلی آن محکم می‌سازد ـ نبأ/۷ و لقمان/۱۰) هر دو هست (که اگر یکی بود و دیگری نبود، زیست انسانی دشوار می‌شد).

آیه‌ی شریفه در بخش بعد ـ به دنبال اشاره به بسط و گستردگی زمین ـ از رویش انواع نباتات در زمین سخن گفته است که خالق گیتی، هرگیاه موزونی را از سطح زمین برون آورده است. واژه‌ی «**مَوْزُون**» در اشاره به اندازه و تناسب در همه‌ی اجزاءِ گیاه می‌باشد که بر مبنای علم و معرفت کردگار ساخته و پرداخته شده است.

(۲۰) وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَٰيِشَ وَ مَن لَّسْتُمْ لَهُۥ بِرَٰزِقِينَ .

« **و برای شما و** (برای) **هرکه شما روزی‌دِهَش نیستید، اسباب معیشت در آن**(زمین) **نهادیم** »،

آیه‌ی شریفه در دنباله‌ی وصف زمین در آیه‌ی قبل می‌فرماید:

زمین، مظهر رزّاقیّت خداست. قرن‌هاست که حیوانات و انسان‌ها از زمین می‌خورند و از منابعش بهره‌مند می‌شوند و رزق خدا تمام‌شدنی نیست! منظور از «**مَن لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِين** = آنکه شما روزی‌ده‌اش نیستید» چهارپایان می‌باشد، چنانکه فرموده است: «**زمین را گسترده، از آن آب و چراگاه‌ها برون آورد و کوه‌ها را مستقر نمود تا برای شما و چهارپایانتان مورد استفاده باشد**» (نازعات/۳۴←۳۰).

(۲۱) وَ إِن مِّن شَیۡءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَ مَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعۡلُومٍ .

**« و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزائنش نزد ماست و جُز به‌اندازه‌ی معیّن آن را فرونمی‌فرستیم »،**

آیه‌ی شریفه دو جنبه دارد:

**اوّل** آنکه خزائن قدرت و روزی‌بخشی خدا نامحدود بوده و سرچشمه‌ی هرنعمتی نزد اوست.

**دوّم** آنکه در عالم ما، خزائن خدا به صورت محدود جلوه‌گر می‌شود و خداوند هرنعمتی را در حدِّ معیّن و به تناسب استحقاقی که بندگان نشان می‌دهند در اختیارشان می‌گذارد، چنانکه فرموده است «**اگر خدا روزی بندگانش را گشایش دهد، به یقین ازحدّ می‌گذرانند! پس روزی‌را به حدّی‌که خواهد** (و مصلحت بیند) **نازل می‌گرداند، چه او از حال بندگانش با خبر است**» (شوری/۲۷).

طبری ـ با توجّه به آیه‌ی بعد ـ «**خزائن خدا**» را در آیه‌ی فوق، مربوط به باران‌های موسمی و پیاپی می‌داند که در حدّ معیّن و معلوم نازل گشته مایه‌ی ارتزاق انسان‌ها را فراهم می‌سازد. در آثار دیگری که از پیامبر[ص] رسیده «**خزائن خدا**» همان اراده و قدرت نامحدود إلهی درنظر گرفته شده است. چنانکه سیوطی در تفسیر «الدُّرّ الْمَنثور» می‌گوید «**خزائن خدا**» در امر «**کُنْ**» نهفته است[۱].

(۲۲) وَ أَرۡسَلۡنَا ٱلرِّیَٰحَ لَوَٰقِحَ فَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَسۡقَیۡنَٰکُمُوهُ وَ مَآ أَنتُمۡ لَهُۥ بِخَٰزِنِینَ .

**« و بادها را آبستن‌کنان فرستادیم؛ سپس از آسمان آبی فرو فرستادیم و شما را بدآن سیراب کردیم، و شما خزانه‌دار آن نیستید »،**

بادها می‌وزند و ابرهای حاوی الکتریسته‌ی مثبت و منفی را به هم می‌رسانند و ضمن رعد و برق، مولودی که باران است، پدیدار می‌گردد! بدین‌ترتیب تعبیر «آبستن‌کنان» برای بادها، به نحو بدیعی، مفهوم می‌شود.

مقصود از «**مَاأَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِینَ**» در مقطع آیه این است که خازن آن آثار و روزی‌ها خداست و همو مقرّر داشته که نتائج آن پدیده‌ها به صورت تعیین‌شده به انسان برسد.

---

(۱) ـ در حدیث نبوی آمده: «**خَزائِنُ اللهِ الْکلامُ فَإذا أرادَ شَیْئًا قالَ لَهُ کُنْ فَکانَ** = خزائن خدا در کلام إلهی است چون چیزی را اراده کند بدو گوید: باش پس می‌شود.» یعنی اراده و قدرت نامحدودِ إلهی، همه‌ی مقدورات را در امکان خود دارد. لذا این عالم و پدیده‌هایش، به منزله‌ی پرتوی از «علم و قدرت» خداست که بنا به اراده‌ی إلهی به وجود آمده است. ولی نوع رابطه‌ی این عالم با آن سرچشمه‌های هستی و حیات در «آفرینش» است، نه در «زایش»؛ همانگونه که افکار و صورت‌های ذهنیِ آدمی از لابلای مغز او بیرون نمی‌آیند، بلکه با اراده و تلاش‌های فکری‌اش «ایجاد» می‌شوند. بنابراین، عالم هستی، نه زاییده‌ی خدا و نه عین خداست (چنانکه اهل «وحدت وجود» گفته‌اند) بلکه عالم و پدیده‌هایش تجلّیات علم و قدرت و إراده‌ی إلهی است؛ و در نهج‌البلاغه ضمن خطبه‌ی أشباح به اشارت آمده است که اگر خدا تمام آفرینش ـ از کوه‌های عظیم و دریاهای پهناور و آسمان‌های بلند ـ را نمی‌آفرید، بر جود و بخشش او چیزی افزوده نمی‌شد: **ماأَثَّرَ ذلِک فِی جُودِهِ** (خطبه‌ی۹۱) و اکنون که همه را آفریده از کرم و سخای او چیزی کاسته نشده است.

(۲۳) وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِۦ وَنُمِيتُ وَنَحْنُ ٱلْوَٰرِثُونَ .

« **و همانا ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و ما وارث** (جهان و جهانیان) **هستیم** »،

آیه‌ی شریفه نسبت به آیه‌ی قبل، وصف را ترقّی داده که خداوند ـ علاوه بر ارتزاق خلق ـ حیات و ممات موجودات را در دست دارد و همه چیز فناپذیر بوده و باقی فقط اوست. به بیان دیگر از «**خدا وارث است**» می‌توان چنین تعبیر کرد که تمتّعات دنیوی همه موقّتی است؛ انسان همه را می‌گذارد و می‌رود و «گذاشته‌ها» در مسیر مشیّت خدا قرار می‌گیرد.

(۲۴) وَ لَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَـْٔخِرِينَ .

« **و بی‌گمان ما پیش‌رفتگان از شما و همانا بازپس‌ماندگان** (شما) **را می‌شناسیم** »،

طبری، بنا به تطبیق با آیه‌ی قبل، می‌گوید «**پیش رفتگان**» مردگان و «**بازپس‌ماندگان**» زندگان هستند. مفسّران، اقوال دیگری نیز در این زمینه آورده‌اند که بعضاً مُضحک‌اند، از قبیل آنکه «**پیش‌افتادگان**» خانم‌هایی بودند که به هنگام نماز جماعت در صفوف جلو ایستاده مورد توجّه مردان قرار می‌گرفتند و «**بازپس‌ماندگان**» مردان چشم‌چران بوده‌اند**!** (و با نزول آیه و تهدید خداوند، خانم‌ها به عقب صف نماز و آقایان به جلو منتقل شدند**!**). برخی نیز گفته‌اند «پیش‌افتادگان» آفریده‌شدگان و «بازپس‌ماندگان» کسانی هستند که هنوز به هستی نیامده‌اند.

از نظر ما «پیش‌افتادگان» مؤمنان راستین بوده و هستند و «بازپس‌ماندگان» جمله‌ی کفّارند. حسن بصری (از تابعین) نیز ـ بنا به گزارش طبری ـ این قول را پذیرفته است.

(۲۵) وَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٌ .

« **و همانا خداوندت، خود آنان را گِرد می‌آورَد و بی‌شکّ او فرزانه و داناست** »،

طبری می‌گوید مقصود آن است‌که خداوند همه‌ی مردگان و کسانی را هم که زنده‌اند در قیامت گرد می‌آورد. چنانکه در سوره‌ی واقعه نیز می‌فرماید «**بگو: پیشینیان و پسینیان، همگی در وعده‌گاه روز معیّن گِرد خواهند آمد.**» (واقعه/۴۹ و ۵۰).

امّا، بنا به آخرین برداشت از آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق چنین معنی می‌دهد که خداوند مؤمنان و کفّار، همه را، به روز رستاخیز گرد آورده بین‌شان داوری می‌کند؛ و البتّه ضامن فرارسیدن قیامت، علم و حکمت خداست که آن ذات حکیم بیهوده کاری نکرده در پسِ این زندگانی «محدود و بی‌اعتبار» نتیجه‌ای «حکیمانه و پایدار» قرار داده است.

# بخش سوّم

## (خلقت انسان و فریب شیطان و سرانجام نیکوکاران)

(۲۶) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ مِن صَلْصَـٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ .

« **و همانا انسان را از گِلی خشکیده ــ** (برآمده) **از لجنی بدبو ــ آفریدیم** »،

به دنبال سخن از آفرینش آسمان‌ها و زمین در آیات پیشین ــ و اشاره به «**حشر**» همگان به روز رستاخیز در آیه‌ی قبل ــ در آیات این بخش به خلقت انسان و ماجرای او پرداخته است.

در قرآن آفرینش انسان به صُوَر مختلف ذکر شده؛ گاهی فرموده است «**انسان را از خاکی آفریدیم**» (حج/۵ ـ روم/۲۰) و زمانی آورده است که «**انسان را از گِل چسبان آفریدیم**» (صافّات/۱۱). این آیات همه در اشاره به مراحل مختلفی است که ماده‌ی اوّلیّه تکامل کرده تا به انسان رسیده و چه بسا مراحل واسطی دیگری نیز بوده که خداوند ذکر نکرده است. رویهمرفته بیشتر توجّه به این معناست که انسان، از همین عالم عنصری و بی‌حیات برخاسته است.

(۲۷) وَٱلْجَآنَّ خَلَقْنَـٰهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ ٱلسَّمُومِ .

« **و جنّیان را ــ پیش‌از آن ــ از آتش سوزان پدید آوردیم** »،

برخلاف انسان که به لحاظ جسمانی از موادّ عنصری است، موجودات دیگری نیز در این عالم هستند که از انرژی و حرارت برخاسته‌اند. (و همانگونه که انسان اکنون از گِل برنمی‌خیزد، آنها نیز حالیّه، از طریق توالد و تناسل تکثیر می‌شوند). شاید به علّت آنکه «انرژی» بر «مادّه» تقدّم داشته ــ و مادّه صورت دوّمی از انرژی است ــ موجوداتی نیز که از انرژی محض (یا حرارت) پدید آمدند، مقدّم بر موجودات مادّی بوده‌اند.

(۲۹و۲۸) وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ إِنِّى خَـٰلِقٌۢ بَشَرًا مِّن صَلْصَـٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ . فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَـٰجِدِينَ .

«و (یاد کن) **زمانی‌که خداوندت به فرشتگان گفت: من آفریننده‌ی بشری از گِلی خشکیده** (برآمده) **از لجنی بدبو هستم** » «**پس چون او را بپرداختم و از روح خود در وی دمیدم، سجده‌کنانِ او باشید** »،

هر انسانی (مانند آدم نخستین) دو جنبه دارد: (۱) جنبه‌ی مادّی (شامل بدن و تمام خواست‌های غریزی وابسته به آن) که از لجن برخاسته و (۲) جنبه‌ی روحی‌که می‌تواند مظهر تمام کمالات گشته به هستیِ وی معنی ببخشد. این جنبه‌ی دوّم بنا به آیه‌ی شریفه، پس‌از آنکه بدن آدمی مراحل تکاملی را طی کرد، در او

دمیده می‌شود (مؤمنون/۱۵). امّا اینکه می‌فرماید «**از روح خود در وی دمیدم**» اضافه‌ی «تشریفی» است، چون ذات خداوند تقسیم‌ناپذیر است؛ بلکه از باب «شرافتِ» روحِ انسان خداوند آن را به خود نسبت داده، چون می‌تواند کانون «معرفت الله» و مرکز معنویّات قرار گیرد.[۱] از سوی دیگر ممکن است تعبیر مزبور به این اعتبار باشد که فقط خدای‌تعالی بر آفرینش روح توانایی دارد و در خلق آن متفرّد است.

مقطع آیه مشعر بر آن است که به خاطر مقام بلند روح انسان خداوند همه‌ی نیروهای ملکوتی را موظّف به تواضع دربرابر او ساخت. بنابراین منظور از «سجده» در آیه، سجده‌ی عبادی نیست، بلکه اعتراف به برتری و گرامیداشت آدم می‌باشد، چنانکه از دیگر آیات به دست می‌آید که مقصود از امر خدا به سجده بر آدم، تصدیق «کرامت» او بوده و از اینرو شیطان گفته است: «**أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِى كَرَّمْتَ عَلَىَّ** . . . = مرا خبر ده، این شخص را که بر من برتری داده‌ای . . .» (اسراء/٦٢).

(۳۰و۳۱) **فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ . إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰٓ أَن يَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ .**

«**پس فرشتگان ـ همه ـ سجده کردند** » « **مگر ابلیس که از همراهیِ با سجده‌کنان إبا کرد** »،

بر طبق احادیث، ابلیس ـ که از زمره‌ی جنّیان بود (کهف/۵۰) ـ فراوان عبادت خدا کرده و به مقام فرشتگان رسیده بود. براین پایه فرمان خدا به تواضع دربرابر آدم، او را نیز شامل شد ولی تکبّر نموده اِبا ورزید. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که گاهی عابدان بزرگ نیز می‌توانند سقوط کنند! (پس باید به حُسن عاقبت اندیشید).

(۳۲) **قَالَ يَٰٓإِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ .**

« (خدایش) **گفت: ای ابلیس! تو را چه شده است که با سجده‌کنان نباشی؟** »،

روشن است که سؤال فوق از جانب خداوند نه از باب «استفهام» بلکه بر سبیل «استنطاق» بوده است. پاسخ ابلیس به سؤال (آیه‌ی بعد) نشان می‌دهد که دچار سقوط بزرگی شده بود.

(۳۳) **قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُۥ مِن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ .**

« (ابلیس) **گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گِلی خشکیده** (برآمده) **از لجنی بدبو آفریدی، سجده کنم** »،

عبادت و بندگی خدا، یعنی نفس خود را با خواست خالق تطبیق دادن. اگر شخص برای خود ـ دربرابر خدا ـ حساب باز کند و جایی که فرمان خدا روشن است نظر خویش را مطرح سازد، معلوم می‌شود که به جای خالق، خود را می‌پرستیده و اگر عابد می‌بوده، عباداتش او را به نوعی خودمداری کشانده است (خطری که بسیاری از زُهّاد را ـ اگر مراقبت نکنند و هدایت‌شان را از خدا ندانسته موفّقیّت شخصی به حساب آورند ـ تهدید می‌کند). ازسوی دیگر، خداوند در این آیه کشاکش و تنازعی بین بشر و شیطان مطرح ساخته و از

---

(۱) ـ به همین اعتبار، رمضان «شهر الله = ماه خدا» و کعبه «بیت الله = خانه‌ی خدا» نامیده شده است.

شیطان به لحن انتقاد سخن می‌گوید که تفاوت ماده‌ی اوّلیّه‌ی حیات را ملاک برتری دانسته است. از خلال اینگونه آیات اخلاق و صفات شیطانی در بسیاری از انسان‌ها مشخّص می‌شود. از این‌جهت، این آیات، هرچند به صورت شرح ماجراست، ولی همه دارای معانی بلند است و نتائج بارز تربیتی دارد.

(۳۴) **قَالَ فَٱخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ .**

«(خدا) **فرمود: پس از آن** (جایگه) **بیرون شو که تو** (از رحمت ما) **رانده شدی** »،

یعنی، مقام قرب إلهی جای کبرورزان نیست، حال که متکبّر شدی از این جایگاه خارج شو (اعراف/۱۳).

(۳۵) **وَ إِنَّ عَلَيْكَ ٱللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلدِّينِ .**

« **و همانا تا روز رستاخیز لعنت** (خدا) **بر توست** »،

عبرت‌آموز است که امکان دارد کسی ـ در اثر عبادت خدا ـ قرب و منزلتی بیابد و حتّی در ردیف فرشتگان در ملأ أعلی قرار گیرد، ولی متعاقباً دچار غرور شده و با توجیه و تفسیر دین به نفع خویش و خارج از محورهای إلهی، سقوط کند (ص/۷۸) و از رحمت خدا رانده شود (چه بسیار روحانیّون و متولّیان دین که دچار این بلیّه شده‌اند!).

(۳۶) **قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِيٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ .**

« (ابلیس) **گفت: پس خدایا! مرا تا روزی‌که** (مردمان) **برانگیخته شوند، مهلت ده** »،

یعنی، ابلیس می‌خواهد که تحقّق عذاب إلهی بر او تا روز رستاخیز به تأخیر افکنده شود. ازسوی دیگر آیه‌ی شریفه می‌رساند که اصول دیانت شیطان صحیح بوده، یعنی خدا و آخرت را قبول داشته ولی انحراف او مولود تکبّر وی بوده است.

(۳۷و۳۸) **قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ . إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ .**

«(خدا) **فرمود: تو از مهلت‌یافتگانی** » « **تا روز وقت معیّن** »،

و این آغاز ورود «شرّ» به عالم انسان‌ها بود که بنا به حکمت إلهی صورت گرفت (بقره/۳۰). و منظور از «**يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم** = روز وقت معیّن» همان روز رستاخیز است به دلیل «**إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ. لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ**» (واقعه/۴۹ و ۵۰).

(۳۹) **قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ .**

« (ابلیس) **گفت: خدای من! از آنجا که مرا گمراه کردی من** (هم آنچه را) **در زمین است بر آنان** (بنی‌آدم) **می‌آرایم و همگی آنها را به گمراهی می‌کشم** »،

مفهوم سخن شیطان در بخش اوّل آیه این است که خدایا! صحنه‌ای پیش آوردی که من مجبور به نافرمانی تو شدم؛ بدین‌ترتیب او صحنه‌ی آزمایش إلهی را ترفندی برای گمراه ساختن خود درنظر گرفته (و همه‌ی

پیروان شیطان نیز چنین‌اند و خطاهایشان را به موقعیّت بدی که در آن قرار داشتند نسبت می‌دهند!).

بخش بعدی آیه اعلام عملکرد شیطان در دنیاست که کمر به گمراه‌سازی انسان‌ها بسته و نحوه‌ی اقدام او نیز در این زمینه چنین است که به مواهب زمینی در نظر مردم ارزش کاذب می‌بخشد و چنان لذائذ را مهم جلوه می‌دهد که به خاطر آنها دست به هرکاری بزنند! چنانکه فرموده «**وَ مَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ** = هرکس از یاد (خدای) رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می‌گماریم تا برای او همدم باشد» (زُخرُف/٣٦)

(۴۰) **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ ٱلْمُخْلَصِينَ .**

« **مگر بندگان خالص‌شده‌ی تو از میان آنها** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی سخن شیطان است که بر «**لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ** = همگی آنها (انسان‌ها) را به گمراهی می‌کشم» در مقطع آیه‌ی قبل استثنایی قائل شده می‌گوید بر بندگان خالص خدا نفوذی نخواهد داشت.

بندگان خالص خدا کسانی‌اند که محبّت او را فراتر از هر چیز دیگر برگزیده و فرمان إلهی را به هر امری ترجیح داده‌اند و در یک کلام، به طور خالص از آنِ خدایند. شیطان را بر این افراد تسلّطی نیست (نحل/۱۰۰ و ۹۹). آیه‌ی شریفه همچنین می‌رساند که شیطان، علاوه بر اعتقاد به خدا و آخرت (آیه‌ی۳۶) به نوعی هدایت که مخلوق را دربرابر خالق «خالص» می‌سازد نیز قائل بود. بنابراین اساس نبوّت را هم قبول داشته است.

(۴۱) **قَالَ هَٰذَا صِرَٰطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ .**

« (خدا) **گفت: این راهی مستقیم است که من آن را بر عهده گرفته‌ام** »،

آری، فقط با «**اخلاص**» می‌توان به خدا نزدیک شد؛ بدین‌صورت که همه‌ی احوالات آدمی در چهارچوب و حدود و ثغور إلهی تنظیم شود. زمخشری گوید «**عَلَيَّ**» در آیه به معنای «اُراعیه» است یعنی این (اخلاص) راه مستقیمی است که من آن را بر عهده گرفته‌ام (**إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى** = همانا هدایت [خلق] بر عهده‌ی ماست ـ لیل/۱۲).

(۴۲) **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَٰنٌ إِلَّا مَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْغَاوِينَ .**

« **همانا تو را بر بندگان**(خالص)**من سُلطه‌ای نیست، مگر آن گمراهانی که پیروی‌ات کنند** »،

شیطان، بنا به قرآن، فقط وسوسه می‌کند (اعراف/۲۰) و این وسوسه وقتی به «سُلطه» می‌انجامد که شخص میل به باطل داشته و از آن استقبال نماید (ابراهیم/۲۲).

(۴۳) **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ .**

« **و بی‌شک دوزخ وعده‌گاه همه‌ی آنهاست** »،

آیه‌ی شریفه به سرانجام کسانی‌که پیرو وساوس شیطان می‌شوند اشاره دارد. می‌فرماید سرنوشت همگی آنان به دوزخ (منطقه‌ی عذاب إلهی) ختم می‌شود.

**(۴۴) لَهَا سَبۡعَةُ أَبۡوَٰبٖ لِّكُلِّ بَابٖ مِّنۡهُمۡ جُزۡءٞ مَّقۡسُومٌ .**

« (دوزخی که) **آن را هفت در است؛ به هر دری بخشی از ایشان تقسیم شده‌اند** »،

**عُرفا** گفته‌اند: هفت دری که انسان از آنها وارد دوزخ می‌شود همان مجاری معصیت خداست؛ چشمانی که حرام می‌بینند، گوش‌هایی که غیبت می‌شوند، دهانی که به تهمت و دروغ باز می‌شود و اندام زیرینی که به زناکاری و گناه آلوده گردد و غیره، هریک از دری به دوزخ وارد می‌شود.

**قول دیگر** آن است که «**هفت در**» اشاره به «هفت راه» به سوی طبقات دوزخ، برای گناهکاران با درجات مختلف گناه می‌باشد که از نظر ما این قول أصلح است.

**احتمال** دیگر آنکه ممکن است «**هفت**» به عنوان «عدد کثیر» (لقمان/۲۷) در آیه به کار رفته باشد. بدین معنی که دوزخ درهای متعدّد به تناسب مجرمان گوناگون دارد و زندانی است که هر مجرمی را، به نسبت وضع روحی‌اش، می‌پذیرد.

**(۴۵) إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ .**

« **بی‌گمان متّقیان در باغستان‌ها و** (کنار) **چشمه‌سارانند** »،

در تقابل با آیات قبل، آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، وضع بندگان «خالص» خدا را که در زندگی دنیا دست رد به وساوس شیطان می‌زدند (متّقیان) در آخرت شرح می‌دهد. می‌فرماید آنان در صفای چشمه‌ساران بسر خواهند برد. شایان توجّه این‌که «**متّقیان**» کسانی نیستند که فقط از شرور پرهیز می‌کنند، بلکه به علاوه مروّج و پیگیر نیکی‌ها می‌باشند (بقره/توضیح آیه‌ی۲) و جامع‌ترین تعریف آنها در آیه‌ی۱۷۷ سوره‌ی بقره آمده است.

**(۴۶) ٱدۡخُلُوهَا بِسَلَٰمٍ ءَامِنِينَ .**

« (و به آنها گفته شود:) **با سلامت و امنیّت به آن** (بهشت) **درآیید** »،

یعنی، متّقیان در آخرت، از حیات سالم و مصفّا و بی‌گزند مطمئن می‌شوند.

**(۴۷) وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ .**

« **و آنچه را از کینه** (و شائبه‌های نفسانی) **در سینه‌های آنهاست برکَنیم؛ برادرانی مقابل هم بر تخت‌ها** (خواهندنشست) »،

این مضمون را قبلاً نیز دیده‌ایم (اعراف/۴۳). نوشته‌اند علی (ع) فرمود: امیدوارم من و طلحه و زبیر از کسانی باشیم که این آیه شامل حالمان شود؛ و طبری آورده که چون علی (ع) این سخن بگفت، مردی از قبیله‌ی «هَمْدان» (به مانند خیلی‌ها که از امام خود نیز داغ‌ترند!) برخاسته گفت: ای امیرمؤمنان خدا عادل‌تر از آن

است که تو و طلحه و زبیر را به یک جایگاه بَرَد؛ و در آن‌هنگام علی (ع) فریاد برآورد که اگر این آیه شامل حال ما نشود، پس چه کسانی را شامل خواهد شد؟ (تفسیر طبری، ذیل آیه‌ی فوق).

(۴۸) لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ .

« **نه رنجی در آنجا به آنها می‌رسد و نه از آن**(بهشت) **بیرون رانده شوند** »،

این توصیف افزوده‌ای بر «**سلامت**» و «**امنیّت**» متّقیان در بهشت اُخروی است که در آیه‌ی ماقبل آمده بود.

(۴۹و۵۰) نَبِّئْ عِبَادِيَ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ . وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ .

« **بندگانم را آگاه ساز که همانا من خود آن آمرزگار مهربانم** » « **و به یقین عذابم همان عذاب دردناک است** »،

در اینجا به تناسب ذکر دوزخیان و بهشتیان، خداوند از دو مقام خود یاد کرده که مقام «**رحمت**» و «**عذاب**» است. چنانکه این دو مقام در طبیعت نیز تجلّی کرده است. در طبیعت «آبادانی و مهر و سازندگی» و «ویرانی و قهر و خشم» هردو هست، منتهی اوّلی بر دوّمی غلبه دارد. خدای عالم نیز چنین است و نباید ـ علی‌رغم توصیفات قرآن ـ خدایی پنداری برای خود ساخت که هیچ شاهدی بر آن نیست؛ بلکه درعین امیدواری به رحمت خدا، باید از خشم او نیز بیم داشت.

# بخش چهارم

## (ماجرای ابراهیم[ع] و لوط[ع])

(۵۱و۵۲) وَ نَبِّئْهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَٰهِيمَ . إِذْ دَخَلُواْ عَلَيْهِ فَقَالُواْ سَلَٰمًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ .

« **و آنان را از مهمانان ابراهیم خبر ده** » « **آنگاه که بر وی وارد شدند و گفتند: درودی** (بر تو باد)؛ (ابراهیم) **گفت: به راستی ما از شما بیمناکیم** »،

در آیات قبل فرمود که شیطان را بر بندگان مخلص خدا تسلّطی نیست و او فقط بر کسانی تسلّط می‌یابد که دعوت‌هایش را بپذیرند. از آیه‌ی فوق تا آیه‌ی۸۶ ـ طی ارائه‌ی بخش‌های عبرت‌آموزی از تاریخ انبیاء ـ از هر دو دسته (بندگان مخلص خدا و پذیرندگان دعوت‌های شیطانی) شاهد مثال آورده و سرانجام هر دسته را ذکر می‌کند.

در سوره‌ی هود (آیات ۷۰ و۶۹) آمده که فرشتگان به صورت افراد بشری نزد ابراهیم[ع] آمدند و او برای پذیرایی از آنها، گوساله‌ای بریان آورد. امّا آنان دست به غذا دراز نکردند و همین امر سبب بیم و نگرانی ابراهیم[ع] شد که مبادا آنها قصد سوئی داشته باشند (ذاریات/۲۸←۲۴).

(۵۳) قَالُواْ لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٍ .

« **گفتند: مترس، همانا ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم** »،

غالب مفسّران گفته‌اند که منظور از «**غلام علیم** = پسری دانا» اسحاق[ع] است، چنانکه آیات ۷۱ سوره‌ی هود و۱۱۲ سوره‌ی صافّات نیز آن را تأیید می‌کنند.

(۵۴) قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰٓ أَن مَّسَّنِيَ ٱلْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ .

« (ابراهیم) **گفت: آیا با آنکه به پیری رسیده‌ام** (چنین) **بشارتم می‌دهید؟ به چه مژده می‌دهید؟!** »،

ابراهیم[ع] ده سال پیش از آن زمان؛ اسماعیل[ع] را از هاجر یافته بود (بقره/۱۳۳). از این رو ـ حال که خود را کلان‌سال و همسرش را نازا می‌دید ـ از بشارت فرشتگان مبنی بر تولّد فرزندی دیگر، سخت به حیرت فرو رفت.

(۵۵و۵۶) قَالُواْ بَشَّرْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْقَٰنِطِينَ . قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ .

« **گفتند: ما به حق** (و راستی) **تو را بشارت دادیم؛ پس از نومیدان مباش** » « (ابراهیم) **گفت: چه کس ـ جُز گمراهان ـ از رحمت خدایش نومید می‌شود؟!** »

فرشتگان به ابراهیم[ع] اطمینان می‌دهند که او را بشارتی درست و راست داده‌اند و ابراهیم[ع] به اشاره، مژده‌ی فرشتگان را می‌پذیرد.

(۵۷) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا ٱلْمُرْسَلُونَ .

« (سپس) **گفت: ای فرستادگان، مأموریّت شما چیست؟** »،

ظاهراً ابراهیم[ع] به فراست نبوّت دریافته بود که فرشتگان به احتمال زیاد ـ سوای بشارت فرزند به او ـ مأموریّت دیگری نیز دارند، لذا چون هیجانات مربوط به آگاهی از فرزند جدید در او فرو نشست، از مأموریّت دیگر فرشتگان سؤال کرد (واژه‌ی «**خَطْبْ**» در آیه به معنی «کار مهم» می‌باشد).

(۵۸←۶۰) قَالُوٓاْ إِنَّآ أُرْسِلْنَآ إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ . إِلَّآ ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ . إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ قَدَّرْنَآ إِنَّهَا لَمِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ .

« **گفتند: همانا ما به سوی قومی مجرم فرستاده شده‌ایم** » « **مگر خاندان لوط که قطعاً همگیشان را نجات می‌دهیم** » « **به جُز همسرش؛ همانا مقدّر کردیم که او از بازماندگان** (و هلاک‌شوندگان) **باشد** »،

عبارت استثنائیّه در ابتدای آیه‌ی۵۹ (**إِلَّا آلَ لُوطٍ**) «قوم مجرم» را در آیه‌ی۵۸ توضیح می‌دهد که مقصود، «قوم لوط» می‌باشد. همچنین می‌رساند که آن قوم به جُز خود لوط[ع] و «**آل** = خانواده و پیروان» او، همگی هلاک خواهند شد و در ارتباط با «خانواده» نیز «همسر لوط» مستثنا شده و خداوند خود رشته‌ی کلام را به دست گرفته می‌فرماید «**قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ** = مقدّر کردیم که او از بازمانگان باشد».

مضمون آیات در سُوَر مختلف قرآن از جمله آیه‌ی۸۳ اعراف و ۸۱ هود نیز آمده که می‌توان برای توضیح بیشتر به آن مواضع مراجعه کرد.

(۶۱و۶۲) فَلَمَّا جَآءَ ءَالَ لُوطٍ ٱلْمُرْسَلُونَ . قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ .

« **پس چون فرستادگان نزد خاندان لوط آمدند** » « (لوط به آنها) **گفت: شما مردمی ناشناسید؟!** »،

آیات شریفه می‌رساند که لوط از مشاهده‌ی افراد غریبه یکّه خورد و چون فرشتگان به صورت نوجوانانی زیبارخسار بر او وارد شده بودند (هود/توضیح آیه‌ی۷۷) از حفاظت آنها در برابر قوم بدکارش نگران شد.

(۶۳و۶۴) قَالُواْ بَلْ جِئْنَٰكَ بِمَا كَانُواْ فِيهِ يَمْتَرُونَ . وَأَتَيْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ .

« **گفتند:** (نه) **بلکه آنچه را آنها** (مجرمان) **در آن تردید داشتند برایت آورده‌ایم** » « **و برای تو** (وعده‌ی)**حق آورده‌ایم و همانا ما راستگوییانیم** »

تازه‌واردان لوط[ع] را آرام می‌سازند که واهمه‌ای نداشته باش، ما فرشتگان خداییم و همان عذابی‌که تو بارها قومت را به آن بیم داده‌ای و باورت نمی‌کردند، ما همان را آورده‌ایم.

(۶۵) فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ ٱلَّيْلِ وَٱتَّبِعْ أَدْبَٰرَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ وَٱمْضُواْ حَيْثُ تُؤْمَرُونَ .

« **پس پاسی از شب خانواده‌ات را حرکت ده و** (تو خود) **از پی آنان برو و هیچ‌یک از شما به پشتِ سر نگرد و بدآنجا که فرمان داده می‌شوید راهی شوید** »،

مضمون آیه‌ی شریفه را قبلاً دیده و توضیحش را داده‌ایم (هود/۸۱). تفسیر جلالین می‌گوید آنها دستور داشتند به نقطه‌ای از سرزمین شام بروند.

(۶۶) **وَ قَضَيْنَآ إِلَيْهِ ذَٰلِكَ ٱلْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰٓؤُلَآءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ .**

« **و به سوی (لوط) این امر را وحی کردیم که بنیان اینان** (مردم گنهکار) **صبحگاهان برکنده شود** »،

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که خداوند فرجام آن قوم را ـ قبل از وقوع ـ به لوط[ع] وحی کرد. چنانکه فرموده «**فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** = پس ریشه‌ی آن قوم ستمگر کنده شد و ستایش خدایی راست که خداوندگار جهانیان است» (انعام/٤٥).

(۶۷) **وَ جَآءَ أَهْلُ ٱلْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ .**

« **و اهل آن‌شهر** (سَدوم) **شادی‌کنان** (به خانه‌ی لوط) **روی آوردند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل می‌فرماید که وقتی مردم شهر (از طریق همسر نا اهل لوط) خبردار شدند که دو جوان زیبارخسار در خانه‌ی لوط به مهمانی آمده‌اند، با نیّت پلید خود روانه‌ی خانه‌ی لوط شدند (هود/۷۸).

(۶۸و۶۹) **قَالَ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ . وَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ .**

« (لوط) **گفت: همانا اینان مهمانان من‌اند، پس مرا رسوا مکنید** » « **و از خدا پروا دارید و خوار و خجلم مکنید** »

لوطِ نبی[ع] ـ مستأصل در برابر مهاجمان ـ برای حفاظت مهمانانش، لب به نصیحت و درخواست می‌گشاید که توضیحش را ذیل آیه‌ی۷۸ سوره‌ی هود داده‌ایم.

(۷۰) **قَالُوٓاْ أَوَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ ٱلْعَٰلَمِينَ .**

« **گفتند: آیا تو را از** (میزبانیِ) **جهانیان بازنداشتیم؟** »،

گفته‌اند که منظور از واژه‌ی «**عالَمین**» در اینجا «غریبه‌ها» یا «بیگانگان» است و ظاهراً مفهوم آیه این است که قوم لوط به او اعتراض می‌آوردند که دربرابر ما، از غریبه‌ها حمایت مکن.

(۷۱) **قَالَ هَٰٓؤُلَآءِ بَنَاتِيٓ إِن كُنتُمْ فَٰعِلِينَ .**

« (لوط) **گفت: اگر می‌خواهید** (کاری) **انجام دهید، اینان دخترانِ من‌اند** (با آنها ازدواج کنید) »،

آیه‌ی شریفه تکرار بخشی از آیه‌ی۷۸ سوره‌ی هود است که توضیحش را داده‌ایم و البتّه پیشنهاد ازدواج در آیه‌ی شریفه به طور صریح نیست و احتمالاً لوط[ع] می‌خواسته تا دفعِ أفسد به فاسد کند که قاعده‌ای عقلی است، یا مقصود از دختران من دختران قومش بوده، به هرحال آنان دامادهای خوبی‌هم نبودند! (به توضیحِ

آیه‌ی۷۸ سوره‌ی هود نگاه کنید).

**(۷۲) لَعَمۡرُكَ إِنَّهُمۡ لَفِي سَكۡرَتِهِمۡ يَعۡمَهُونَ .**

« **به جان تو** (ای پیامبر!) **سوگند که آنها در مستی خود سرگردان‌اند** »،

آیه‌ی شریفه جمله‌ی معترضه‌ای به نظر می‌رسد که خداوند ـ ضمن شرح داستان لوط[ع] ـ خود رشته‌ی کلام را به دست گرفته خطاب به پیامبر[ص]، از قوم مشرک او سخن می‌گوید که آنها نیز در آئین خود سرگشته‌اند (و تنها موردی است که خداوند در قرآن به جان پیامبر[ص] سوگند خورده است).

هرچند زمخشری در کشّاف و برخی دیگر از مفسّران، متن آیه را خطابِ فرشتگان به لوط[ع] دانسته‌اند.

**(۷۳و۷۴) فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ مُشۡرِقِينَ . فَجَعَلۡنَا عَـٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهِمۡ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ .**

« **پس ـ به هنگام برآمدن آفتاب ـ صیحه‌ای** (مرگبار) **آنان را فرو گرفت** » « **و آن** (دیارشان) **را زیر و زبَر کردیم و سنگهایی از گِلِ سخت بر آنها باراندیم** »

«**صیحه**» بانگ شدید و هولناکی است که از زلزله یا صاعقه برآید (هود/٦٧). آیاتِ مُجازات قوم لوط در سوره‌ی هود (آیات۸۳ و۸۲) نیز آمده است که توضیحش را داده‌ایم.

**(۷۵) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَـٰتٖ لِّلۡمُتَوَسِّمِينَ .**

« **همانا در این** (ماجرا) **برای هوشمندان نشانه‌ها** (و عبرتها) **ست** »،

این‌گونه آیات نشان می‌دهد که روی سخن قرآن ـ ازنظر پندآموزی ـ بیشتر با مردم زیرک و باریک‌بین (اهل فراست) است و مسلمان باید نکته‌سنج و دقیق باشد تا به پیام‌های إلهی پی ببرد و هدایت‌های او را از خلال حوادث دریابد.

**(۷۶) وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٖ مُّقِيمٍ .**

« **و همانا** (بقایای) **آن** (شهر ویران هنوز) **بر سر راهی برجاست** »،

ظاهراً آثار آن سرزمین مضمحل‌شده ـ حدّ اقل در زمان نزول آیه ـ بر سر راه مسافرانی‌که از مکّه به شام سفر می‌کردند (بر کناره‌ی بحر المیّت) کماکان باقی بوده است.

**(۷۷) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ .**

« **بی‌شک در آن برای مؤمنان نشانه‌ها** (و عبرت‌ها)**ست** ».

در آیه‌ی فوق نسبت به آیه‌ی۷۵ تنوّع تعبیر هست و می‌رساند که انسان مؤمن (به عکس بی‌ایمان) از این‌گونه حوادث تکان می‌خورد. به طور کلّی به نظر می‌رسد که برای اثرپذیری از آیات خدا، هم باید نکته‌سنج و دقیق بود (آیه‌ی۷۵) و هم برخوردار از وجدان ایمانی و حسّاس و بیدار.

# بخش پنجم

## (اشاره به اهل ایکه و ماجرای ثمودیان)

(۷۸) وَ إِن كَانَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡأَيۡكَةِ لَظَٰلِمِينَ .

« **و همانا اهل اَیکَه** (مردمی) **ستمگر بودند** »،

بازهم از تاریخ و از اقوامی‌که ولایت شیطان را پذیرفتند (توضیح آیات ۶۰←۵۱) شاهد مثال آورده است. واژه‌ی «**إنْ**» در ابتدای آیه «شرطیّه» نیست، بلکه مخفّفِ «**إنَّ**» بوده و از نظر «تأکید» به کار رفته است (در اصطلاح نحوی، آن را مخفّفه از ثقیله گویند). «**أَيْكَة**» سرزمینی جنگلی در مُنتَهَی إلَیْه شمال غربی عربستان بین حجاز و سرزمین شام (اردن و سوریّه و فلسطین کنونی) در نزدیکی «**مَدْيَن**» بوده وحضرت شُعَیب[ع] (اعراف/۸۵ ، هود/۸٤ ، ص/۱۳، ق/١٤ و شعراء/۱۹۰←۱۷۶) بر آنجا رسالت داشت (طبری). در آیه‌ی فوق با تعبیر «**لَظالِمین**» به شرک و تجاوزات و گناهان اهل ایکه اشاره رفته و در آیه‌ی بعد به کیفر آنها اشاره می‌فرماید.

(۷۹) فَٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٖ مُّبِينٖ .

«**پس از آنها انتقام گرفتیم، و آن‌دو** (دیارِ مضمحل‌شده‌ی قوم لوط و اصحاب ایکه) **بر سر راهی نمایان است**»،

منظور از «**انتقام إلهی**» در قرآن، کیفر اعمال ناپسندیده‌ی فرد یا گروه است. همچنین ضمیر مُثَنّای «**إنَّهُما** = آن دو» در آیه به سرزمین «اَیکَه» و دیار قوم لوط که در آیات قبل آمده بود، اشاره دارد. محلّ اقامت قوم لوط و اصحاب ایکه در یک مسیر و میان حجاز و شام قرار داشت و کاروانیانی‌که از مکّه یا مدینه به سوی شام می‌رفتند می‌توانستند اماکن ویران شده‌ی آن اقوام را ببینند. واژه‌ی «**إمام**» در اینجا به معنی لغوی آن (آنچه که انسان در پی مقصود به آن اقتدا می‌کند؛ یعنی «راه») به کار رفته است.

(۸۴←۸۰) وَلَقَدۡ كَذَّبَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡحِجۡرِ ٱلۡمُرۡسَلِينَ . وَءَاتَيۡنَٰهُمۡ ءَايَٰتِنَا فَكَانُواْ عَنۡهَا مُعۡرِضِينَ . وَكَانُواْ يَنۡحِتُونَ مِنَ ٱلۡجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ . فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ مُصۡبِحِينَ . فَمَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ .

« **و به یقین اهل حِجر** (نیز) **پیامبران** (خدا) **را تکذیب کردند** » « **و آیات خویش به آنها دادیم و**(لی) **آنها از آن** (آیات) **رویگردان بودند** » « **و از کوه‌ها خانه‌هایی** (سنگی برای خود) **می‌تراشیدند در حالی‌که آسوده‌خاطر بودند** » «**پس در صبحگاهانشان صیحه‌ای آنان را فرو گرفت** » « **و دستاوردهایشان** (در برابر خدا) **کاری برایشان نساخت**»،

اهل حِجْر همان قوم ثمود بودند که شرح آنها و ماجرای پیامبرشان صالح ع را قبلاً دیده‌ایم (اعراف/۷۳ و هود/٦١). آنها از تخته‌سنگ‌های کوهستان برای خود خانه می‌ساختند و در سنگ‌تراشی ماهر بودند؛ چون اخبار اقوام پیشین را که با زلزله ازمیان رفتند، شنیده بودند ـ به مانند همه‌ی کسانی‌که فقط طبیعت و ظواهرش را می‌بینند ـ تصوّر می‌کردند با اختیارِ خانه‌های سنگی در دامنه‌ی کوه‌ها، از هر خطری ایمن خواهند بود؛ غافل از آنکه صیحه‌ای می‌آید و همه را می‌برد و آن پیش‌بینی‌ها کاری برایشان نساخت.

با آنکه ثمودیان فقط «صالح ع» را تکذیب کردند، ولی آیه‌ی شریفه می‌فرماید «**كَذَّبَ ... الْمُرْسَلِين** = پیامبران را تکذیب کردند»، شاید به این دلیل که تکذیب یک پیامبر تکذیب همه‌ی انبیاء محسوب می‌شود.

(۸۵) وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَإِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَءَاتِيَةٌ فَٱصْفَحِ ٱلصَّفْحَ ٱلْجَمِيلَ .

«**و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌دوست، جُز به حق نیافریدیم؛ و همانا لحظه‌ی رستاخیز بی‌گمان آمدنی است؛ پس** (ای پیامبر!) **به خوبی و زیبایی** (از مخالفان) **درگذر**»،

واژه‌ی «فاء» در «**فَاصْفَحْ**» در مقطع آیه، برای رابطه است. بنابراین می‌توان مقصود آیه را ـ در ارتباط با آیات قبل ـ چنین در نظر گرفت که این نظام، نظام بیهوده و بی‌هدف یا ظالمانه‌ای نیست که هرکس هرچه خواست (از ظلم و بدکاری) بکند و کیفرش را نبیند؛ و اگر به ملاحظاتی برخی اشخاص در این دنیا چنانکه باید کیفر(یا پاداش)شان را نمی‌بینند، صحنه‌ای فرا خواهد رسید که در آنجا هرکس به نتیجه‌ی «**کاملِ**» اَعمال خود می‌رسد. پس پیامبر ص(و مؤمنان) خود را «**مسئول**» هدایت مردم ندانند، بلکه با منکران به خوبی و مهربانی إتمام حجّت کنند و بگذرند. «**صَفحِ جَمِیل**» به معنی «جدا شدن از مخالف با خوشرویی» است، و در برابر آن «**مُفارقت قَبِیح**» می‌باشد که متأسّفانه غالب افراد این روش را اتّخاذ کرده به مخالفانشان ناسزا می‌گویند!

(۸۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ .

«**به راستی خداوند تو همو آفریننده‌ی داناست**».

آری، خدا داناست و بنابراین بیهوده کاری نمی‌کند که عدّه‌ای را به دنیا آورده و بی‌مقصود رها سازد! واژه‌ی «**خَلَّاق**» در آیه به معنی «مَبدَءِ تمام پدیده‌های هستی و آفرینش‌های بیکران» است (که ضمناً می‌رساند خدا می‌تواند خلق مجدّد نموده مردگان را زنده کند) و «**عَلِیم**» می‌رساند که خداوند به حال گنهکاران و نیکوکاران آگاه بوده و به حالشان رسیدگی می‌کند.

# بخش ششم

## (تأکید بر منشأ إلهی قرآن و اتمام حجّت به منکران)

(۸۷) **وَلَقَدْ ءَاتَيْنَٰكَ سَبْعًا مِّنَ ٱلْمَثَانِى وَٱلْقُرْءَانَ ٱلْعَظِيمَ .**

« **و همانا ما به تو هفت** (آیه‌ی) **مکرّر و قرآن بزرگ** (مرتبه) **را عطا کردیم** »،

پس‌از شرح ماجرای اقوام مُنحطِّ پیشین (آیات ٨٤←٥١) و اشاره به آنکه عالم بی‌هدف آفریده نشده و قیامت درپیش است (آیات ٨٦ و٨٥) خداوند در مقام تحکیم روحیّه‌ی پیامبر^ص^(و مؤمنان) دربرابر دستاوردهای ظاهر فریبِ منکران، به نعمت عظیمی که به آن حضرت (و پیروان او) داده شده و می‌تواند وسیله‌ی دستیابی به سعادت أبدی گردد، اشاره می‌کند. بدین‌ترتیب آیه در مقام بیان نعمت است و تأکید بر آن که پیامبر^ص^و مؤمنان قدردان قرآن و «**هفت آیه‌ی مکرّر**» باشند.

درمورد «**سَبْعًا مِنَ الْمَثانِی**» مفسّران اقوال مختلف آورده‌اند:

ـ **برخی** گفته‌اند، مراد، هفت سوره‌ی بقره، آل‌عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و یونس می‌باشد و «**المثانی**» به خود قرآن برمی‌گردد، چنانکه فرموده است «**كِتابًا مُتَشابِهًا مَثانِیَ** = کتابی‌که آیاتش هماهنگ و مکرّر است» (زُمَر/٢٣). امّا این قول ضعیف می‌نماید زیرا سوره‌ی حِجر مکّی است و به هنگام نزول آن، سوره‌های مذکور ـ که عمدتاً مدنی‌اند ـ هنوز نازل نشده بود تا آیه‌ی فوق به آنها اشاره داشته باشد.

ـ **قول** قوی (که طبری نیز بر آن رفته) آن است که می‌توان واژه‌ی «**مَثانِی**» را جمع **مثناة** به معنی «مکرّر» در نظر گرفت، از این رو گفته‌اند که منظور از «**سَبْعًا مِنَ الْمَثانِی**» سوره‌ی حمد است[1] چون در نمازها مکرّر خوانده می‌شود و ضمناً صورت «فهرست قرآن» را دارد (چنانکه ذکر رحمت و ستایش خدا، ذکر معاد، اظهار بندگی انحصاری دربرابر خداوند و درخواست هدایت از او و اشاره به نبوّت پیامبران و راه آنان و گمراهی مخالفان، در آن رفته است) و به عنوان «قرآن کوچک (یا مختصر)» دربرابر «کلِّ قرآن» نهاده شده، هرچند خود جزئی از قرآن است. به بیان دیگر سوره‌ی حمد در آیه، به صورت «خاصِّ قبل از عام» ـ چون بسیار مهم است ـ به شکل فوق، از کلّ قرآن جدا گردیده و به آن «**مکرّر**» گفته شده است (هفت آیه‌ای که باید تکرار شود).[2]

---

(۱) ـ اگر در «**مِنَ الْمَثانِی**» کلمه‌ی «**مِنْ**» را برای تبعیض بگیریم، **مَثانِی** تمام قرآن است (**كِتابًا مُتَشابِهًا مَثانِیَ**) و چنانچه «**مِنْ**» برای بیان باشد، در آن‌صورت **مَثانِی** را باید در همان هفت آیه جست. و در هر دو صورت، به سوره‌ی حمد که هفت آیه دارد و تکرار می‌گردد، اشاره دارد.

(۲) ـ بر این پایه معلوم می‌شود «سوره‌ی حمد» مکّی است ـ که در سوره‌ی حِجر سخن از نزول قبلیِ آن رفته ـ و «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» نیز جزءِ سوره می‌باشد (زیرا با احتساب آن، سوره‌ی حمد به هفت آیه می‌رسد) و کسانی‌که «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» را جزءِ سوره نمی‌شمرند، اشتباه می‌کنند.

(۸۸و۸۹) لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ . وَ قُلْ إِنِّيٓ أَنَا ٱلنَّذِيرُ ٱلْمُبِينُ .

« **دیدگان خویش به آنچه ما برخی از ایشان** (منکران) **را بدآن بهره‌مند ساختیم** (خیره) **مساز و بر آنان اندوه مخور** (که چرا ایمان نمی‌آورند) **و بال و پر خود را برای مؤمنان فرود آر** »، « **و بگو: من همان بیم‌رسان آشکارم** »،

مفاد این آیات هرچند خطاب به پیامبر^ص، ولی مسلّماً پیروان را نیز دربر می‌گیرد و درواقع دستورالعملی برای هر مسلمان است. می‌فرماید ای پیامبر (و ای مؤمنان) در برابر نعمت عظیم معنوی قرآن که نصیبتان شده (آیه‌ی قبل) حسرت مال و منال برخی کافران را مخورید و اندوه هم مخورید که چرا اینها ایمان نمی‌آورند. در این مضمون واژه‌ی «**أزواج**» در آیه نه به معنی زنان و شوهران، بلکه به معنی «دسته‌ها و گروه‌ها» است.

سپس در برابر آن دو «نهی»، دو «دستور» آمده که عبارت است از **(۱)** لزوم تواضع آمیخته با محبّت پیامبر^ص در حقّ پیروان، چنانکه از عبارت «**اِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ**» برمی‌آید (و البتّه منظور آن نیست که با غیر مؤمنان به لحاظ اخلاقی بدرفتار باش زیرا أمر به «**صَفْحِ جَمِيل**» ـ آیه‌ی۸۵ ـ آن را رد می‌کند) و **(۲)** اینکه پیامبر^ص به منکرانِ ستیزه‌جوی خود بگوید من هشدار دهنده‌ام و آمده‌ام تا مردم خوش‌خیال را از آینده‌ی خطرناکی که درپیش دارند برحذر دارم.

(۹۰←۹۳) كَمَآ أَنزَلْنَا عَلَى ٱلْمُقْتَسِمِينَ . ٱلَّذِينَ جَعَلُواْ ٱلْقُرْءَانَ عِضِينَ . فَوَرَبِّكَ لَنَسْـَٔلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ . عَمَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« **همانگونه که بر تقسیم‌کنندگان** (آیات إلهی) **عذاب فرو فرستادیم** (معاندان را عذاب می‌کنیم) » « **همآنان که قرآن را** (به ناروا) **قسمت‌بندی کردند** » « **پس سوگند به خدایت که از همه‌ی آنها بازخواست خواهیم کرد** » « **از آنچه انجام می‌دادند** »،

به دنبال آیه‌ی۸۸ خطاب به پیامبر^ص و مؤمنان می‌فرماید نگران ستیزه‌جویی‌های منکران نباشید، مجازاتشان به عهده‌ی ماست و آنگاه شاهد مثالی از عذاب برخی از منکران می‌آورد: «**آنها که قرآن را به ناروا قسمت‌بندی کردند**». در این زمینه اکثر مفسّران گفته‌اند منظور اهل کتاب است که هر بخشی از قرآن را که با تورات و انجیل سازگار می‌دیدند می‌پذیرفتند و غیر آن را رد می‌کردند. امّا طبری (به مناسبت اینکه سوره، مکّی است) می‌گوید پنج تن از قریشیان بودند که قرآن را استهزاء کرده قسمتی‌را می‌گفتند شعر است و بخشی را سحر و قسمتی را اساطیر الأوّلین می‌نامیدند (انبیاء/ ۳و۵، نحل/۲٤) و آنها به شدّت آسیب دیدند. از این رو آیات شریفه منکران دینی و استهزاءگران قرآن را انذار می‌دهد که حتّی در دنیا متوجّه عواقب کار خود باشند و به علاوه در آخرت نیز از اعمالشان بازخواست خواهند شد. هم از این رو در آیه‌ی ۹۳ قید «**ما كَانُوا يَعْمَلُونَ**» را آورده زیرا هر نوع تبلیغات ضدّ خدا هرچند «سخن» است، امّا نوعی «عمل» نیز به شمار می‌رود.

(۹۴) فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡمُشۡرِكِينَ .

**« پس آنچه را به آن مأمور گشتی، آشکار کن و از مشرکان روی برتاب »،**

واژه‌ی «**صَدْع**» در آیه، در اصل به معنی «شکافتن» است (**وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ**= سوگند به زمین دارای شکاف ـ طارق/۱۲)، و چون هر چیزی را که بشکافند باطنش آشکار می‌شود، از این‌جهت واژه‌ی مزبور به معنی «آشکار کردن» نیز به کار می‌رود.[1]

آیه‌ی شریفه ـ پس‌از آنکه فرمود خداوند تهمت‌هایی را که به قرآن می‌زنند بی‌پاسخ نمی‌گذارد (آیات قبل) ـ دستور علنی کردن دعوت به پیامبر^ص^ را داده است.[2] در این ارتباط آورده‌اند که عبدالله بن مسعود اوّلین مسلمانی بود که داوطلب شد به مجلس قریش رفته و علناً به قرائت قرآن (سوره‌ی اَلرَّحمن) بپردازد (و البتّه زخمی و خون‌آلود بازگشت).[3]

واژه‌ی «**إعراض**» در بخش انتهایی آیه، به معنی «روی برتافتن و کناره‌گیری کردن» است (جاثیه/١٤). بدین‌ترتیب خداوند، دستور مسالمت به مسلمان‌ها در برابر بی‌حرمتی‌های مشرکان داده و در واقع می‌فرماید سخن خود را گفته و رها کنید و اگر ناسزا نثارتان کردند، شما بزرگواری نشان داده با «**صَفح جَمیل**» درگذرید (آیه‌ی۸۵).

(۹۵) إِنَّا كَفَيۡنَٰكَ ٱلۡمُسۡتَهۡزِءِينَ .

**«همانا ما تو را در برابر استهزاءکنندگان کفایت می‌کنیم »،**

خداوند اطمینان خاطر می‌دهد که پیامبر^ص^ را در برابر مخاطرات استهزاءگران حفظ می‌کند. زیرا معمولاً دشمن ابتدا استهزا می‌کند و آنگاه وقتی دید اثر نمی‌بخشد، شروع به آسیب رساندن و حمله می‌نماید.

(۹۶) ٱلَّذِينَ يَجۡعَلُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۚ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ .

**« همآنان که با خدا معبود دیگری قرارمی‌دهند و به زودی** (نتیجه‌ی کار خود را) **خواهند دانست »،**

به دنبال آیه‌ی قبل خداوند استهزاءگران دینی را معرّفی کرده است؛ کسانی‌که خدا را به عنوان خالق هستی و روزی‌دهنده و تدبیرکننده‌ی امور قبول دارند (مؤمنون/۸۹←۸٤، عنکبوت/٦١و٦٣، زُمَر/۳۸، یونس/۳۱) ولی در کنار خدا معبود دیگری نیز برمی‌گزینند، خواه آن معبود نفس امّاره‌ی خودشان باشد (جاثیه/۲۳) یا مقامات دیگر ـ اعمّ از مرده یا زنده، دینی یا غیردینی ـ هرچند در زمان نزول «إلهِ» مورد اشاره، با بت‌های

---

(۱) ـ همچنین سردرد شدیدی را که گویی «سر را می‌شکافد»، «صَدع» گویند و اصطلاح «تصدیع خاطر» از آنجا نشأت گرفته است.

(۲) ـ از آنجا که تا سه سال دعوت پیامبر^ص^ کاملاً آشکارا انجام نمی‌شد، آیه‌ی شریفه نزول سوره‌ی حجر را بعد از سال سوّم بعثت و نزول سوره‌ی الرّحمن را قبل از آن نشان می‌دهد.

(۳) ـ ترجمه‌ی سیره‌ی ابن هشام، از مسعود انصاری، از تبارشناسی تا هجرت، ص۴۱۵.

مشرکان بیشتر تطبیق می‌شده (که آن بت‌ها نیز ـ چنانکه آثار نشان می‌دهد ـ سمبل شخصیّت‌ها و مصادیقی بین قریش بودند).

مقطع آیه هشدار می‌دهد که آن مشرکان همین که چشم از دنیا بربستند، نتیجه‌ی افکار و کردارشان بر آنها روشن خواهد شد.

(۹۷و۹۸) وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ . فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ .

**« و قطعاً می‌دانیم که سینه‌ات از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود » « پس با ستایش خداوندت تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش »،**

آیه‌ی شریفه پیامبر^ص^ را دلداری می‌دهد که می‌دانیم برای تو که عمری با احترام بین مردم زندگی می‌کردی، گران است که جُهّال مسخره‌ات کنند و از بی‌ایمانی مردم ملول می‌شوی؛ پس چون دلت می‌گیرد به سوی خدا برو و از راه بندگی و عبادت او خود را تسکین بخش؛ چنانکه طبری آورده است پیامبر^ص^ در اندوه‌ها، به نماز می‌ایستاد.

(۹۹) وَٱعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ ٱلْيَقِينُ .

« **و تا آن** (حادثه‌ی) **قطعی** (مرگ) **به تو رسد، خدایت را بندگی کن** ».

در آیه‌ی قبل دستور به «عبادت» و در آیه‌ی فوق امر به «تداوم» آن داده است. برخی از صوفیّه برداشت غلطی از آیه داشته و گفته‌اند پس‌از رسیدن به «یقین» می‌توان ترک عبادت کرد! درصورتی‌که «حادثه‌ی یقینی» در آیه به معنی مرگ است (یعنی، تا دَم مرگ خدایت را عبادت کن) و شاهدی از قرآن (**وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ** = [گنهکاران در قیامت گویند] ... و روز جزاء را تکذیب می‌کردیم تا آن‌که مرگ بر ما فرارسید ـ مدّثّر/٤٦و٤٧ ) و حدیث طبری این معنا را تأیید می‌کند که گوید رسول اکرم^ص^ در مرگ عثمان بن مظعون فرمود: «**اَمّا هُوَ فَقَد عايَنَ الْيَقين** = امّا او (اینک) مرگ را رؤیت نمود» چنانکه قرآن از عیسی (ع) نیز نقل فرموده که گفت: «**وَ أَوْصَانِي بِالصَّلاةِ وَ الزَّكَاةِ مَادُمْتُ حَيًّا** = خدایم تا هنگامی‌که زنده هستم به نماز و زکات سفارشم کرده است» (مریم/۳۱). برخی نیز آن «**حادثه‌ی یقینی**» را پیروزی پیامبر^ص^ بر کافران دانسته‌اند که آن‌هم قولی قوی به نظر می‌رسد.